Afghanistan Digital Library

adl0158

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt

This is a PDF version of an item in New York University's Afghanistan Digital Library (http://afghanistandl.nyu.edu/). For more information about this item, copy and paste the "handle" URL above into a web browser. When referring to or citing this item please use the "handle" URL and not this document or the URL from which you downloaded it.

All works presented on New York University's Afghanistan Digital Library website are, unless otherwise indicated, in the public domain. The images available on this website may be freely reproduced, distributed and transmitted by anyone for any purpose, commercial or non-commercial.

NYU Libraries, Digital Library Technical Services, dlts@nyu.edu

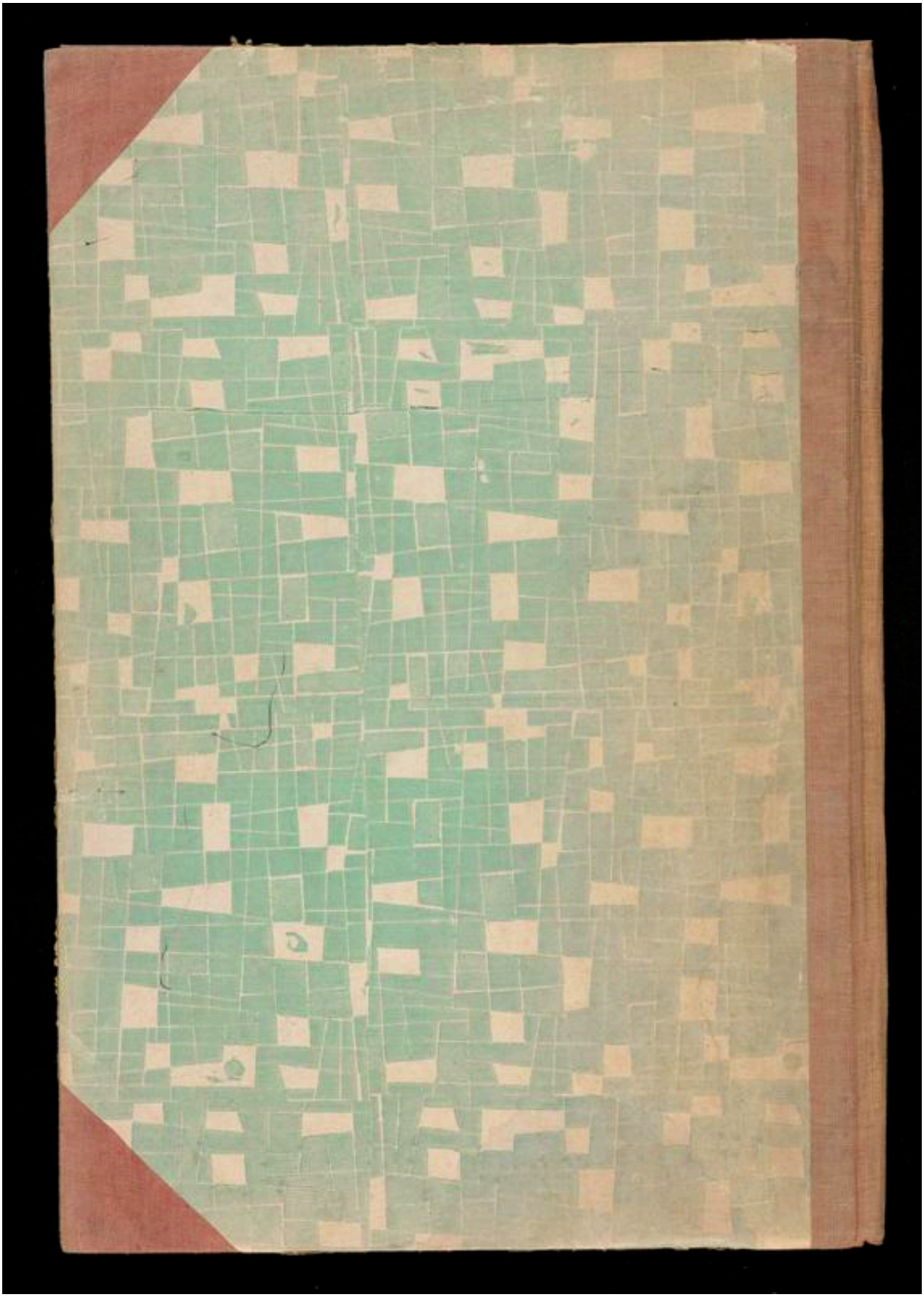

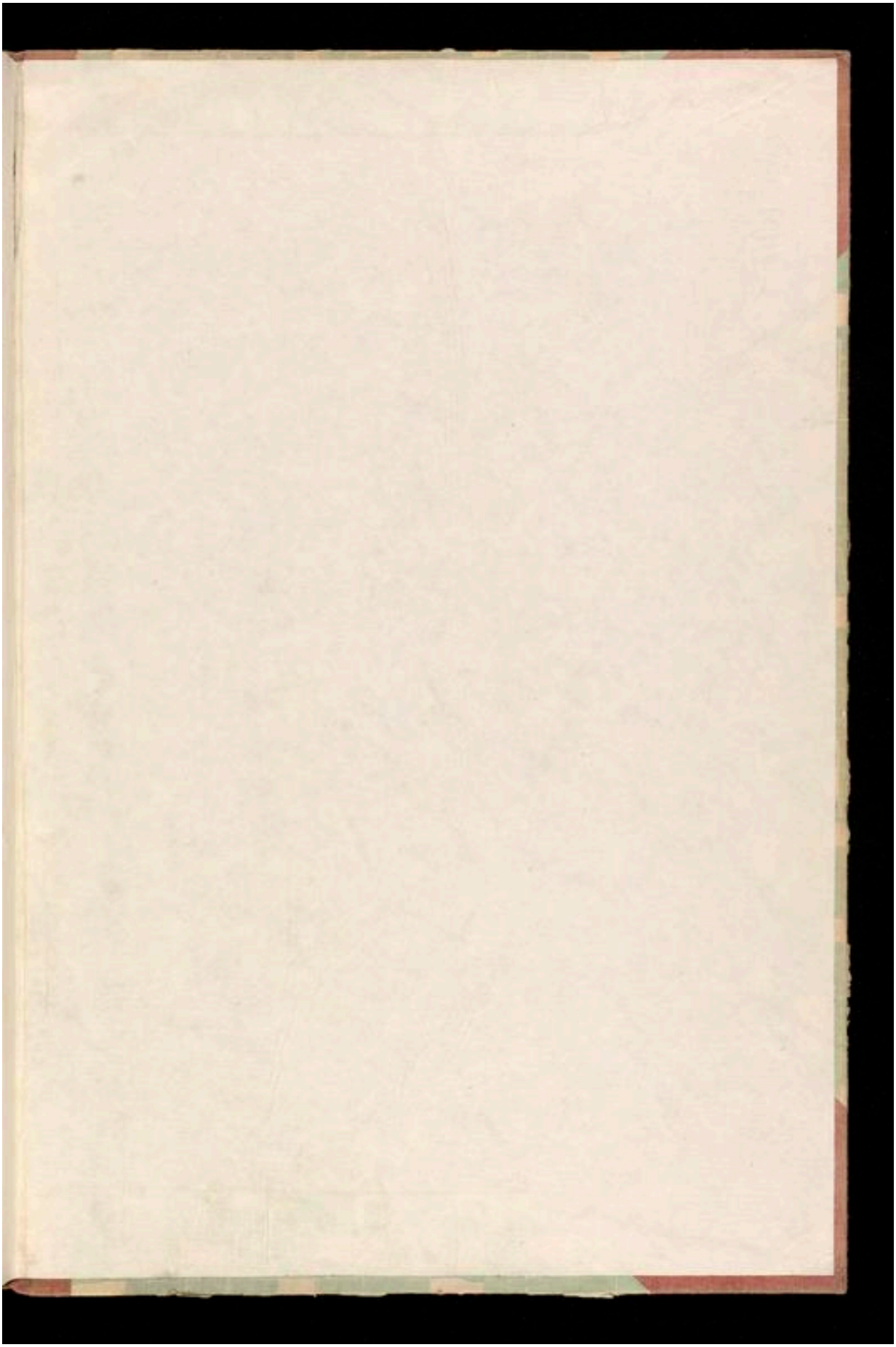

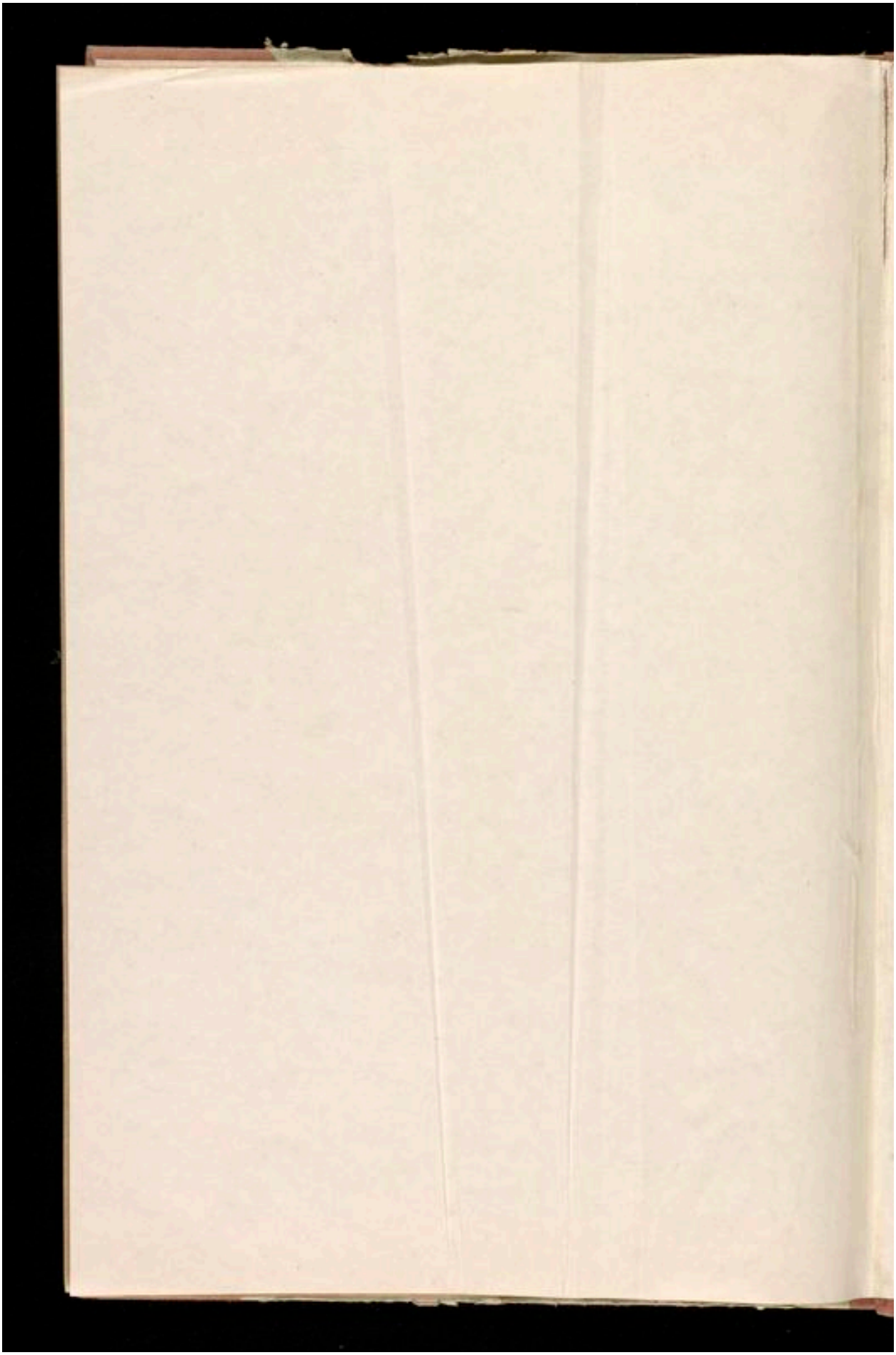

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 4 of 362

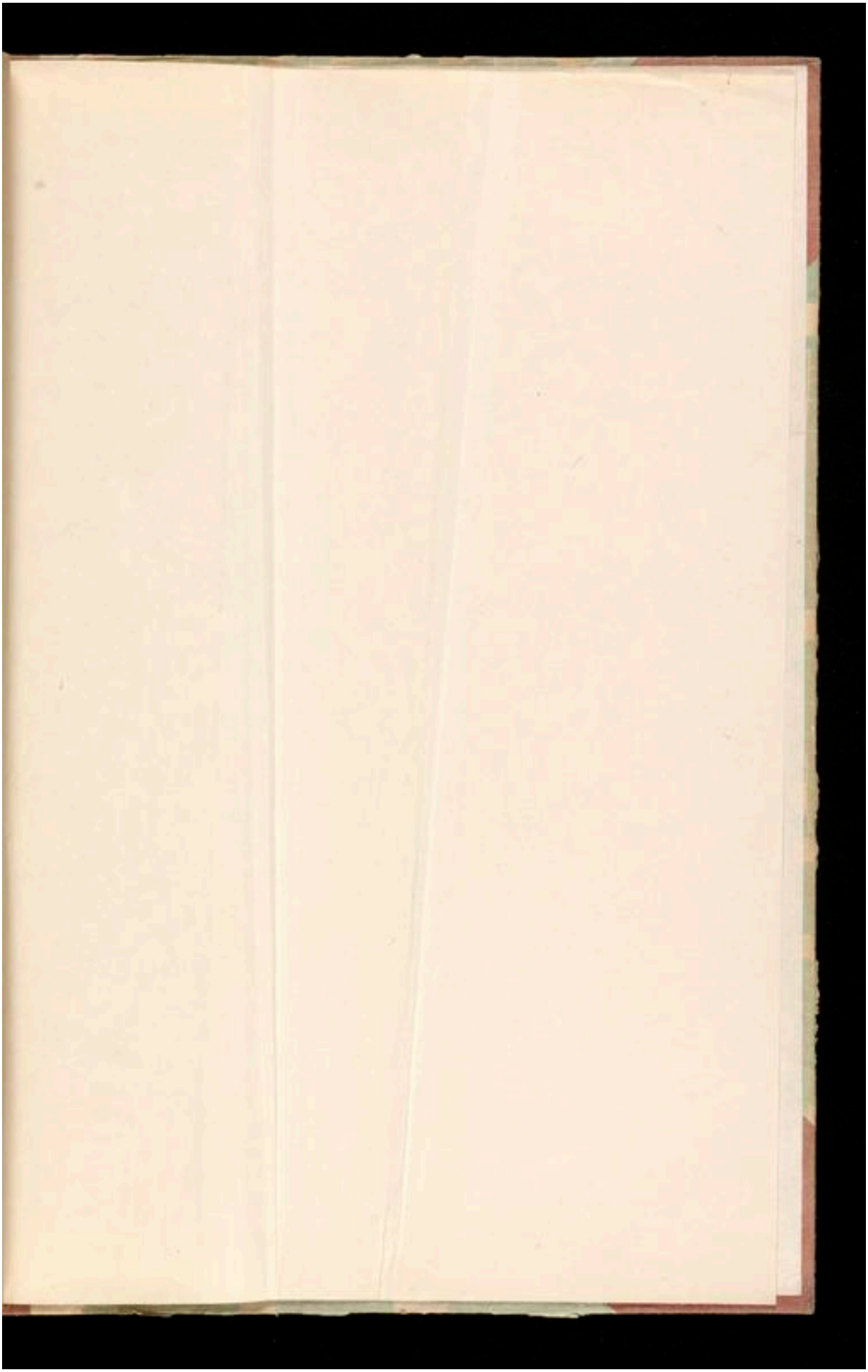

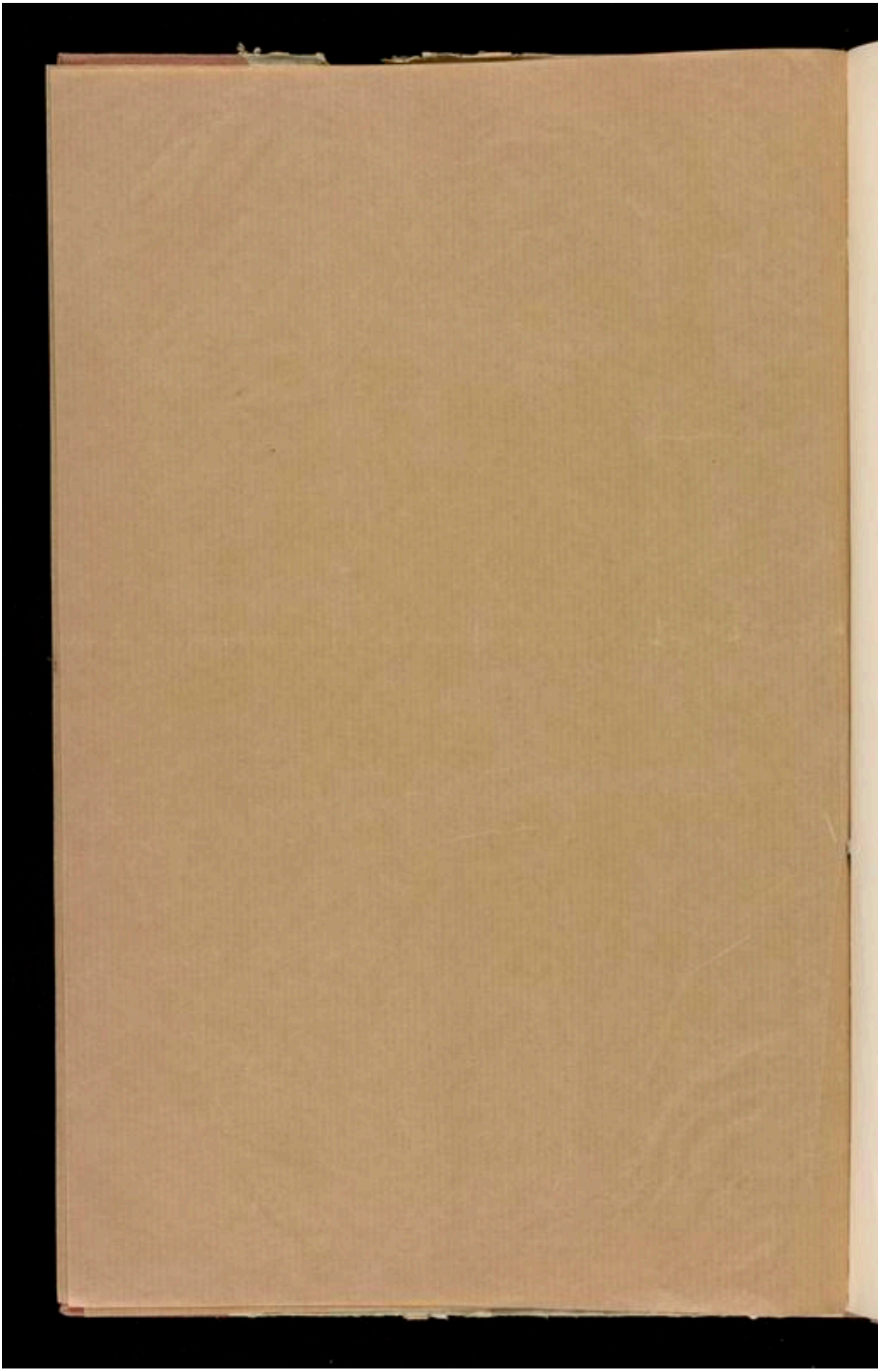

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 6 of 362

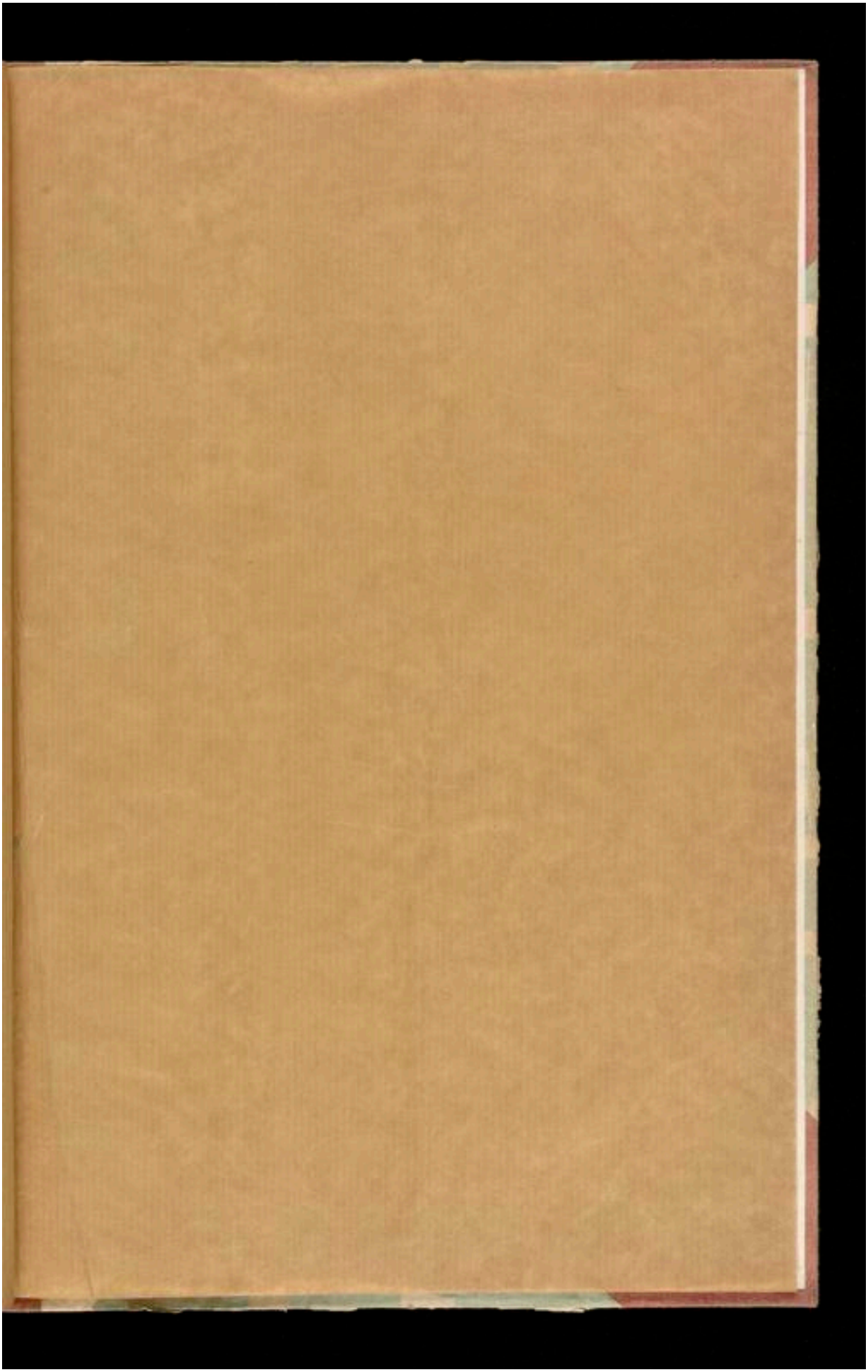

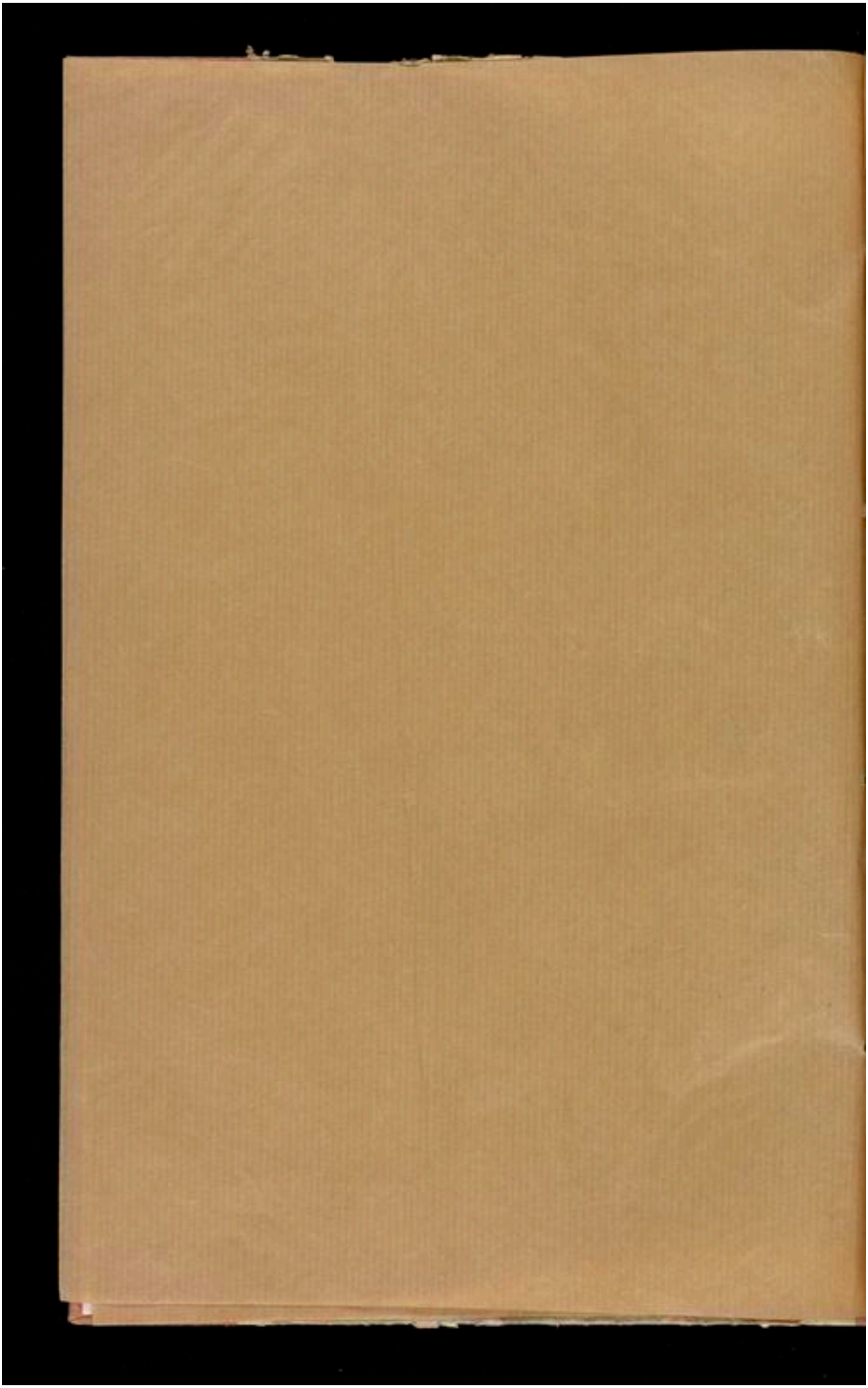

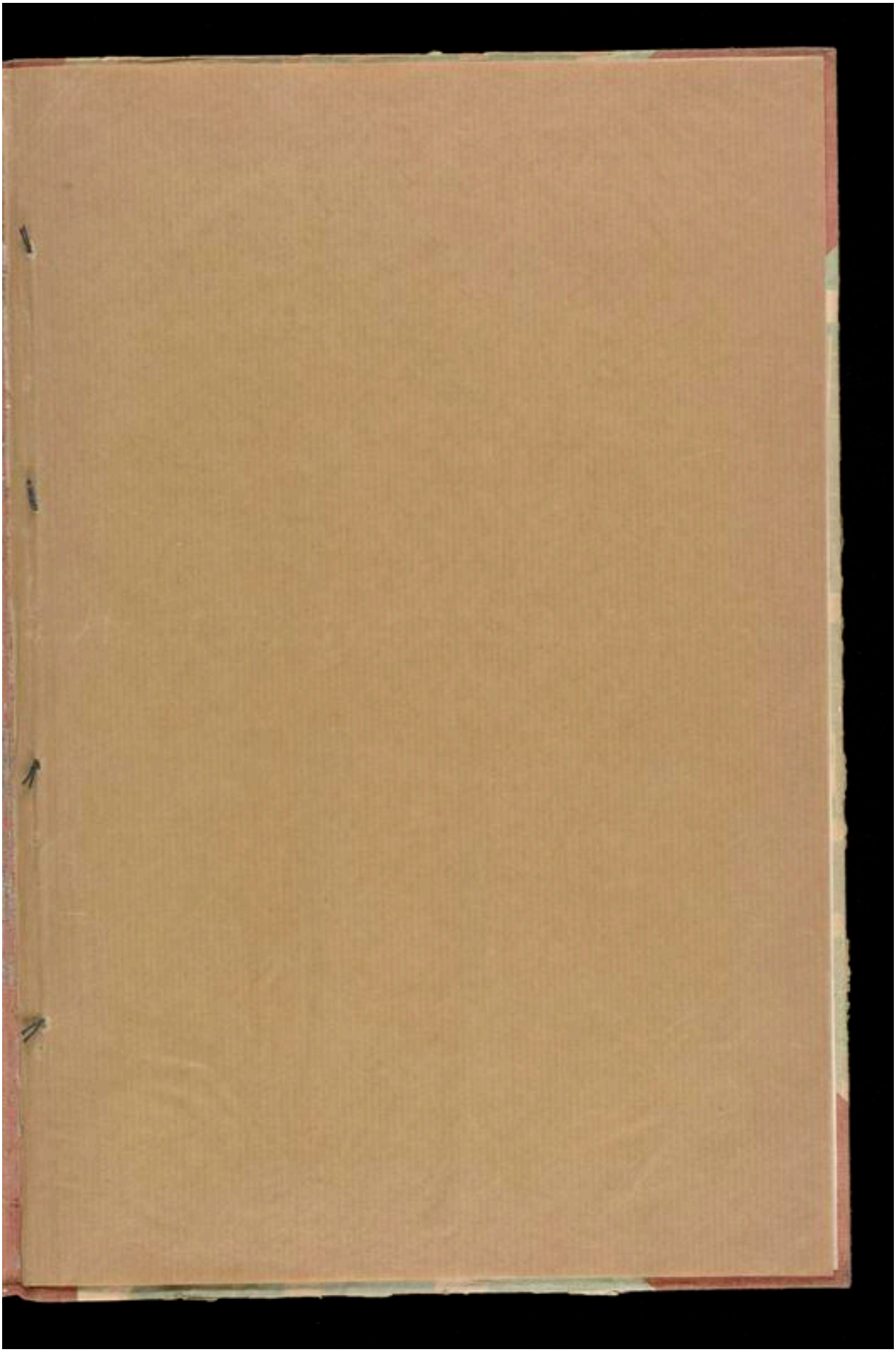

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 9 of 362

نشود بر اقرار بلکه سوگند داده میشود بر مال اما دعوای اقرار در دفع که مدعی علیه بگوید که مدعی اقرار
کرده است که اینمد عا ملک مدعی علیه است شنیده میشود بنزد اکثر علما و رجوع کرد شیخ الاسلام رح
برهن المطلوب علی اقرار المدعی بانه لاحق له فی المدعی او بانه لیس بملکه له او ما کان
ملکا له فتدفع الدعوی ان لم یقر به لانه معروف وکذا لو ادعاه بالارث فبرهن المطلوب
علی اقرار المورث کما ذکرنا (رد المحتار) وذکر کرده است شیخ اسلام رح که گواهان گذرانیده
مدعی علیه باقرار مدعی باینکه مدعی گفته است که نیست مر احقی در مدعا به و یا باقرار مدعی باینکه مدعا
به ملک من نیست و یا باقرار مدعی براینکه مدعا به مر ملک بنود دفع میشود دعوای مدعی اگر اقرار
نکرده بود بآن برای شخصی معلوم و همچنین حکم است اگر دعوی نمود مدعی که اینمد عا میراث
من است بعد ازان گواهان گذرانید مدعی علیه باقرار مورث باینطریق که ذکر کرده ایم والاقرار
الثانی وهو الانشاء لو رد المقر له اقراره ثم قبل لا یصح ولو کان اخبارا یصح
واما بعد القبول فلا یرتد بالرد (درمختار) واز بهت وجه دوم که انشاء بودن اقرار است
اگر آن کسیکه اقرار برایش شده رد کرد اقرار را اقرار کننده را بعد ازان قبول کرد اقرار
او را صحیح نمیشود این اقرار او و اگر اقرار اخبار میبود صحیح می شد اما بعد از قبول کردن او اقرار
او را رد نمیشود آن اقرار بر رد کردن او ولو اعاد المقر اقراره تصادقا لزمه لانه اقرار آخر
ثم لو انکر اقراره الثانی لا یحلف ولا تقبل علیه بینة قال البدیع والاشبه قبولها
واعتمده ابن الشحنة رح واقره الشرنبلالی (درمختار) واگر اقرار کننده باز کرد اینمد اقرار خود را ان
شخصیکه اقرار برایش شده او را استکوی کرد لازم میشود بر اقرار کننده این اقرار زیرا
که این اقرار دیگر است بعد ازان اگر اقرار کننده منکر شد از دوم اقرار او سوگند داده
نمیشود و قبول کرده نمیشود بر این اقرار او گواهان و گفته است بدیع رح که اشبه این است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 10 of 362

که قبول کرده میشود گواهان بران اقرار و اعتماد کرده ست براین قول ابن شحنه رح و ثابت گردانیده
این را شرنبلالی رح والملک الثابت بالاقرار لایظهر فی حق الزوائد المستهلکة فلا یملکها
المقر له ولکن اختار المتأخرون (در مختار) یفید بظاهره انه یظهر فی حق الزوائد الغیر
المستهلکة وهو مخالف لما فی الخانیة قال رجل فی یده جاریة وولدها اقر الجاریة لفلان
لایدخل فیه الولد ولو اقام البینة علی الجاریة انها ولدت ولدها ولو قال هذا العبد ابن امتک وهذا الجد من امتک
لایکون اقرارا بالعبد کذا فی الخلاصة حموی (رد المحتار) وملکیکه ثابت شده باشد باقرار ظاهر میشود در حق
زوائد مستهلکه پس آن شخصیکه اقرار برایش شده مالک زوائد مستهلکه میشود واگر اقرار
اختیار میبود هر آئینه مالک آنها نمی شد وظاهر این قول فائده میکند این را که ملک ثابت شده
باقرار ظاهر میشود در حق زوائد غیر مستهلکه و این حکم مخالف آن ست که در فتاوای قاضیخان
گفته ست که مردی در دست او کنیزی بود با ولدش اقرار کرد آن ذوالید که این کنیز از فلان ست
داخل میشود درین اقرار ولد او واگر گویند گواهان را بانیکه این کنیز از من ست مستحق اولاد آن نیز
میشود و همچنین حکم ست اگر گفت که این غلام پسر کنیز تست و یا این بزغاله از بزماده تست
درینصورت این اقرار او اقرار بغلام و بزغاله نمیشود همچنین آورده ست در کتاب حموی
واما رکنه فالالفاظ المذکورة فیما یجب به موجب الاقرار (نتائج الافکار) کقوله لفلان
علی کذا او مایشبهه لانه یقوم به ظهور الحق وانکشافه حتی لایصح شرط الخیار فیه بان اقر
بذلک او بعین علی انه بالخیار ثلثة ایام فالخیار باطل وان شرط القبض والحال لازم کذا فی محیط السرخسی
(عالمگیری) واما رکن اقرار آن الفاظی ست که ذکر کرده میشوند در آنچه بسبب آن موجب
اقرار ثابت میشود مانند این قول اقرار کننده که مر فلانرا بر من اینقدر چیز ست یا مانند
آن زیرا که باقرار ثابت میشود ظاهر شدن حق و آشکارا شدن آن پس صحیح نمیشود

فایده
بیان رکن اقرار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 11 of 362

فایده
بیان شرط
اقرار

خیار شرط دران باینطریق که اقرار کند بدینی یا بمال معینی بشرط اینکه او را سه روز خیار باشد پس
خیار او باطل ست اگرچه راست نگوی کند او را آن شخصیکه اقرار برای او کرده و آنمال لازم
میشود همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط سرخسی رح واما شرطه فالعقل والبلوغ
بلا خلاف واما الحریة فهی شرط فی بعض الاشیاء دون البعض کذا فی النهایة
حتی لو اقر العبد المحجور بالمال لا یفتی فی حق المولی و لو اقر بالقصاص یصح
کذا فی محیط السرخسی و یتأخر اقراره بالمال الی ما بعد العتق والماذونیة
اقراره بما لیس من باب التجارة کاقراره بالمهر بوطی امرأة تزوجها بغیر اذن مولاه وکذا
اذا اقر بجنایة موجبة للمال لا یلزمه بخلاف ما اذا اقر بالحد و القصاص کذا فی التبیین (علمگیری)
واما شرط اقرار پس عقل و بلوغ ست بدون اختلاف علماء رح واما آزاد بودن اقرار
کننده در بعض چیزها شرط ست نه در بعضی چنانچه در کتاب نهایه ذکر شده ست پس
اگر غلام منع کرده شده از تصرف اقرار کرد بمالی جاری نمیشود اقرارش در حق خواجه اش
و اگر اقرار کرد به قصاص بر نفس خود صحیح میشود همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح
و اقرار او بمال مؤخر میشود تا بعد از آزاد شدن او و همچنین غلامیکه برای او اذن کرده شده
در تجارت اقرارش مؤخر میشود بانچیزیکه از باب تجارت نیست مانند او بمهر بسبب
وطی کردن او زنی را که بنکاح گرفته باشد و برای اذن خواجه خود و همچنین اگر اقرار کرد بجنایتیکه
واجب کننده مال ست در حال براو لازم نمیشود بخلاف از اقرار او بحدود و قصاص که در حال
براو لازم میشود همچنین ذکر شده ست در کتاب تبیین وکذا الرضاء والطوع شرط حتی لو اقر
اقر او المکرة کذا فی النهایة (عالمگیری) و اقرار السکران بطریق محظور ای ممنوع
محرم فی کل حد صحیح فلو اقر بحدود اقیم علیه القصاص فی سکره وفی السرقة یضمن المسروق الا

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 12 of 362

وبهمین رضا و رغبت اقرار کننده شرط است پس صحیح نیست اقرار شخصیکه بر او زور
کرده شده باشد همچنین ذکر شده است در کتاب نهایه و اقرار شخصیکه مست شده باشد
بطریق ممنوع حرام کرده شده شرعی صحیح است در هر حق پس اگر اقرار کرد بقصاص اقامت
قصاص بر او کرده میشود در حال مستی او و در اقرار او بدزدی تاوان میدهد مال دزدی شده را
مگر اقرار او صحیح نیست در چیزهای که رجوع را قبول میکنند مانند مرتد شدن و حد زنا و
آشامیدن خمر و اگر مست شده باشد بطریق مباح شرعی مانند آشامیدن شراب در جائیکه
بر او زور کرده شده باشد اعتبار داده نمیشود اقرار او را بلکه اینچنین مستی او مانند
بیهوشی است مگر مانند بیهوشی نیست در حق قضاء نماز که زیاده از یکروز فوت شده باشد
پس اگر به سبب بیهوشی باشد قضاء آن از وی ساقط است و اگر به سبب اینچنین مستی
باشد از وی ساقط نمیشود و شرط جواز ه علی الخصوص کون المقر به مما یجب تسلیمه الی
المقر له اما تسلیم عینه کما لو اقر بعین فی ید ۷ او تسلیم مثله کما لو اقر بدین
فی الذمة اما اذا کان المقر به بحیث لا یجب تسلیمه الی المقر له فان الاقرار به
لا یجوز کما لو اقر انه باع من فلان شیئا او استاجر منه شیئا او اشتری منه عبدا بشیء او غصب منه
کفا من تراب او صحبة من حنطة کان باطلا حتی لا یجبر علی البیان کذا فی المحیط (عالمگیری)
و شرط روا بودن اقرار بطریق خاص نظر بچیزیکه اقرار بآن کرده میشود این است که
همان چیزیکه اقرار بران کرده شده از ان چیزهای باشد که سپردنش لازم باشد بشخصیکه
اقرار برایش شده یا سپردن ذاتش لازم باشد چنانچه اقرار کند بمال معین که در دست
اوست یا سپردن مثلش چنانچه اقرار کند بدینیکه در ذمه اوست و اما اگر آن چیزیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 13 of 362

اقرار بآن کرده شده ازان قبیل باشد که سپردنش واجب نباشد بشخصیکه اقرار برایش
شده پس اقرار بآن روا نیست چنانچه اقرار کند که بفلان شخص چیزیرا فروخته ست یا
ازوی اجاره کرفته ست چیزیرا یا ازوی خریده ست غلامی را یا چیزی یا ازوی غصب کرد
یک کف خاک یا کندم را این اقرار وی باطل ست پس براو جبر کرده نمیشود بر بیان
کردن آن همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط وحکمه ظهور المقر به ای لزومه علی المقر
بلا تصدیق وقبول من المقر له فانه یلزم علی المقر اقراره لو توجه دالا علی المجبر به لا بثبوته
ابتداء بحائی الکافی فحکم (تکلمه) فصح اقراره بالحرام الخ حتی یؤمر بالتسلیم الخ ان کان تملیکا مبتدأ لما صح (تکلمه)
وحکم اقرار ظاهر شدن ولازم شدن انچیزیست که اقرار بآن شده ست براقرار کننده
بدون راستگوی کردن وقبول از جانب انکه اقرار برایش شده پس لازم میشود
براقرار کننده چیزیکه اقرار کرده ست بآن ازجهت واقع شدن اقرار دلالت کننده
بر ثبوت انچیزیکه اخبار بران کرده شده نه اینکه حکم اقرار در ابتداء ثابت شدن انچیزیست
که اقرار بآن کرده شده همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب کافی پس صحیح میشود
اقرار او بخمر برای مسلمانی پس امر کرده میشود او را بسپردن آن باو واکر تملیک ابتدائی
میبود صحیح نمی شد ولو اقر لغیره کما ل والمقر له انه کاذب فی اقراره لا یحل له دیانة الا ان یسلمه
بطیب من نفسه فیکون هبة منه ابتداء کذا فی الفتیة (عالمکیری)
واکر اقرار کرد شخصی برای کسی بمالی وآن کسیکه اقرار برایش شده میدانست که اقرار
کننده دروغکوی ست در اقرار خود حلال نیست مراورا ازروی دیانت مکر انکه بسپرد
اورا باو بخوشی دل خود پس این سپردن او انچیزرا باو بخشش ابتدائی میشود از جانب
اقرار کننده همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب قنیه وانما یعتبر الاقرار اظ

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 14 of 362

ملکیة المقر حتی یحکم بملکیته للمقر له بمجرد الاقرار ولا یتوقف علی تصدیق المقر له لما ذکرنا
فیعتبر تملیکا مبتدأ لا لجهة حتی یبطل برد المقر له وبعدما وجد التصدیق من المقر له لا یعمل الرد (عالمگیری)
جزین نیست که اقرار را اعتبار اظهار داده شود در حق ملکیت اقرار کننده پس حکم کرده میشود
بملکیت آنچیز برای آن کسیکه اقرار برایش کرده شده بنفس اقرار او و موقوف نیست بر تسلیم
کردانیدن آن کسیکه اقرار برایش شده و اما حق رد نمودن اقرار پس اقرار را اعتبار تملیک
ابتدائی داده میشود مانند بخشش پس باطل میشود برد نمودن آن کسیکه اقرار برایش شده
و اگر رد کردن او بعد از تصدیق آن کس بود که اقرار برایش شده عمل نمیکند رد کردن او
قوله الاقرار انما یبطل برد المقر له اذا کان المقر له بالرد یبطل حق نفسه خاصة اما اذا کان
یبطل حق غیره فلا یعمل رده کما اذا اقر الرجل انی بعت هذا العبد من فلان بکذا فرد المقر له
اقراره وقال ما اشتریت منك شیئا ثم قال بعد ذلك اشتریت فقال البائع ما بعتك لزم البائع
البیع تماما سمی لانه بجحد البیع بعد تمامه وجود احد المتعاقدین لا یضر حتی ان المشتری لو قال
ما اشتریت وصدقه البائع وقال نعم ما اشتریت ثم قال الا بل اشتریت لا یثبت الشراء واز اقام البینة
علی ذلك لان الفسخ بجحودهما فی کل موضع بطل الاقرار برد المقر له ولو اعاد المقر ذلك الاقرار
فصدقه المقر له کان للمقر له ان یاخذه باقراره وهذا استحسان هکذا فی المحیط (عالمگیری)
بعد ازین بدانکه اقرار باطل میشود برد نمودن مقر له وقتیکه آن کسیکه اقرار برایش شده برد نمودن
آن اقرار باطل کرده باشد خاص حق خود را اما وقتیکه باطل میکرد حق دیگر شخصی را پس تاثیر
نمیکند رد او در حق غیر او چنانچه اگر شخصی اقرار کرد که فروخته ام این غلام را بر فلان بانقدر
بها پس آن کسیکه اقرار برایش شده رد نمود اقرار او را و گفت که نخریده ام از تو هیچ چیز را
و بعد ازان آن کسیکه اقرار برایش شده گفت بعد از قول اول خود که خریده ام و فروشنده

گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 15 of 362

گفت که نه فروخته ام بر تو لازم میشود بر فروشنده آن بیع با آنچیزیکه مسمی کرده زیرا که فروشنده
انکار کرده از فروختن پس از تمام شدن آن و بعد از تمام شدن عقد انکار کردن یکی از متعاقدین
ضرر نمیرساند صحت آن پس اگر خریده گفت که نخریده ام و راستگوی کرد او را
فروشنده و گفت که آری نخریده بعد ازان گفت که نه چنین هست بلکه خریده ام ثابت نمیشود
آنخریدن اگرچه او شاهدان بگذراند بانخریدن زیرا که فسخ عقد بانکار عاقدین در هر جائی
که اقرار باطل میشود برد کردن آن کسیکه اقرار بر ایشان کرده شده و اگر اقرار کننده آن اقرار
خود را باز گرداند و آنشخصیکه اقرار بر ایشان کرده شده راستگوی کرد او را در اینصورت مراد
میرسد که آنرا بگیرد بسبب اقرار او و این حکم استحسان هست همچنین ذکر شده هست در کتاب محیط
فی یده عبد فقال لرجل هو عبدك فرده المقر له ثم قال بل هو عبدي وقال المقر هو عبدك
فهو للذی الید المقر ولو قال ذو الید لآخر هو عبدك فقال لا بل هو عبدك ثم قال الآخر بل هو
عبدي وبرهن لا تقبل (خصومی) و در دست شخصی غلامی بود و گفت مر مردیرا که این غلام
در دست من هست غلام تست پس آن مرد رد کرد اقرار او را و بعد ازان گفت که آری غلام
من هست و اقرار کننده گفت که این غلام از من هست پس آن غلام از ذو الید اقرار کننده هست
و اگر ذو الید مرد دیگریرا گفت که این غلام که در دست من هست غلام تو هست و او گفت که
از من نیست بلکه غلام تو هست و بعد ازان آن دیگر مرد گفت که بلکه آن غلام از من هست
و شاهدان گذرانیدند باین قول خود قبول نمیشود شاهدان او و اذا اقر الحر البالغ العاقل
الیقظان طائعا لزم اقراره اعلم ان الاقرار ملزم وهو حجة قاصرة (هدایه و در مختار)
حتی لو اقر بمجهول لا اصل له بالرق لرجل جاز ذلك على نفسه وماله ولم يصدق على اولاده
وامهاته (هدایه و مختار) بخلاف البينة فانها تصير حجة بالقضاء (شتابی الانکار)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 16 of 362

وقتیکه اقرار کرد مرد آزاد عاقل بالغ بیدار برضای خود بحقی لازم میشود براو اقرار او بدانکه تحقیق
اقرار لازم کنندهٔ حق غیر است بر اقرار کننده و آن اقرار حجت قاصره است بر نفس اقرار کننده
پس اگر اقرار کرد بمجهول النسب بغلام بودن خود برای شخصی روا است اقرار او بر نفس و مال او
و صادق کرده نمیشود براولاد و ام ولد و مدبر و مکاتبهای او بخلاف از شاید گذرانیدن که آن حجت
میکرد بحکم قاضی و تعدی میکند بهمهٔ آنچیزها و شرط الحریة لیصح اقراره مطلقا ای فی المال وغیره
فان العبد الماذون له وان کان ملحقا بالحر فی حق الاقرار حتی اذا اقر بدین لزم
و بودیعة او عاریة او غصب یصح لکن المحجور علیه لا یصح اقراره بالمال و یصح بالحد و القصاص
فیؤاخذ به للحال (هدایه و وقایه) و شرط کرده شد آزادی اقرار کننده برای اینکه صحیح شود اقرار او
مطلق یعنی در مال و غیر مال پس آنغلامیکه اذن شده باشد برای او بسوداگری اگرچه ملحق است بحر
آزاد در حق اقرار تا اینکه اگر اقرار کرد بدینی و یا امانتی و یا بعاریتی و یا بغصبی برای شخصی صحیح میشود
اقرار او و لیکن آنغلامیکه منع شده باشد از تصرف صحیح نمیشود اقرار او بمال و صحیح میشود بحد و
قصاص پس در حال گرفته میشود بآن اقرار خود و لابد من البلوغ و العقل لان اقرار الصبی والمجنون
والمعتوه غیر لازم لانعدام اهلیة الالتزام الا اذا کان الصبی والمعتوه ماذونا له
فی التجارة فان اقراره جائز بدین ناشی از معاملت و غصب و ودیعه او عاریتی او مضاربه و لا یصح اقراره بما لیس
والجنایة والکفالة والمغمی علیه کالمجنون (هدایه و عینی کنز و کفایه و ابو المکارم)
و چاره نیست از بالغ بودن و عاقل بودن اقرار کننده زیرا که اقرار کودک و دیوانه
و معتوه لازم نیست از جهت انکه اهلیت التزام در ایشان نیست مگر وقتیکه کودک و کم عقل
اذن شده باشد در سوداگری که اقرار ایشان روا است بدینی برای شخصی و یا بغصبی
و یا بامانتی و یا بعاریتی و یا بمضاربتی و صحیح نمیشود اقرار ایشان بهمه زن و جنایت و ضامنی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 17 of 362

وحکم اقرار مشخصی خوابیده و یا انکه بیهوشی بر او آمده باشد مانند حکم اقرار دیوانه است

الباب الثانی فی بیان ما یکون اقرارا وما لا یکون

باب دوم ثابت است در بیان انچیزیکه اقرار است و در بیان آن چیزی که اقرار نیست

لو قال الرجل هذا الثوب او هذه الدار عندی عاریة بملک فلان او بمیراثه او بحق فلان هذا کله

اقرار و کذلک لو قال عاریة عندی من ملک فلان و من میراثه او من حقه و لو قال عاریة عندی

لملک فلان او لمیراثه کان اقرارا ایضا (مبسوط و سرخسی ح) اگر مردی گفت که این جامه

یا این سرای نزد من عاریت است بملک فلان یا بمیراث فلان یا بحق فلان پس همه

این قولها ی او اقرار است برای آن فلان و همچنین اقرار است اگر گفت که عاریت است نزد

من از ملک فلان یا از میراث فلان یا از حق فلان و اگر گفت که نزد من عاریت است

برای ملک فلان یا برای میراث فلان نیز اقرار است و لو قال الثوب او الدابة عاریة عندی

لحق فلان لا یکون اقرارا و کذلک لو قال هذه الالف مضاربة عندی لحق فلان لم یکن

اقرارا (مبسوط) بخلاف ما لو اقر بالقرض لحق فلان فانه یکون اقرارا و لو قال هذه الدراهم عندی عاریة

لحق فلان فهذا اقرار له بما قال المبسوط عالمگیری و اگر شخصی گفت که جامه و یا چهارپائی عاریت است

نزد من برای حق فلان در اینصورت اقرار نمیشود و همچنین اگر گفت که این هزار درم مضاربت است

نزد من برای حق فلان اقرار نمیشود بخلاف ازان صورت که اگر اقرار کند بقرض در همها برای حق فلان

که آن اقرار میشود و اگر گفت که این درهما عاریت است نزد من برای حق فلان پس اینقول

اقرار است برای آن فلان بآن درهما همچنین ذکر شده است در کتاب مبسوط علی وجه

اقرار بالدین (کنز) فان قال له علی و قبلی فقال اقر بالدین و لو قال المقر فی قوله علی

فائده در بیان الفاظی که اقرار است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 18 of 362

او قبلی هو ودیعة و وصل صدق وان فصل لا یصدق واقرضنی کذا لزمه
واستقرضت لا ولیس لقبله حق ابراء عن الدین والامانة (هدایه و بنایع و در مختار و بحر رایق)
اینقول اقرار کننده که بر من یا بر جانب من حق فلان هست اقرار بدین هست پس اگر شخصی گفت
که فلانرا بر من یا بجانب من اینقدر هست پس بتحقیق که اقرار کرد بدین و اگر اقرار کننده دراین
قول خود که بر من یا بجانب من اینقدر هست گفت که انچیز اقرار کرده شده ودیعت هست
واینقول دوم خود را بپیوست گفته بود باقرار اول خود راستگوی کرده میشود و اگر جدا ازان
گفته بود راستگوی کرده نمیشود و باینقول او که فلان مرا اینقدر قرض داده هست لازم
میشود براو و باینقول که اینقدر قرض خواستم از فلان چیزی براو لازم نمیشود و اینقول او
که مرا بجانب فلان حقی نیست ابراء هست ازدین و امانت و فی فتاوی النسفی اذا قال
مرا بفلان درهم دانی است قال لایلزمه شیئ مالم یقل هو علی او فی
رقبتی او ذمتی و هو دین واجب او حق لازم کذا فی الظهیریة (عالمگیری)
وذکر الصدر الشهید رح فی الصغری انه ینبغی ان یکون اقرار الحکم العرف (ابوالمکارم)
در فتاوای نسفی رح آورده هست که اگر شخصی گفت که مرا بفلان ده درم دانی هست لازم نمیشود
براقرار کنندهٔ هیچ چیزی تا که نگفته باشد که آندرهما لازم هست برمن و یا در رقبهٔ من هست و
یا در ذمهٔ من هست و یا آن درهما دین واجب هست و یا حق لازم هست همچنین ذکر کرده
شده هست در کتاب ظهیریه و ذکر کرده امام صدر شهید رح در کتاب صغری که میشاید که این
قول مذکور اول اقرار شود بحکم عرف عندی و معی فی بیتی فی صندوقی فی کیسی فی منزلی (کنز) فلو قال عندی
او معی او فی بیتی او فی کیسی او فی صندوقی فهو اقرار بالامانة فی یده (هدایه)
اینقول اقرار کننده که نزد من یا با من یا در خانهٔ من یا در صندوق من یا در کیسهٔ من اقرار امانت هست

فائده
اینکه بگوید که مرا بفلان ده درم دانی هست

فائده
صبیان الفاظی که اقرار بامانت هست

بیع الخفی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 19 of 362

پس اگر شخصی گفت که فلانرا نزد من یا با من یا در خانهٔ من یا در کیسهٔ من یا در صندوق من اینقدر
مال هست پس اینقول او اقرار بامانت هست در دست او عند ولو قال علی مائة درهم ودیعة قرض
او بضاعة قرض او مضاربة قرض فهی قرض کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
فاذا قال له قبلی مائة درهم دین ودیعة او ودیعة دین فانه اقرار بالدین لا بالامانة
(نتایج الافکار) رجل قال لفلان عندی الف درهم عاریة کان اقرارا بالقرض لان
کل ما یکال او یوزن لان اعارة ما لا یمکن الانتفاع الا باتلافه تکون قرضا قاضیخان
واگر شخصی گفت که فلان را نزد من صد درم امانت قرض هست و یا بضاعت قرض هست
و یا مضاربت قرض هست پس این درهما قرض هست همچنین ذکر کرده شده هست در کتاب
محیط سرخسی رح پس اگر گفت که مر فلانرا بجانب من صد درم دین و ودیعت یا ودیعت دین هست
پس بتحقیق اینقول او اقرار بدین هست نه بامانت مردی گفت که مر فلان را نزد من هزار درم
عاریت هست اینقول او اقرار بقرض هست و همچنین هست حکم در هر چیزیکه پیمانه و وزن کرده
میشود زیرا که عاریت دادن انچیزیکه نفع گرفتن بآن بدون تلف کردنش امکان ندارد
باشد قرض میباشد واذا قال اشهد والی قد اوصیت لفلان بالف واوصیت ان
لفلان فی مالی الفا فالاولی وصیة والاخری اقرار وفی الاصل اذا قال فی وصیته
سدید دین لفلان فهو وصیة ولو قال لفلان سدید دین فی ذمتی فاقرار واذا قال له الف درهم من مالی فهو وصیة
استحسانا اذا کان فی ذکر الوصیة وان قال فی مالی فهو اقرار وان قال الله الذی علی فلان الف فهو اقرار (الخانیة)
واگر شخصی گفت که شاهد باشید که بتحقیق وصیت کرده ام برای فلان بهزار درم و وصیت
کرده ام که مر فلانرا از مال من هزار درم هست پس وصیت اول او وصیت هست و وصیت
دوم او اقرار هست بحق آن فلان و در کتاب مبسوط آورده هست که اگر در وصیت خود گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 20 of 362

که ششم حصه سرای من مرفلان راست پس اینقول او وصیت ست واگر گفت که مرفلانرا
ششم حصه ست درسرای من پس اینقولش اقرارست واگر گفت که مرفلان راهزار درم از
از مال من پس اینقولش وصیت ست ازروی استحسان اگر دربیان وصیت بود
واگر گفت که درمال من ست پس اینقولش اقرارست واگر گفت که آن دینکه مرا برفلانست
مرفلانراست پس اینقولش اقرارست ولو قال لہ رجل لی علیك الف فقال اتزنها
او انقدها او اجلنی بها او قد قبضتها ولخوذ لك فهو فی هذه الصور کلها اقرار
بالمدعی (هدایه وحموی وتتارخانیه) وهذا اذا لم یکن علی سبیل الاستهزاء (درمختار)
ویستدل علیه بالقرائن (تکمله) فان کان وشمائل الشهود تدل علی ذلك لم یلزمه شیء (اما لو اراد
الاستهزاء لم یصدق دیانة) ولو قال اتزنها واتقدها واجلنی او قضیتك او احللتك عنی فلا ضمان علیه لانه
اقرار (قاضیخان) وکذا اذا تحاسبا وما استقر من حد سوداك وغیرك او قبلك او بعدك فلا یکون اقرارا (درمختار)
واگر گفت اورا مردی که سرابر تو هزار درم ست پس گفت اوراکه وزن کن آن هزار درم
ویاسو کن آنرا ویامهلت ده مرا بآن ویا بتحقیق اداء نموده ام آنرا بتو یا مانند آن گفت پس
اینقول او در همه این صورتها اقرارست بمدعی واین حکم وقتی ست که اینقول او بطریق استهزاء
نباشد ودلیل بران گرفته میشود بقرینها وعلامها پس اگر بطریق استهزاء بود وگواهی دادند
گواهان بآن لازم نمیشود بر او هیچ چیزی اما اگر دعوی مینمود استهزا را راستگوی کرده
نمیشود واگر اینقول خود را بدون ضمیر گفت باینطریق که وزن کن ویاسو کن ویامهلت
ده مرا ویا اداء نموده ام بتو یا حواله کرده ام ترا ازطرف خود اقرار نمیشود وهمچنین اگر گفت که
باهم حساب میکنیم ویا گفت که قرض نگرفته ام ازهیچ کسی سوای تو وبغیر از تو ویا قرض نگرفته ام
پیش از تو ویا بعد از تو اینقول اقرار نمیشود ولو قال رجل لی علیك الف درهم فقال لعل

اوقال

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 21 of 362

او قال الصوف تاحذها لایکون اقرارا (قاضیخان) واگر مردی گفت که مرا بر تو هزار درم هست پس
آن شخصیکه دعوای درمها بر او شده درجواب گفت که فردا بیا یا گفت که زود دست که بگیری آنرا
اینقول وی اقرار نمیشود ولو قال لی علیك الف درهم فقال المدعی علیه اما خمس مائة منها فلا اعرفها
یکون اقرارا بخمس مائة (قاضیخان) واگر شخصی گفت که هزار بر تو هزار درم هست پس
مدعا علیه گفت که اما پنجصد درم را ازان نمی شناسم پس اینقول وی اقرار میشود به پنجصد درم
ولو قال لی علیك الف درهم فقال اکیسه بدو از او ترازو بیار تا بر کنی لایکون اقرارا (قاضیخان)
واگر مردی گفت که مرا بر تو هزار درم هست پس در جواب او گفت که کیسه بدو ازو ترازو بیار تا
بر کنی اینقول وی اقرار نمیشود ولو قال لی علیك الف درهم فقال المدعی علیه مع
مائة دینار قال الفقیه ابوبکر رح لایکون اقرارا وقال الفقیه ابواللیث رحمة الله علیه
ان صدق فی الدنانیر صح اقراره بالمائتین وان کذبه فی الدنانیر صح اقراره بالدراهم (قاضیخان)
واگر گفت شخصیکه مرا بر تو هزار درم هست و مدعا علیه گفت که با صد دینار گفته هست فقیه ابوبکر رح
گفته اینقولش اقرار نمیشود و گفته هست فقیه ابواللیث رح که اگر راستگوی نمود او را در دینارها صحیح است
اقرار او بهر دو مال واگر دروغگوی کرد او را در دینارها صحیح است اقرار او بدرهمها رجل ادعی دارا فی ید
رجل فقال المدعی علیه برئت عن هذا الدار لایکون اقرارا (قاضیخان)
مردی دعوی کرد سرائی را در دست مردی و مدعا علیه گفت که ابراء کرده تو برای من ازین سرا
اینقول مدعا علیه اقرار نمیشود ولو ادعی مائتی فقال المدعی علیه قد قضیتك مائة
بعد مائة فلا حق له علی لایکون اقرارا وکذا لو ادعی مائة درهم فقال المدعی علیه قد قضیتك خمسین درهما لایکون اقرارا (قاضیخان)
واگر دعوی کرد شخصی دو صد درم را پس مدعی علیه گفت که ادا کرده ام برای تو صد درم را بعد از صد
درم پس ترا حقی نیست بر من اینقول او اقرار نمیشود و همچنین اگر دعوی کرد صد درم را پس مدعی علیه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 22 of 362

گفت که ادا کرده ام برای تو پنجاه درم را اینقول مدعی علیه اقرار نمیشود و لو قال لرجل لی
علیک الف درهم فقال المدعی علیه لی علیک الف درهم عن ابی یوسف رح انه لا یکون اقرارا و کذا
لو قال المدعی علیه و لی علیک الف درهم او قال لی علیک مثلها او قال و لی
علیک مثلها و کذا لو قال المدعی علیه و لی علیک ایضا الف درهم او قال لرجل
اعتقت عبدک فقال المخاطب و انت ایضا اعتقت عبدک او قال قتلت فلانا فقال المخاطب انت
ایضا قتلت فلانا لا یکون اقرارا فی شیء من ذلک و قال محمد رح یکون اقرارا فی جمیع ذلک و اصحابنا
و اگر مردی مردی را گفت که مرا بر تو هزار درم است و مدعی علیه گفت که مرا بر تو هزار درم
روایت شده است از امام ابو یوسف رح که اینقول او اقرار نمیشود و همچنین اگر مدعی علیه
گفت که مرا بر تو هزار درم است یا گفت که مرا بر تو مانند آن است یا گفت که و مرا بر تو مانند آن است
و همچنین اقرار نمیشود و اگر مدعی علیه گفت که و مرا بر تو نیز هزار درم است یا گفت مردی را که آزاد
کرده ی غلام خود را پس آن مخاطب گفت که تو نیز آزاد کرده ی غلام خود را یا گفت که کشتی فلانرا
پس مخاطب گفت که تو نیز کشتی فلانرا اینقول او اقرار نمیشود در هیچ چیزی ازان و گفته است
امام محمد رح که اقرار میشود در همه این صورتها و اگر گفت مرا زنه بین یدی الناس غفر الله لک
حیث وهبت لی مهرک فقالت آری بخشیدم فقال القوم هل نشهد علی هبتک فقالت
(ناتمام)
هزار تن گواه باشند قالوا لا هذا الکلام یحتمل الرد و یحتمل القضاء فلا یصیر اقرارا بالشک و ان قالت المرأة آری بخشیدم لا یکون اقرارا
مردی گفت زن خود را در حضور مردم که خداوند تعالی ترا بیامرزد که بخشیدی برای من مهر خود را
پس گفت آری بخشیدم و گفتند آن قوم که آیا شاهد باشیم بخشیدن تو پس آن زن گفت که
هزار تن گواه باشند گفته اند فقهاء رح که اینقول آن زن احتمال رد و احتمال تصدیق را دارد پس
جزاین نیست که اقرار میگردد بقرینه و دلیل و اگر گفت آن زن که آری بر تشدید راء اقرار نمیشود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 23 of 362

رجل ادعی علی رجل الف فقال المدعی علیه قد اعطیتك دعواك لم یکن اقرارا و کذا لو قال
المدعی علیه اخرجنی دعواك شهرا او قال الی الذی ادعیت لم یکن اقرارا (قاضیخان)
مردی دعوی کرد بر مردی هزار درم را پس مدعی علیه گفت که داده ام ترا دعوای ترا پس نه قول او اقرار
نمیشود و همچنین اگر مدعا علیه گفت که مهلت کن در دعوای خود را یک ماه یا گفت که مهلت کن
انچیز برا که دعوی کرده نی اقرار نمیشود و لو قال اخرجنی دعواك حتی یقدم مولای اعطیتکها یکون
اقرارا و لو قال حتی یقدم مولای فاعطیتکها عن دعواك فلیس باقرار (قاضیخان)
و اگر گفت که مهلت کن از من در دعوای خود را تا وقتیکه بیاید مال من بدهم ترا پس نه اقرار میشود و اگر
گفت که مهلت کن تا که بیاید مال من پس بدهم ترا دعوای تو پس نه قول او اقرار نیست
و لو قال عاریة عندی علی ید فلان او قال لفلان علی الف درهم لحصته او لشرکة
او بشرکة او من شرکة او لاجرة او باجرة او من اجرة او من بضاعة او ببضاعة
فهو اقرار لذا فی محیط السرخسی رحمه الله علیه) و اگر شخصی گفت که عاریت ست نزد من بدست
فلان یا گفت فلانرا بر من هزار درم ست از جهت حصه یا از جهت شرکت یا بشرکت یا
از شرکت یا از جهت مزدوری یا بمزدوری یا از مزدوری یا از جهت بضاعت یا ببضاعت
پس نه قول او اقرار ست همچنین فی کرده شده ست در کتاب محیط سرخسی رحمة الله علیه
و ان قال لفلان علی کر حنطة من سلم او سلف او من سلف لزمه ذلك
و علی هذا لو قال له علی مائة درهم من ثمن مبیع او بمبیع او لبیع او من قبل بیع او من
قبل اجارة او لاجارة او باجارة او بکفالة او لکفالة او علی کفالة لزم المال (مبسوط)
و اگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من یک خروار گندم ست از سلم یا بسبب سلم یا بسبب سلف یا
از سلف لازم میشود بر او آن یک خروار گندم و بنا بر این اگر گفت که فلانرا بر من صد درم ست از بهای

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 24 of 362

بیع یا بسبب بیع یا از بابت بیع یا از طرف بیع یا از طرف اجاره یا از جهت اجاره یا باجاره یا
بضامنی یا از بابت ضامنی یا برضامنی لازم میشود بر او آنمال و لو قال الرجل جمیع مالی
او جمیع ما املکه لفلان او له من مالی او من دراهمی کذا فهذا اقرار بالهبة لا بالبیع
الا مقبوضة و ان امتنع من التسلیم لم یجبر علیه رجوهره نیره و در مختار
و لو قال هذه الالف لک کان اقرارا و لم یکن هبة من جمعه حتی یجبر علی التسلیم کذا فی المحیط (عالمگیری)
و اگر مردی گفت که همه مال من یا همه آن چیزیکه مالک آن هستم مر فلانرا است و یا مر فلانرا
از مال من و یا از درمهای من اینقدر است پس اینقول او اقرار است بخشش روا نمیشود مگر
آنکه قبض کرده شده باشد و اگر منع آورد از سپردن آنچیزیکه اقرار بآن کرده جبر کرده نمیشود بر او بسپردن
آن و اگر گفت که این هزار درم مر زید است اینقول او اقرار است و نیست بخشش از طرف او
پس جبر کرده میشود بر او بسپردن آن هزار درم همچنین فی کرکرده شده است در کتاب محیط امراة قالت
لزوجها هر مهر امیباشد از تو یا فتم لا یکون اقرارا بالقبض المهر کذا نقل عن صدر الشهید رح و قیل یکون
اقرارا کذا فی الخلاصة (عالمگیری) زنی گفت مر شوهر خود را که هر چه مر امیباشد از تو یافتم نمیشود
اقرار بقبض مهرش همچنین نقل کرده شده از امام صدر شهید رح و بعضی گفته که اقرار میشود
همچنین ذکر کرده شده است در کتاب خلاصة الفتاوی و لو قال له الف درهم فی ما لی و دیعة
هذا فهو اقرار ثم ان کان متمیزا فهو ودیعة و الا فشرکة فان عین المقر الف فی ماله و قال
المقر له لا الف هذه فهل یکون ردا للاقرار قیل یکون ردا و قیل لا یبطل اقراره بالشرکة
و لو عین المقر الف من ماله و انکره المقر له فالقول قوله کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
و اگر کسی گفت که مر فلانرا هزار درم در مال من است یا درین درمهای من است پس اینقول
اقرار است بعد ازان اگر آنچیزیکه اقرار بآن شده جدا کرده شده بود پس آن قول او اقرار بودیعت

فایده
بیان الفاظیکه اقرار بخشش میشود

فایده
بیان الفاظیکه اقرار بودیعت است یا بشرکت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 25 of 362

واگر اینچنین نبود پس آن قولش اقرار بشرکت است واگر اقرار کننده معلوم کرد آن هزار درم را از مال
خود و آن شخصیکه اقرار برایش شده گفت که این هزار درم این است نه آن آیا اینقول آن شخصیکه
اقرار برایش شده رد اقرار او میشود یا نه بعض علماء رح گفته که رد میشود و بعضی ایشان رح گفته که
باطل نمیشود اقرار او که بشرکت بود واگر اقرار کننده معلوم کرد هزار درم را از مال خود و آن
شخصیکه اقرار برایش شده منکر شد پس معتبر قول اوست همچنین ذکر کرده شده است در کتاب
محیط خسروی رح واذا قال الرجل لی الف درهم لا حق لی فیها فهذا اقرار بالدین کذا فی المبسوط (عالمگیری)
واگر کسی گفت که مر فلانرا از مال من هزار درم است هیچ حقی نیست مرا در آن پس اینقول او
اقرار است بدین همچنین ذکر کرده شده است در کتاب مبسوط رجل قال جمیع ما فی یدی او جمیع ما فی
بیتی او جمیع ما ینسب الی فهو لفلان فهذا اقرار (خلاصة الفتاوی) ولو قال جمیع ما فی منزلی
لفلان کان اقرارا (قاضیخان) مردی گفت که همه آنچیزیکه در دست من است
و یا همه آنچیزیکه شناخته میشود بمن یا همه آنچیزیکه نسبت میشود بمن مر فلانرا است پس اینقول او
اقرار است واگر گفت که همه آنچیزیکه در خانهٔ من است مر فلانرا است اقرار میشود این قول او
واذا اقر الاجیر ان ما فی یده من قلیل او کثیر من تجارة او متاع او مال عین اقر انه
فهو لفلان وقال انا اجیر له فیه فهو جائز وما کان فی یده یومئذ من شیء فهو لفلان
کله لانی للاجیر فیه غیر انی استحسن فی الطعام والکسوة فاجعلهما للاجیر ولو اقر
الاجیر ان ما فی یده من تجارة کذا فهو لفلان وان کان ما فی یده من تلک التجارة وقت اقراره لفلان
وما کان فی یده من غیر تلک التجارة فلیس لفلان منه شیء والقول فی بیانه قول المقر وکذلک ما کان
فی یده من تلک التجارة وادعی انه اصابه بعد اقراره فالقول قوله مع یمینه (عالمگیری)
و وقتیکه اقرار کرد مزدوری باینکه آنچه در دست من است از کم و بسیار از مال سودا گری یا از متاع یا مال

فایده
مزدوری اقرار کرد که آنچیزیکه
در دست من است
مر فلانرا است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 26 of 362

که آنمال معین باشد یا دین باشد پس آن مر فلانرا است و گفت که من مزور هستم برای او دران
پس این اقرار او روا است و آنچیز یکه در دست او باشد دران روز همه آن مر فلانرا است که
هیچ حق اقرار کننده را دران نیست گفته است امام محمد رح که باستحسان عمل میکنم و خورد نی
و پوشیدنی پس هر دوی آنرا برای آن مزور میکردانم و اگر مزور را اقرار کرد باینکه آنچه در دست
من از چنین مال تجارت است پس آن مر فلانرا است در بنصورت آنچیز یکه در دست او است
ازین تجارت در وقت اقرار او مر آن فلانرا میشود و آنچیز یکه در دست او از غیر آن تجارت است
پس آن فلانرا ازان هیچ چیزی نمیشود و معتبر قول اقرار کننده است در بیان آن و همچنین آنچیز یکه
در دست او از مال آن تجارت باشد پس دعوی کرد آن اقرار کننده که اینمال تجارت مرا
رسیده است بعد از اقرار من پس معتبر قول او است باسوگند شرح ان اقر الاجیر ان ما فی یده
من تجارة او مال لفلان و فی یده صکوك و مال عین فهو کله لفلان و لو اقر ان ما
فی یده من طعام فهو لفلان و فی یده حنطة و شعیر و سمسم و تمر لم یکن من ذلك
لفلان الا الحنطة و لو لم یکن فی یده من الحنطة شیئ فلا شیئ للمقر له (مبسوط کتاب الصوم)
و اگر مزور را اقرار کرد باینکه آنچیز یکه در دست من است از مال تجارت یا دیگر مال فلان را است
در دست او کاغذهای وثیقهٔ حقها و مال عین بود پس این همه مر آن فلانرا است و اگر اقرار
کرد باینکه آنچه در دست من است از طعام و خوردنی مر فلانرا است و در دست او گندم و جو و کنجد و خرما
بود در بنصورت مر آن فلانرا از همین چیزها نمیشود مگر گندم و اگر در دست او از گندم چیزی نبود پس
مر کسی را که اقرار شده برای او هیچ چیزی نیست اقر لابنته فی صحته جمیع ما فی منزله من الفرش
و الاوانی و غیر ذلك مما یقع علیه اسم المتاع من صنوف الاموال کلها و له فی الرقیق
دواب و غلمان و هو ساکن فی لیاله قال ابو بکر الاسکاف رح جمیع اقراره علی ما فی منزله

فایده
در اقرار پدر در حین صحت
بدان خود برای دختر خود بهمه
آنچیز یکه در منزل است

الفرع

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 27 of 362

الذی هو ساکن فیه وما کان فیه من الدواب یبعثها الی الباقورة بالنهار ویرجع الی منزله
ذلک باللیل یدخل تحت الاقرار وکذلک العبید الذین یخرجون بالنهار فی حوائجه ویأوون باللیل
الی منزله یدخلون تحت الاقرار وما سوی ذلک لا یدخل کذا فی الظهیریة (عالمگیری)
مردی اقرار کرد در حالت صحت خود برای دختر خود بهمه آنچیزیکه در منزل اوست از فرشها وظروفها
وغیر آن چیزهائیکه نام ملک بران واقع میشود از همه اقسام مالها و مر آن اقرار کننده را چارپایان و
غلامانی در حیات بودند خود او در شهر سکونت داشت گفته است فقیه ابو بکر اسکاف رح که این
اقرار او واقع میشود بر انچیزیکه موجود باشد در ان منزل او که وی سکونت دارد در ان و انچیزیکه او را در ان
منزل باشد از چارپایان که انها را در روز بچراگاه میفرستاد و در شب باز میگردیدند بآن منزل او
داخل میشوند زیرا اقرار او و همچنین آن غلامان او که روز میفرستد در حاجتهای او و در شب جای میگیرند در منزل
او داخل میشوند در اقرار و هر چیز یکه غیر از بنهاست داخل نمیشود در اقرار او همچنین آورده است در کتاب ظهیریه
رجل قوی فی صحة بدنه وعقله ان جمیع ما هو داخل فی منزله لامرأته غیر ما علیه من الثیاب
وتوفی الرجل وترک ابنا ثم ادعی الابن ان ذلک من ترکة ابیه فکل شیء علمت المرأة
انه صار لها بتملیک الزوج ایاها ببیع صحیح او بهبة صحیحة فکان لها علیه مهر فلها فی سعته
من منعه والاحتجاج بهذا الاقرار وما لم یکن لها اسباب لا یصیر لها بهذا الاقرار
فیما بینها وبین الله تعالی وهو ترکة المتوفی وامانی الحکم فلا شهادة للشهود علی ذلک الاقرار وجب القضاء
بما کان فی الدار یوم الاقرار اعلاه الفتاوی مردی اقرار کرد در حال صحت بدن و عقل خود بانیکه
انچیزیکه داخل بیت در منزل من مرزن مراست بغیر از جامهائیکه بر من بیت و آن مرد مرد و یک
پسر وارث گذاشت پس آن پسر او دعوی کرد که این چیزها از ترکه پدر من بیت پس هر چیزیرا
که آن زن بداند که آنرا شوهرش ملک او کرده انیده بفروختن صحیح یا ببخشش صحیح یا بسببیکه او را

فایده
در اینکه در حال صحت بدن
خود بگوید که هر چیزیکه در منزل
من بیت از زن من است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 28 of 362

بر شوہر مہر بود پس آنزن را رواست کہ منع کند آنچیز را و حجت و دلیل بگیرد بہمین اقرار شوہر و
ہر چیز یکہ ملک آنزن نباشد بفروختن مانند آن ملک او نمیگردد بسبب این اقرار شوہر مابین او و
خداوند تعالی و آنچیز یکہ ترکہ مُرده ست و اما در ظاہر حکم قاضی پس اگر شاہدی دادند شاہدان بہمین
اقرار شوہر را جبست حکم کردن برای آنزن بآنچیز یکہ دران سرای باشد در روز اقرار اذا
قال لامرأتی هذا البیت وما اغلق علیه بابه وفی البیت متاع فلها البیت والمتاع بخلاف ما
لو کان مکان الاقرار بیعا بهذا اللفظ حتی لا یدخل المتاع فی البیع وهو کذلک قال بعض المشایخ رحمهم الله
اگر مردی گفت کہ مرزن مراست این سرای و آنچیز یکہ قفل کرده شده بران دراین خانه و حال
آنکہ دران خانه متاعی بود پس در چنین صورت آنزن راست خانه و متاع بخلاف آنرا اگر بجای اقرار
بیع باشد باین لفظ کہ گفته باشد کہ فروختم تو را این خانه را و آنچیز یکہ قفل میشود بران دروازهٔ خانه
در چنین صورت متاع خانه داخل نمیشود در بیع و این قول او مانند آن میشود کہ گفته باشد کہ فروختم بر تو این خانه را
با متاعهای آن و لو اتلف مال ولده ثم قال لها فی صحته جمیع ما فی یدی من المال فهو لک لم یصدق
و المال الذی فی قربة قائم بعینه فهو لها وان کان الابن استهلک ذلک وهو مما لا یکال
ولا یوزن وقد ترک الابن دراهم ودنانیر فهی فی سعة ان تناول من الدراهم والدنانیر
مقدار ما استهلک بعد قوله جمیع ما فی یدی من المال فهو لک لان فی الذخیرة (عالمگیری)
و اگر مردی تلف کرد مال مادر خود را بعد ازان گفت مادر خود را در حالت صحت بدن خود کہ ہمہ
آنچیز یکہ در دست منست از مال ترا ست بعد ازان مُرد آن پسر او و عین آنمال یکہ اقرار کرده بود بآن
موجود بود پس آنمال مر مادر او را ست و اگر آن پسر آنمال را تلف کرده بود و آنمال از جملهٔ آنچیزها
بود کہ بپیمانه و وزن کرده نمیشود و ترکہ گذاشته بود آن پسر درهم و دینارها پس آن مادر او را میرسد
کہ بگیرد از درهم و دینارها باندازهٔ آنچیز یکہ آنرا تلف کرده ست پسر او بعد ازان قول خود کہ ہمہ

فایدہ
در اقرار کردن ولد برای
والدہ بعد از تلف کردن
او مال او را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 29 of 362

انچیزیکه در دست من است از مال تراست همچنین قرار کرده شده است در کتاب ظهیریه
اذا قال الرجل لآخر فی یدی من قلیل او کثیر من عبد او غیره لفلان فهذا الاقرار صحیح فان حضر
فلان فسلمه الی فلان والا فلا ولو قال

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 30 of 362

املاک فروشنده ست و شرا ووه امتنعة اقرار بالملک للبایع کذوب فی جوابه کذا الا
والاستیداع وقبول الودیعة والاستعارة والاستیهاب الاستیجار ولو من وکیل وکذا املاک
بملک ذی الید فیمنع دعواه لنفسه ولغیره بوکالة او وصایة للتناقض بخلاف ابراءه
عن جمیع الدعاوی ثم الدعوی بهما لعدم التناقض ذکره فی الدرر قبیل الاقرار وصحه
فی الجامع خلافا للتصحیح الوهبانیة (در مختار) ای فی مسألة الاستیام (تکملة)
ورفق شارحها الشرنبلالی بانه ان قال یعنی هذا کان اقرارا وان قال ابتیع
هذا الا (در مختار) بان یکون استفهاما وطلب اشتراء علی اقراره بارادة بیع ملک القائل فیلزمه
بعد ذلک شیء مثلا (رد المحتار) بوده مسألة کتابة وختمه علی صک الجمیع فانه لیس باقرار بعد ملکه (در مختار)
وخریدن کسی کنیز را در نقاب اقرار ست بملک بودن آن برای فروشنده ملک خریدن جامه
را انسان وهمچنین اقرار بملک فروشنده ست طلب کردن خریدن وطلب کردن ودیعت وقبول
کردن ودیعت وطلب کردن عاریت وطلب کردن بخشش وطلب کردن اجاره اگرچه از وکیل
ووالد باشد پس همه این چیزها اقرار ست باینکه آن چیز ملک ذوالید ست پس هرگاه ازینها
منع میکند دعوای او را برای خودش وبرای غیر خودش بوکیل شدن یا وصی شدن از طرف آن
غیر از جهت تناقض در دعوای او بخلاف از ابراء کردن کسی از همه دعوی ها وباز دعوی کردن او
بسبب وصی شدن یا وکیل شدن از جانب غیر که این دعوای او صحیح ست از جهت اینکه تناقض
نیست باین ابراء او ودعوای او بوکالت یا وصایت ذکر کرده ست این حکم را در کتاب دُرَر پیشتر
از کتاب اقرار وصحیح گفته ست اینقول را در کتاب جامع بخلاف از تصحیح کتاب وهبانیه یعنی
در مسئله طلب کردن خریدن در کتاب وهبانیه طلب خریدن را اقرار بملک بودن فروشنده نگفته
وموافقت کرده میان هر دو قول شارح کتاب وهبانیه که شرنبلالی ست باینکه اگر طلب کننده خریدن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 31 of 362

گفت که بفروش بر من این چیز را در بن صورت اقرار میشود بملک فروشنده و اگر گفت که نیا میفروشی
برای من این مال را در بن صورت اقرار بملک او نمیشود بلکه استفهام میشود و طلب شاید شدن میشود بر
اقرار ذوالید بارادہ کردن او فروختن ملکشان گوینده را که لازم بگیرد بعد ازان او را بان اقرار او چنانچه
در کتاب خرید و فروش گذشته شده است و محکم میگرداند این حکم را مسئلهٔ نوشتن و مهر کردن کسی بر کاغذ
فروختن که آن نوشتن و مهر کردن اقرار نبا بودن ملک او نمیشود و الحاصل ان روایة الجامع از الاستیجار
والاستیعار والاستعارة ونحوها اقرار بالملک للمساوم منه والمستاجر منه وروایة
الزیادات انه لا یکون ذلک اقرارا بالملکیة وهو الصحیح کذا فی العنایة ونقل الساماخی عن الاقروی ان الاکثر
علی تصحیح ما فی الزیادات وانه ظاهر الروایة قلت ففیه ما یرجحه لکونه ظاهر الروایة وان اختلف التصحیح اورد المحتار
وحاصل این است که روایت جامع این است که طلب فروختن و طلب اجاره و طلب عاریت
و مانند آن اقرار است بملک بودن برای کسیکه طلب فروش و اجاره و مانند آن ازوی شده و روایت
زیادات این است که طلب این چیزها اقرار نمیشود بملک بودن او و همین قول زیادات صحیح است
همچنین ذکر کرده شده است در کتاب خانیه و نقل کرده است علامه ساماخی از اقروی رحمه الله
اکثر فقها متفق اند بر صحیح کردن حکمیکه در کتاب زیادات است و برانیکه آن حکم کتاب زیادات
ظاهر روایت است و من میگویم که فتوی بهمین حکم زیادات داده میشود از جهت راجح بودن آن زیرا
که آن ظاهر روایت است اگرچه تصحیح مخالف است الاستثناء من غیر المدعی علیه فی کونه اقرارا
بانه لا ملک للمدعی کالاستثناء من المدعی علیه حتی لو برهن یکون دفعا قال فی جامع الفصولین
بعد نقله عن الصغری اقول ینبغی ان یکون الاستیداع وکذا الاستیجار ونحوه کالاستثناء اورد المحتار
طلب خریدن چیزی از کسیکه مدعا علیه نباشد در اقرار بودن آن بانیکه انچیز ملک نیست مر مدعی را
مانند طلب خریدن است از کسیکه مدعا علیه باشد پس اگر شاهد گذرانید مدعا علیه بآن طلب را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 32 of 362

دفع میشود دعوای مدعی گفته است در کتاب جامع الفصولین بعد از نقل کردنش از فتاوای صغیری
که من میگویم که میشاید اینکه حکم طلاب و ودیعت و طلب بخشش و مانند آن مانند حکم طلب خریدن باشد
قال فی الهامش و ان رای المولی عبده یبیع عینا من اعیان الموقوف کذلک لیکن اذنا و کذا المرتهن اذا رای الراهن
یبیع الرهن فکذلک لیبطل الرهن (رد المحتار) گفته است مصنف رحمه در حاشیه که اگر خواجه غلام خود را
دید که میفروخت یک مال معینی را از مالهای معین او و سکوت کرد این سکوتش اذن میشود برای
آن غلام تجارت و همچنین کرو گیرنده و فیکه کرو دهنده را دید که مال گروی را میفروخت و سکوت
کرد باطل نمیکند سکوت او گروی را و لو قال هذه الدابة لفلان ارسلنا الی مع فلان قال ابو یوسف
یردها علی المقر له و یضمن قیمتها للمدعی ان ادعاها الدافع لنفسه و دفعها المقر الی الاول
بغیر قضاء و ان دفع بقضاء لا یضمن فی قیاس قول ابی حنیفة رحمة الله علیه (قاضیخان)
و اگر شخصی گفت که این چهارپای مر فلانرا است فرستاده آنرا برای من یا فلان گفته است امام
ابو یوسف رح که رد کند آن چهارپای را بآن شخصیکه اقرار برایش شده است و تاوان داده نمیشود
قیمت آن چهارپای را برای کسیکه باو داده بود آنرا اگر آن دهنده دعوی میکرد آن چهارپای را
برای خود و حال انکه آن اقرار کننده داده بود آن چهارپای را بآن شخص اول که بر ایش اقرار
کرده بود بدون حکم قاضی و اگر داده بود آنرا بحکم قاضی تاوان داده نمیشود در قیاس قول امام ابو حنیفه رح
رجل قال لغیره ابتع منی عبدی هذا او قال استأجره منی او قال اعرنیه دار ی هذه فقال
کان قوله نعم اقرارا له بالملك و کذا لو قال له ادفع الی غلة عبدك هذا او اعطنی ثوبك هذا
فقال نعم فهذا قربا بالتوب له العبد له و لو قال افتح باب داری هذه او جصص داری هذه او قال
اسرج دابتی هذه او لجم بغلی هذا او اعطنی سرج بغلی هذا او لجام بغلی هذا فقال نعم فهذا اقرار
و لو قال لا فی جمیع ذلك لا یکون اقرارا کذا فی الظهیریة (عالمگیری)

فائده
مثنوی دیگر بر الکعت ایس
این غلام مرا بخود دی دل
گفت که آری

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 33 of 362

وی گفت مرد دیگر خود را که بجز از من اینغلام مرا یا گفت که باجاره بگیر از من اینغلام مرا یا گفت که
بعاریت دادم تو این سرای خود را و آن شخص دیگر گفت که آری پس اینقولش که آری اقرار
میشود بملک آنچیز برای آن مرد و همچنین اگر گفت او را که بده بمن حاصل اینغلام را یا بده مرا این
غلام را و وی گفت که آری پس بتحقیق که اقرار کرد بهمان جامه و غلام برای او و اگر گفت که
بگشاه دروازهٔ این سرای مرا یا کج کاری کن این سرای مرا یا زین کن این چارپای مرا یا لجام کن
این استر مرا یا بده مرا زین این استر مرا یا بده لجام این استر مرا و آن دیگر گفت که آری
پس این آری گفتن او اقرار است و اگر در همهٔ این صور تها گفت که نه پس اینقولش که نه
اقرار نمیشود همچنین مذکور است در فتاوای ظهیریه لو قال لی علیك الف درهم فقال نعم یکون اقرارا
و کذلك ثوب فی یده فقال لآخر وهبت فلان فقال نعم او قال صدقت او قال اجل او قال ذلك
بالفارسیة فهو اقرار کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
اگر مردی دیگر را گفت که مرا بر تو هزار درم است و آن دیگر گفت که آری پس اینقولش که آری
اقرار میشود و همچنین اگر جامه در دست مردی بود و گفت ویرا دیگری که بخشیده است بمن
اینجامه را فلان پس او گفت که آری یا گفت که راست گفتی یا گفت که آری یا همین جواب را
بفارسی گفت پس اینقول او اقرار است همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح

فایده
کسی را گفته شد که آیا مر فلانرا بر تو اینقدر است و وی
اشارت کرد بسر خود
که آری

لو قال لاهل الفلان علیك کذا فاومی برأسه نعم لا یکون اقرارا کذا فی التبیین (عالمگیری)
اگر کسی را گفته شد که آیا مر فلانرا بر تو این قدر است پس بسر خود اشارت کرد باینکه آری پس این
اشارت او اقرار نمیشود همچنین ذکر کرده شده است در کتاب تبیین و لو قال لغیره اخبر فلانا
او اعلمه او قل له او اشهد او بشره ان له علی الف درهم کان اقرارا و کذا لو قال اخبر فلانا
ان له علیك الف درهم او اعلم فلانا او اشهد له علیك بالف درهم او اقول له

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 34 of 362

فقال الله نعم فهذا کله اقرار هکذا فی المحیط (عالمگیری) واگر گفت مرا بر دیگری
کن فلانرا یا دانا کن او را یا بگوی او را یا گواه باش یا مژده بده و یرا که بدرستی مرا و ما بر
من هزار درم ست پس اینقول وی اقرار میشود و همچنین اگر او را دیگری گفت که خبر کنم فلانرا
که بدرستی مرا و را بر تو هزار درم ست یا دانا کنم آن فلانرا یا شاهدی بدهم برای او بر تو بهزار درم
یا بگویم او را پس در جواب گفت که آری پس همه اینقولهای او اقرار ست همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط
واجمعوا علی انه لو قال علمت ان لفلان علی الف درهم او قال لفلان علی الف درهم وقد علمت
ذلک کان ذلک اقرارا صحیحا کذا فی الذخیرة (رد المحتار)
واتفاق کرده اند فقهاء رحمهم الله که اگر شخصی گفت که دانستم اینکه مر فلانرا بر من هزار درم ست یا گفت که
مر فلانرا بر من هزار درم ست و بتحقیق دانسته ام آنرا بر اینکا اینقول او اقرار صحیح ست همچنین ذکر شده ست در
ذخیره و لو قال له علی الف درهم فیما اظن وفیما احسب او فیما ظننت او حسبت (قاضیخان)
او فیما اری او فیما رایت (رد المحتار) کان باطلا فی قولهم (قاضیخان) واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من
هزار درم ست در آنچه گمان میکنم یا می پندارم یا در آنچه گمان کرده ام یا پنداشته ام یا در آنچه می بینم یا در آنچه
دیده ام پس اینقول او باطل ست در قول همه امامان رح و لو قال لفلان علی الف درهم فی حسابی
او من حسابی او فی حسابی کان اقرارا هکذا فی المحیط (عالمگیری) واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ست
در حسابی یا از حسابی یا بحسابی اینقولش اقرار ست همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط
ولو قال فی قول فلان او بقوله او فی حساب فلان او بحسابه او فی کتاب فلان
او بکتابه لا یلزمه شیء (قاضیخان) واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ست
در قول فلان یا بقول او یا در حساب فلان یا بحساب او یا در نوشته فلان یا بنوشته او لازم
لازم نمیشود بر وی هیچ چیزی و لو قال له علی الف درهم فی حسابی

فایده
در اینکه گوید که مر فلانرا بر من
اینقدر ست در گمان
یا در علم

فایده
در اینکه گوید که مر فلانرا بر من
اینقدر ست در حساب
یا بحساب

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 35 of 362

در کتاب کلر باطلا (عالمگیری) واگر گفت که مر فلانرا بر من هزار درم است
در حساب من یادر نوشته من باطل است این قولش و لو قال لفلان علی الف درهم
فی صلک فلان او بصکه (قاضیخان) او فی صکی او بصکی (عالمگیری) او قال بصک
او فی صک ولم یضف الی احد یلزمه المال کذا لو قال بسجل او فی سجلی و بکتاب و فی کتاب
او من کتاب یزید بینه او من حساب بینی و بینهم کل ذلک اقرار (قاضیخان)
واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم است در قباله فلان یا بقباله او یا در قباله من یا بقباله
من یا گفت که بقباله یا در قباله و نسبت نکرد قباله را بکسی لازم میشود بروی امثال و همچنین اگر
گفت که بحکم نامه قاضی یا در حکم نامه او یا بنوشته یا در نوشته یا از نوشته که در باین سر و او بود یا از
حسابیکه باین من و او بود پس همه اینقولهای او اقرار است و لو قال له علی صک بالف درهم
او کتاب او حساب بالف یلزمه المال و کذا لو قال له الف درهم من شرکة بینی و بینه
او من تجارة بینی و بینه او من خلطة بینی و بینه یلزمه الف (قاضیخان) واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من قباله ایست بهزار
درم یا نوشته ایست یا حسابی است بهزار درم لازم میشود بروی امثال و همچنین اگر گفت که او را بر من هزار
درم است از شرکتی که میان من و او بوده است یا از تجارتیکه میان من و او بود یا از خلط شدن مال
ما لازم است بروی آن هزار درم و لو قال له علی الف درهم فی فتیا فلان لفقیه او بفتیاه او فی
فقهه لا یلزمه شیء کما لو قال بقول فلان (قاضیخان) واگر شخصی گفت که مر
فلانرا بر من هزار درم است در فتوای فلان فقیه یا بفتوای او یا در فقه او لازم نمیشود بروی هیچ چیزی همچنین
لازم نمیشود اگر گفته باشد که بقول فلان و لو قال له علی الف درهم بقضاء فلان و فلان قاض
یلزمه المال کما لو قال بشهادة فلان او بعلم فلان و ان لم یکن فلان قاضیا فقال الطالب
لحکمنا الیه فقضی علیه بالف یلزمه المال و ان تقاضا ان فلانا لم یکن کما بینا لا یلزمه شیء (قاضیخان)

فایده
اینکه گوید که فلانرا بر من
اینقدر است در فتوای
فلان فقیه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 36 of 362

واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ست بقضاء فلان و آنفلان قاضی بود لازم میشود بر
مال چنانچه لازم میشود که بگوید که فلانرا بر من هزار درم ست بشهادت فلان و یا بعلم فلان و اگر آن
فلان قاضی نبود و گفت که حکم گرداینده بودیم بورا و او حکم کرد براسی من بروی بهزار درم لازم میشود
بروی آنمال و اگر باهم راست نگفتند گروند بروی ایشان باینکه فلان محکم نبود درمیان ایشان لازم
نمیشود بروی چیزی و لو قال لآخر لا تشهد لفلان علی بالف شاهیة لا یکون اقرارا و لو قال
ما لفلان علی شیئ فلا تخبره بان له علی الفا او قال لا تقل ان له علی الف درهم لا یکون اقرارا
و لو قال ابتداء لا تخبر فلانا ان له علی الف درهم کان اقرارا و ذکر الناطفی رحمة الله علیه
فی اجناسه عن الکرخی رحمة الله علیه انه قال لا تخبر کقوله لا تشهد لا یکون
اقرارا فی الحالین جمیعا و الصحیح هو الفرق بینهما کذا محیط السرخسی (عالمگیری)
اگر گفت شخصی مرو بگو بر اگه شاهدی مده برای فلان بر من بهزار درم شاهی اینقولش اقرار نمیشود و
همچنین اگر گفت که فلانرا بر من هیچ چیزی نیست پس خبر مکن او را باینکه او را بر من هزار درم ست یا
او را نکوی که بر من هزار درم او ست این گفته او اقرار نمیشود و اگر در اول گفت که خبر مکن فلانرا باینکه او
بر من هزار درم ست اینقول او اقرار میشود و ذکر کرده ست امام ناطفی رحمه در کتاب اجناس خود
از امام کرخی رحمه که این گفته او که خبر مکن فلانرا مانند این گفته او ست که شاهدی مده پس اقرار نمیشود در هر دو
حال و قول صحیح این ست که فرق ست مابین این دو قول همچنین ذکر کرده شده ست در محیط السرخسی
و لو قال اکتموها انی طلقتها او قال اکتموها طلاقی ایاها فهذا اقرار بخلاف قوله
لا تخبروها انی طلقتها و لو قال اکتموها طلاقها لم یکن طلاقا کذا فی الذخیرة (عالمگیری)
واگر شخصی گفت که پنهان کنید از زن این را که بدرستی او را طلاق کرده ام یا گفت که پنهان کنید از
وی طلاق کردن من او را پس اینقولش اقرار ست بطلاق بخلاف از این قول او که

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 37 of 362

که شما خبر ندهید او را باینکه بدرستی من طلاق کرده ام او را زیرا که این قول او اقرار بطلاق نیست
و اگر گفت که پنهان کنید از وی طلاق او را طلاق نمیشود همچنین مذکور شده است در کتاب وصیت
اذا ولدت جاریة فی ید رجل ثم قال الجاریة لفلان والولد لی فهو کما قال وعلی هذا ولد سائر الحیوانات
والثمار المجذوذة من الاشجار (مبسوط) و فیکه کنیزی در دست مروی زاد بعد ازان گفت آن
مرو که این کنیز مر فلان راست و ولد او مراست پس امر همچنان است که وی گفته و بر همین قیاس است
دیگر حیوانات و میوه ها نیکه چیده شده باشند از درختها و لو قال هذه الحنطة من زرع کان
فی ارض فلان او من زرع حصل من ارضه فهو اقرار بالحنطة وکذا لو قال هذا الرطب من کرم
فلان او هذه التمرة من نخل فلان (قاضیخان) او من ارض فلان او من بستانه (خلاصة الفتاوی)
او قال الصوف فی یدی هذا من غنم فلان او هذا اللبن او هذا السمن او هذا الجبن من شاة
فلان کان اقرارا بذلک لصاحب الغنم (قاضیخان) و لو قال لدقیق
هذا من طحن فلان لا یکون اقرارا
(خلاصة الفتاوی) و اگر گفت شخصی که این گندم از کشتی است که در
فلان بود یا از کشتی است که حاصل شده است از زمین او پس این قول او اقرار است بآن
گندم و همچنین حکم است اگر گفت این مویز از تاک فلان است یا این خرما از درخت خرمای فلان است
یا از زمین فلان یا از باغ فلان است یا گفت پشمی را که در دست او بود که این پشم از گوسفند
فلان است یا این شیر یا این روغن یا این پنیر از گوسفند فلان است این قول او اقرار است و
بآن چیزها برای صاحب گوسفند و اگر گفت آردی را که این آرد از آسیای فلان است این قول او اقرار نیست
و من اقر بتمر فی قوصرة لزمه التمر دون القوصرة و فرقا فی الاصل بوله غصبت فی قوصرة
و کذا الطعام فی السفینة و الحنطة فی الجوالق بخلاف ما اذا قال غصبت تمرا

فائده
کنیزی بدست کسی دید
ازان گفت که کنیز مر فلان
و ولد از من است

فائده
در اقرار باینکه این گندم
از کشت فلان و از زمین
فلان است

فائده
در اقرار بچیزی در ظرف آن یا
چیزی از ظرف آن یا ظنکه
در ان چیزی
میباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 38 of 362

من توصیة (بدایه) واذا قال هذا الکیس لفلان فهو لفلان بما فیه من الدراهم
وان قال اردت به الحرفة دون الدراهم لم یصدق وکذلک اذا قال هذه القوصرة لفلان فهی لفلان بما فیها
من التمر وکذلک اذا قال هذا الدن لفلان وهو دن فیه خل او قال هذا الجراب لفلان وفیه متاع هروی او قال هذا الجراب لفلان
وفیه دقیق او قال هذا الجوالق لفلان وفیه حنطة ولو قال عنیت بالجراب ونفس
الجوالق صدق وانما یقع هذا علی ما یصنع الناس ویعاملون (عالمگیری)
وکسیکه اقرار کرد بخرما در ظرف خرما لازم میشود بردی خرما وظرف آن وتفسیر بنقول را در کتاب مبسوط
بانبقول او کرده که غصب کرده ام خرما را در ظرف آن وهمچنین است طعام در کشتی وگندم در جوال
بخلاف اینکه بگوید که غصب کرده ام خرما را از ظرف خرما که درینصورت تنها خرما لازم میشود وظرف
آن بردی لازم نمیشود واگر گفت که این خریطه مر فلانرا است پس آنچه خریطه مر آن فلانرا است یا
بهانیکه دران است واگر اقرار کننده گفت که قصد کرده بودم درین اقرار خود تنها خریطه را نه درم را
راستگوی کرده نمیشود وهمچنین اگر گفت که این ظرف خرما مر فلانرا است پس آنظرف مر آنکسی را
میشود که اقرار برایش کرده شده باخرمائیکه دران است وهمچنین حکم است اگر گفت که این خم
مر فلانرا است وآن خم سرکه داشت یا گفت که این انبان مر فلانرا است ودران متاع هراق
بود یا گفت که این انبان مر فلانرا است ودران آرد بود یا گفت که این جوالها مر فلانرا است و
دران گندم بود اگر درینصورت گفتنکه قصد کرده بودم باقرار خود نفس انبان ونفس جوالها را متاع
انبارا را راستگوی کرده میشود وبتحقیق واقع میشود این راستگوئی بعادت وضع مردم
الاصل فی جنس هذه المسائل ان من اقر بشیئین احدهما ظرف للآخر فاما ان ینکر
بکلمة فی او بکلمة من فان کان الاول کقوله غصبت من فلان تمرا فی قوصرة وثوبا
فی مندیل او طعاما فی سفینة او حنطة فی جوالق لزماه فان کان الثانی کقوله تمرا

فایده
در قاعدهٔ کلیه در کلی فی من
وعلی در باب اقرار

من وصیة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 39 of 362

من قوصرة و ثوبا من منديل وطعاما من سفينة لم يلزمه الا المظروف ومن اقر
بشيئين لم يكن كذلك كقوله غصبت درهما في درهم لم يلزمه الثاني (عنايه)
وان كان الذاني مما يحتمل ان يكون ظرفا وان لا يكون ظرفا كما في قوله غصبت
ثوبا في عشرة اثواب عندابي يوسف رح وهو قول ابحنيفة رح لم يلزمه الا ثوب واحد
هذا في كلة في واما الحكم في كلة من فما ذكره في الكتاب هو ان يكون اقرارا بالغصب في الاول
خاصة واما الحكم في كلة على فهو ان يقول غصبت اكانا على حمار فكان اقرارا بالغصب الكائن فحسب (كفايه)
قاعده در جنس اين مسئلها اين ست كه اگر كسي اقرار كرد بدو چيز يكه يكي آنها ظرف ديگرش
بود پس خالي نميباشد يا برد و را بلفظ في ذكر كرده ميباشد يا بلفظ من پس اگر بلفظ في باشد
مانند اينقول او كه غصب كردم از فلان خرمارا در ظرف آن وجامه را در دستمال وطعام را در شكم
او كندم را در جوال لازم ميشود براو ظرف ومظروف هردو واگر بلفظ من باشد مانند اينقول وي كه
غصب كرده ام خرمارا از ظرف آن وجامه را از دستمال وطعام را از كشتي لازم نميشود
مر او مگر مظروف واگر اقرار كرد بدو چيز يكه يكي آنها ظرف ديگرش نبود مانند اينقول او
كه غصب كرده ام درمي را در درمي لازم نميشود بروي دوم آن واگر چيز دوم احتمال ظرف
وغير ظرف را داشت چنانكه بگويد كه غصب كرده ام جامه را در ده جامه نزد امام ابو يوسف رح
لازم نميشود براو مگر يك جامه وهمين قول امام اعظم ست رحمة الله تعالى عليه واين حكم در لفظ
في ست واما حكم لفظ من پس آن ست كه آنرا در كتاب ذكر كرده وآن اينست كه اقرار ميشود
تنها در اول واما حكم در لفظ على چنانكه بگويد كه غصب كرده ام پالان را بر خر او پس اقرار ميشود تنها پالان
واعلم ان الامام الزاهدي قال في شرح مختصر القدوري قد اشتبه علي في هذه المسائل
كلها ان المظروف معين مشار اليه امر يستوي المعين والمنكر في ذلك الى ان ظرف

بالولایة الحمد لله تعالی و منه انه یستوی فیه المعرف و المنکر یرجع
فی بیان المنکر الیه وهو ما قاله فی المحیط فلو قال غصبتك ثوبا فی منديل فهو
اقرار بغصب الثوب والمنديل و یرجع فی البیان الیه و لو قال درهما فی درهم
او درهما فی طعام لم یلزمه الا درهم (نتائج الافکار) ویظهر من هذا ان الاقرار ابتداء انما
الغصب فیلزمه الظرف ایضا کما فی غصبت درهما فی کیس و علی هذا التفصیل درهم فی ثوب (رد المحتار)
بمانکه امام زاهدی رح در شرح مختصر قدوری گفته است که بتحقیق پوشیده نبود بر من در مسئله این
اینکه مراد از جمله این مسئله ها این است که مظروف معلوم باشد و اشارت بآن کرده شده
باشد یا اینکه درین مسئله ها برابر است حکم آنکه معلوم باشد و آنکه معلوم نباشد تا که ظروف در
یافتم بروایت آن بحمد و منت او تعالی که بدرستیکه برابر است درین حکم مظروف معلوم
و نامعلوم و در بیان کردن مظروف نامعلوم رجوع کرده میشود باقرار کننده و آن بروایت
آن است که در کتاب محیط آنرا گفته است که اگر کسی گفت که از تو غصب کرده ام جامه را
در دستمال پس اینقولش اقرار است بغصب کردن جامه و دستمال و رجوع کرده میشود
در بیان آن بآن اقرار کننده و اگر گفت که از تو غصب کردم درمی را در درمی یا درمی
را در طعامی بر او لازم نمیشود مگر یکدرم و مراد ظاهر میشود اینکه اینحکم در اقرار ابتدا ایست اما در غصب
پس بر او ظرف نیز لازم میشود چنانچه در منقول که غصب کرده ام درمی را در خریطه و بنا
بهمین تفصیل است که گفته باشد که غصب کرده ام درمی را در جامه و من اقر بدابة فی اصطبل
لزمه الدابة خاصة عند ابی حنیفة رح و ابی یوسف رح و مثله الطعام فی البیت (بدایه و هدایه و عنایه)
و اگر کسی اقرار کرد بچارپائی در طویله لازم میشود بروی تنها چارپای نزد امام ابو حنیفه و ابو
یوسف رحمهما الله تعالی و مانند حکم این است حکم طعام در خانه و من اقر لغیره

فایده
در اقرار بچارپای
در اصطبل

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 41 of 362

بما تم لزمه الحلقة والفتق من اقر لرجل في الفص الخمر والياقوت من حلقة العين والكسوة هذه

واگر کسی اقرار کرد برای دیگری بانگشتری لازم میشود بروی حلقه ونگین آن وکسیکه اقرار کرد برای
دیگری بشمشیری پس مر انکسی راکه اقرار برایش شده ست تیغ وغلاف وگروبند آن ست
وکسیکه اقرار کرد برای کسی بچیزکتی پس مر آنکسی راکه اقرار برایش شده ست چیزپوشش آنست

ولو قال هذا السيف لفلان الا حليته فانها لي وهذا الخاتم لفلان الا فصه فانه لي وهذه الحلقة
لفلان الا فصها فانه لي لم يصدق كذا في المبسوط (عالمگيري)

اگر شخصی گفت که این شمشیر مر فلانرا ست مگر زیور آن که آن مر است ویا این انگشتر
مر فلانرا ست مگر نگین آن که آن مر است یا این حلقه مر فلانرا ست مگر نگین آن که مر است
راستگوی کرده نمیشود همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب مبسوط وفی المنتقی اذا قال

لغيره هذا الثوب لك الا قميصه لك وهذه المنطقة لي وحليتها لك وهذا السيف لي وحليته
وهذه الجبة لي وبطانتها لك وقال المقر له الكل لي قالقول ما اقر به المقر فيما بينه وبين ربه
ينظر ان لم يكن في نزع المقر به ضرر للمقر يؤمر المقر بالنزع والدفع الى المقر له
وان كان في النزع ضرر واجب المقر ان يعطيه قيمة ما اقر به فله ذلك وهذا كله

قول ابي حنيفة وابي يوسف رحمهما الله تعالى كذا في الذخيرة (عالمگيري)

ودر کتاب منتقی مذکور ست که اگر شخصی گفت دیگریرا که این انگشتر مر است ونگین آن
مر تراست واین کمربند مر است وزیور آن مر تراست واین شمشیر مر است وزیور آن مر
تراست واین قبا مر است واستر آن مر تراست وانکسیکه اقرار برایش شده گفت که همه این
چیزها مر است پس معتبر آن قول ست که اقرار کننده بآن اقرار کرده ست وبعد از ان دیده شود اگر
در کشیدن آنچیزیکه اقرار بآن کرده شده ست ضرر نبود برای اقرار کننده امر کرده میشود اقرار کننده را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 42 of 362

بکشیدن آن و بدادن برای انکسیکه اقرار برایش شده واگر درکشیدن آن ضرر بود اقرار کننده را
واقرار کننده رضا بود باینکه قیمت آنرا بدهد بآن کسیکه اقرار برایش شده پس میرسد اورا که بدهد
قیمت آنرا باد واینکه بیان شد همه آن قول امام ابوحنیفه و ابو یوسف رح ست همچنین در گرده
شده ست در کتاب ذخیره و لو قال علی ثوب فی ثوب لزماه (هدایه و نتائج الافکار)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من جامه ست درجامه لازم میشود بروی هردوی آن و لو قال لفلان
علی خمسة فی خمسة یرید الضرب والحساب لزمه خمسة و لو قال اردت خمسة
مع خمسة لزمه عشرة (هدایه) و لو قال عندی خمسة و خمسة لزمه عشرة ایضا (نتائج الافکار)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من پنجدرم در پنجدرم ست واراده کرده بود باینقول خود ضرب و حساب را
لازم میشود بر او پنجدرم واگر اقرار کننده گفت که اراده کرده بودم همین قول خود اینرا که بر من
پنجدرم با پنجدرم ست لازم میشود براوده درم واگر گفت که قصد کرده بودم پنجدرم و پنجدرم را
لازم میشود براوده درم (و لو قال لفلان علی عشرة فی عشرة درهم فعلیه عشرة دراهم عندنا (مبسوط)
مروی گفت که مر فلانرا بر من ده درم در ده درم ست پس بروده درم ست نزد امامان ما رح
و فی البیانیة علی درهم مع درهم او معه درهم لزماه و کذا قبله او بعده و کذا

درهم قدرهم او و درهم بخلاف درهم علی درهم او قبل درهم درهم لان الثانی
تاکید و له علی درهم فی قفیز یلزمه درهم و بطل القفیز کعکسه و کذا له فوق زیت فی
عشرة محاتیم حنطة و درهم یلزم ثلثة و درهم بدرهم واحد لانه للبدلیة (رد المحتار)
در کتاب بیانیه آورده ست که اگر شخصی گفت که فلانرا بر من درم یا درم ست یا بر من درم
که یا آن درم ست هردو درم برا و لازم ست و همچنین دو درم برا و لازم میشود اگر گفت که بر من
درم ست که پیش ازان درم ست یا بعد ازان درم ست و همچنین دو درم برا و لازم میشود

فایده
در ینکه اقرار کننده که بر من یکدرم ست
یا یکدرم یا بگوید که با آن یکدرم یا پیش
ازان یا بعد ازان یکدرم ست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 43 of 362

اگر گفت که برمن درم پس درم هست یا درم و درم هست بخلاف از آنکه گفته باشد که درم است
برمن درم یا برمن هست درم درم زیرا که درم دوم تاکید درم اول هست پس یکدرم لازم
میشود و اگر گفت که برمن درم هست در پیمانه گندم لازم میشود یکدرم و پیمانه گندم باطل میشود مانند
عکس اینقول که بگوید که برمن پیمانه گندم هست در درم و همچنین حکم هست که بگوید که فلانرا برمن
پیمانه ایست از روغن زیت در ده پیمانه گندم که دوم باطل هست و اول لازم میشود و اگر گفت
که برمن درم هست بعد ازان دو درم هست برا و لازم میشود ... سه درم و اگر گفت که
که برمن درم بدرم هست یکدرم برا و لازم میشود زیرا که کلمه با برای بدلیت هست و جل قال
لفلان علی عشرة دراهم فی عشرة دراهم یلزمه عشرة دراهم و کذا لو قال عشرة دراهم
عشرة دنانیر یلزمه عشرة دراهم و یبطل آخر کلامه الا ان یقول اعنی المال فلزمانا (قاضیخان)
مروی گفت که فلانرا برمن ده درم در ده درم هست لازم میشود بروی ده درم و همچنین اگر گفت که ده
درم در ده دینار هست لازم میشود بروی ده درم و باطل میشود آخر کلام او مگر اینکه بگوید که قصد کرده بودم
هر دو مال را پس لازم میشود بروی هر دو مال و لو قال علی خمسة دراهم فی ثوب یهودی
لو منه خمسة دراهم فان قال بعد ذلک الثوب الیهودی علی و انما اردت المسلم فانه لا یصح الا ان یکون موصولا و یصدقه المقر له (قاضیخان) و اگر گفت شخصی که فلانرا برمن پنجدرم هست
در جامه یهودی لازم میشود بروی پنجدرم پس اگر بعد ازان گفت که جامه یهودی سلم است و آن
پنجدرم را بسلم داده هست بمن در این جامه صحیح نمیشود این بیان وی مگر صحیح میشود اگر متصل باشد
باقول اولش یا راستگوی بگرداند او را آنکسیکه اقرار برایش شده هست و لو قال علی درهم الا
لا یلزمه الا درهم واحد و لو قال علی درهم و علی درهم یلزمه درهمان (قاضیخان)
و اگر گفت شخصی که فلانرا برمن دو هست بر من دو می هست لازم نمیشود بروی مگر یکدرم و اگر او گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 44 of 362

که برمن درمیست وبرمن درمیست لازم میشود بروی دو درم و لو قال له علی مائة درهم
بل مائتان فی الاستحسان یلزمه مأئتان و کذا لو قال علی مأئتان لا بل مائة فی الاستحسان
یلزمه اکثر المالین و کذا لو استدرک فی الصفة بان قال بیض لا بل سود او سود لا
بل بیض یلزمه فضلهما و لو اختلف الجنسان قال لفلان علی الف درهم لا بل مائة دینار او قال
کر حنطة لا بل کر شعیر یلزمه المالان جمیعا (قاضیخان)
واگر گفت شخصی که فلانرا برمن صد درم است نه بلکه دو صد درم است پس در استحسان
لازم میشود براو دو صد درم و همچنین اگر گفت که برمن دو صد درم است نه بلکه صد درم است
در استحسان لازم میشود بروی بسیارتر هر دو مال و همچنین اگر استدراک کند در صفت
یا اینکه بگوید که درهمای سفید بود نه بلکه سیاه و غش دار بود یا گفت که سیاه و غش دار بود
نه بلکه سفید بود لازم میشود بروی بهتر آنها و اگر جنس آنها با هم اختلاف داشت چنانکه گفت که
فلانرا برمن هزار درم است نه بلکه صد دینار است یا گفت که یکمن گندم است نه بلکه یکمن جو
است لازم میشود بروی هر دو مال و لو قال لفلان علی مائتا مثقال ذهب و فضة انهما
نصفان و لو قال کر حنطة و شعیر علی من کل واحد کر و لو قال کر حنطة و شعیر و سمسم کان
ثلثا ثلثا یلزمه من کل واحد ثلثه (قاضیخان) واگر شخصی گفت که فلانرا برمن دو صد مثقال زر سرخ
و نقره است پس آن هر دو زر نصف میشود و اگر گفت که یکمن گندم و جو است لازم میشود
براو از هر کدام آنها یکمن و اگر گفت که یکمن گندم و جو و کنجد است لازم میشود بروی از هر کدام
آنها سه مصه خروار و لو قال عندی عشرة اثواب هروی و مروی یلزمه من کل واحد خمسة (قاضیخان)
واگر شخصی گفت که فلانرا نزد من ده جامه هراتی و مرویست لازم میشود براو از هر کدام آنها پنج جامه
و لو قال اودعنی ثلاثة اثواب رطبی او یهودی یلزمه رطبی و یهودی و البیاتی فی الثالث الیه

فایده
در اقرار بلفظیکه بعد از لفظ بل
یا لفظ لا باشد

فایده
در یکه اقرار خود نسبت
مقدار بر ابد و چیز یا سه چیز
کند

فایده
در یکه اقرار کند که نزد من سه
جامه رطبی و یهودی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 45 of 362

ان شاء جعله زطیا وان شاء جعله یهودیا مع یمینه علی ذلك (قاضیخان)
واگر گفت شخصی کسی را که امانت گذاشته نزد من سه جامه زطی و یهودی را لازم میشود بروی کدام
زطی و یکجامه یهودی و بیان جامه سوم باختیار اوست اگر میخواهد آنرا زطی بگرداند و اگر میخواهد آنرا
یهودی بگرداند باسو کند وی بر آن ولو قال علی احد عشر دینارا واحد عشر درهما لزمه من کل واحد عشر (قاضیخان)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من یازده دینار و یازده درم است لازم میشود بروی از هر کدام آنها یازده
ولو نظر الی ثوب سمرقند وقال هذا الثوب لفلان فهو علی الظرف بعینه (عالمگیری)
واگر نظر کرد بجامه سمرقند و گفت که این جامه مر فلانرا است پس این اقرار وی بر خود آن
جامه است نه بر دیگر چیز ولو قال ان هذه الخشبة لفلان فالباب لفلان ولو قال خشبة هذا السقف
لفلان فالخشبة والسقف (عالمگیری) واگر شخصی گفت که کاه این کندم مر فلانرا است پس کاه از آن فلانرا است
واگر گفت که کندم این خوشه مر فلانرا است پس آن فلانرا کندم با خوشه آن است ولو قال طهارة
لفلان فالقباء کله لفلان ولو قال بطانة هذا القباء لفلان فهو ضامن للبطانة (عالمگیری)
واگر گفت که روی قبا مر فلانرا پس همه آن قبا آن فلانرا است واگر گفت که استر این قبا
مر فلانرا است پس روی تا وان دهنده استر آن قبا است عن محمد اذا قال هذه الرواية لفلان
وفیها ماء کان الماء المقر له ولم یکن له الرواية کذا فی المحیط (عالمگیری)
از امام محمد رح روایت شده است که اگر گفت شخصی که این مشک آب مر فلانرا است و در آن مشک
آب بود پس آب آن مر آنکسی راست که اقرار بر آنش شده و مشک مر آن او را نیست همچنین
ذکر کرده شده است در کتاب محیط و لو اقر ان فلانا زرع هذه الارض او بنی هذه الدار
او غرس هذه الکرم وذلك کله فی ید المقر فادعی المقر له انها له وقال المقر کان ذلك لی وانما
استعنت بك ففعلت او فعلته باجر فالقول للمقر کذا فی الکافی (عالمگیری)

فایده
اقرار کرد که بر من یازده دینار
و یازده درم است

فایده
نظر بمشکی کرد و گفت که
این مشک فلانرا است

فایده
اقرار بکاه کندم کرد
و خوشه

فایده
اقرار بروی قبا و یا
استر آن

فایده
اقرار بمشک آن
برای کسی

فایده
اقرار برای کسی بکشت
کردن یا نهال نشاندن
یا بنا کردن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 46 of 362

فایده
در اقرار بغصب کردن
دو چیز که لفظ دوم را بلفظ واو
یا بلفظ فا یا بلفظ علیه یا بلفظ ثم
یا بلفظ مع یا بلفظ علی ذکر کرده
باشد

واگر کسی اقرار کرد که بدرستی فلان کشت کرده ست این زمین را یا بنا کرده ست سرای را
یا نشانده ست این تاک را و همه آنچیزها در دست آن اقرار کننده بود پس آن شخص که اقرار
برالیش شده دعوی کرد که بدرستی این چیزها مراست و اقرار کننده گفت که همه این چیزها مراست
و جز این نیست که از تو یاری خواسته بودم پس تو کار کردی یا کردی اینها را بمزدوری پس
معتبر قول اقرار کننده ست همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب کافی و لو قال غصبتك كذا
و كذا فهو اقرار بغصبهما فاذا قال غصبت عبدا او جارية كان اقرارا بغصبهما و كذلك
لو قال كذا مع كذا لخوان يقول دابة مع سرجها و كذا لو قال كذا فكذا لخوان يقول غصبت
فرسا بلجامه او عبدا بعمديله فهو اقرار بغصبهما و كذا لو قال كذا فكذا لخوان يقول
غصبت عبدا فجارية و كذلك لو قال كذا و عليه كذا لخوان يقول غصبت دابة
و عليها سرجها و ان قال كذا من كذا بان قال غصبت منديلا من غلامه و سرجا من دابته كان اقرارا
بالغصب في الاولى خاصة و كذلك لو قال كذا على كذا لخو غصبت كافي على حماد كذا في المبسوط (عالمگيري)
واگر شخصی گفت که غصب کرده ام از تو این و آنرا پس نمیقبول او اقرار ست بغصب کردن
آن دو چیز پس اگر گفت که غصب کرده ام غلامی و کنیزی را اقرار میشود بغصب کردن هر دوی آنها
و همچنین اگر گفت که غصب کرده ام این را معه آن چنانچه بگوید که غصب کرده ام چهارپای را
معه زینش اقرار بهر دوی آنها میشود و همچنین اگر بگوید که این را با آن چنانچه بگوید که غصب کرده ام
اسپ را با لجامش یا غلام را با دستمالش پس اینقولش اقرار میشود بهر دوی آن و همچنین اقرار
میشود بهر دو چیز اگر گفت که این را پس آنرا چنانچه بگوید که غصب کرده ام غلام را پس کنیز را
و همچنین اقرار بدو چیز میشود اگر گفت که این را و بر آن همچنین چیز بود چنانچه بگوید که غصب کرده ام
چهارپائی را و بر آن زینش بود و اگر گفت که این را از آن چنانچه بگوید که غصب کرده ام غلامی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 47 of 362

از غلام او یا زمینی را از چارپای او یا منقول او اقرار بغصب میشود تنها در اول چیزی و همچنین اقرار میشود تنها در چیز اول اگر گفت که این را بر آن چنانچه بگوید که غصب کرده ام پالان خر را بر خر او همچنین ذکر کرده شده است در کتاب مبسوط الا اقرار بالکتابة علی وجوه منها ان یکتب علی وجه لا یکون مستبینا بان کتب علی الهواء او علی الماء او علی الجمد لا یجب بشیء وان اشهد علیه وهو قوله اشهد ان یقول الجماعة اشهد واعلی بهذا ولم یقرأ علیهم ذلک اما اذا قرأ علیهم یلزمه ذلک وحل لمن سمع ان یشهد علیه بذلک هکذا فی الذخیرة ومنها ان یکتب علی وجه یکون مستبینا وانه علی وجوه منها کتاب الرسالة وهو ان یکتب علی بیاض ویصدره بالتسمیة ثم بالدعاء ثم یبین المقصود فیکتب ان لک علی الف درهم من قبل کذا یکون اقرارا استحسانا ویحل لمن عاین کتابته ان یشهد علیه بذلک بشرط ان یعرف الشاهد ما کتب اشهد علی ذلک او لم یشهد هکذا فی المحیط ولو کتب رسالة من فلان الی فلان اما بعد فانک کتبت الی انی ضمنت لک من فلان الف درهم لم اضمن لک الفا انما ضمنت لک خمسمائة وعندی رجلان شهدا کتابته ثم محی کتابته فشهدا بذلک علیه لزمه وان لم یقل لهما اشهدا ولا اختما وکذلک الطلاق والعتاق وکل حق یثبت مع الشبهة کذا فی المبسوط وان کتب علی وجه الرسالة فی تراب او خرقة او نحوهما لم یکن ذلک اقرارا ولا یحل لهم ان یشهدوا علیه بذلک المال الا ان یقول اشهدوا علی هذا المال کذا فی فتاوی قاضیخان ولو کتب غیر مرسوم علی القرطاس مستبینا ان لفلان علیه حقا کذا لا یجوز لا اذا قال اشهدوا بما کتبت فیجوز لهم ان یشهدوا کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)

اقرار نوشتن بر چند قسم است بعضی از انها آن است که بنویسد بطریقیکه ظاهر نشود چنانچه بنویسد بر هوا یا بر آب یا بر یخ پس واجب نمیشود بر او بین نوشتن هیچ چیزی اگرچه شاهد بگیرد بآن نوشتن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 48 of 362

ومعنای شاید کردن این است که بگوید جمعی از مردم را که شاهد باشید بر من باین نوشته و نخواند
آن نوشته را بر ایشان اما وقتیکه آنرا بر ایشان خواند باشد لازم میشود بر وی آن اقرار او
درواست مر آنکسی را که شنیده باشد آن اقرار او را که شاهدی بدهد بر وی بآن اقرار همچنین
مذکور است در کتاب ذخیره و بعضی از انها این است که نوشته باشد بوجیکه ظاهر شود وآن
برچند نوع ست بعضی از انها نوشتن فرستادن ست وآن این است که بنویسد اقرار
خود را بر کاغذ سفیدی و سربامه دار بسازد آنرا بالله ثم بعد ازان بدهد بعد ازان بیان کند مقصود را
پس بنویسد که ترا بر من هزار درم ست از فلان سبب پس این نوشتن او اقرار میشود از روی
استحسان و درواست مر شخصی را که دیده باشد نوشتن او را که شاهدی بدهد بآن بشرطیکه شاهد
داند آنچیزی را که نوشته ست برابر ست که شاهد کرده باشد او را بر این اقرار خود یا نکرده باشد همچنین
آورده ست در کتاب محیط و اگر نوشت فرستادنی از طرف خود که از جانب فلان برای فلان
برسد اما بعد پس بدرستیکه تو نوشته بودی برای من که ضامن شده ام برایتو از طرف
فلان بهزار درم و حال آنکه ضامن نشده ام برایتو بهزار درم و جز این نیست که ضامن شده ام
برایتو به پنجصد درم و نزد او دو مرد بودند که نوشتن او را دیدند بعد ازان محو کرد نوشته خود را
و شاهدی دادند آن مرد بآن نوشته بروی لازم میشود بروی اگرچه نگفته باشد ایشانرا
که شاهد باشید و اگرچه نگفته باشد که مهر کنید بر آن کاغذ و همچنین ست طلاق کردن و آزاد کردن
غلام و هر چیزی که ثابت میشود باشبهات همچنین ذکر شده ست در کتاب مبسوط و اگر نوشت
بوجه فرستادنی بر خاکی یا بر پارهٔ جامه یا بر مانند آن پس این نوشتن او اقرار نمیشود و
روا نیست شاهد را که شاهدی بدهد بر او و بآنچه کرد فیکتب کویدایشانرا که شاهد باشید بر من
بآنچه همچنین آورده ست در فتاوای قاضیخان و اگر نوشت نه بوجه فرستادن بر کاغذ بوجیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 49 of 362

ظاهر و معلوم میشد که بدرستی فلانرا بر من حقی هست این قدر روا نیست شاهد انرا شاهدی دادن
مگر وقتیکه بگوید که شاهد باشید بآنچه نوشتم پس روا ست ایشانرا اینکه شاهدی بدهند همچنین در کتاب
در کتاب محیط سرخسی رح ومنها کتابة صك اذا کتب الرجل ذکر حق علی نفسه بشهادة قوم
او کتب وصیة ثم قال اشهدوا بهذا فلان علیّ ولم یقرأ علیهم الصك ولم یقرءوه علیه
فهذا جائز اذا کتب بیده بعینه او املاه علی انسان او ان الرجل حضر وکتابته والا املاء لم تجز شهادتهم کذا فی المبسوط
وبعض از اقرار بنوشتن نوشتن کاغذ وثیقه ست اگر شخصی نوشت یاداشت حقی را بر خود
بشاهدی قومی یا نوشت وصیتی را و بعد ازان گفت که شاهد باشید باین نوشته مر فلانرا بر من
وآن کاغذ وثیقه را بر آن قوم نخواند و آن قوم نرا بر او نخواندند پس این اقرار روا ست وهمچنین
نوشته باشد آنرا بحضور آن قوم یا آنرا اقرار کنند و نوشته بالله بر انسانی واگر آن قوم حاضر نبودند
نوشته او را و نه املای او را بر دیگری روا نیست و شاهدی ایشان همچنین ذکر شده ست در کتاب مبسوط
وان کتب الصك بنفسه بین قوم ولم یقرأ علیهم ولم یقل اشهدوا علی ذکر فی الکتاب انه
لا یکون اقرارا حتی لا یحل لهم ان یشهدوا علیه بذلك المال وقال القاضی الامام
ابو علی النسفی رح ان کان المکتوب مصدرا مرسوما بالخوان یکتب بسم الله الرحمن الرحیم
هذا ما اقر فلان بن فلان علی نفسه لفلان بالف درهم وعلم الشاهد بما فیه وسعه
ان یشهد علیه بالمال المکتوب وان لم یقرأ علیهم ولم یشهدهم ولو انه کتب الصك
وقرأ علی الشهود حل لهم ان یشهدوا وابذلك المال وان لم یقل اشهدوا (قاضیخان)
واگر کاغذ وثیقه را بدست خود نوشت بحضور قومی و بر ایشان آنرا نخواند و نگفت که شاهد باشید
بر من ذکر کرده ست امام محمد رح در کتاب که بدرستیکه این نوشتن او اقرار نمیشود پس روا نیست
آنشاهدان را که شاهدی دهند او بآن مال بدهند و گفته ست قاضی امام ابو علی نسفی رح که اگر نوشته

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 50 of 362

او سرنامه دار بطریق رسم بود چنانچه نوشته باشد که بسم الله الرحمن الرحیم این نوشته آن
چیزی است که اقرار کرد وست فلان پسر فلان بر خود برای فلان بهزار درم و شاهد نیز بآن
علم داشت رواست اورا که شاهدی بدهد بآنچه نوشته شده اگرچه نخوانده باشد بر ایشان
و شاهد نکرد انیده باشد ایشانرا و اگر کاغذ و ثیقه را نوشت و بر شاهدان خواند رواست مر
ایشانرا که بآن شاهدی بدهند اگرچه ایشان نگفته باشند که شاهد باشید و لو ان غیر الکاتب قرأ علیه الکتاب
بین یدی الشهود وقالوا هذا کتابنا اشهدوا علی بما فیه کان اقرارا و ان لم یقل اشهدوا لا یکون اقرارا (خزانة المفتین)
و اگر غیر نویسنده وان نوشته را بر نویسنده خواند بحضور شاهدان و نویسنده گفت که شاهد باشید
بر من بآنچه در این نوشته است این گفته اقرار میشود و اگر این را نگفت که شاهد شوید اقرار نمیشود
رجل کتب علی نفسه سکا خذ قوم ثم قال اختموا علیه و لم یقل اشهدوا علیه لم یکن ذلک اقرارا لاحتمال
لهم ان یشهدوا علیه بذلک المال و کذا لو قال اشهدوا انی اشهد علیک بهذا فقال اختموا علیه
و لو قالوا لا نختم هذا الصك فقال اشهدوا علیه کان اقرارا و حل لهم ان یشهدوا علیه (قاضیخان)
مردی نوشت بر نامه خود کاغذی را نزد قومی بعد ازان گفت که مهر کنید بر ان و نگفت که
شاهد باشید بر آن این نوشته او اقرار نمیشود و روا نیست ایشانرا که شاهدی بدهند بردی
باحتمال و همچنین روا نیست شاهدی دادن اگر گفته شاهدان که آیا شاهد باشیم بر تو بآنچه
پس وی گفت که مهر کنید بر این کاغذ و اگر گفتند که آیا مهر کنیم این کاغذ را و گفت که شاهد باشید بر
آن انبقول او اقرار میشود و روا است مر شاهدانرا که شاهدی بدهند بآن و لو کتب بین یدی القوم صکا
کذا و قال اشهدوا علی بما فیه جاز لهم ان یشهدوا علیه و لا فلا سواء کان مختوما او لم یکن (خزانة المفتین)
و اگر نوشته کرد نوشته را بین قومیکه نمیخواندند و گفت که شاهد باشید بر بن بآنچه یکه
در بن نوشته است اگر آن قوم دانستند بآن چیزیکه در آن نوشته است رواست ایشانرا

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 51 of 362

که شاهدی برا و بدهند و اگر نمیدانستند یا نخیر یکدران نوشته ست روا نیست ایشانرا که
شاهدی بدهند برابر ست که ان کاغذ مهر کرده شده باشد یا نه ومنها کتاب حسابه وهو ما یکتبه
التجار فی صحائفهم ودفاتر حسابهم کذا فی المحیط لو کتب فی صحیفة حسابه ان لفلان علیّ
الف درهم وشهد شاهدان حضرا ذلک ولم یقرّ هو عند الحاکم لم یلزمه الا ان یقول
اشهدوا علیّ بذلک کذا فی المبسوط (عالمگیری) وبعضی از نوشته نوشته حسابست وانچیز
که مینویسد تا تاجر در روزهای خود ودفترهای حساب خود همچنین مذکور ست در کتاب محیط
اگر نوشته تاجری در ورق حساب خود که فلانرا بر من هزار درم ست وشاهد شدند دو مرد که
حاضر بودند در ان مجلس یا اقرار کرد خود او نزد قاضی بر انچه نوشته ام در ورق حساب خود
که فلانرا بر من هزار درم ست لازم میشود بروی آنمال بگرانیکه بگوید که شاهد باشید بر من
بآنچه همچنین آورده ست در کتاب مبسوط ومن المتاخرین من قال اذا کان فی روزنامچه ان لفلان
علی کذا وکذا فانه یعد مرسوما ولا یکون الاشهاد علیه شرطا کذا فی المحیط (عالمگیری)
وبعضی از متاخرین کسی ست که گفته ست که اگر در روزنامه تاجری بود که بدرستی مرقوم
بر من اینقدر واین قدر ست پس بدرستیکه این نوشته از جمله نوشته های رسم دار شمرده
میشود وشاهد گرفتن بران شرط نیست همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط الامر بکتابة
الاقرار اقرار حکما (تنویر) فلو قال للصکاک اکتب خط اقراری بالف علیّ او اکتب بیع داری
او طلاق امرأتی صح کتبه ولم یکتب فی محل للصکاک ان یشهد الا فی حد وقود (الدر المختار)
امر کردن بنوشتن اقرار اقرار ست در حکم شرع شریف پس اگر شخصی گفت نویسنده وثیقه
را که بنویس خط اقرار مرا بهزار درم که بر منست یا بنویس فروختن سرای مرا یا طلاق زن
مرا صحیح ست همان اقرار او خواه نویسنده وثیقه بنویسد اقرار او را یا ننویسد درست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 52 of 362

آن نویسنده را که شاهدی بدهد کرد حدود و قصاص که شاهدی او صحیح نیست و لو قال
للصک ثانیا اکتب لها طلاقا یکون اقرارا بتطلیقة واحدة کذا فی الخلاصة (عالمگیری)
و اگر گفت آن نویسنده را دوم بار که بنویس مراین زن مرا طلاق اقرار میشود بیک طلاق
همچنین مذکور است در کتاب خلاصة الفتاوی و لو قال وجدت فی کتابی ان لفلان علی الف درهم
او قال وجدت فی تذکرتی او فی حسابی او بخطی او قال کتب بیدی ان لفلان علی الف درهم فهذا کله
باطل کذا فی الظهیریة (عالمگیری) و اگر گفت شخصی که یافتم در نوشته خود که مر فلانرا
بر من هزار درم است یا گفت که در یاد داشت خود یا در حساب خود یا بخط خود یافتم یا گفت که
نوشته ام بدست خود که مر فلانرا بر من هزار درم است پس این همه قولهای او باطل است
همچنین مذکور است در کتاب ظهیریه و جماعة من ائمة بلخ رحمهم الله تعالی قالوا
فی یادگار الباعة ان ما یوجد فیه مکتوبا بخط الباع فهو لازم علیه فعلی هذا اذا قال
الباع وجدت فی یادگاری بخطی و کتبت فی یادگاری بیدی ان لفلان علی الف درهم
کان هذا اقرارا ملزوما ایاه کذا فی المبسوط و الظهیریة (عالمگیری)
و جمعی از امامان بلخ رحمهم الله در باب نوشته یادگار مردم بیاع که آنچه یافته شود در نوشته
بیاع بخط بیاع پس آن لازم است بروی پس بنابرین اگر بیاع گفت که در یادگار خود بخط خود
یافتم و نوشته کرده بودم در یادگار خود بدست خود که مر فلانرا بر من هزار درم است این قول او
اقرار لازم کننده میشود بروی اقرار او را همچنین ذکر شده است در کتاب مبسوط و ظهیریه
خط الصراف فی البیاع والسمسار حجة و ان لم یکن معنونا و کذلک ما یکتب الناس فیما بینهم یجب ان
یکون حجة کذا فی الذخیرة (عالمگیری) خط صراف و بیاع و سمسار حجت و دلیل است اگر سرنامه دار
نباشد و همچنین است آنچیزیکه مینویسد مردم در میان خود واجب است که حجت باشد همچنین ذکر

فایده
حکم خط صراف و بیاع و سمسار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 53 of 362

شده ست و کتاب ذخیره و لو قال له علی الف درهم فیما اعلم او قال اشهد والله له علی کذا فیما اعلم
او قال له علی الف درهم فی شهادة فلان او علمه او قال له علی الف درهم الا ان یبدو لی او الا
ان اری غیره فالاقرار باطل سواء بدا له وما بدا له او لم یبدا له او اری غیر ذلک (عالمگیری و رد المحتار)
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم ست در آنچیز که میدانم و یا گفت که شاهد باشید
که او را بر من اینقدر ست در آنچیز که من میدانم و یا گفت که فلانرا بر من هزار درم ست و شاهدی
فلان و یا در علم فلان و یا گفت که فلانرا بر من هزار درم ست مگر وقتی که ظاهر شود بر من غیر آن
و یا مگر وقتیکه گمان کنم غیر آنرا پس این اقرار او باطل ست برابر ست که ظاهر شود برای او غیر آن
و یا میرسد پیش از آنکه ظاهر شود برای او غیر آن یا گمان کند غیر آنرا و لو قال وجدت فی کتابی ذی فی
انه علی کذا فهو باطل (تکمله) و اگر شخصی گفت که در نوشته خود یافتم یعنی در دفتر
خود که بر من اینقدر ست پس این اقرار او باطل ست و لو قال لفلان علی الف درهم بشهادة
فلان او بعلمه کان اقرارا (تکمله) و اگر گفت که فلانرا بر من هزار درم ست
بشاهدی فلان و یا بعلم فلان اقرار میشود

الباب الثالث فی تکرار الاقرار

باب سوم ثابت ست در بیان تکرار اقرار و اذا اقر الرجل علی نفسه بمائة درهم فاشهد
شاهدین ثم اقر له بمائة درهم فی مواطن اخر و اشهد شاهدین آخرین (مبسوط
و قاضیخان) فقال المقر هی مائة و قال الطالب هی مائتان فهذه المسالة علی وجوه
اما ان اضاف اقراره الی سبب واحد او مختلف و لا یضیف الی سبب فان اضاف
الی سبب بان قال له علی الف درهم من ثمن هذا العبد ثم اقر بعد ذلک فی ذلک
المجلس او فی مجلس اخر ان علیه لفلان الف درهم من ثمن هذا العبد و العبد
واحد ففی هذا الوجه لا یلزمه مال واحد علی کل حال و لهم جمیعا (قاضیخان)

فایده
اقرار کرد بصد درم در دو مجلس
پس انچند وجهست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 54 of 362

و لو اتحد السبب و المال الثانی اکثر یجب المالان وعندهما یلزمه الاکثر
سألحانی (تکملة) وان کان السبب مختلفا بان قال لفلان علیّ
الف درهم من ثمن هذه الجاریة ثم قال لفلان علی الف درهم من ثمن
هذا العبد ففی هذا الوجه یلزمه المالان فی قولهم سواء اقر بذلک
فی موطن واحد او موطنین (قاضیخان) و فی البزازیة جعل الصفة
کالسبب حیث قال ان اقر بالف بیض ثم بالف سود فمالان و لو ادعی
المقر له اختلاف السبب و زعم المقر اتحاده او الوصف فالقول للمقر
(تکملة رد المحتار) و ان لم یضف الاقرار الی سبب لکن عقد علی نفسه بالمال
صکا فان کان الصک واحدا کان المال واحدا عند الکل و ان عقد علی نفسه
صکین کل صک بالف درهم و اشهد علی ذلک لزمه المالان علی کل حال
و اختلاف الصک یکون بمنزلة اختلاف السبب و ان لم یعقد صکا و لکنه اقر مطلقا
فان کان اقراره الاول عند غیر القاضی بحضرة الشاهدین و اقراره الثانی عند القاضی
یلزمه مال واحد (قاضیخان) و کذا ان اقر اولا عند القاضی ثم اقر فی مجلس آخر
عند غیر القاضی کذا فی الخلاصة (عالمگیری) و کذا لو اقر اولا عند القاضی بالف و اثبت القاضی
ذلک فی دیوانه ثم اعاده الی القاضی فی مجلس آخر فاقر بالف و ادعی لطالبا لین و المطلوب
یدعی انه مال واحد کان القول قول المطلوب و ان کان الاقرار الاول عند غیر القاضی
او کان الاقرار الاول عند القاضی و الثانی عند غیره فان کان اشهد علی کل اقرار شاهدا
واحدا فالمال واحد عند الکل کان ذلک فی موطن او موطنین و ان اشهد علی اقراره الاول
شاهدا واحدا و علی الثانی شاهدین او اکثر فی مجلس آخر یکون المال واحدا (قاضیخان)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 55 of 362

دو فیکه مدعی اقرار کرد بر نفس خود بسعد درم و شاهد گرد اسعد و شاهد را بعد ازان اقرار کرد بر ان
بسعد درم دیگر جا و شاهد گرد انید د شاهد دیگر را پس اقرار کننده گفت که آن درهمانیکه اقرار بران
کرده ام یکصد است و طلب کننده حق گفت که آن درهماد و صد است پس این مسئله بچند مسئله است
یا نسبت اقرار خود را بسببی کرده میباشد و آن سبب دو درهم اقرار یکی میباشد یا سببیکه اقرار
مخالف میباشد از سبب دیگر اقرارش و یا اینکه نسبت اقرار خود را بسببی کرده نمیباشد پس
اگر نسبت آنرا بیک سبب کرده بود چنانکه گفته بود که فلانرا بر من هزار درم است از سبب بهای
این غلام بعد ازان اقرار کرد در همان مجلس یا در مجلس دیگر بر نیکه فلانرا بر من هزار درم است از
سبب بهای اینغلام و حال انکه غلام یکی بود پس در ینصورت لازم میشود بروی یک مال در هر حال
بقول همه علماء مارحمهم الله و اگر سبب یکی بود و مال دوم زیاده تر بود از مال اول لازم میشود بر اقرار
کننده هر دو مال و نزد صاحبین رحمهم الله تعالی لازم میشود بر او زیاده تر آن دو مال و اگر سبب هر دو
اقرار یک بار دیگر خود مخالف بودند باینطریق که اقرار کننده گفت که مر فلانرا بر من هزار درم است
بسبب بهای این کنیز بعد ازان گفت که مر آن فلانرا بر من هزار درم است بسبب بهای اینغلام
پس در ینصورت لازم میشود بروی هر دو مال در قول هر سه امامان مارحمهم الله تعالی بر ابر است درین
حکم اینکه اقرار کرده باشد بآن در یک جا یا در دو جا و در فتاوای بزازیه حکم صفت را مانند حکم سبب
کرده اینده است و آنچه گفته است که اگر اقرار کرد بهزار درم سفید بعد ازان بهزار درم سیاه غش
دارد پس لازم است بر او هر دو مال و اگر دعوی کرد شخصی که اقرار برای او شده اختلاف سبب را
و دعوی کرد اقرار کننده یکی بودن آنرا یا دعوی کرد اختلاف کاغذ و ثیقه یا اختلاف وصف را
پس معتبر قول اقرار کننده است و اگر نسبت اقرار خود را بسببی نکرده بود و لیکن نوشته بود
بر نفس خود بآمال کاغذ و ثیقه را پس اگر آن کاغذ و ثیقه یکی بود در ینصورت آمال یکی میباشد نزد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 56 of 362

همه امامان ما رحمهم الله تعالی واگر نوشته بود بر نفس خود دو کاغذ و یک نقه را و در هر کاغذ و یک نقه
نوشته بود هزار درم را و شاهد گرفته بود بر آن لازم ست بروی هر دو مال بهر حال و اختلاف کاغذ
و یک نقه بمنزله اختلاف سبب ست و اگر نوشته نبود کاغذ و یک نقه را و لیکن مطلق اقرار کرده بود
پس اگر اقرار اول او نزد غیر قاضی بود بحضور دو گواه و اقرار دوم او نزد قاضی بود لازم میشود بروی
یکمال و همچنین حکم ست اگر اقرار کرد اول نزد قاضی بعد ازان اقرار کرد در دیگر مجلس نزد غیر قاضی
همچنین ذکر شده ست در کتاب خلاصة الفتاوی و همچنین اگر اول اقرار کرد نزد قاضی و نوشت
قاضی آن اقرار او را در دفتر خود و بعد ازان باز کرد اینده اقرار خود را نزد قاضی در دیگر مجلس و اقرار
کرد بهزار درم و دعوی کرد طلب کننده حق هر دو مال را و دین دارد دعوی کرد که هر دو مال یکی است
معتبر قول دین دار ست و اگر هر دو اقرار نزد غیر قاضی بود یا اقرار اول نزد قاضی بود و اقرار دوم
نزد غیر قاضی بود پس اگر بر هر اقرار خود یک شاهد گرفته باشد آنگاه یکی ست نزد همه علماء ما رح
برابر ست که این اقرار در یکجا باشد یا در دو جا و اگر با اقرار اول خود یک شاهد گرفته بود و بر اقرار دوم
خود دو شاهد یا زیاده ازان در دیگر مجلس گرفته بود در نیصورت آنگاه یکی میشود وان اشهد
علی اقراره الاول شاهدین و اشهد علی اقراره الثانی فی موطن آخر
شاهدین فعند ابی یوسف و محمد رحمهما الله تعالی المال واحد سواء اشهد
علی اقراره الثانی الشاهدین الاولین او غیرهما وعند ابی حنیفة رحمه الله علیه
ان اشهد الشاهدین الاولین فالمال واحد وان اشهد غیرهما یلزمه المالان فی ظاهر الروایة
هکذا ذکر الخصاف رحمه الله تعالی وذکر الجصاص رحمه الله علیه علی عکس هذا کذا فی محیط السرخسی رح علی الکردری
واگر بر اقرار اول خود دو شاهد را گرفته بود و بر اقرار دوم خود نیز دو شاهد گرفته بود در موضع دیگر
پس نزد صاحبین رحمهم الله تعالی یکمال لازم ست بروی برابر ست که شاهد گرفته باشد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 57 of 362

براقرار دوم خود دو شاہد اول را و یا غیر ایشانرا و نزد امام ابو حنیفہ رح اگر شاہد گردانیدہ بود ہمان شاہد ان
اول را پس بر او یکمال لازم ہست و اگر شاہد گردانیدہ بود غیر ایشانرا لازم میشود بروی ہر دو مال
در ظاہر روایت ہمچنین ذکر کردہ ہست امام خصاف رح و ذکر کردہ ہست امام حصاص رح عکس این را
ہمچنین ذکر کردہ شدہ ہست در کتاب محیط سرخسی رح وان کان الاقرار فی موطن واحد
فان عند ابی یوسف و محمد رحمہما اللہ تعالی یکون المال واحدا بکل حال واما
عند ابی حنیفۃ رحمۃ اللہ علیہ اذا شہد علی اقرار الاول شاہدین ثم اشہد علی
الاقرار الثانی شاہدا واحدا او اکثر ففیہ قیاس واستحسان فالقیاس علی ما
ان یکون المال متعددا واستحسن وقال المال واحد والیہ ذہب الامام
السرخسی رح ہکذا فی شرح ادب القاضی للصدر الشہید حسام الدین رح (عالمگیری)
واگر اقرارا و دریک موضع بود پس بدرستیکہ نزد صاحبین رحمہما اللہ تعالی لازم میشود بر او یکمال
بہر حال اما نزد امام ابو حنیفہ رح اگر شاہد گرفت بر اقرار اول خود دو شاہد را بعد ازان شاہدان گرفت
بر اقرار دوم خود یکشاہد یا زیادہ تر ازانرا پس درین حکم قیاس و استحسان ہست پس قیاس قول
امام اعظم رحمۃ اللہ علیہ این ہست کہ آنمال دو باشد و حکم کردہ ہست امام اعظم رح باستحسان و گفتہ ہست
کہ آنمال یکی ہست و بر اینقول رفتہ ہست امام سرخسی رح ہمچنین ذکر کردہ ہست در شرح ادب القاضی
تصنیف امام صدر شہید حسام الدین رح وان جاء بشاہدین علی اقرارہ بالف ثم
جاء بشاہدین آخرین علی اقرارہ بالف ولا یدری ان ذلک کان فی موطن او
فی موطنین ونسی الشہود ذلک فہما لا یلزمان الا ان یعلم انہ کان فی موطن واحد (قاضیخان)
واگر آن شخصیکہ اقرار بر ایش شدہ آمد دو شاہد را باقرار اقرار کنندہ بہزار درم بعد ازان آورد دو نفر
شاہد دیگر را بر اقرار او بہزار درم و معلوم نبود اینکہ آن دو اقرار در یک موضع بود نہ یا در دو موضع و ذکر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 58 of 362

کرده بود ند شاهدان جای آن اقرار را پس اگر نیز با نیکه شاهدی بران داده اند دو مال ست مگر
اینکه معلوم باشد که آن اقرار در یکجای بود و فی نوادر ابن سماعة عن ابی یوسف رح رجل
ادعی علی رجل الف درهم ومائة دینار وکانت الالف بصك قد کتب علیه وکتب
فیه ان لا شیئ علیه غیرها وکانت المائة الدینار فی صك وکتب فیه ان
لا شیئ علیه غیرها والوقت واحد اولا وقت فیهما فالمال کله لازم کذا فی المحیط (عالمگیری)
ودر نوادر ابن سماعه رح از حضرت امام ابو یوسف رح روایت شده ست که مردی دعوی کرد
بر مردی هزار درم وصد دینار را وآن هزار درم در کاغذ وثیقه بود ودران کاغذ نوشته بود اینکه
هیچ چیزی نیست بر اقرار کننده غیر آن هزار درم وآن دینار ها ودیگر کاغذ وثیقه بود ودر آن کاغذ نوشته
بود اینکه هیچ چیزی نیست بر اقرار کننده غیر آن صد دینار ووقت هر دو اقرار یکی بود یا نوشته نبود
وقت دران دو کاغذ وثیقه پس همه مال از درم ها ودینار ها لازم ست بر اقرار کننده همچنین ذکر شده ست
در کتاب محیط ان شهد شاهدان علی الف سود وشاهدان علی الف بیض فهما مالان
ولو اقر بالف درهم ومائة دینار فی موطن ثم اقر فی هذا الموطن فی هذا المجلس بالف درهم ذکر
فی الخلافیات فی قول ابی یوسف رح یلزمه الف درهم ومائة دینار فی قول ابی حنیفة رح والی یوسف رح (فاضیخان)
واگر شاهدی دادند وشاهد بر شخصی هزار درم سیاه غش دار وشاهدی دادند دو شاهد دیگر بر او هزار درم
سفید سره پس آن دو چیز یکه شاهدی بآن داده شده دو مال ست واگر اقرار کرد هزار درم وصد
دینار در یکجا بعد ازان اقرار کرد در همانجا در همان مجلس هزار درم ذکر شده ست در کتاب اختلاف
امام زفر وامام ابو یوسف رحمهم الله تعالی اینکه لازم میشود بر اقرار کننده هزار درم وصد دینار در قول
شیخین رحمهما الله تعالی وفی نوادر هشام عن محمد رح اذا شهد رجل شاهدین علی نفسه رجل
بالف درهم الی شهر واشهد الآخرین علی نفسه بالف درهم الی شهرین فهما مالان کذا فی المحیط (عالمگیری)

فایده
شخصی دیگری دعوی کرد هزار درم
وصد دینار را که هزار درم در یک وثیقه
بود که دران نوشته بود که بدون این
دیگر چیزی را نیست وآن صد دینار
نیز در چنین کاغذ بود

فایده
در شاهدی شاهدان بر شخصی
هزار درم سره وهزار درم
ناسره

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 59 of 362

فایده در تکرار اقرار بقتل

و در فتاوای امام شمس رح از امام محمد رح روایت شده است که اگر شاهد کرد اینده مردی دو شاهد را بر خود برای مرد دیگر بهزار درم تا مدهٔ یکماه و شاهد کرد اینده دو شاهد دیگر را بر خود بهزار درم تا مدهٔ دو ماه پس آن دو چیز یکه شاهدان بران گرفته دو مال است همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط و لو ان رجلا اقر و قال قتلت عبد الفلان و سمی او لم یسم او قال ابن فلان او اخاه و سماه او لم یسمه ثم اقر بمثل ذلک مرة اخری فقال الطالب قتلت لی عبدین او ابنین او اخوین فهذا اقرار بقتل واحد او بقتل اثنین و لا حد علیه الا ان یکون سمی اسمین مختلفین فحینئذ لزمه اثنان قال القاضی الامام ابو الحسن علی بن الحسین السغدی رح یجوز ان یکون هذه المسائل علی الاتفاق اذا کان فی موضع و هو الصحیح کذا فی شرح ادب القاضی للصدر الشهید حسام الدین رح (عالمگیری) و اگر بدرستی مردی اقرار کرد و گفت که کشته ام غلام فلانرا و نام آن غلام را ذکر کرد یا گفت که کشته ام پسر فلان یا برادر فلانرا و نام آن پسر یا برادر او را ذکر کرد یا نکرد بعد ازان اقرار کرد بمانند آن اقرار اول خود دیگر بار پس این اقرار او اقرار میشود بکشتن یک غلام و یک پسر و یک برادر مگر آنکه اقرار کننده ذکر کرده باشد دو نامی را که یکی بنام دیگر خود مختلف باشند پس در ینوقت بر او لازم میشود دو قتل گفته است قاضی امام ابو الحسن علی بن حسین سغدی رح که روا است اینکه این مسئله بنا بر اتفاق علما باشد اگر اقرار او در یکموضع باشد و همین قول صحیح است همچنین ذکر کرده شده است در شرح ادب القاضی تصنیف امام صدر شهید حسام الدین رح

الباب الرابع فی بیان من یصح له الاقرار و من لا یصح و من یصح منه الاقرار

فایده اقرار بجمل یا برای حمل

باب چهارم ثابت شده است در بیان آنکسی که صحیح است اقرار برای او و در بیان آنکسیکه صحیح است اقرار برای او و در بیان آنکسیکه صحیح میشود از او اقرار من اقر بجمل او لحمل و بین سببا لما یصح الاقرار و الالا (عالمگیری) و اگر کسی اقرار کرد بجمل یا برای حمل و بیان کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 60 of 362

سببی را که صلاحیت داشت صحیح میشود اقرار او و اگر بیان نکرد سببی را که صلاحیت داشته
باشد صحیح نمیشود اقرار او و من قال لحمل فلانة علی الف درهم فهذا علی ثلثة اوجه احدها
ان بین سببا یصلح للحمل بان قال اوصی له فلان او اوصت له ابوه او ورثه فاستهلکته فانه لازم صحیح ویلزمه الالف الساعة وعلی هذا
واگر کسی گفت که مر حمل فلانه را بر من هزار درم است پس این اقرار او بر سه وجه است یکی از ان
وجوه این است که بیان کند سببی را که صلاحیت دارنده باشد چنانچه بگوید که فلان کس وصیت
کرده است برای آن حمل بان چیز یا بگوید که مرده است پدر او و میراث برده است این چیز را
و من هلاک کرده ام آنچیز را پس اقرار او صحیح است ولازم میشود بروی آنمال اتی قال الاتقانی رح
لو اوصی لدابة رجل ان تعلف بعد موته جاز الوصیة وفی المحیط فی باب اقرار الصبی والمعتوه
والسکران والاخرس والاقرار لهم لو قال لدابة فلان علی الف درهم او اوصی لها بالعلف
واستهلکته یضمن ویکون لصاحبها (بدایه وعنایه ردالمحتار وتکمله وجوهره)
و من میگویم که گفته است امام اتقانی رح که اگر مردی وصیت کرد برای چارپای مردی باینکه علف داده
شود بآن بعد از مردن من رواست آن وصیت او و در کتاب محیط در باب اقرار کودک و کم عقل
و مست و کنگ و اقرار کسی برای ایشان ذکر شده است که اگر شخصی گفت که مر چارپای فلانرا
بر من هزار درم است یا گفت که فلان وصیت کرده است برای آن چارپای به علف پس هلاک
کرده ام آن علف را صحیح میشود این اقرار او و میشود آنچیز یکه اقرار بآن کرده است مر صاحب آن
چارپای را ثم اذا جاءت به حیا فی مدة یعلم انه کان قائما وقت الاقرار بان وضعته لاقل
من ستة اشهر منذ مات الموروث والموصی لزمه ما اقربه وان وضعته لاکثر من ستة اشهر او لستة اشهر
لم یستحق شیئا الا ان تکون المرأة معتدة فحینئذ اذا ولدت لاقل من سنتین او لسنتین
حی حکم بثبوت النسب کذا فی الجوهرة وحکمها وجوبه فی البطن حین مات الموروث والموصی وانه جاء

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 61 of 362

به لاکثرمن ستة اشهر وهو معتدة فکذلک لم یسبق شیئا (هدایه وعینی)

بعدازان اگرزن حمل رازنده والصاور دربدیکه معلوم میشد که آن حمل موجود بوده وقت اقرار وی

باینطریق که آنزن زاده بود حمل خودرادرکم افتده شش ماه ازوقت مردن آنشخص که آن حمل از

او میراث میبرد یا ازوقت مردن وصیت کننده ملازم میشود براقرارکننده انچیزیکه اقرارکرده بان

واگرزاده بود حمل خودرادرمدت زیاده ازشش ماه ویادرمدت شش ماه حقدارنمیشود این حمل هیچ چیزرا مگر

حقدارمیشود اگرچه زیاده ازشش ماه ولدآورده باشد اگرآنزن درعدت شوهرخود باشد پس درینوقت

اگرزاید درمدت کم ازدو سال ویادرمدت دو سال تاکه حکم شد بثبوت نسب اوپس ایحکم بثبوت

نسب حکم میشود بوجود حمل درشکم مادردروقتیکه مرده ست کسیکه میراث ازو برده میشود وکسیکه وصیت

کرده ست واگرآورد آنزن حمل رادرمدت زیاده ازدو سال وحال آنکه آنزن درعدت شوهرخود بود همچنین

حقدارنمیشود آن حمل چیزرا وان جاء به میتا فالمال للورثة یوم موته فاما قال الموصی له فلا شئ له وان قال

فولد حی من فلانة وهی فراشه (هدایه) واگرآنزن انحمل خودرامرده آورد پس آنحمل مروصیت کننده راست

درصورتیکه گفته باشد که فلان وصیت کرده ست بانحمل برای انحمل ومرمورث راست درصورتیکه گفته

باشد که مرده پدراو وآنحمل رامیراث برده ازو پس تقسیم کرده میشود آنحمل میان وارثان مورث ولوحمل

بود ازین جهان فالمال بینهما نصفان لانه ذکر بیقین وانثیین واما احدهما ذکرا ولا خنثی فهی انثی فکذلک فی المیراث

یکون بینهما للذکر مثل حظ الانثیین کذا فی الشروح وهذا اذا لم یکونا من اولاد الملاعنة ومن زنی بها ثم فرق الاولاد والقسمة سواء (هدایه)

واگرآنزن دو ولدزنده آورد پس آنحمل میان آن هردو ولد بدو نصف ست اگرهردو ولد نرباشند یا

هردو ماده باشند واگریکی ازایشان نرودیگرایشان ماده بود پس درصورت وصیت همچنین ست که آنحمل

میان ایشان بدو نصف ست ودرصورت میراث آنحمل میان ایشان برای نرماننده حصه دو ماده میشود

همچنین فرق کرده شده ست درشرحهای هدایه واین حکم دران وقتی ست که آن دو ولد ازاولاد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 62 of 362

مادر مرده نباشد فرحت انگه تصریح کرده اند صحابه رحمة الله تعالی علیهم باینکه نرد و مادر در استحقاق ارث
مرت و تقسیم بردن برابرند و ثانیها ان یبین سببا مستحیلا بان قال المقر
یا عنی الحمل شیئا بالف درهم او اقرضنی الف درهم لم یلزمه شیء (هدایه)
وبنالج وعالمگیری) وهذا بخلاف ما اذا اقر لوضیع بان علیه الف درهم لهذا الصغیر فی ید
البیع او لاوراض او الاجارة فانه صحیح ویأخذ به (بنالج) وان بین السبب غیر صالح منه حقیقة
وجه دوم ازان سه وجه آنست که اقرار کننده بیان کند سببی را که محال باشد باینطریق که گفته باشد که
فروخته ست حمل فلانه زن بر من چیزی را بهزار درهم یا قرض داده ست مرا هزار درهم لازم نمیشود بر اقرار کننده
باین اقرار هیچ چیزی و انچه بخلاف آن ست که اگر اقرار کند شخصی برای طفل شیرخواره باینکه بگوید
هزار درهم این طفل شیرخواره بر من ست بسبب فروختن او چیزی را بر من یا بسبب قرضدادن او مرا
یا بسبب اجاره دادن او چیزی را بمن پس بدرستیکه این اقرار صحیح ست که گفته میشود اقرار کننده بآن اگرچه
بیان کرده ست سببی را که ظاهر اصلاحیت ندارد ازان طفل شیرخواره و قالت الائمة الثلثة ان یبهم الاقرار
(عالمگیری) ولو بین السبب اصلا بان قال لحمل فلانة علی الف درهم ولم یزد
علیه لم یصح عند ابی یوسف رح وقال ابو حنیفة رح معه واختار صاحب الهدایة
قول ابی یوسف کما هو دابه فی ترتیب المسایل وتبعه صاحب الوقایة حیث قرأ قول محمد رح اساء الاشارة
الی رجحان قول ابی یوسف رح وعلیه کثیر من الشراح حیث قووا دلیله فظهر ان قول ابی یوسف هو المختار وان کلمة هدایه
وجه سوم ازان سه وجه آنست که معلوم نکند اقرار خود را و هرگز بیان نکند سبب را باینطریق که گفته باشد
که بر حمل فلانه زن این مبلغ بر من ست و زیاده نکرده باشد برین قول خود صحیح نمیشود این اقرار او
نزد امام ابو یوسف رح و بعض علما رح گفته ست که امام اعظم رح در ینقول با امام ابو یوسف رح
و اختیار نموده ست قول امام ابو یوسف رح را صاحب کتاب هدایه بنابران که عادت او ست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 63 of 362

در ترتیب سیشلها و بیروی او را نموده است صاحب کتاب وقایة الروایات زیرا که از سه ترک نموده است
قول امام محمد رح را از جهت اشارت بفوت قول امام ابو یوسف رح و بر همین قول امام ابو یوسف بیشتر
شارحین اند که قوی گردد و اخذ آنرا پس ظاهر شد که قول امام ابو یوسف مختار و قوی تر است و اقرار بحمل صحیح است
بان قال حمل امتی او حمل شاتی لفلان صح اقراره و لزمه و ان لم یبین لانه قد یصح الاقرار بالمجهول
وهو الوصیة من غیره بان کانت الجاریة او الشاة لواحد و وصی بحملها له و ما ولدت المغرور
و ربما علم الموصی به فیرثه هذا اذا علم وجوده فی البطن وقت الوصیة و ذلک بان یولد
لاقل من ستة اشهر من وقت موت الموصی ان ولد لستة اشهر فصاعدا بعد الموت
فالوصیة باطلة الا اذا کانت الجاریة فی العدة قال الخجندی الوصیة بالحمل جائزة اذا علم
من المولی و کذا ما فی بطن دابته اذا علم وجوده فی البطن و یفسر بما دون مدة
یتصور ذلک عند اهل الخبرة (زیلعی) لکن فی الجوهرة اقل مدة حمل الشاة اربعة اشهر
واقلها بقیة الدواب ستة اشهر انتهی و به یاتی فی نتائج الوصایا اقل مدة الحمل للادمی ستة اشهر و للفیل احدی عشر و للابل و للخیل و الحمیر
و البقر تسعة اشهر و للشاة خمسة اشهر و مثله المعز و للسنور شهران و للکلب اربعون
یوما و للطیر احدی و عشرون یوما هذا بیان وقت وجود الحمل و اما بیان وجوده و ظهوره و تکلمنا
و اگر کسی اقرار کرد بحمل کنیزی یا بحمل گوسفندی چنانچه گفت که حمل کنیز من یا حمل میش من مر فلان را است
صحیح است اقرار وی و لازم است بروی آنچیزی که اقرار بآن کرده است اگرچه برای آن بیان نکرده باشد
سببی را زیرا که صحیح کرده اند این اقرار را وجهی است که وصیت کردن است از غیر اقرار کننده یا مثل
آنکه کنیز و گوسفند از کسی باشد وصیت کرده باشد بحمل آن برای آنفلان و مرده باشد آن وصیت کننده
و اقرار کننده وارث وصیت کننده باشد و بمیراث برده باشد آن کنیز را و حال آنکه خر باشد بوصیت موروث

بیان آنکه مدت حمل برای آدمی و چهار پایان و بیان مدت چوزه کشیدن مرغ

خود و انحکم کودک بدانست که معلوم باشد موجود بودن انحمل در شکم مادرش در وقت وصیت و انچنان اقرار
کرده شود بمدة کمتر از شش ماه از وقت مردن وصیت کننده و اگر زاده شد بمدت شش ماه یا زیاده
از ان پس از مردن وصیت کننده پس آن وصیت باطل است مگر باطل نیست اگر آن کنیز در عدت
باشد کفته است امام خجندی رح که وصیت کردن بحمل رواست اگر انحمل از خواجه نباشد و همچنین روا است
بآن حملیکه در شکم چهارپای اوست بشرطیکه موجود بودن آن در شکم مادرش معلوم باشد و اندازه
آن کرده میشود بکم مدتیکه نزد اهل خبر صورت زادن داشته باشد چنانچه در کتاب زیلعی ذکر شده است
و لیکن در کتاب جوهرة نیره آورده است که اندک مدة حمل بزو کوسفند چهار ماه است و اندک مدة آن
برای دیگر چهارپایان شش ماه است و من میکویم که زوده است که در کتاب وصایا می باید کرد از کتاب
جامع الرموز نقل کرده است اینکه بدرستی اندک مدت حمل برای آدمی شش ماه است و برای
پیل یازده ماه است و برای اسپ و خر یکسال است و برای کاو نه ماه است و برای کوسفند پنج ماه است
و مانند کوسفند بز است و برای کربه دو ماه است و برای سک چهل روز است و برای مرغ
بیست و یکروز است و لو اقر انه کفل لهذا الصبی عن فلان بالف درهم والصبی لا یعقل
و لا یعقل الکفالة باطلة الا ان یقبل عنه ولیه الذی له ولایة التجارة علی الصبی
عند ابی حنیفة رحمه الله علیهما و ان خالطه من ولی التصرف فی النفس لا فی المال
کالاخ والعم فان الکفالة منعقدة موقوفة علی الاجازة فان ادرک الصبی
و رضی بها جازت فان رجع الکفیل عنها صح رجوعه هکذا فی المحیط (عالمگیری)
و اکر شخصی اقرار کرد که ضامن شده ام برای این کودک از طرف فلان بهزار درم و حال انکه
آن کودک سخن کفته نمیتوانست و عاقل نبود پس آن ضامنی باطل است مگر وقتیکه
قبول کند از طرف آن کودک آن ولی او که مرورا تصرف تجارت است بر ان کودک نزد امام ابو حنیفه

فایده
در اقرار کسی بضامنی برای
کودکی که سخن کفته نمیتواند

فایده
قرار بضامنی از جانب کودک یافته شده برای بدینی

فایده
از اقرار کودک اذن کرده بدینی برای

و امام محمد رح و اگر خطاب کرد با آن ضامن آنرا ای کودک که تصرف در نفس او دارد شد مال او تباه
برادر و عمو پس بدرستیکه آن ضامنی منعقد است و موقوف است باجازه او پس اگر آن کودک بالغ
شد و رضا شد بآن ضامنی رواست و اگر رجوع کند آن ضامن از آن ضامنی صحیح است رجوع او
همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط و لو اقر انه لفلان علی فلان الف درهم و الغلط لا یستطاع علی الکمال و لم یلزمه الصبی تجیز (مبسوط)
و اگر شخصی اقرار کرد که ضامن شده ام از جانب این کودک بر واسطه شده و یافته شده برای
فلان بهمد درم و آن کودک برداشته شده و یافته شده سخن گفته نمیتوانست رواست این ضامنی
بران ضامن و لازم نمیشود بران کودک هیچ چیزی اذا اقر الصبی المأذون فی التجارة
بدین لرجل و صح اقراره بما کان من دین التجارة و لم یصح اقراره بما لیس
من دین التجارة و کذلک اقراره بالودیعة و العاریة جائز و کذلک اقراره بالغصب
و کذلک اقراره بعیب سلعة باعها جائز و کذلک الاقرار بعیب فی بیع سنة صحیح سواء
کان العبد من تجارته او لم یکن من تجارته بان ورث من ابیه و لا یجوز
اقراره بالمهر و الجنایة و الکفالة کذا فی الذخیرة (عالمگیری)
و اگر اقرار کرد کودک اذن کرده شده در تجارت بدینی برای مردی صحیح است اقرار او بآنچیزیکه
از دین تجارت باشد و صحیح نیست اقرار او بآنچیزیکه از دین تجارت نیست و همچنین اقرار او ودیعت
و عاریت رواست و همچنین اقرار او بغصب نمودن چیزی و همچنین اقرار او بعیب متاعیکه فروخته
باشد آنرا رواست و همچنین اقرار او بغلامیکه در دست او باشد از طرف آن کودک صحیح است برابر
که آن غلام از تجارت او باشد یا از تجارت او نباشد بانطریق که میراث برده باشد آنرا از پدر خود
و روا نیست اقرار او بمهر زن و بجنایت و بضامنی همچنین ذکر کرده شده است در کتاب ذخیره

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 66 of 362

فایده
در اقرار کودک و آن منع شده از تصرف و شخص بیهوش و یا عقل و خواب رفته

فایده
در اقرار مست

فایده
در اقرار مرد آزاد برای غلام تاجر یا غلام منع کرده شده از تصرف

فایده
در اقرار غلام سودا کر برای بیگانه بود یعنی یا دینی یا میبی یا اجاره

اقرار المحجور علیه المعتوه والمغمی علیه النائم باطل بمنزلة ساتر التصرف کذا فی محیط السرخسی رح
اقرار کودک منع شده از تصرف و شخص کم عقل و کسیکه بیهوشی بر او آمده باشد و شخص خواب برده
باطل است بمنزلهٔ باقی تصرفات ایشان همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح
واقرار السکران حکمه حکم الصاحی فی الحقوق کلها الا بالحدود الخالصة لله تعالی والردة بمنزلة ساتر
التصرف
تصرفات السکران کما تنفذ من الصاحی کذا فی الکافی (عالمگیری) واقرار مست روا است در جمیع احکام روا نیست در حدود
خالصه حق تعالی و مرتد شدن بمنزلهٔ باقی تصرفات است که جاری و صحیح میشود از مست چنانکه صحیح میشود
از هشیار همچنین ذکر کرده شده است در کتاب کافی ولو اقر الحر لعبد تاجر او محجور علیه بدین او عین
فاقر
او دار مولاه او اخذه من المقر فی حال غیبة العبد لم یکن لذلک ولو اقر الحر لعبد بودیعة
العبد او بغصب او بغیره فکان ذو الید اقر ان کان محجورا علیه فاقراره بالغصب باطل (مبسوط)
واگر اقرار کرد مرد آزاد برای غلام تاجر یا برای غلام منع کرده شده از تصرف بدینی یا بمال معینی پس اراده
کرد خواجه او گرفتن آن دین یا آن مال را از اقرار کننده در حال غائب بودن آن غلام در صورت نمیشود
مر او را این گرفتن و اگر اقرار کرد مرد آزاد برای غلامی بودیعتی پس اقرار کرد آن غلام که آن ودیعت
از دیگر شخص است پس اگر آن غلام را اذن کرده شده بود در تجارت روا است اقرار او و اگر منع شده
بود از تجارت پس اقرار او بآن ودیعت برای دیگری باطل است اذا اقر العبد المحجور بدم عمد او لزنا
فعفی احدهما لم یکن للآخر مال فی عنقه ولو اقر بسرقة لا یجب فی مثلها القطع کان اقراره
باطلا فی حق المولی کذا فی الخانیة (عالمگیری) وقتیکه اقرار کرد غلام منع شده از تصرف بخون
عمد او مر آن کشته شده را و ولی بود و عفو کرد یکی از ایشان نیست مر آن دیگر ولی را مالی در ذمهٔ آن غلام
و اگر اقرار کرد بدزدیکه واجب نمیشد در مثل آن بریدن راست است این اقرار او باطل است در حق خواجه او
همچنین ذکر شده است در کتاب خانیه و اقرار العبد الماذون الاجنبی بدین او ودیعة او غصب او بیع

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 67 of 362

او اجارة جائز وان كان عليه دين يحيط بقيمته وما في يده وان اقر لمولاه بدين عليه او وديعة في يده وعليه دين مستغرق لم يجز اقراره ولا يجوز اقرار العبد المأذون للاجنبي بجناية ليس فيها قصاص واذا اقر بقتل عمد جاز اقراره وعليه القصاص وكذا اذا اقر على نفسه بسبب يوجب الحد كالقذف والزنا وشرب الخمر (مبسوط)

ولو اقر بسرقة يجب فيها القطع او لا يجب فهو مصدق على ذلك كذا في الحاوي (عالمگيري)

و اقرار غلام سودا كر براى بيگانه بدينى يا وديعتى يا غصبى يا فروختنى يا باجاره دادن چيزى رواست اگر چه براو دينى باشد كه فراگيرنده باشد قيمت اورا و آنچيز را كه در دست اوست و اگر اقرار كرد براى خواجه خود بدينى بر خود يا بود يا وديعتيكه در دست او بود و براو دينى بود كه فراگيرنده قيمت و مال او بود روا نيست باين اقرار او و روا نيست اقرار غلام سودا كر براى بيگانه بجنايتى كه در آن قصاص نباشد و اگر اقرار كرد بكشتن كسى بقصد رواست اقرار او و لازم ست براو قصاص و همچنين رواست اگر اقرار كرد برخود بسببيكه واجب كند حد باشد مانند قذف و زنا و آشاميدن خمر و اگر اقرار كرد بدزديكه واجب باشد در آن قطع دست يا واجب نباشد پس اورا مستكرى كرده شده ست در اقرار خود همچنين فى كرده شده است در كتاب حاوى و لا يجوز اقرار العبد بمهر امرأته وكفالته بنفس وبمال ولا بعتق عبده ولا بكتابته ولا بتدبيره واذا اقر بنكاح امرأة جاز اقراره غير ان المولى له ان يفرق بينهما (مبسوط)

و روا نيست اقرار كردن غلام اذن كرده شده بمهر زنى و نه بضامنى سرونه بضامنى مال و نه روا ست اقرار او بآزاد كردن غلام خود و نه بمكاتب كردن و نه بمدبر كردن غلام خود و وقتيكه اقرار كرد بنكاح زنى رواست اقرار وى مگر اينكه خواجه وى را ببيند كه جدائى كند ميان آن غلام و زن او و اقرار العبد المأذون بالطلاق جائز لان اقرار العبد المحجور بالطلاق جائز فاقرار المأذون اولى كذا في المحيط (عالمگيرى) و اقرار كردن غلام سودا كر بطلاق زن خود رواست زيرا كه

فايده
در اينكه روا نيست اقرار غلام مهر زن را بضامنى و بر آزادى غلام او و به مكاتب كردن و مدبر كردن غلام

فايده
در اقرار غلام ماذون بطلاق زن خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 68 of 362

فایده
اقرار غلام ماذون بشکستن
بکارت زن بطریق نکاح
یا بغیر آن

اقرار غلام منع شده از تصرف بطلاق زنش رواست پس اقرار غلام سودا کر بطریق اولی رواست
همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط ولو اقر العبد انه تاجر انه اقتض امرأة امته
کانت وحرة لم یلزمه شیء فی قول ابی حنیفة ومحمد رح ولو اقر بتزویجها وانه قد
اقتضها لزمه مهر واحد عندهما فی قول ابی حنیفة ومحمد رح حتی یعتق (مبسوط والکبری)
واگر اقرار کرد غلام سودا کر که شکستم بکارت زنی را بمشت خود خواه آنزن کنیز باشد یا آزاد
لازم نمیشود بر او هیچ چیزی در قول طرفین رح واگر اقرار کرد بنکاح کردن زن آزاد و یا کنیز و بتحقیق
شکستم بکارت ایشانرا لازم نمیشود بر او مهر هیچ کدام ایشان در قول طرفین رحمهم الله تعالی تا آنکه
آزاد کرده شود آن غلام ولو اقر بقضاض الامة المشتراة ثم استحقت یلزمه العقر فوالحد الحال کذا
محیط السرخسی رح (والکبری) واگر اقرار کرد غلام سودا کر بشکستن بکارت کنیز خریده شده بعد از ان بحق
برده شد آن کنیز لازم میشود بر وی تاوان جماع آن کنیز در حال و معطل نمیشود تا آزاد شدن او همچنین ذکر
کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح ولو اقر انه وطئ صبیة بشهوة فاذهب عذرتها
فافضاها الا یلزمه شیء حتی یعتق فی قول ابی حنیفة ومحمد رح هکذا قال فی نسخ ابی سلیمان رح
وفی نسخ ابی حفص رح قال فی قول ابی حنیفة وابی یوسف ومحمد رحمهم الله تعالی وکذلک لو اقر انه
امة بشهوة فاذهب عذرتها وافضاها بیقین لزمه مولاها فی قول ابی حنیفة ومحمد (مبسوط)
واگر اقرار کرد غلام سودا کر که وطی کرده ام دختر را بشبهه و دور کرده ام بکارت او را و بیکراه ساخته ام دو راه
او را لازم نمیشود بر او هیچ چیزی تا وقتیکه آزاد کرده شود در قول طرفین رحمهما الله تعالی همچنین گفته است
در نسخهای ابو سلیمان رح و در نسخهای ابو حفص رح گفته است که لازم نمیشود بر وی چیزی تا که آزاد کرده شود در قول
هر سه امامان ما رحمهم الله تعالی و همچنین بر او چیزی لازم نمیشود تا که آزاد شود اگر اقرار کرد که وطی کرده ام کنیز را
بسبب شبهه پس دور کرده ام بکارت او را و بیکراه ساخته ام هر دو راه او را بغیر اذن خواجه آن کنیز در قول

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 69 of 362

طرفین رحمہما اللہ تعالی واذا اقر المکاتب بدین علیہ لحر او لعبد من ثمن بیع او قرض او غصب فھو لازم لہ
فان عجز لم یبطل ذلک عنہ واقرار المکاتب بالحد جائز وان اقر بمھر من نکاح لم یلزمہ ولو اقر
انہ افتض مراۃ باصبعہ حرۃ او امۃ او صبیۃ فی قول ابی حنیفۃ رح ومحمد رح ھذا بمنزلۃ الاقرار بالجنایۃ واقرار المکاتب
بالجنایۃ صحیح فی حال قیام الکتابۃ فان عجز قبل ان یؤدی بطل فی قول ابی حنیفۃ رح وجاز فی قول محمد رح (مبسوط)

واگر اقرار کرد مکاتب برای آزادی یا غلامی یعنی بر خود ار بابت بہای بیع یا از بابت غصب پس آن اقرار
او لازم ست بر او پس اگر عاجز شد از ادا کردن بدل سابت باطل نمیشود آن اقرار وی و اقرار غلام مکاتب بجنایت راست
واگر اقرار کرد مکاتب بمہری از سبب نکاح لازم نمیشود بر وی آن مہر و اگر اقرار کرد مکاتب بشکستن بکارت زنی باکت خواہ
آن زن آزاد باشد یا کنیز یا دختر نابالغ پس در قول طرفین رحمہما اللہ تعالی آن اقرار او جملہ از اقرار اوست بجنایتی و اقرار مکاتب بجنایت
صحیح ست در حال مکاتب بودن او پس اگر عاجز شد از ادای بدل کتابت پیش از انکہ ادا کند تاوان جنایت را باطل میشود اقرار او
بجنایت در قول امام ابو حنیفہ رح و راست اقرار وی در قول امام محمد رح فاذا قضی علیہ بارش الجنایۃ الخطا وبعد ذلک اقر بقتل
بعضہ ثم عجز بطل عنہ ما بقی عند ابی حنیفۃ رح وعلی قول ابی یوسف رح ومحمد رح ھو لازم لہ جلا ما اذا عجز قبل ان یقضی علیہ
لانہ لم یصر دینا بعد فصل کانہ اقر بہ بعد العجز (مبسوط) واگر حکم کرد وشد سر مکاتب تاوان انجنایت کہ بخطا او
بعد از اقرار کردن وی بجنایت واد اکرد بعض آن تاوان از بعد از ان عاجز شد از ادا نمودن بدل کتابت باطل میشود از وی
آنچہ کہ باقیماند ست از تاوان جنایت نزد امام ابو حنیفہ رح وبنا بر قول صاحبین رحمہما اللہ تعالی لازم ست بر وی آن بقیہ
بخلاف از انکہ عاجز شود پیش از حکم کردن قاضی بر وی بتاوان جنایت زیرا کہ آن باقی ہنوز دین نگردیدہ ست
پس چنان می شود کہ گویا اقرار کردہ ست بآن بعد از عاجز شدن از ادا بدل کتابت

الباب الخامس فی الاقرار المجمل والمحمول والمبہم

باب پنجم ثابت ست در بیان حکم اقرار برای شخص نامعلوم و اقرار بر نامعلوم و اقرار بر نا معلوم و بچیز مبہم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 70 of 362

لو کان المقر به مما لا نصر به کالدن خمس کلوحد الناس علیه کذا ولا لا کلا حد علیه من علی کذا یصح اقراره
وفی مثله وسر الفرق یسئل صاحب الحق وهذا هو الناطق (تکمله) لا یجبر علی البیان (بدائع)
وزاد فی غایة البیان انه لو حلف لا کلم احدا منهم فاذا الذی (تکمله) ووقع تردد بین شیخ مشائخنا بین اهل الهند
لو قال لا حد لهم ثلاثة والکل محضرون هل هو للثلاثة اولا واول قال بعضهم الحالف نه من قبیل غیر الفاسد
لو قال من یبایعک من عبیدی فهو حر فباع من عبدین عبدا فاما قبیل یتمیز قال السلمانی ویظهر ان المعتبر
ما نواه المقر لان الذی یظهر لی ان المتفاحش مما زاد علی المائة اخذا من قولهم فی کتاب الشهادة
من الباب الرابع فیمن تقبل شهادته من الهندیة عن الملاحة شهادة الجند الامیر لا تقبل
ان کانوا لا یحصون وان کانوا لا یحصون تقبل بعض فی الصیرفیة فی حد الاحصاء مائة
وما دونه وما زاد علیه فهو لا یحصون کذا فی جواهر الاخلاطی (تکمله)

اگر کسیکه اقرار برایش شده نا معلوم بود ضرر میرساند در صحیح شدن اقرار نا معلوم بودن وی اگر نا معلوم بودن بسیار
بود مانند اینکه اقرار کننده بگوید یکی از مردم بصره بر من اینقدر چیز است و اگر نا معلوم بودن بسیار نبود ضرر نمیرساند صحیح شدن اقرار را
مانند اینکه بگوید که یکی از این دو کس بر من اینقدر چیز است پس صحیح میشود اقرار او و در مانند اینصورت امر کرده میشود او را بیان
آوردن زیرا که اقرار کننده گاهی فراموش میکند صاحب حق را و اینقول امام ناطفی است رحمه و در اینصورت جبر کرده نمیشود بر بیان
آن کسیکه اقرار برایش شده و زیاده کرده است و در کتاب غایة البیان این را گرسوگند داده شود برای هر کدام از آن دو کسیکه
اقرار برای ایشان کرده شده است اگر دعوی نمیکند هر کدام ایشان و در درس شیخ مشائخ ما در میان اهل درس تردد
و گفتگوی واقع شد در اینکه اگر کسی بگوید که یکی از شما را بمن اینقدر است و حال آنکه آنان که برای ایشان اقرار کرده بود
بیشتر باشند و یا زیاده از سه که شمرده معلوم باشند که آیا اینصورت از قبیل دوم است که نا معلوم بودن بسیار نیست و یا
از قبیل اول است که نا معلوم بودن بسیار است بعض مشائخ مائل شده اند باینکه اینصورت از قبیل نا معلوم بودنی است
که بسیار نیست قوت داده شده است اینقول را بآن مسئله که در فتاوای قاضیخان ذکر شده است که اگر کسی گفت که

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 71 of 362

هر کسی با تبیع کند از این کسان اشارت کنند بقوم شمرده شده معلوم پس من ضامنم به بهای آن روا است این ضامنی
گفته ست تا مام ساکانی رح که ظاهر میشود مراد اینکه نامعلوم بودن بسیار آن هست که از قوم یکصد کسان باشند و من میگویم
که اما آنچیز یکه مراد ظاهر شده این هست که نامعلوم بودن بسیار آن هست که ایشان زیاده از صد باشند نه هست که من میگویم
از ان قول علماء رحمهم الله تعالی که در کتاب شهادات از باب چهارم در بیان کسیکه شهادتی او قبول کرده میشود از کتاب
عالمگیری و خلاصة الفتاوی ذکر نموده اند که شهادت لشکر برای امیر لشکر قبول نمیشود اگر آن لشکر شمرده شده بود و اگر شمرده
شده نبودند قبول میشود و در کتاب میرفیه در حد شمرده شده تصریح کرده که صد و اندک از صد هست و آنچه زیاده از صد است
پس این کسانی اند که شمرده نمیشوند همچنین ذکر کرده شده هست و در کتاب جواهر اخلاطی اذا اقر انه غصب

هذا العبد من هذا او هذا وکلوا احد منهما یدعیه لنفسه کان الاقرار فاسدا
حتی لا یجبر علی البیان و لهما ان یصطلحا فیاخذا العبد من المقر و ان لم یصطلحا
یستحلف لکلوا احد منهما بالله ما هذا العبد لهذا و لا لهذا و لو ذکر انه یستحلف
لکلوا احد منهما جملة یمینا واحدة او لکلوا احد یمینا علی حدة و قد اختلف المشائخ
فیه بعضهم قالوا الحالف لکلوا احد منهما یمینا علی حدة و یبدأ القاضی بیمین ایهما شاء
و ان شاء اقرع بینهما و اذا حلف لکلوا احد منهما لا یخلو من ثلاثة اوجه اما ان حلف
لاحدهما و نکل للآخر و فی هذا الوجه یقضی بجمیع العبد للذی نکل له و لا یقضی للذی حلف شیء
و ان نکل لهما یقضی بالعبد و بقیمة العبد بینهما نصفین سواء نکل لهما جملة او حلف لهما یمینا واحدة
او نکل لهما علی التعاقب او حلف لکلوا احد منهما یمینا علی حدة فاما اذا حلف لهما فقد برئ من دعوی کلوا احد منهما
فان رضیا ان یصطلحا یاخذ العبد فانه یکون لهما ذکره فی قول ابی یوسف الاول و هو قول محمد ثم رجع ابو یوسف عن هذا
و قال لا یجوز لصطلاحهما لانهما الحقا کذا فی المحیط (کذا فی الکفایة) قالوا لا روایة عن ابی حنیفة رح (رد المحتار)

اگر اقرار کرد شخصیکه غصب کرده ام اینغلام را ازین شخص یا ازاین شخص و حال انکه هر کدام

فایده

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 72 of 362

ازین دو نفر دعوی مینمود ند آن غلام را برای خود این اقرار او فاسد ست پس جبر کرده نمیشود
بر بیان کردن و مران دو کس را که اقرار برای ایشان شده میرسد که اتفاق کنند و بگیرند
آن غلام را از اقرار کننده و اگر باهم اتفاق نکردند سوگند داده میشود اقرار کننده را برای هر کدام
ایشان بر باین که والله که این غلام نه ازین شخص ست و نه ازان شخص ست و ذکر نکرده است
امام محمد رح این را که سوگند داده شود او را برای هر کدام ایشان یکجا یک سوگند و یا برای هر کدام ایشان
سوگند علیحده داده شود و بتحقیق اختلاف کرده اند مشایخ رحمهم الله تعالی درینحکم بعض مشایخ رح گفته است
که سوگند نماید برای هر کدام ایشان سوگند علیحده و ابتدا کند قاضی بسوگند دادن برای هر کدام ایشان
که میخواهد و اگر میخواست قرعه میندازد درمیان ایشان پس قرعه هر که برآمد ابتدا بسوگند برای او کند
و وقتیکه سوگند داده شد برای هر کدام ایشان پس ازسه وجه خالی نیست یکی اینکه سوگند نماید برای یکی
ایشان و منع آرد از سوگند برای دیگر ایشان درینوجه حکم کرده میشود بجهة آن غلام برای کسیکه برای او
منع آورده ست از سوگند و حکم کرده نمیشود برای کسیکه سوگند برای او نموده بخیری و اگر منع آورد از سوگند
برای هر دوی ایشان حکم کرده میشود بآن غلام و قیمت آن برای هر دوی ایشان بدو نصف برابر
که منع آورده باشد از سوگند برای هر دو یکرتبه باین طریقیکه قاضی او را برای هر دوی ایشان یک سوگند
داده بود و یا منع آورده باشد از سوگند برای ایشان یکی بعد از دیگر باین طریقیکه قاضی سوگند داده بود
او را برای هر کدام ایشان سوگند علیحده و اما اگر سوگند نمود برای هر دوی ایشان پس بتحقیق خلاص میشود از دعوای
هر کدام ایشان پس اگر اراده کردند که اتفاق کنند و بگیرند آن غلام را از وی پس بدرستیکه میرسد
ایشان را این گرفتن در قول اول حضرت امام ابو یوسف رح و همین قول امام محمد ست رح و بعد
ازان رجوع کرده ست امام ابو یوسف رح ازین قول خود و گفته ست که روا نیست اتفاق ایشان
بعد از سوگند نمودن همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط و گفته اند علماء رح که درینحکم روایت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 73 of 362

فایده
بیان مسائلیکه تشخیص
اقرار بآنها مشکل
تواند بود

از امام اعظم رحمه است ولو قال لفلان علی الف درهم ولفلان علی مائة دینار او
لفلان فالالف للاول وللآخرین ان یصطلحا فی المائة الدینار ولو قال
لفلان علی مائة دینار ولفلان علی کر حنطة او لفلان علی کر شعیر فالثانی
للاول ثابتة ولاشیء للآخرین ولکن لکل واحد منهما ان یحلفه علی ما یدعیه علیه (مبسوط)
واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم است و فلان دیگررا بر من صد دینار است و یا فلان دیگر
پس آن هزار درم مر فلان اول راست و مر آن دوی دیگر را میرسد که اتفاق کنند در ان صد دینار
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من صد دینار است و مر فلان دیگررا بر من کر گندم است یا مر فلان دیگررا
بر من کر جو است پس آن دینار مر اول راست و نیست هیچ چیزی مر دوی دیگررا و
لیکن مر هر کدام ایشان راست که سوگند بدهد او را بر آنچه دعوای آنرا میکند بر او ولو قال لفلان
علی مائة درهم ولفلان ولفلان فللاول علیه نصف المائة والنصف الثانی یحلف
لکل واحد من الآخرین علیه الا ان یصطلحا علی شیء یکون بینهما نصفین (مبسوط)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من صد درم است و فلان دیگر یا فلان دیگررا پس فلان اول را بر او
نصف صد درم است و سوگند نباید برای هر کدام از دوی دیگر بآن نصف دیگر و قتیکه آن هر دو
اتفاق کنند بر آن نصف دیگر پس آن نصف دیگر و نصف میشود مابین ایشان ولو قال لفلان
قبلی مائة درهم او لفلان فی فلان فالنصف للثالث والنصف الباقی بین الاولین کما بینا
فی المسئلة الاولی بین الآخرین (مبسوط) واگر شخصی گفت که فلانرا بر من صد درم است و یا فلان
و فلان دیگررا پس نیمه صد درم مر آن فلان سوم راست و نیمه باقی در مابین دوی اول است بآن
طریقیکه ما بیان کردیم در مسئله اول که نصف باقی در میان دوی آخر است ولو قال لفلان
علی مائة درهم ولفلان او فلان ولفلان فللاول الثلث وللرابع الثلث

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 74 of 362

ویحلف للثانی والثالث الا ان یصطلحا کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
واگر شخصی گفت که فلانزا بر من صد درم ست و فلان دیگر یا فلانزا و مر فلان دیگر را پس مر آن
فلان اول را سوم حصهٔ صد درم ست و مر آنفلان چهارم را نیز سوم حصهٔ صد درم ست و اقرار
کننده سوگند نماید برای فلان دوم و سوم اگر سوگند نه نماید و تحقیق آنفلان دوم و سوم با هم اتفاق
کنند در ان سوم حصهٔ دیگر همچنین آورده ست در کتاب محیط سرخسی رح وان قال لفلان
علی مائة درهم والا فلفلان نفی قول ابی یوسف رح هذا مثل قوله لفلان او لفلان فی
قول محمد الا کالاول وکالثانی (مبسوط) واگر شخصی گفت که مر فلانزا بر من صد درم ست و اگر
او را نباشد پس مر فلانزا است پس در قول امام ابو یوسف رح حکم این صورت مانند حکم آن صورت
که گفته باشد که مر فلان یا فلانزا بر من صد درم ست و در قول امام محمد رح آن صد درم مر فلان اول
راست و هیچ چیزی نیست مر آنفلان دوم را لو کان المقر علیه مجهولا بان قال لک علی
احد نا الف درهم لا یصح کذا فی التبیین لو قال علی عشرة او علی عبدی
فلان ولیس علی عبد دین لزمه لاحدهما وعلیه ان یبین وان کان علی العبد دین محیط بقیمته
یلزمه فان قضی دینه یوما ما لزمه الاقرار کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
اگر آن شخصیکه اقرار بر او شده نامعلوم بود چنانچه شخصی گفت که مر ترا بر یکی ما هزار درم ست صحیح
اقرار او همچنین ذکر شده ست در کتاب تبیین اگر شخصی گفت که فلانزا بر من ده درم ست یا بر
فلان غلام من در حال انکه بر آن غلام او دینی نبود لازم میشود بروی یکی ازان دو ده درم و بر وی
لازم ست که بیان آنرا کند و اگر بر آن غلام دینی بود که قیمت او را فرا گرفته بود لازم نمیشود بروی
پس گر ادا کرد دین او را در یکروزی از زمانه لازم میشود بر اقرار کننده آن اقرار او همچنین ذکر
شده ست در کتاب محیط سرخسی رح وجه الفرق بینه لا تمنع صحة الاقرار (هدایه) فکما یصح الاقرار

فایده
نامعلوم بودن شخصیکه اقرار بر او شده

فایده
نامعلوم بودن چیزیکه اقرار بان شده صحت اقرار را منع نمیکند

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 75 of 362

بالمعلوم يصح بالمجهول (عالمگيري) ويقال البيّنة المجهول وان البيّنتين اجبّر القاضي
على البيان فان قال لفلان علي شيء لزمه ازبيّنتين ماله قيمة فاذا بين غير ذلك
يكون رجوعا وذلك باطل والقول قوله مع يمينه ان ادعى المقر له اكثر من ذلك فاذا
بين ماله قيمة مما يثبت في الذمة مكيلا كان او موزونا او عدديا تحكم حطه او فلس او حبة فانه
يساعد المقر له ان ساعد اخذه والا فالقول قول المقر مع يمينه ان المقر له يدعي الزيادة عليه وهو منكر (هداية وعناية)
نامعلوم بودن چيزيكه اقرار بآن شده منع نميكند صحيح شدن اقرار را پس چنانچه اقرار بچيز معلوم صحيح ميشود
بچيز نامعلوم نيز صحيح ميشود وگفته ميشود اقرار كننده را كه بيان كن آنچيز نامعلوم را واگر بيان نميكند جبر
كند قاضي بر او به بيان كردن آن پس اگر گفت كه مر فلانرا بر من چيزي ست لازم ست بر او كه
بيان كند آنچيز را كه قيمت داشته باشد واگر بيان كرد غير آنرا رجوع ميشود از اقرارش و آن
باطل ست و معتبر قول اقرار كننده ست با سوگند ش اگر آنشخصيكه اقرار بر ايش شده دعواي
زياده را ازان ميكرد پس اگر بيان كرد چيزيرا كه قيمت داشت از چيزهائيكه در ذمه ثابت ميشود خواه
كيلي باشد يا وزني يا عددي مانند حنطه و ارز و فلس يا حبه پس آنشخصيكه اقرار بر ايش
شده يا با او موافقت ميكند يا موافقت نميكند پس اگر موافقت كرد با او بگيرد آنرا و اگر موافقت نكرد
معتبر قول اقرار كننده ست با سوگندش زيرا كه آن شخصيكه اقرار بر ايش شده دعواي زيادت بر او
ميكند و او منكر ست ازان وكذا اذا قال لفلان علي حق (هداية) فاذا قال لفلان علي
حق ثم قال انما عنيت بحق الاسلام ان قال ذلك مفصولا لا يصح وان قال موصولا
يصح واذا قال لفلان علي عبدي فلان حق كان هذا اقرارا بالدين على عبده حتى اذا ادعى المقر له شركة
في العبد وانكر المقر كان القول قول المقر مع يمينه بخلاف ما لو قال لفلان حق في عبدي كان اقرارا
ببعض العبد حتى لو قال لم اعن به الدين لا يصدق كذا في الذخيرة (عالمگيري)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 76 of 362

وهمچنین جبر کرده میشود بیان کردن او چیزیرا که قیمت داشته باشد اگر گفت که فلانرا بر من
حق ست پس اگر گفت که فلانرا بر من حق ست بعد ازان گفت که قصد کرده بودم بآن حق اسلام
اگر اینقول دوم خودرا از قول اول خود جدا کفته بود صحیح نمیشود اینقول دومش واگر با قول اول خود پیوسته
کفته بود صحیح میشود واگر گفت که فلانرا بر فلان غلام من حق ست اینقولش اقرار بدین ست بر آن غلامش
پس اگر آن شخصیکه اقرار برایش شده دعوی کرد که دران غلام شریک ست مقبول اقرار کننده ست
باسوگندش بخلاف ازانکه گفته باشد که مر فلانرا حق ست در غلام من که اینقول او اقرار ست ببعض
آن غلام برای آن فلان پس اگر اقرار کننده گفت که باینقول خود قصد کرده بودم که بر غلام من دین
او ست راست کوی کرده نمیشود همچنین ذکر شده ست در کتاب ذخیره ولو قال لفلان حق
فی عبدی هذا او امتی هذه فادعی الطالب حقا فی الذمة حلف المقر علیه فان حلف
فلا حق له فیهما وکذا فی العبد فان دعی فیهما یقربطائفة من ایهما شاء وکذلک اذا ادعی احدهما
کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری) واگر شخصی گفت که فلانرا حق ست در ین غلام من یا در کنیز من طلب کننده
حق دعوی نمود حقی را در ذمهٔ آن غلام یا آن کنیز سوگند داده شود اقرار کننده را بران حق پس اگر سوگند کرد
پس حقی نیست طلب کنندهٔ حق را دران کنیز و نه دران غلام واگر طلب کنندهٔ حق دعوی نمود
حقی را دران غلام و کنیز درینصورت اقرار کننده را اختیار ست که اقرار کند یک طائفه از هر کدام از کنیز
و غلام که رضای او شود و همچنان حکم ست اگر طلب کنندهٔ حق دعوی نمود یکی ازان کنیز و غلام را
همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح وکذا لو قال غصبت منه شیئا (هدایه)
صح الاقرار ووجب علیه بیان ما هو مال (عنایه وتتایج) فاذا بین ما هو مال
متقوم یحول الدراهم والدنانیر وما اشبههما فان صدقه المقر له ولم یدع علیه
زیادة کان علی المقر تسلیم ما بین لا غیر وان صدقه لکن ادعی علیه الزیادة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 77 of 362

یلزمه تسلیم مابین ویکون القول قول المنکر للزیادة مع یمینه وان کذبه فیما بین
وادعی علیه شیئا اخر بطل اقراره بالتکذیب وکان القول قول المقر فیما ادعی علیه
هکذا فی المحیط (عالمگیری وکانی) واذا بین مالیس بمال ان صدقه المقر له فیما بین لم یکن
علیه شیء آخر سواء بین ما یقصد بالغصب او قال غصبت منه امرأته او ولده الصغیر او بأن قال
غصبت منه کذا من ماله وجب حفظه او سلمه وان کذبه وادعی علیه غصب مال متقوم هل
یصدق المقر فیما بین ان بین ما لا یقصد بالغصب لا یصدق بلا خلاف بین المشائخ
وان بین ما یقصد بالغصب الا انه لیس بمال متقوم اختلف فیه المشائخ
رحمهم الله تعالی عامتهم انهم کانوا یقولون انه لا یصح بیانه ویکون مجبرا
علی ان یبین شیئا هو مال متقوم وهو الاصح هکذا فی غایة البیان شرح الهدایة (عالمگیری)
وهمچنین اگر کسی گفت که غصب کرده ام از فلان چیزی را صحیح میشود این اقراره واجبست
بر اقرار کننده که بیان کند چیزی را که آنچیز مال باشد و اگر بیان کرد چیزی را که آنمال قیمت دار بود مانند
درم و دینار یا و چیزی که مشابه بدرم و دینار ست پس اگر آن شخصیکه اقرار برایش شده او را استکوی
کرد و دعوای زیادت را بر او نکرد لازم ست بر اقرار کننده سپردن آنچیزی که بیان کرده ست آنرا نه غیر آن
و اگر را استکوی کرد او را و لیکن دعوای زیادت را بروی نمود لازم ست بر اقرار کننده که بسپرد چیزی را که
بیان کرده ست و معتبر قول منکر زیادت ست با سوگند او و اگر دروغگوی نمود اقرار کننده را در
چیزیکه بیان نموده ست و دعوی کرد چیزی دیگر را باطل میشود اقرار او بدروغگوی نمودن
وی اورا و معتبر قول اقرار کننده ست در آنچیزیکه دعوی نموده بروی همچنین ذکر شده ست
در کتاب محیط و اگر اقرار کننده بیان نمود چیزی را که مال نبود اگر را استکوی کرد او را آنکه اقرار
برایش شده در آن چیزیکه بیان کرده لازم نمیشود بروی غیر آنچیز که بیان کرده بر امر ست که بیان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 78 of 362

کرده باشد چیزیرا که قصد میشد بغصب نمودن باینطریق که گفته باشد که غصب کرده ام ازوی
زن ویرا یا پسر خرد ویرا و یا بیان کرده باشد چیزیرا که قصد کرده نمیشود بغصب باینطریق که گفته
باشد که غصب کرده ام ازوی یک خاک و یا یکدانه گندم و یا یکدانه گنجد را و اگر در دعوی نمود او را
و دعوای غصب مال قیمت دار را بروی نمود آیا راستکوی کرده میشود در چیزیکه بیان نموده است
یا نه اگر بیان چیزیرا که قصد کرده نمیشود به غصب راستکوی کرده نمیشود بدون اختلاف درمیان
مشائخ رحمهم الله تعالی و اگر بیان کرد چیزیرا که قصد کرده میشد به غصب ولیکن مال قیمتدار نبود اختلاف
کرده اند مشائخ رح و عامهٔ مشائخ مارح می گفتند که صحیح نمیشود بیان وی و جبر میشود بروی براینکه بیان
کند چیزیرا که آنمال قیمتدار باشد و همین قول عامهٔ مشائخ مارح صحیح تر است همچنین ذکر کرده شده است
در کتاب غایة البیان شرح هدایه واذا اقر ان لفلان عنده وديعة وبيّن ما هي فما اقر به من
شئ فهو مصدق فيه بجوان يكون ما بين شيئا يقصد بمثله الايداع وان ادعى المقر له شيئا
آخر فعلى المقر اليمين وكذلك لو اقر بثوب وديعة وجاء به معيبا واقر انه حدث به عنده هذا العيب
فلا ضمان عليه في ذلك واذا انكر صاحبه ان يكون استودعه فالجواب فيه كذلك (مبسوط)
واگر شخصی اقرار کرد که مر فلانرا نزد من ودیعتی است وبیان نکرد که آن ودیعت چیست پس
هر چیزیکه اقرار کننده اقرار کرد بآن راستکوی میشود دران بعد ازان که انچیزیکه بیان کرده چیزی
باشد که قصد ودیعت نهادن آن میشود واگر آنکسیکه اقرار برایش شده دعوی کرد چیزدیگر را پس
بر اقرار کننده سوگند است وهمچنین اگر اقرار نمود بودیعت جامه و آن جامه را آورد که عیب ناک بود
و اقرار نمود که این عیب دران جامه نزد من پیدا شده پس تاوان بر او نیست دران عیب و اگر صاحب
ودیعت منکر شد از ودیعت نهادن نزد او پس حکم در همین صورت چنان است که بیان شد
ولو اقر انه غصب من فلان عبدا صح اقراره ويجبر على البيان فان بين وقال العبد الذي

فایده
در اقرار بودیعت چیزی

فایده
بیان اقرار بغصب چیزیکه جنس
آنرا معلوم کند و نوع و صفت آنرا
معلوم نکند

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 79 of 362

غصبته هذا وهو عبد جيد او وسط او ردئ وصدقه المقر له في ذلك اخذ ذلك وان كذبه
فيما بين وادعى عليه عبدا آخر كان القول قول المقر مع اليمين فيما ادعى المقر له وبطل اقرار المقر
فيما اقر به للمقر له هذا اذا كان العبد قائما واذا كان مستهلكا فالقول في مقدار القيمة قول المقر
كذا في الذخيرة (عالمگيري) واگر شخصي اقرار كرد باينكه غصب كرده از فلان
غلامي را صحيح ست اقرار او وا مي شود به بيان او آن غلام را پس اگر بيان نمود و گفت كه آن غلام
غصب كرده ام آنرا اين ست وحال اينكه آن غلام جيد و يا ميانه يا ادني بود و كسيكه اقرار برايش شده
راستگوي نمود او را در ان اقرارش بگيرد آن غلام را كه بيان كرده و اگر دروغگوي نمود او را در ان
بيان و دعوي نمود بر او غلام ديگر را معتبر قول اقرار كننده ست با سوگندش بر آنچيز يكه دعوي
نموده آنرا كسيكه اقرار برايش شده و باطل مي شود اقرار او در ان چيز يكه اقرار كرده بآن بسبب برگردانيدن كسيكه
اقرار برايش شده آن اقرار او را و اين حكم وقتيست كه غلام موجود باشد و اگر هلاك شده بود پس معتبر
در مقدار قيمتش قول اقرار كننده ست همچنين ذكر شده ست در كتاب ذخيره واذا اقر انه
غصبها او بعيرا او ثوبا صح اقراره ويرجع في البيان اليه كذا في المحيط (عالمگيري)
واگر اقرار كرد شخصيكه غصب كرده ام كوسفندي را و يا اشتري را و يا جامه را صحيح مي شود اقرار او و رجوع مي شود
بوي در بيان نمودن آنچيز همچنين ذكر شده ست در كتاب محيط ولو اقر انه غصب دارا فالقول
قوله انها هي وهذه او انها في يده آخر ولو قال هي هذه الدار التي في يدي هذا الرجل
والذي في يديه الدار ينكر ذلك لم يضمن المقر شيئا ولم ينتزع تلك الدار من يد الذي في يده ويسلم
الآخر وفي قوله الاول وهو قول محمد رح يضمن المقر قيمة تلك الدار مع يمينه كذا في الحاوي (عالمگيري)
واگر شخصي اقرار كرد كه غصب كرده ام سراي را پس معتبر قول او ست در اينكه بدرستي آن سراي
اين ست يا اين و يا اينكه بدرستي آن سراي در شهر ديگر ست واگر اقرار كننده گفت كه آن سراي

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 80 of 362

این ست که در دست این مرد ست و آن مرد بگوید در دست او آن سرای بود منکر شد ازان در نصوبت
اقرار کننده تا وان ده نمیشود هیچ چیز بر او کرفته نمیشود و می بینم آن سرای در قول امام اعظم رح و قول اخیر
امام ابو یوسف رح و در قول اول امام ابو یوسف رح و آن قول امام محمد ست رح تا وان ده میشود
اقرار کننده قیمت آن سرا را یا سوکند ش همچنین ذکر شده ست در کتاب حاوی و لو قال
غصبته من الامة او هذا العبد فادعاهما جميعا المقر له فانه يقال للغاصب اقر بما شئت
او حالف على الآخر فاذا اقر باحدهما خرج به عن عهدة ذلك الاقرار ودفع صار المقر له في ذلك
حين ادعاهما جميعا فاخذ المقر له ذلك الذي عينه وبقي دعوى الآخر يكون القول
قول المنكر مع يمينه (عليكن) وان ادعى المقر لاحدهما بعينه واستحق ذلك فاذا زعم المقر ان
المغصوب هو الآخر وبقي دعوى المقر له الآخر عليه وهو الحد القول قوله مع يمينه (مبسوط)
و اکر شخصی کفت که غصب کرده ام از فلان این کنیز یا این غلام را و انکسیکه اقرار برایش شده
هر دو را یکجا دعوی کرد پس درینصورت ان اقرار کننده را کفته میشود که بهر کدام ازان کنیز و غلام که میخواهی
اقرار کن و ببر دیکران سوکند نمای پس وقتیکه یکی ایشان اقرار کرد و حال آنکه انکسیکه برایش اقرار
شده بتحقیق او را راستکوی نموده بود دران وقتیکه یکجا دعوای هر دو را نموده بود پس انکسیکه اقرار
برایش شده بکیرد آنرا که دی معلوم نموده و باقی میماند دعوای او که آن دیکر را نموده پس معتبر قول
منکر ست با سوکند ش و اکر انکسیکه اقرار برایش شده یکی معین انهارا دعوی ننمود حقدار آن
نمیشود وقتیکه اقرار کننده دعوی کند که غصب کرده شده آن دیکر ست و باقی میماند دعوای انکسیکه
اقرار برایش شده دران دیکر و اقرار کننده منکر ست ازان پس معتبر قول او ست با سوکند ش
ولو قال الفلان على مال فالمرجع اليه في بيانه كالمجمل يقبل قوله في القليل والكثير الا انه لا يصدق في اقل من درهم
(هدایه) في الاستحسان (نتایج الافکار) و اکر شخصی کفت که فلانرا بر من مالی ست پس رجوع

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 81 of 362

فایده
در اینکه گوید که فلانرا بر من مال حقیر یا مال کم یا مال خسیس یا مال بی مزه است

فایده
در اینکه بگوید که فلانرا بر من درمک یا دینارک یا پیه درمک یا دینارک است

فایده
در اینکه گوید که فلانرا بر من مال بزرگ است

بشود در بیان آن باقرار کننده زیرا که اجمال کننده خود اوست و قبول میشود قول او در بیان آن درم
و بسیار و لیکن در کمتر از یکدرم راستکوی کرده نمیشود در استحسان و ان قال له علی مال حقیر
او قلیل او خسیس او تافه او نزر یقبل تفسیره فی القلیل والکثیر (جوهره نیره)
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من مال حقیر است و یا مال اندک و یا مال خسیس و یا مال بی مزه و یا مال
کم است قبول کرده میشود بیان او در کم و بیش و لو قال دریهم ودنانیر کان علیه درهم ودینار تمام
(جامع الرموز) وکذا لو قال اثنا عشر درهم صغار وکذا لو قال قلیل وخطیر فهو علی التمام (قاضیخان)
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من درمک و یا دینارک است لازم میشود بر او یکدرم یا یک دینار کامل و همچنین
حکم است اگر گفت که فلانرا بر من صد درم خرد است و همچنین اگر گفت که فلانرا بر من فلوسک است
و یا رطلک پس این اقرار او واقع میشود بر پیه و رطل کامل و لو قال لفلان علی مال عظیم او نصیب
او قال من مائتی درهم وعلی یحیفقه رح انه لا یصدق فی اقل من عشرة دراهم وهی نصاب السرقة
(هدایه) ونصاب المهر ایضا (نتائج الافکار) وعنه مثل جواب الکتاب (هدایه)
قال فی غایة البیان وهو الصحیح (نتائج الافکار) والاصح ان الاول منه فی
حق الغنی والثانی فی حق الفقیر کما فی الکرمانی (جامع الرموز) وقال شمس الائمة
السرخسی الصحیح من قول ابی حنیفة رح انه یبنی علی حال المقر فی الفقر والغنی (عالمگیری)
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من مال بزرگ است راستکوی کرده نمیشود در کمتر از دویست درم و از امام
اعظم رح روایت شده است که بدرستی اقرار کننده راستکوی کرده میشود در کمتر از ده درم که نصاب
دزدی است و نیز نصاب مهر است و روایت شده از امام اعظم رح مانند حکم کتاب که اول
ذکر شده و گفته است در کتاب غایة البیان که همین حکم صحیح است و صحیح تر این است که روایت اول
از امام اعظم رح در بارهٔ غنی اقرار کننده است که توانگر باشد و روایت دوم در بارهٔ فقیر و ناتوان است چنانچه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 82 of 362

در کتاب کرمانی ذکر شده است و گفته است شمس ائمه خرسی رح که صحیح از قول امام اعظم رح
این است که انچه بنا کرده شده است بر حال اقرار کننده در ناقوانی و توانگری هذا اذا قال من
الدراهم (هدایه) سواء قال کذلک ابتداء او قال فی الابتداء له علی مال عظیم
ثم بین مراده من المال العظیم بالدراهم (نتایج الافکار) اما اذا قال من الدنانیر
(هدایه) ابتداء او ثانیا عند البیان (نتایج الافکار) فالتقدیر فیها بالعشرین و فی
الابل الخمس عشرین (هدایه) وعلی هذا ینبغی ان یکون من الغنم اربعین ومن
البقر ثلاثین (جامع الرموز) والحاصل انه اذا بین بجنس من
اجناس الاموال الزکویة فالمعتبر اقل ما یکون نصابا فی ذلک الجنس (نتایج الافکار) وفی غیر
مال الزکوة یقدر بقیمة النصاب (هدایه و نتایج الافکار)
و انچه گذشته دران وقت است که گفته باشد که بر من مال بزرگ است از درهما خواه انچه مقول از درهما
در اول گفته باشد یا انکه در اول گفته باشد که بر من مال بزرگ است بعد ازان بیان مراد خود را از مال بزرگ
بدرهما کرده باشد اما وقتیکه اقرار کننده گفته باشد که از دینارها در اول اقرار خود یا دوم مرتبه مزید بیان خود
پس تقدیر در دینارها به بیست دینار است و در اشترها به پنجاه است و بنابرین میشاید که از بز و
گوسفند چهل راس باشد و از گاو سی فرو باشد و حاصل کلام این است که بدرستی اقرار کننده وقتیکه بیان
نزاکند بیک جنسی از جنسهای مال زکوة پس معتبر است اندکتر آنقدر یکه نصاب باشد دران جنس
و در غیر مال زکوة اندازه کرده میشود آنمال بقیمت نصاب زکوة یعنی لازم میشود بر او از انمال
آنقدر که قیمت او دو صد درم یا بیست دینار شود و لو قال اموال عظام فالتقدیر بمائتین
نصب من ای نوع سماه (هدایه) حتی لو قال من الدراهم کان التقدیر بمائتی درهم و لو قال من الدنانیر کان
بمائتین مثقالا و لو قال من الابل کان التقدیر بخمس و عشرین الی غیر ذلک من الاجناس (نتایج الافکار)

فایده
در اینکه گوید بر من مال بزرگ است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 83 of 362

فایده
در سنکه اقرار کند بر من مال بسیار قیمت یا درهمهای ضعاف مضاعف

فایده
در سنکه اقرار کند بدرهما یا دینارها یا جامهای بسیار

واکر شخصی کفت که فلانرا بر من مالهای بزرک هست پس اندازهٔ آنمال چه نصاب هست از جهیکه
اقرار کننده بیان آنرا کند پس اکر اقرار کننده کفت که آن مالها از درهمهاست اندازه میشود بشش صد
درم واکر کفت که از دینارهاست اندازه میشود بشصت مثقال واکر کفت که از اشتر هاست اندازه
میشود بهفتاد و پنج اشتر و همچنین حکم هست در دیکر جنسها و لو قال علیّ مال نفیس او کریم او خطیر
او جلیل قال الناطفی رحمة الله علیه لم اجد له منصوصا وکان الجرجانی رحمة الله علیه
یلزمه مائتان وفی غایة البیان نقلا عن الفتاوی الصغری قال شمس الائمة
السرخسی رحمة الله علیه فی کفایته عن ابی یوسف رحمة الله علیه قال لفلان علیّ دراهم
مضاعفة یلزمه ستة قال لله علیّ دراهم اضعافا مضاعفة او قال مضاعفة اضعافا علیه ثمانیة عشر
قال علیّ عشرة دراهم واضعافها مضاعفة علیه ثمانون درهما (تتایج الافکار)
واکر شخصی کفت که فلانرا بر من مال بسیار قیمت بها و یا مال عزت دار یا مال خطیر و یا مال بزرک هست
کفته هست امام ناطفی رح که نیافتم حکم این روایت را که در کتاب بران تصریح کرده شده باشد و امام جرجانی
میکفت که لازم میشود بر او دو صد درم و در کتاب غایة البیان نقل کرده از فتاوای صغری که کفته هست شمس الائمه
سرخسی رح در کفایه خود از امام ابو یوسف رح که اکر شخصی کفت که فلانرا بر من درهمهای دوچند شده هست لازم
میشود بر او شش درم و اکر کفت که فلانرا بر من درهمهای سه چندان هست وحالیکه آن دوچند باشد و یا
کفت که بر من درهمهای دوچند هست وحالیکه آن سه چند باشد لازم میشود بر او هجده درم و اکر کفت که بر
فلانرا بر من ده درم و سه چندان آن هست که مجموع آن چهل میشود وحالیکه آن مجموع دوچند هست لازم
میشود بر او هشتاد درم و ظاهر هست که چهل که دوچند شود هشتاد میشود و لو قال دراهم (هیچ) او دنانیر
او ثیاب او مختار الکثرة لم یصدق فی اقل من عشرة (هیچ) وان فسر ذلک بالکثر من العشرة
او بالکثر من المائتین لزمه ذلک فی قولهم جمیعا (جوهرهٔ نیره)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 84 of 362

فایده در اقرار بهزارها درهما

فایده در اینکه بگوید که فلانرا برمن قدری ست که فلان دیگر راست برمن

واگر شخصی گفت که فلانرا برمن درهما و یا دینارها و یا جامهای بسیار ست راستگوی کرده میشود در کم ازده و اگر بیان کرد آنرا بزیاده ازده و یازیاده و ازده صد لازم میشود براو آنچیزیکه بیان کرده ست آنرا

ولو قال علیّ مال الا قلیل او لا کثیر فعلیه ما شاء درهم کذا فی الخلاصة ولو قال الوف دراهم فثلاثة الا

ولو قال الوف کثیرة فعشرة آلاف وکذا فی الفلوس والدنانیر کذا فی المحیط (عالمگیری)

واگر شخصی گفت که فلانرا برمن مال بسیار ست نه کم پس بروی لازم ست دو صد درم همچنین ذکر شده ست

در کتاب خلاصة الفتاوی واگر گفت که فلانرا برمن هزارها درهما ست پس لازم میشود براو سه هزار

درم واگر گفت که فلانرا برمن هزارهای بسیار ست پس لازم میشود براو ده هزار درم وهمچنین حکم

در پیسه ها و دینارها همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط رجل قال لفلان علیّ مثل ما لهذا

الآخر ولم یکن اقر فی مجلسه قبل هذا الکلام للثانی بشیء روی عن محمد

رحمة الله علیه انه قال یقول لکل واحد منهما بما شاء فان قام

الاول بعد ذلك بینة ان له علیه الف درهم لم یستحق الثانی الا الف وکذا لو قام الثانی بعد ما شاء (قاضیخان)

اگر شخصی گفت که فلانرا برمن مانند آن قدری ست که این شخص دیگر راست برمن در حال اینکه اقرار

نکرده بود در مجلس خود پیش ازین اقرار برای شخص دوم هیچ چیزی روایت کرده شده ست ازامام

محمد رح که بدرستی گفته ست که آن اقرار کننده اقرار کند برای هرکدام ایشان بهر قدریکه رضای او شود

پس اگر آن شخص اول گواهان گذراند بعد ازان براینکه او را براقرار کننده هزار درم ست حق دار نمیشود

آن دوم هزار درم را و هست اورا که اقرار کند برای آنشخص دوم بآن قدریکه رضای او شود ولو قال

لرجل علیّ زهاء الف درهم او جل الف درهم او عظم الف درهم او قریب

من الف درهم فهذا کله اقرار بخمسمائة وزیادة شیء وکذلك هذا فی الغصب

والودیعة وکذلك هذا فی الکیلی والوزنی والثیاب کذا فی الذخیرة (عالمگیری)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 85 of 362

واگر شخصی گفت که فلانرا بر من لازم ست بسیاری از هزار درم و یا بزرگ هزار درم و یا کلان هزار
درم و یا نزدیک بهزار درم پس این گفته های او اقرار ست به پنجصد درم و بزیاده چیزی و همچنین حکم ست
در غصب و ودیعت و همچنین است حکم ست در کیلی و وزنی و جامها همچنین که گفته شد ست در کتاب ذخیر
عن محمد رح اذا قال الفلان علی غیر الف فعلیه الفان و لو قال غیر الفین فعلیه اربعة آلاف و لو قال
غیر درهم فعلیه درهمان و لو قال غیر درهمین فعلیه اربعة کذا فی الخانیة (عالمگیری)
و از امام محمد رح روایت شده ست که اگر شخصی گفت که فلانرا بر من غیر از هزار درم ست پس لازم ست
بروی دو هزار درم و اگر گفت که غیر از دو هزار درم ست پس لازم ست بروی چهار هزار درم و اگر گفت
که غیر از یکدرم پس لازم ست بروی دو درم و اگر گفت که غیر از دو درم پس لازم ست بروی چهار
درم همچنین ذکر شده ست در کتاب حاوی و لو قال حنطة کثیرة فعلیه خمسة اوسق و قیل
علی قول ابی حنیفة رح یکون البیان الیه بعد ان یبین اکثر من اربعة اشیاء هو الصاع
و ذکر فی بعض الروایات الحنطة الکثیرة عشرة اقفزة و کذا کل ما یکال او یوزن (عالمگیری)
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من گندم بسیار ست پس نزد صاحبین رح این اقرار او واقع میشود
بپنج وسق و کسی گفته که بنا بقول امام اعظم رح میان او باقرار کند مدوست بعد از انکه بیان کند
زیاده از چهار یک صاع باشد که آن یک صاع ست و ذکر شده ست در بعض روایتها که گندم
بسیار دو پیمانه ست و همچنین حکم ست در هر چیزیکه پیمانه و وزن بشود و لو قال علی اقفزة حنطة
یلزمه ثلاثة اقفزة و لو قال اقفزة کثیرة فعشرة (قاضیخان)
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من پیمانه های گندم بسیار ست لازم میشود بر او ده پیمانه و اگر گفت که بر من
پیمانه های بسیار ست لازم میشود بر او دو پیمانه لو قال لفلان علی عشرة دراهم و نیف فالبیان
فی النیف الیه فان فسره باقل من درهم جاز کذا فی التبیین (عالمگیری)

فایده
در اقرار بدو درم یا بیشتر
اگر گفت که فلانرا بر من غیر از هزار درم بسیار ست یا بزرگ هزار درم و یا کلان هزار درم و یا نزدیک بهزار درم

فایده
در اقرار به پیمانهای گندم

فایده
در اقرار به دراهم وزنی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 86 of 362

واگر شخصی گفت که فلانرا بر من ده درم وچند مست پس بیان چند بر اقرار کننده مست پس اگر بیان آنرا کرد کم از یکدرم رواست بیان او همچنین ذکر شده مست در کتاب تبیین ولو قال علی بضع و خمسون درهما فالبضع ثلاثة عندنا ولیس له ان ینقص من الثلاثة کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)

واگر شخصی گفت که بر من پنجاه ودرم وبضع مست پس آن بضع سه مست یا زیاده ازان ونیست مراورا که بضع را بیان کند به کمتر از سه همچنین ذکر شده مست در کتاب محیط سرخسی رح ولو قال دراهم فهی ثلاثة بالاتفاق الا ان یبین المقر اکثر منها فحینئذ یلزمه ما بینه (هدایه ونتایج الافکار) وعن ابی یوسف رحمة الله علیه لو قال لفلان علی شیئ من دراهم او من الدراهم علیه ثلاثة دراهم (قاضیخان)

واگر شخصی گفت که فلانرا بر من مست درهما پس آن سه درم مست باتفاق علماء رح مگر اینکه اقرار کننده بیان کند زیاده از سه درم را پس در ینوقت لازم میشود بر او انچیزیکه بیان کرده مست آن را واز امام ابو یوسف رح روایت شده که اگر شخصی گفت که فلانرا بر من یک چیزی از درهما مست ویا ازین درهما لازم مست بر او سه درم ویضاف الی الوزن المتعارف بین الناس (هدایه وتکمله) وهو غالب نقد البلد فان لم یکن فیه نقد متعارف حمل علی وزن سبعة لکونه معتبرا فی الشرع (عنایه) وقال فی البدایع وان کان الاقرار فی بلد یتعامل فیه بدراهم وزنها ینقص عن وزن سبع یقع اقراره علی ذلک الوزن حتی لو ادعی وزنا اقل من وزن بلده لا یصدق ولو کان فی البلد اوزان مختلفة یعتبر فیه الغالب کما فی نقد البلد فان استووا یحمل علی اقل الاوزان (نتایج الافکار)

ووزن درهما میکرد دو بوزنیکه درابین مردم عادت باشد وآن عبارت مست از نقدیکه در شهر اقرار کننده غالب مست واگر نقد متعارف در شهر او نبود حمل میشود بر آن درهما یکه ده درم آن هفت مثقال میشود زیرا که این وزن در شرع معتبر مست ودر کتاب بدایع گفته مست که اگر اقرار کرده بود در شهریکه اهل آن شهر

فایده در اقرار باینکه فلانرا بر من درهما مست

فایده در اینکه مراد بوزن درهما وزن متعارف شهر اقرار کننده مست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 87 of 362

معامله مسکوکند بدرهمیکه وزن آنها کم بود از وزنیکه ده آن هفت مثقال میشود واقع میشود اقرار او بران درین
پس اگر اقرار کننده دعوی نمود زنی را که کم بود از وزن شهر او را ستکوی کرده میشود و اگر در شهر او وزنها
یک از دیگر باهم مخالف بودند معتبر میشود دران آن وزنیکه غالب باشد دران شهر چنانچه غالب معتبر
میشود در نقد شهر پس اگر آن درهما باهم برابر بودند در معامله حمل کرده میشود بر کمترین وزن درهمای آن شهر
وان قال له علي درهم وزنه نصف درهم فهو مصدق اذا وصل واذا لم يصل فهو درهم
وزن سبعة وان قال درهم او دينار رفعليه درهم ودينار تام (جوهرة منيرة)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من درهم هست که وزن آن نصف درهم هست پس وی راستگوی کرده شده است
اگر قول دوم خود را با قول اول خود پیوسته گفته باشد واگر از او پیوسته نگفته باشد پس آن ازان
درهم هست که ده آن هفت مثقال هست واگر گفت که بر من درهم هست یا گفت که دینار هست بر وی
لازم هست درهم کامل و دینار کامل ولو قال لفلان علي درهم صغير فهو على نصف درهم
بوزن سبعة وكذا لو قال له مائة درهم صغار وكذا لو قال درهم كبير او عريض او طويل فهو على النصف (ذخيرة)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من درهم خرد هست پس اینقول واقع میشود بران درمیکه ده آن بوزن
هفت مثقال هست و همچنین اگر گفت که صد درهم خرد هست و همچنین اگر گفت که درهم کلان یا درهم
پهنا یا درهم دراز پس این قول او واقع بر درهمای هست که ده آن هفت مثقال هست ولو قال كذا كذا درهما
(هداية) بالنصب والعطف (ابو المكارم) لم يصدق في اقل من احد عشر درهما (هداية) وفي كذا كذا دينارا
وكذا كذا دينارا عليه من كل احد عشر وفي كذا كذا دينارا ودرهما احد عشر منهما جميعا
وبقسم ستة من الدراهم وخمسة من الدنانير احتياطا ولا يعكس (رد المحتار)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من اینقدر این قدر درهم هست بعینه و او عطف راستکوی کرده نمیشود
در کم از یازده درهم و درین اقرار او که فلانرا اینقدر این قدر درهم و اینقدر این قدر دینار بر من هست لازم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 88 of 362

میشود براو از هرکدام ازدرم ودینار یازده ودرین اقرار او که فلانرا اینقدر این قدر دینار ودرم برمن است
لازم میشود براو یازده از هردو نه ازهرکدام وتقسیم میشود باین طریق که شش درم وپنج دینار براو لازم میشود
ازروی احتیاط وبرعکس این تقسیم نمیشود ولو قال کذا وکذا درهما لم یصدق فی اقل من احد
وعشرین وکذا الدنانیر والمکیل والموزون ولو قال کذا درهما فوقه واحد (درمختار وغنیه) علی العکس (درمختار وغنیه)
واگر شخصی گفت که فلانرا اینقدر واین قدر درم است برمن راست گوی کرد ونمیشود درکمتر از بیست
یکدرم وهمچنین است حکم دینارها وچیزیکه پیمانه ووزن کرده میشود واگر گفت که فلانرا برمن اینقدر درم است
پس بروی یکدرم است بنابر قول معتمد ولو قال علیّ احد عشر دینارا واحد عشر درهما
لزمه من کل واحد احد عشر (غایه البیان) واگر شخصی گفت که فلانرا برمن یازده دینار ویازده درم است
لازم میشود براو از هرکدام انتها یازده یازده ولو ثلث کذا بغیر واو فاحد عشر وان ثلث بالواو
فمائة واحد وعشرون وان ربع یزاد علیها الف (هدایه) قال الامام الزیلعیّ فی التبیین
ولو خمس بالواو ینبغی ان یزاد عشرة آلاف ولو سدس فمائة الف ولو سبع یزاد الف الف
وعلی هذا کل ما زاد عددا معطوفا بالواو ویزید علیه ما جرت العادة به الی ما
لا یتناهی (نتائج الافکار) وهذا کله اذا ذکر الدراهم بالنصب فان ذکره بالخفض
بان قال کذا درهم روی عن محمدؒ انه یلزمه مائة درهم کذا فی محیط السرخسیؒ (عالمگیری)
واگر شخصی سه مرتبه لفظ کذا بغیر واو گفت که اینقدر این قدر اینقدر درم است برمن پس
یازده درم براو لازم میشود واگر سه مرتبه آنرا باواو عطف گفت مانند اینکه برمن این قدر واینقدر
واین قدر درم است پس یکصد وبیست ویکدرم براو لازم میشود واگر چهار مرتبه آنرا باواو عطف گفت
چنانچه گفت که برمن اینقدر واین قدر واینقدر واین قدر درم است زیاده میشود برآن یکصد
بیست ویکهزار درم وگفته است امام زیلعی رحمه در کتاب تبیین که اگر پنج مرتبه آنرا باواو عطف گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 89 of 362

مانند اینکه برمن اینقدر و اینقدر و اینقدر و اینقدر درم ست می شاید که زیاده شود بران
دو هزار درم و اگر شش مرتبه آنرا گفت مانند اینکه برمن اینقدر و اینقدر و اینقدر و اینقدر
و اینقدر درم ست زیاده میشود بران صد هزار درم و اگر هفت مرتبه گفت مانند اینکه برمن اینقدر و اینقدر
و اینقدر و اینقدر و اینقدر و اینقدر درم ست زیاده میشود بران هزار هزار درم و بران قیاس
حکم هر لفظیکه دران زیاده کند مدور اگر عطف کرده شده باشد بواو زیاده میشود بران آنچیزیکه عادت جاری
شده باشد بآن تا بهر مرتبه حد که برسد و لو قال الفلان علی مائتین کر شعیر الی کر حنطة لزمه کر شعیر و کر حنطة
الا قفیز حنطة فی قول ابی حنیفة رح و قال ابو یوسف و محمد رحمهما الله تعالی لزمه الکران جمیعا (قاضیخان)
و اگر شخصی گفت که فلانرا برمن میان یکهزار و یکهزار دینار ست لازم میشود براو یکهزار و یکهزار دینار
بحریک پیمانه از خرواری کمتر و قول امام ابو حنیفه رح و گفته اند صاحبین رحمهما الله تعالی که لازم میشود
براو دو خروار کامل و لو قال الفلان علی الف و عبد تبعه عن ابی یوسف رح انه قال الف شیء الا الف بما شاء (قاضیخان)
مردی گفت که فلانرا برمن هزار و یک غلام ست روایت شده ست از امام ابو یوسف رح که بدرستی
گفته ست که بیان کند اقرار کننده آن هزار را با یکچیز که بخواهد و لو قال الفلان علی الف درهم بعضها سود
یلزمه الاقل و کذا لو قال الف درهم او بعضها (قاضیخان) و اگر شخصی گفت که فلانرا برمن هزار درم غیر
یا سیاه غیر دار ست لازم میشود براو کمتر آن در قیمت و همچنین حکم ست که اگر گفت که برمن هزار درم یا
نصف آن ست بر اقرار کننده لازم میشود کمتر آن و لو قال علی درهم و دینار لزماه و لو قال
علی درهم او دینار و کر حنطة لزمه الکر و یخیر فی الاولین و کذا لو قال درهم و دینار
او کر حنطة و کر شعیر لزمه الاول و الرابع و یخیر فی الثانی و الثالث (قاضیخان)
و اگر شخصی گفت که فلانرا برمن یکدرم و یکدینار ست لازم میشود براو سره می آن و اگر گفت که برمن
یکدرم و یا یکدینار ست و یکخروار گندم ست لازم میشود براو یکخروار گندم و اختیار دارد در معلوم نمودن

آن دو چیز اول و همچنین اگر گفت که بر من یکدرم و یکدینار و یا یکمزار اگندم و یکمزار جو است لازم میشود
بر اقرار کننده اول و چهارم یعنی یکدرم و یکمزار جو و اختیار دارد در دوم و سوم یعنی در دینار و گندم
اذا قال لفلان جزء من داری فالبیان الی له ان یقر بما شاء وکذلک الشقص والنصیب والقطعة واما السهم فهو عند ابی حنیفة رح السدس وعندهما یؤمر بالبیان کذا فی المحیط
(عالمگیری) واگر شخصی گفت که فلان را جزوی از سرای من است پس بیان کرده
آن جزو با دست و مراورا میرسد که اقرار کند بآن قدری ازان که بخواهد و همچنین است اگر گفت که بعضی از سرای
من فلان را است و یا نصیبی ازان و یا طایفه ازان و یا قطعه ازان فلان را است اما اگر گفت که سهمی ازان سرای
مر فلان را است پس آن سهم نزد امام ابو حنیفه رح شش یک است ازان سرای و نزد صاحبین رحمهما الله تعالی
امر کرده میشود اقرار کننده را به بیان آن همچنین ذکر شده است در کتاب محیط واذا اقر الرجل
بشاة فی غنمه صح اقراره فاذا ادعی المقر له شاة بعینها فان صدقه المقر علی ذلک
اخذها وان ابی ذلک لم یأخذها الا باقامة البینة او یحلف المدعی علیه بعد استحلافه
فان ادعی المقر له شاة بغیر عینها اعطاه المقر ای شاة شاء من غنمه بذلک
وان حلف المقر علی ذلک لهن لم یقبل ذلک منه ویجبر علی ان یعطیه شاة منها وان
لم یعین واحدة منهما شاة منها وقالا لا ندری او رجع المقر عن اقراره وجحد فهو شریک
فیها حتی اذا کانت الغنم عشرا فله عشر کل شاة وان ماتت شاة منها ذهبت من مالها
وان ولدت شاة منها کان لهما جمیعا علی ذلک الحساب واذا جحد المقر اصلا وضیع الغنم
فهو ضامن نصیب المقر له حتی اذا هلکت شاة منها ضمن مقدار نصیب شریکه منها
وهو العشر فان مات المقر فورثته فی ذلک بمنزلته الا انهم یستحلفون علی العلم
وانواع الحیوان والرقیق والعروض فی هذا مثل الغنم (مبسوط)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 91 of 362

اگر شخصی اقرار کرد بکو سفندی در گو سفندان خود صحیح ست اقرار او پس اگر دعوی کرد آنشخصیکه اقرار برای
او شده ست کو سفند معلومی را پس اگر راستگوی کرد او را اقرار کننده بران کو سفند معلوم بگیرد
آن گو سفند معلوم را و اگر منع آورد ازان کو سفند معلوم نگیرد آنرا اگر بگذشتاندن کو ایمان بآن کو سفند
یا بمنع آوردن اقرار کننده از سوگند بعد از طلب نمودن سوگند از و و اگر دعوی کرد شخصیکه اقرار برای او
شده ست کو سفند نامعلومی را بدهد باو اقرار کننده هر کو سفندیرا که بخواهد از گو سفندان خود با آن
اقرار خود و اگر سوگند کرد اقرار کننده بهیچ کو سفندان خود قبول نمیشود آن سوگند از و و جبر کرده میشود
بر او بر اینکه بدهد بعضی کو سفندیرا از آن کو سفندان خود و اگر معلوم نکردند هر دوی ایشان کو سفندی را
ازین گو سفندها و گفتند که نمیدانیم که کدام ست یا رجوع کرد اقرار کننده از اقرار خود و منکر شد از ان
اقرار خود پس مدعی شریک ست با اقرار کننده دران گو سفندان پس اگر آن گو سفندان ده باشند پس
او را دهم حصه هر کو سفند ست و اگر مرد کو سفندی از انها میرود از مال هر دوی ایشان و اگر
زاد کو سفندی از انها میشود از هر دوی آنها بهمین حساب و اگر اقرار کننده بکلی منکر شد و ضایع شدند
گو سفندان تاوان ده میشود اقرار کننده حصه آن شخصی را که اقرار برایش شده و پس اگر هلاک شد
گو سفندی ازان گو سفندان تاوان ده میشود اقرار کننده مقدار حصه شریک خود را ازان گو سفندان
و آن ده یک ست و اگر اقرار کننده مرد پس ورثه او دران حقداری بمنزله خود او هستند مگر اینکه
ایشانرا سوگند داده میشود بعلم و حکم اقسام حیوانات و غلام و رضیتها در همین اقرار ملندگم گو سفندان ست

ولو قال له في طعامي هذا كر حنطة فاذا طعامه لا يبلغ كرا فهو له كله ولا يضمن
الزيادة ويستحلف المقر ما استهلكت من ذلك الطعام شيئا ولو كان
الطعام كوا ربما فهي له كله وان كان اربعة من الكر فله منه كر كذا في المحيط (عالمگيري)
واگر شخصی گفت که فلانرا در ین طعام من یکخروار گندم ست و ناگاه آن طعام او بیک خروار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 92 of 362

نمیرسید پس همه آن طعام مر آن کسی راست که اقرار برایش شده و اقرار کننده تاوان دو نمیشود زیاده را
و سوگند داده میشود اورا که باک نمودی ازین طعام چیزیرا و اگر آن طعام یکخوار کامل بود پس همه آن
او راست و اگر زیاده بود از یکخوار پس مر او را ازان یکخوار است همچنین فی گرشده در کتاب محیط
رجل قال لرجل انت فی حل من مالی حیث وجدت فخذ منه عشرة کان له ذلک علی الدراهم
والدنانیر (قاضیخان) مردی گفت مورا که حلال باشد برا یتو مال من هر جا که یافتی یکیرازان هر
قدر یکه میخوانی اینقول او بر درمها و دینارها واقع میشود نه بر دیگر مالهای او و رجل و امراة اقرا بحل
ثبوت او عبد علی نفسه صح اقراره ویقضی علیه بقیمة عبد وسط فی قول ابی یوسف رح
وقال محمد رحمه الله تعالی القول قول المقر فی القیمة ولو اقر علی نفسه
بدابة کان علیه قیمة ای دابة شاء فان جاء بدابة وقال هی هی
کان القول قوله ان جاء بفرس او بثور او حمار او بعبد ولا یقبل قوله فی غیر ذلک (قاضیخان)
مردی یازنی اقرار کرد برای مردی بجامه یا غلامی بر خود صحیح ست اقرار او و حکم کرده میشود بر او بقیمت
غلام میانه نه اعلی و نه ادنی در قول امام ابو یوسف رح وگفته ست امام محمد رحمة الله تعالی علیه که معتبر
قول اقرار کننده ست در قیمت آن و اگر شخصی اقرار کرد بر خود بر چهارپائی بر او میشود قیمت هر چهارپائی
که بخواهد پس اگر آورد چهارپائی را و گفت که آن چارپای این ست معتبر قول اوست اگر آورد اسپی
یا ستوری یا خری یا اشتر برا و قبول نمیشود قول او در غیر این چیزها و لو قال علی ثوب هروی لفلان
فجاء بثوب هروی قبل ذلک منه عند الکل ولو قال علی ثوب ولم یسم فاتی ثوب جاء
به قل منه غسیلا کان ذلک او جدیدا ثم لا یترک بعد ذلک حتی یعطی ثوبا آخر (قاضیخان)
و اگر شخصی گفت که غلام را بر من جامه هراتی ست و آورد جامه هراتی را قبول کرده میشود آن جا از او
نزد همه فقهاء رح و اگر گفت که بر من جامه ایست و معلوم نکرد از آنرا پس هر جامه را که آورد قبول

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 93 of 362

میشود از او شسته باشد آن جامه یا نو و بعد از آوردن آن جامه بار گذاشته نمیشود که دیگر جامه بدهد

و لو قال لك علي او على فلان الف درهم ثم مات فلان وقد ورثه وتركا لا مال الا قدر الالف

لزما ان شاء كان عليه وان شاء كان في مال الميت و لو قال لك

علي الف درهم لا بل على فلان كان المال على المقر (قاضيخان)

واگر شخصی گفت که ترا بر من یا بر فلان هزار درم است بعد از ان مرد آن فلان و حال انکه اقرار کننده

وارث او بود و میراث گذاشت مالی را و بنصورت آن اقرار لازم است بر اقرار کننده اگر بخواهد

بدهد از مال خود و اگر بخواهد بدهد از مال آن مرده و اگر گفت که ترا بر من هزار درم است نه چنین است

بلکه بر فلان است آنگاه لازم است بر اقرار کننده و لو قال له علي من درهم الى عشرة

او قال ما بين درهم الى عشرة لزمه تسعة عند ابي حنيفة رحمه الله عليه فيلزمه

الابتداء وما بعده و تسقط الغاية وقالا رحمهما الله تعالى يلزمه العشرة كلها

فيدخل الغايتان (هدايه) و لو قال له علي من درهم الى عشرة دنانير ومن دينار

الى عشرة دراهم فابو حنيفة يجعل الحد الذي لا يدخل من افضلهما و يقول عليه اربعة

دنانير وخمسة دراهم وعندهما يلزمه خمسة دنانير وخمسة دراهم (جوهره نيره)

و لو قال له علي ما بين عشرة دراهم الى عشرة دنانير فعند ابي حنيفة رح يلزمه الدراهم

وتسعة دنانير وقوله من كذا الى كذا بمنزلة قوله ما بين كذا في جميع ما ذكرنا (كفايه)

واگر شخصی گفت که فلان را بر من از یکدرم تا ده درم است یا گفت که میان یکدرم تا ده درم است لازم

میشود بر او نه درم نزد امام ابو حنیفه رح پس لازم میشود بر او اول آن که یکدرم است و آنچه بعد از آن است

و ساقط میشود آخر آن که ده درم است و گفته اند صاحبین رح که لازم میشود بر او هم ده درم پس داخل میشود

در ان هر دو غایه آن و اگر گفت که فلان را بر من از یکدرم تا ده دینار است یا از یکدینار تا ده درم است

فایده
بیان مسائلیکه در ان اقرار
شده باشد از بیقدر تا این
قدر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 94 of 362

پس امام ابو حنیفه رح میگوید که آن درهم را که داخل نمیشود از بهتر آن دو نوع و میگوید که بر اقرار کننده چهار دینار و پنج درهم است و نزد صاحبین رح لازم میشود پنج دینار و پنج درهم و اگر گفت که فلانرا بر من میان ده درهم تا ده دینار است پس نزد امام ابو حنیفه رح لازم میشود بر او همه درهما و نه دینار و اگر گفت که فلانرا مابین ده درهم تا ده دینار است پس نزد امام ابو حنیفه رح لازم میشود بر او درهما و نه دینار و اینقول اقرار کننده که از اینقدر تا این قدر مرا را اینقول است که میان اینقدر تا اینقدر در همه آنچیزیکه ذکر کردیم و لو قال من عشرة دراهم الی عشرة دنانیر یلزمه عشرة دراهم و تسعة دنانیر و کذا اذا قال من عشرة دنانیر الی عشرة دراهم و عکسه یلزمه کلها (جوهره نیره) و اگر گفت که فلانرا بر من از ده درهم تا ده دینار است لازم میشود بر او ده درهم و نه دینار و همچنین است اگر گفت که فلانرا بر من از ده دینار تا ده درهم است و نزد صاحبین رحمة الله تعالی علیهما لازم میشود بر او همه آن و لو قال له من داری ما بین هذا الحائط الی هذا الحائط فله ما بینهما و لیس له من الحائطین شیئ (هدایه) و کذا اذا وضع بین یدیه عشرة دراهم مرتبة و قال لفلان علیّ ما بین هذا الدرهم الی هذا الدرهم و اشار الی درهمین من الجانبین فله ما بینهما اجماعا (جوهره نیره) و لو قال له علیّ ما بین مائة الی مائتین فی قولهم یلزمه مائة و تسعة و تسعون فدخل فیه الغایة الاولی دون الثانیة (تکملة ردّ المحتار) و اگر گفت شخصیکه فلانرا از سرای من میان این دیوار تا این دیوار است پس میشود آن شخص را که اقرار برای او شده است میان آن دو دیوار و نیست او را از آن دو دیوار هیچ چیزی و همچنین اگر پیش روی خود نهاده ده درهم را بترتیب و گفت که فلانرا بر من میان این درهم است تا این درهم و اشارت کرد بدو درهم یکی از دو طرف بود پس میشود مر آن کسی را که اقرار برای او شده است هشت درهم باتفاق امام اعظم و صاحبین او رحمهم الله تعالی و اگر گفت که مر او را بر من میان صد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 95 of 362

تا دو صد ست پس در قول امام ابو حنیفه رح لازم میشود بر او یکصد و نود و نه درم پس داخل میشود در
اقرار او طرف اول نه طرف دوم قال المقدسی رحمة الله علیه کذا لاتقانی رحمة الله علیه
عن الحسن بن زیاد رحمة الله علیه انه قال من درهم الی دینار لم یلزمه لدینار (تکمله) واذا قال
له علی ما بین شاة الی بقرة فان ابا حنیفة رح قال لیس علیه شیء سواء کان بعینه او بغیر عینه
(عالمگیری) ولو قال ما بین درهم الی درهم فعلیه درهم عند ابی حنیفة رحمة الله علیه (تکمله)
گفته ست امام مقدسی رح که ذکر کرده ست امام اتقانی رح از امام حسن بن زیاد رح اینکه اگر شخصی
گفت که فلانرا بر من از یکدرم تا یکدینار ست لازم نمیشود بر او آن دینار و اگر گفت مردی که مر فلانرا
بر من میان کوسفندی تا کاوی ست پس بدرستیکه امام ابو حنیفه رح گفته ست که نیست بر اقرار
کننده چیزی برابر ست اینکه هر کدام کوسفند و کاو معلوم باشد یا نامعلوم و اگر گفت که فلان را
بر من میان یکدرم تا یکدرم ست پس لازم میشود بر او یکدرم نزد امام اعظم رحمة الله تعالی علیه
و لو قال لفلان علی ما بین درهم کانت بینهما علی السواء کذا فی الکوخی (جوهره نیره)
و اگر شخصی گفت که فلانرا و فلانرا بر من بصد درم ست میشود آن صد درم مشترک در میان آن هر دو
شخصیکه اقرار برای ایشان شده ست بیک برابر همچنین ذکر شده ست در کتاب امام کرخی رح

الباب السادس عشر فی اقرار المریض مرض الموت وفی المحابات

باب شانزدهم ثابت ست در بیان حکم اقرارهای مریض بمرض مردن و کارهای او
و هو من غلب حاله الهلاک بمرض و ان لم یکن صاحب فراش وغیره بان بارز رجلا او قطع
لیقتل من قصاص او رجم او بقی علی لوح من السفینة او افترسه سبع او بقی فی فیه سبع او قدم ظالم
لیقتله و منه لو تلاطمت الامواج خیف الغرق فهو کالمریض ای و ما من جنسه کله (تکمله)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 96 of 362

و مریض کسی است که غالب شده باشد بر حال او هلاک شدن بسبب بیماری اگرچه صاحب فراش نباشد یا بسبب غیر بیماری چنانچه بامردی بجنگ برآمده باشد یا پیش کرده شده باشد برای کشتن از قصاص یا سنگسار یا باقی مانده باشد بر یک تخته کشتی یا در رندهٔ او را لرزه باشد و هنوز در دهن آن باقی مانده باشد و از همین قسم بیماری است اگر ظالمی او را برای کشتن پیش کرده بود و از همین قسم است و اگر موجهای دریا باب باهم زدند و ترس غرق شدن از ان بود پس این شخص مانند بیمار است یعنی اگر از همهٔ آن سببها مرد و خلاص نشد حکم او حکم مریض است اقرار المریض بالدین لاجنبی بجمیع المال جائز اذا لم یکن علیه دین الصحة کذا فی المحیط (عالمگیری)

و لو بعین فکذلک الا اذا علم بقاء ملکه لها فی مرضه فیتقید بالثلث (در مختار و تکملهٔ)

اقرار بیمار بدینی برای بیگانه همهٔ مال او رواست وقتیکه بر او دین وقت تندرستی نباشد چنین ذکر شده است در کتاب محیط و اقرار او بمال معینی برای بیگانه همچنین از همهٔ مال او صحیح است مگر وقتیکه باقی بودن ملک او دران مال در وقت بیماری او معلوم باشد پس در ینوقت صحیح شدن اقرار او مقید میشود بسوم حصهٔ مال او و فی الاسماعیلیة من به بعض مرض یشک منه و فی کثیر من الاوقات یخرج الی السوق و یقضی مصالحه لا یکون به مریضا مرض الموت و نعتبر برءته من کل حاله و اذا مات الورثة او وهبه لا یتوقف علی اجازة باقی الورثة (رد المحتار) و در فتاوای اسماعیلیه ذکر شده است که اگر باکسی بعضی از بیماری بود که ازان رنج میکشید و در بسیار وقتها بسوی بازار می برامد و حاجتهای خود را ادا میکرد پس همین بیماری بیمار مردن نمیشود و بر عطا و تبرعهای او از همهٔ مال او معتبر میشود و اگر چیزی را برای وارث خود فروخت یا برای او بخشید موقوف باجازهٔ دیگر وارثان نمیشود و اذا اقر الرجل فی مرض موته بدیون غیر معلومة الاسباب و علیه دیون لزمته فی صحته سواء علمت بسبب عرفت او باقراره و سواء کان الوارث اجنبیا او بعضهم و دیون لزمته باسباب معلومة (هندیه عن التتارخانیه و تکملهٔ)

فایده

هر مریضی دینی بود از وقت تندرستی او و دینی از وقت بیماری او که سبب آن معلوم بود اقرار کرد بدینی در حال مرض خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 97 of 362

کما اذا استقرض مال الاب مرضه وعاين الشهود دفع المقرض المال اليه او اشترى شيئا وعاين الشهود قبض المبيع او استاجر شيئا بمعاينة الشهود او تزوج امرأة بمهر مثلها وعاين الشهود النكاح (كفاية) فاذا بين الصحة والذين المعروفة الاسباب مقدم على الديون المقرّ بها في مرض موته (هداية وغاية ودرمختار) وهو ان يقضي من التركة او لا دين الصحة فان فضل شيء صرف الى دين المرض اذا ثبت ذلك بالبينة فهما سواء كذا في محيط السرخسي (عالمگيري) و وقتيكه اقرار كرد مردي در بيماري مردن خود بدين نا شناخته سبب هاي آن معلوم نبود و حال آنكه او را در بيماري بود كه در حال تندرستي او بر او لازم شده نخواهد بود بيماري حال تندرستي بسبب مشهور معلوم شده باشد يا باقرار خود او و خواه بر اي وارث او باشد يا براي غير وارث او و خواه حال معين باشد يا مبين و نيز بر او در بيماري بود كه بر او لازم شده بود در حال بيماري او بسبب نامعلوم چنانچه قرض كرده باشد مال را در بيماري خود و شاهدان بچشم ديده و باشند كه قرض دهنده مال را باو داده و يا چيزي را فروخته باشد و شاهدان بچشم ديده باشند كه چيزي خريده و شده را قبض كرده و يا چيزي را باجاره گرفته باشد بحضور شاهدان يا بنكاح كرفته باشد زني را بمهر مثل او و شاهدان نكاح را بچشم ديده باشند پس درين حال تندرستي او و آن دينها كه معلوم باشد پيش است بران دينها نيكه اقرار بانها كرده در بيماري مرگ خود طان چنان است كه از تركه او اول ادا ميشود درين وقت تندرستي او پس اگر چيزي از آن بماند و ماند درين وقت بيماري او صرف ميشود و اگر درين بر او بگواهان ثابت شد پس درين وقت بيماري و وقت تندرستي او با هم برابر اند همچنين در گرفته شده است در كتاب محيط سرخسي رح وان لم يكن عليه ديون الصحة فاقر في مرضه بالدين لرجلين فانهما يتحاصان ولا يبدأ باحدهما سواء وقع الاقرار معا بان قال المريض لرجلين لكما علي الف درهم او وقعا على التعاقب بان قال لاحدهما لك علي خمسمائة ثم سكت قليلا او اقل او اكثر ثم قال للآخر لك على خمسمائة كذا في المحيط (عالمگيري)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 98 of 362

واگر بر مریضی وفیهای وقت تندرستی خود واقرار کرد در وقت مرض خود بدینی برای دو مرد
پس هر دو ی ایشان باهم حصهٔ خود را میگیرند وابتداء کرده نمیشود باداکردن حصهٔ یکی ایشان برابر است
که هر دو اقرار یکجا واقع شده باشند چنانکه مریض برای دو مردی گفته باشد که هر شما را برمن
هزار درم است ویا یکی اقرار از پی دیگرواقع شده باشد چنانکه گفته باشد یکی ایشانرا که ترا
برمن پنجصد درم است بعد ازان سکوت کرده باشد یکروز یا کم از یکروز یا زیاده ازان بعد ازان
گفته باشد دیگر ایشانرا که ترا برمن پنجصد درم است همچنین ذکر شده است درکتاب محیط

ولو اقر بدین ثم بودیعة لحاصا وبعکسه لودیعة اولی ویلزمه ما اقربه واقر بعمله
فی یده بضاعة او مضاربة کما مر فی البدائع (تکمله) واگر مریضی اقرار کرد بدینی بعد ازان اقرار کرد بودیعتی
پس صاحب دین وصاحب ودیعت یک برابر حصه میبرند از مال او واگر بعکس این اقرار کرده
که در اول اقرار کرد بودیعتی بعد ازان اقرار کرد بدینی پس ودیعت بهتر است که پیشتر ادا شود
وبرا و لازم میشود آنچیزیکه بآن اقرار کرده واقرار مریض بمانیکه در دست او باشد باینکه ایشان
بضاعت یا مضاربت است برابر است با ودیعت چنانچه درکتاب بدائع ذکر شده است

ولو اقر المریض بودیعة الف درهم لرجل ثم مات ولا یعرف بعینها فالدین فی ترکته کذا
ذکر فی خزانة المفتین (عالمگیری) واگر اقرار کرد مریضی بودیعت هزار درم برای مردی
بعد ازان مرد آن هزار درم بطریق معین شناخته نمی شد در ترکه او پس آن هزار دین است در ترکه
او مانند دین حالت بیماری او همچنین ذکر شده است درکتاب خزانة المفتین ولو مرض فاقر بالف درهم
ولیس علیه دین فی الصحة واقر بدین الف درهم ثم اقر بالف الذی فی یده ودیعة لفلان
ثم اقر بدین الف درهم ثم مات قسمت الالف بینهم اثلاثا ولو قال صاحب الدین الاول لا حق
لی الیوم اوقال برئت من دینی کانت الالف بین صاحب الودیعة وبین الغریم

فایده
در اقرار مریض بدینی
و ودیعتی

فایده
اگر اقرار مریض که در دست او
هزار درم باشد بودیعتی هزار درم
و بار بود بعینه بودن آن و
بهلاک بودن آن
برای سوم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 99 of 362

الآخر نصفين ولا يبطل حق الغريب الآخر بما قال الغريب الاول (مبسوط)
واگر شخصی مریض شد و در دست وی هزار درم بود و بنود بیروی دینی در حالت تندرستی او و اقرار
کرد بدین هزار درم بعد ازان اقرار کرد که آن هزار درم که در دست من است ودیعت است مر فلانرا
بعد ازان اقرار کرد بدین هزار درم بعد ازان مرد تقسیم کرده میشود همین هزار درم میان آن دو کس
بسه حصه واگر گفت صاحب دین اول که مرا هیچ حق نزد آن مرده نیست یا گفت که ابراء کرده ام
برای وی ازدین خود درین صورت آن هزار درم میان صاحب ودیعت و صاحب دین دوم
دو نصف میشود و باطل نمیشود حق صاحب دین دوم بآنچه صاحب دین اول گفته واذا اقر المریض
بدین الف درهم ثم اقر بمضاربة الف درهم لرجل آخر بعينها ثم اقر بوديعة الف درهم
بغير عينها لرجل آخر ثم مات ولم يترك الا الف درهم فان هذه
الالف تقسم بينهم بالحصص كذا في المحيط (عالمگیری) واگر اقرار کرد مریضی بدین هزار درم بعد ازان
اقرار کرد بمضاربت هزار درم معین برای مرد دیگری بعد ازان اقرار کرد بودیعت هزار درم
غیر معلوم برای مرد دیگر بعد ازان مرد و ترکه نگذاشت مگر آن هزار درم را پس بدرستیکه آن
هزار درم تقسیم کرده میشود درمیان ایشان بسه حصه همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط
واذا اقر المريض ان على ابيه دينا لفلان وفي يده دار لابيه وعلى المريض
دين معروف في الصحة فان دينه الذي في الصحة اولى فان فضل شيء
كان في دين ابيه ولو كان اقر بذلك في صحته بعد موت ابيه كان دينا ابيه
احق بذلك كذا في غرر الاذكار في الحاوي (عالمگیری) واگر اقرار کرد مریضی که بدرستی بر پدر من دین است
مر فلان را و حال آنکه در دست وی عمارتی از پدرش بود و بران مریض اقرار کننده
دین معلوم بود در حالت تندرستی او پس بدرستی آن دین وی که در حالت تندرستی او بروی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 100 of 362

بود بهتر است که اول ادا شود پس اگر چیزی ازان زیاده ماند در دین پدر او صرف میشود و اگر این
اقرار را در حالت تندرستی خود بعد از مردن پدر خود کرده بود در موقت ادا کردن دین پدر اولیتر
از ادا کردن دین آن پسر همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی رجل قال لفلان علی ابی
الف درهم وجحد ذلک المقر علیه ثم مرض المقر ومات الجاحد والمقر وارثه وعلی المقر
دین فی الصحة ثم مات وترک الفا وورثها عن الجاحد فان غرماء المقر فی الصحة
احق فی هذه الالف من غرماء الجاحد کذا فی المبسوط (عالمگیری)
مردی گفت که فلانرا بر پدر من هزار درم است و آن کسیکه اقرار بر او شده منکر شد ازان بعد ازان اقرار
کننده مریض شد و آن منکر مرد و آن اقرار کننده وارث او بود و بران اقرار کننده دین در حالت تندرستی
او بود بعد ازان اقرار کننده مرد و ترکه گذاشت آن هزار درم را که از منکر میراث گرفته
بود پس بدرستی صاحبان دین اقرار کننده که در وقت تندرستی باو دین داده اند بهتر اند بگرفتن آن
هزار درم از صاحبان دین آن منکر همچنین ذکر شده است در کتاب مبسوط لو اشتری عبدا
فی صحته بغبن فاحش علم انه بالخیار ثلاثة ثم مرض فی مدة الخیار فاجاز او سکت
حتی مضت المدة ثم مات المریض کانت الجاریة من الثلث کذا فی خزانة المفتین (عالمگیری)
اگر کسی خرید غلامی را در حالت تندرستی خود بزیان بسیار بشرط اینکه سه روز او را اختیار باشد
بعد ازان در مدت خیار مریض شد پس اجازه آن عقد را کرد یا سکوت کرد تا که مدت خیار گذشت
بعد ازان آن مریض مرد و محاباة او یعنی قدر زیان او از سوم حصه مال او همچنین ذکر شده است
در کتاب خزانة المفتین مریض اقر لوارثه و لاجنبی بدین فاقر لاجنبی باطل تصادقا
فی الشرکة او کانا فی قول ابی حنیفة وابی یوسف رحمهما الله تعالی واذا کذبه الوارث
فی الشرکة وصدقه الاجنبی فالاصح انه یجوز بالاتفاق کذا فی محیط السرخسی فان صح المقر

فی الشرکة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 101 of 362

فی الشرکة وقال المریض مشتی کان لنا اقرت بالشرکة کان لها فحینئذ یصح الاقرار الاجنبی کذا فی المحیط (عالمگیری)

مریضی اقرار کرد برای وارث خود و برای بیگانه بدینی پس اقرار او باطل است خواه آن وارث و بیگانه یکدیگر خود را در شرکت راستگوی کرده یکدیگر خود را دروغگوی کردند در قول شیخین رح واگر آن وارث او را در شرکت دروغگوی کرد و آن بیگانه او را راستگوی کرد پس صحیح ترین است که اقرار او روا میشود باتفاق ائمه امامان ما رحمهم الله تعالی همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی رح پس اگر اقرار کننده وارث و بیگانه را راستگوی کرد در نابودن شرکت و اقرار کننده گفت که اشتغال شریک بنوده و جز این نیست که اقرار بشرکت بدروغ نمودم پس در این وقت صحیح است اقرار او برای بیگانه همچنین ذکر شده در کتاب محیط ولو اقر فی مرضه بارض فی یدیه انها وقف فالمسئلة علی ثلثة اوجه ان اقر انها وقف من جمیع نفسه یعتبر من الثلث کما لو اقر المریض بعتق عبد

وان اقر انها وقف من جمیع ماله صح ذلک الغیر بعده ویجاز فی الکل وان اقر بهما فهو من الثلث رخانیة (المخلصین)

واگر مریضی در مرض خود اقرار کرد بزمینی که در دست او بود که بدرستی این زمین وقف است پس این مسئله بر سه وجه است اگر اقرار کرد که وقف است از طرف خود او در اینصورت از سوم حصه مال او معتبر میشود چنانچه مریض اگر اقرار کرده باشد بآزادی غلام خود و اگر اقرار کرد بوقف بودن آن از جانب دیگری پس اگر آن دیگر کس او را راستگوی کرد بعد از مردنش در اینصورت روا است در همه مال او واگر بآن وقف مطلق اقرار کرد که نه از طرف خود و نه از طرف دیگر کس گفت پس در اینصورت صحیح است از سوم حصه مال او اقرار بوقف ولا وارث له فلو علی جهة عامة صح بقیدنا السلطان او نائبه الخ (الخزانة) کذا فی الشامی وقفه فی مرض

موته ولا وارث له علی جهة عامة فانه ینفذ من الجمیع بتقیدنا السلطان خلافا لما زعمه الطرسوسی رح (تکملة)

مریضی اقرار کرد بوقفی و مرا و را وارثی نبود پس اگر آن وقف بر جهت و طریقه عامه بود صحیح میشود باستگوی کردن پادشاه یا نائب او مرا و را و همچنین اگر تصرف کرد وقف را در مرض مردن خود و مرا و را وارثی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 102 of 362

بنود و برجهت عامه وقف نمود پس بدرستی نافذ میشود از همهٔ مال او برا ستکوی کردن پادشاه او را
خلاف ازان قولیکه طرسوسی رح آنرا کمان کرده است ولو اقر المریض ان لفلان قبلی حقا فصدقته
الورثة بما قال ثم مات المریض فان ابا حنیفة رح قال یصدق الطالب فیما بینه الی الثلث و استحسن
ذلك فان ادعی اکثر من ذلك حلف لورثة علی علمهم فاذا حلفوا اخذ الثلث فان اقر
المریض بدین مسمی مع ذلك کان کذلك المسمی فی ترکه کذا فی الحاوی (عالمکیری)
و اگر اقرار کرد مریضی باینکه فلانرا بر من حقی هست و راستکوی کردند او را ورثهٔ او در ان چیزیکه گفته است
پس بدرستیکه امام ابو حنیفه رح گفته است که راستکوی کرده میشود طلب کنندهٔ حق در چیزیکه بیان کرده است
از ثلث سوم حصهٔ متروکه او و استحسان دانسته است این قول را و اگر طلب کنندهٔ حق دعوی کرد زیاده
از سوم حصهٔ متروکه او را سوگند داده میشود ورثهٔ او را بعلم ایشان اگر سوگند کردند گیرد سوم حصهٔ متروکه او را
و اگر اقرار کرد مریض بدین معلوم با آن اقرار اول خود در اینصورت آن دین معلوم بهتر میشود باداکردن
از تمامی متروکه او همچنین ذکر کرده شده در کتاب حاوی و لو له یقر بدین و اوصی بثلث ماله لرجل
فالوصیة المستاة اولی و یقال الورثة اقر اله فی الثلثین بما شئتم و یقال
للموصی له بالثلث اقر له فی الثلث بما شئت فایاهما اقر بشیئ
یوخذ به و یحلف علی الباقی کذا فی المحیط (عالمکیری)
و اگر مریضی بعد از اقرار آوردن دین نامعلوم اقرار بدین معلوم نکرده بود بلکه اقرار کرده بود بگیرد حصهٔ مال خود برابر دین
پس ادا کردن وصیت معلومه بهتر است از ادا کردن حق نامعلوم و گفته شود ورثهٔ او را اگر اقرار کنید برای
کسیکه آن مریض حق نامعلوم برای او اقرار کرده بود در دو سه یک مال متروکه او بهر قدریکه رضای شما شود
و گفته شود آن کسی را که بوصیت حصهٔ مال برای او وصیت شده که اقرار کن در سوم حصهٔ مال متروکه بهر
قدریکه رضایت شود پس هر کدام از هر دو طائفه که اقرار نمود بچیزیکه گرفته میشود بآن و سوگند داده میشود بر باقی

فایده
در اقرار مریض بدین معلوم بعد از اقرار بدین نامعلوم

فایده دیگر
در اقرار بوصیت معلومه برای کسی بعد از اقرار بدین نامعلوم برای کسی دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 103 of 362

همچنین فی کرده شده ست در کتاب محیط مریض اقر لوارثه بعبد فقال لیس لی بل لفلان
وصدقه فلان ثم مات سلم العبد للاجنبی و غرم الاقر قیمته و دفع حظه و کذا لو اقر لاجنبی
لوارث آخر سلم العبد الثانی و وجب علی الاول قیمته و صار میراثا و للاول و الثانی منها نصیبه
و لو کان علی المیت دین یحیط لم یغرم کل القیمة و لا تسقط حصة احدهما فی الحال عملیة
مریضی اقرار کرد برای وارث خود بغلامی و آن وارث گفت که این غلام از من نیست بلکه فلان ترا
و آن فلان او را استکوی نمود بعد ازان آن مریض مرد سپرده میشود آن غلام بآن بیگانه و
تاوان بدهد آن وارث قیمت آن غلام را برای دیگر ورثه و نیز داده میشود ازان حصهٔ آن وارث
و همچنین اگر بعد از اقرار مریض بآن غلام برای وارث آن وارث اقرار کرد بآن غلام برای دیگر
وارث او سپرده میشود آن غلام برای آن وارث دوم و بر وارث اول قیمت آن واجب
میشود و آن قیمت وی میراث میکردد مر آن وارث اول و وارث دوم را نیز ازان حصه ست و اگر
بران مرده دینی بود که فراگرفته بود مال او را تا وان دو میشود آن وارث اقرار کننده بهمه قیمت او را
و حصهٔ هیچ کدام از ورثه ازان ساقط نمیشود همچنین فی کرده شده ست در کتاب کافی فی دلوا قر المریض
بعین فی یده للآخر لم یضمن فی حق غرماء الصحة (هدایه) سواء کانت العین امانة
او مضمونة و مفاده ان الاقرار بالعین فی المرض کالاقرار بالدین فی (تاتارخانیه)
و اگر مریضی اقرار کرد بمال معینی که در دست او بود برای دیگری صحیح نیست اقرار وی در بارهٔ آن صاحب
دینکه لازم شده و دین ایشان در حال تندرستی وی برابر ست که آن مال معین امانت باشد
یا مضمون باشد و قاعدهٔ این مسئله آن ست که اقرار کردن بمال معین در حال مرض مانند اقرار کردن
بدین در حال مرض اذا اقر المریض باستیفاء دین وجب له علی غیره کان له
بدلا عما هو مال بان اقرض و باع حتی وجب الثمن فی ذمة المشتری کان له

فایده
در اقرار مریض بمال معینی که در دست او باشد

فایده
در اقرار مریض بتمام ترکه بودن دینکه او را بر ذمهٔ دیگری ست بجند وجه ست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 104 of 362

القرض فی ذمة الغریم او وجب بدلا عما لیس بمال کالمهر وبدل الخلع واشباه ذلك
فان وجب لدین للمریض بدلا عما هو مال والغریم اجنبی صح اقراره بالاستیفاء اذا کان الواجب
فی حالة الصحة سواء کان علیه دین الصحة او لم یکن وان کان الوجوب فی حالة المرض
لا یصح اقراره بالاستیفاء فی حق غریم الصحة اذا کان علیه دین الصحة هکذا فی الذخیرة (عالمگیری)
واگر اقرار کرد مریض بتمام گرفتن دینکه واجب شده بود او را بر دیگری پس اگر آن دین واجب شده بود
بعوض ازچیزیکه مال بود بانیطریق که قرض داده بود او را یا فروخته بود براو چیزیرا تا اینکه واجب شده
بود بها و ازچیز فروخته شده در ذمهٔ خریده و مانند قرض در ذمهٔ دیندار او یا واجب شده بود آن
دین بعوض ازچیزیکه مال نبود مانند مهر و بدل خلع و امثال آن پس اگر واجب شده بود آن دین بعوض
آن چیزیکه مال بود و آن دین وارث او بیگانه بود صحیح است اقرار او بتمام گرفتن دین او وقتیکه واجب شدن
آن دین در حال تندرستی او باشد برابر است که باشد بر وی دین حال تندرستی یا نباشد و اگر واجب
شدن دین در حال مرض او باشد صحیح نمیشود اقرار او بتمام گرفتن دین در بارهٔ صاحبان دین حال
صحت وقتیکه باشد بر وی دین صحت همچنین ذکر کرده شده است در کتاب ذخیره وهذا اذا علم
وجوبه فی حالة الصحة بالبینة فاما اذا لم یعلم وجوبه فی حالة الصحة الا بقول المریض فقول
دائن معه بان قال المریض لرجل بعینه قد کنت بعتك هذا العبد فی صحتی بکذا وانت قبضت العبد
وانا استوفیت الثمن وصدقه فی ذلك المشتری ولا یعرف ذلك الا بقولهما فان کان العبد قائما
فی ید المشتری او فی ید البایع وقت الاقرار وکان هالکا وقت الاقرار الا انه عرف قیامه
فی اول المرض وکان هالکا وقت الاقرار ولا یدری انه فی حالة المرض او فی حالة
الصحة ففی هذه الوجوه کلها لا یصح اقرار المریض بالاستیفاء اذا کذبه فی ذلك غرماء
الصحة وان علم ان العبد هلك فی حالة الصحة صح اقراره بالاستیفاء (عالمگیری)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 105 of 362

واین صحیح شدن اقرار او بتمام گرفتن دین او در صورت مذکور وقتیست که معلوم شده باشد واجب
شدن آن دین در حال تندرستی او بگواهی گواهان و اما وقتیکه معلوم نباشد واجب شدن
آن دین در حال تندرستی وی مگر بقول مریض قول کسیکه دین داده و برای او ما نیطریق که آن
مریض گفته باشد مثلا معلوم را که فروخته بودم این غلام را بتو در حال تندرستی خود باین قدر بها و تو
قبض کرده بودی این غلام را و من تمام بهای آنرا گرفته بودم و راست گوی گروه خرنده و بیرا در بقول
واین امر معلوم نبود مگر بقول ایشان پس اگر آن غلام موجود بود در دست خریده یا در دست
فروشنده در وقت اقرار یا هلاک شده بود در وقت اقرار مگر اینکه معلوم بود ثابت بودن و زنده گی
او در اول بیماری اقرار کسنده یا آن غلام هلاک شده بود در وقت اقرار او و معلوم نبود که هلاک
شده هست در حال مرض یا در حال تندرستی او پس دین همه صورتها صحیح نمیشود اقرار مریض تمام گرفتن
دین خود وقتیکه دروغ گوی گستند او را دان اقرار صاحب این دین حال تندرستی او و اگر معلوم بود
اینکه آن غلام هلاک شده هست در حال تندرستی او صحیح هست اقرار وی بتمام گرفتن دین و آن

کان واجبا علی وارثه واقربالاستیفاء لا یصح اقراره سواء وجب فی حالة
المرض او فی حالة الصحة وسواء کان علیه بیون الصحة اولم تکن (عالمگیری)

واگر دین واجب بود بر وارث آن مریض و اقرار کرد بتمام گرفتن آن صحیح نیست این اقرار او برابریست
که آن دین واجب شده باشد در حال مرض او یا در حال تندرستی او و برابر هست که بوده باشد
بر او دینهای حال تندرستی یا نباشد واذا وجب الدین بدلا عما لیس بمال والغریم جحدی
فاقربالاستیفاء فی حالة المرض صح الاقرار سواء وجب هذا الدین فی حالة الصحة
او فی حالة المرض سواء کان علیه بیون الصحة اولم تکن (عالمگیری) واگر واجب شده بود دین مریض
بر شخصی بعوض چیزیکه مال نبود و حال انکه دین دارا و مرد میگانه بود پس اقرار کرد آن مریض بتمام

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 106 of 362

گرفتن دین خود از او در حال مرض خود صحیح میشود این اقرار او برابرست که این دین واجب شده باشد
در حال تندرستی او یا در حال بیماری او و برابرست که بر او در نهای حال تندرستی باشد یا نباشد
واذا وجب الدین بدلا عما لیس بمال والغریم وارث لا یصح اقرار المریض بالاستیفاء وسواء
وجب هذا الدین فی حالة المرض او فی حالة الصحة هکذا فی المحیط (عالمگیری)
واگر اقرار کرد مریض بتمام گرفتن دینیکه عوض مال نباشد از وارث خود صحیح نمیشود اقرار او بتمام گرفتن
دین برابرست که واجب شده باشد آن دین در حال مرض او یا در حال تندرستی او
همچنین فی گرد شده است در کتاب محیط و برابر است مدیون نزد هم مدیون بدین مستغرق
جائز ان کان الذی اوراثا او بغیر (تبیین دقائق) سواء کان المریض مولیا او لا وسواء کان من لزمه علی الصحة او کفالة
وکذا اقراره بقبض دین له حیاته علی غیره وان لم یکن المریض مما یتغابن فیه فهو ناف من الثلث کما فی الجوهرة (کذا فی المحیط)
وابرا کردن مریض برای دین دار خود و حال انکه خود آن مریض دین دار باشد بدینکه فراگیرنده مال او
باشد روا نیست اگر آن دین دار او بیگانه باشد و اگر دین دار او وارث وی باشد روا نیست ابراء
او برای وی برابرست که آن مریض دین دار باشد یا نباشد و برابرست که ابراء او برای آن
وارث از وجهی باشد که بطریق اصالت باشد بر او و یا بطریق ضامنی باشد و همچنین روا نیست اقرار
مریض بقبض نمودن دین خود از وارث و بقبول نمودن مریض حوالهٔ وارث را از بابت دین خود
بر غیر آن وارث و اگر آن مریض دین دار خود را ابراء کرد برای بیگانه از دین خود پس این ابراء او
صحیح است از سوم حصهٔ مال او چنانچه در کتاب جوهرهٔ نیره ذکر شده است اقرار فی مرضه بشیء
فقال کنت قلته فی الصحة کان بمنزلة الاقرار فی المرض من غیر اسناد الی زمن الصحة اشباه (رد المحتار)
اقرار کرد مریضی در حالت مرض خود بچیزی و گفت که اقرار کرده بودم باین چیز در حالت صحت
این اقرار او بمنزلهٔ اقرار او میشود که در حالت مرض کرده باشد بدون نسبت کردن بزمانهٔ صحت

فایده
ابراء مریض برای دین دارش

فایده
در اینکه اقرار کند مریض بچیزی و بگوید که اقرار کرده بودم بآن در صحت خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 107 of 362

چنانچه در کتاب شهادات ذکر شده است وفی المنتقی اقر فی مرضه انه باع عبده من فلان
وقبض الثمن فی صحته وصدقه المشتری فیه صدق فی البیع لا فی
قبض الثمن الا من الثلث (خلاصة الفتاوی) اقر انه ابرأ فلانا فی صحته من دین له علیه (المحیط البرهانی)
و در کتاب منتقی آورده است که شخصی اقرار کرد در حال مرض خود که فروخته ام غلام خود را برای فلان
و قبض کرده ام بهای آنرا و در حال صحت خود و خریدار او را راستگوی نمود دران اقرارش
راستگوی کرده میشود در فروختن نه در قبض بهای مگر راستگوی میشود در قبض بها از سوم حصه مال او
اگر اقرار کرد مریضی که ابرا کرده ام برای فلان در حال صحت خود از دین خود و او منکر شود اقرار بدین او را تم
او لغو شود پس اگر مرد و ورثا گواهی دادند که او در حال صحت خود ابرا کرده بود از دین او بر فلان
اقرار کرد مریضی بدینی برای وارث خود یا برای غیر وارث بعد ازان پیشه از مرض خود پس این دین بر
مانند دین حال تندرستی اوست و اگر وصیت کرد برای وارث خود بعد ازان پیشه از مرض خود باطل شد
وصیت او چنانچه در کتاب جامع الفصولین ذکر شده است مریض علیه دیون الصحة غصب فی حال
عبدا فی مرضه فمات العبد فی یدیه او اتلف وقضی القاضی للمریض علی الغاصب
بالقیمة فاقر المریض باستیفائها من الغاصب لا یصدق الا ببینة ولو کان الغصب فی
حال صحة المغصوب منه ثم مرض والعبد قائم بعینه فی ید الغاصب ثم اتلف او مات وقضی
القاضی علیه بالقیمة ثم اقر المریض باستیفاء تلک القیمة ان کان العبد مینا او لم یعد الاباق
کان مصدقا فی عامة الدین وجب له فی الصحة وان کان العبد قد عاد من الاباق
لا یصح اقراره ولو کان الغصب والقضاء بالضمان جمیعا فی حال الصحة واقرار
المغصوب منه باستیفاء الضمان فی حالة المرض صدق فی ذلک کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
بر مریضی دین حال تندرستی او بود و مردی غلامی را ازوی غصب کرد در حال مرض او پس ان غلام

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 108 of 362

دوست آن غصب کننده مرد یا کرخیت ازوی او قاضی حکم کرد برای مریض بقیمت آن بغصب کننده
پس آن مریض اقرار کرد بتمام گرفتن قیمت آن از غصب کننده راستگوی کرده نمیشود در گرفتن آن
مگر بگواهان واگر غصب در حال تندرستی آن کسی بود که ازوی غصب کرده شده بود بعد ازان مریض
شد و آن غلام بنفس خود ثابت بود و دست غصب کننده بعد ازان کرخیت یا مرد و قاضی حکم کرد
بر غصب کننده بقیمت آن بعد ازان آن مریض اقرار کرد بتمام گرفتن قیمت آن اگر آن غلام مرده بود یا
از کرخیتن باز نگردیده بود راستگوی کرده شده است و ران اقرار خود بمنزله دین حال تندرستی
واگر آن غلام بتحقیق باز گردیده بود از کرخیتن صحیح نمیشود اقرار او واگر غصب کردن و حکم قاضی بقیمت
آن هر دو در حال تندرستی او بود و اقرار آن شخصیکه از او غصب کرده شده بتمام گرفتن آن در حال
مرض او بود راستگوی کرده میشود دران همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح

مریض باع عبدا قیمته الف بالفین لا مال له غیره وعلیه دیون کثیرة فی الصحة فاقر بالقبض
ثم مات لم یصح اقراره بشیء فی قول ابی یوسف رحمه الله علیه ویخیر المشتری فی دفع الثمن
اخری وفی فصل البیع فان اختار دفع الثمن فاوفی اقرار المریض بالصحة کذا فی التجرید شرح جامع الکبیر للمکی
مریضی فروخت غلامی را که قیمت او هزار درم بود بدو هزار درم و او را بغیر آن غلام دیگر مالی نبود
نبود و بران مریض دینهای بسیاری بود در حال تندرستی او پس اقرار کرد بتمام گرفتن بهای
آن بعد ازان مرد صحیح نمیشود اقرار او بهیچ چیزی در قول امام ابو یوسف رح و اختیار داده شده است
خریده را در دادن بهای دیگر بار و در شکستن عقد فروختن پس اگر اختیار کرد دادن بهای را پس آن بهای
مر صاحبان دین حال تندرستی او راست همچنین ذکر کرده شده است در کتاب تجرید شرح جامع کبیر
مریض وهب عبدا له لیس له مال سوی هذا العبد وقبضه الموهوب له ثم ان الواهب
اقر ان المریض کان قد قبض من العبد هذا الوارث الآخر او اقر انه کان دفع

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 109 of 362

قبل هذا من هذا الوارث الآخر وصدقه الآخر في ذلك فللثاني ان يأخذ
العبد من الاول فلو اخذ الثاني العبد من الاول ثم مات المريض من مرضه
ذلك فان كان قائما يؤخذ من الثاني ويصير ميراثا لورثة الميت
ويقسم بينهم على فرائض الله تعالى وكذلك لو كان الثاني غير الوارث
وعلى الميت دين يحيط بماله فان للغرماء ان يأخذوا العبد من يده (عالمگيري)
مریضی بخشید غلام خود را برای بعض ورثهٔ خود وحال اینکه نبود او را مالی غیر ازین غلام وآن کسیکه برای او
بخشیده شده قبض نمود آن غلام را بعد ازان انکسیکه برای او بخشیده شده اقرار نموده که بدرستی آن
مریض اقرار کرده بود پیش از بخشیدن آن غلام بمن که بدرستی این غلام مر این وارث دیگر راست
یا اقرار نمود باینکه بدرستی آن مریض این غلام را پیش ازین بخشیده بود باین وارث دیگر و راست گفت
او را آن وارث دیگر در این اقرار پس مر وارث دوم راست که بگیرد آن غلام را از وارث اول و گرفت
وارث دوم گرفت آن غلام را از وارث اول وبعد ازان آن مریض مرد از ان مرض خود پس اگر آن
غلام قائم بود و هلاک نشده بود گرفته میشود آن غلام از وارث دوم و میراث میکرد برای ورثهٔ مرده قسمت
کرده میشود بطریقهٔ فرایض الله تعالی و همچنین هست اگر آن شخص دوم وارث نبود و بر مرده دینی بود
که فرا میگرفت مال او را پس بدرستیکه مر صاحبان دین او راست که بگیرند آن غلام را از دست آن شخص دوم
ولو كان العبد قد مات في يد الوارث الثاني فان الغرماء بالخيار في هذه الصورة
وباقي الورثة في الصورة الاولى ان شاءوا ضمنوا الوارث الاول قيمة
العبد وان شاءوا ضمنوا الثاني والثاني لا يرجع على الاول وان ضمنوا
الاول فالاول لا يرجع على الثاني هكذا ذكر في عامة روايات هذا الكتاب (عالمگيري)
واگر آن غلام بتحقیق مرده بود در دست وارث دوم پس بدرستیکه صاحبان دین را اختیار است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 110 of 362

درین صورت و باقی ورثه را اختیار ست در صورت اول اگر رضای آنها شد تا وان بگیرند از وارث
اول قیمت آن غلام را و اگر رضای آنها نشد تا وان بگیرند از وارث دوم و آن وارث دوم رجوع نکند
بر وارث اول و اگر ایشان تا وان نگرفتند از وارث اول پس وارث اول رجوع نکند بر دوم
همچنین ذکر شده ست در عامهٔ روایتهای این کتاب و ذکر فی بعض الروایات انه یرجع
وقالوا وهذا لان بقیة الورثة انما یحیون اذا لم یوجد منهم تصدیق ولا تکذیب واما اذا
وجد منهم التصدیق فیکون لهم تضمین الثانی واما اذا وجد منهم التکذیب فیکون لهم
تضمین الاول هذا اذا صدق المقر له الثانی المقر له الاول فاما اذا کذبه وقال العبد عبدی
ولا اعرف ما یقول فان العبد للثانی هذا اذا کان الاول قبض العبد من المریض ثم اقر به للثانی عالمکیریه
وذکر شده در بعض روایتها که بدرستی آن شخصیکه اول برایش اقرار شده رجوع کند بران شخصیکه
دوم بار برایش اقرار شده و گفته اند که این اختیار مر باقی ورثه را وقتی ست که موجود نشود از باقی ورثه
راستگوی نمودن و نه دروغگوی کردن دران اقرار اما وقتیکه موجود شود از باقی ورثه راستگوی نمودن
دران اقرار پس میرسد باقی ورثه را تا وان گرفتن ازان کسیکه دوم بار برایش اقرار شده و اما وقتیکه
از باقی ورثه دروغگوی نمودن دران اقرار موجود شود پس مر باقی ورثه را میرسد تا وان گرفتن ازان کسیکه
اول برایش اقرار شده و این حکم وقتی ست که آنکسیکه دوم بار برایش اقرار شده راستگوی کند آن کسی را
که اول برایش اقرار شده و اگر آن کسیکه دوم بار برایش اقرار شده دروغگوی نمود آن کسی را که اول
برایش اقرار شده و گفت که آن غلام غلام من ست و نمی شناسم و نمیدانم از چیز برا که آنشخص میگوید
اول برایش اقرار شده پس بدرستی آن غلام بسلامت مانده میشود نزد آن شخصیکه دوم بار برایش
اقرار شده و این حکم وقتی ست که آنشخصیکه اول برایش اقرار شده قبض نموده باشد آن غلام را ازان
مریض بعد ازان اقرار کرده باشد برای آنشخص دوم بان غلام وکذلک لو ان الاول لم یقبض العبد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 111 of 362

من المريض حتى اقر ان المريض قد كان اقر به للثاني قبل هذا فان صدقه
الثاني وقبض العبد من المريض ثم مات المريض وعليه ديون كثيرة والعبد
في يد الثاني اخذ العبد منه وقسم بين الغرماء وان لم يكن قائما في يده
فللغرماء اختيار التضمين ان شاء واضمنوا الاول وان شاء واضمنوا الثاني وان لم يكن
على المريض دين فللباقي الورثة حق اخذ العبد ان كان قائما وخيار التضمين ان كان هالكا هكذا في المحيط
وهمچنين اگر آن شخص كه اول بر اين اقرار شده قبض نكرده بود آن غلام را از مريض تا اينكه اقرار كرد
كه بدرستي آن مريض اقرار كرده بود باين غلام مر اي شخص دوم پيش ازين پس اگر راست نموده شخص
اول را شخص دوم و آن دوم قبض نمود غلام را از مريض بعد ازان مرد آن مريض و حال آنكه بروي
دينهاي بسياري بود و غلام قائم بود در دست شخص دوم گرفته ميشود آن غلام از وي و قسمت كرده
ميشود در ميان صاحبان دين و اگر غلام در دست وي قائم نبود پس صاحبان دين را اختيار تا
وان گرفتن هست اگر ميخواهند تا وان بگيرند از اول و اگر ميخواهند تا وان بگيرند از دوم و اگر بر مريض
دين نبود پس باقي ورثه را حق گرفتن آن غلام هست اگر آن غلام موجود و قائم بود و اختيار تا وان
گرفتن هست مر باقي ورثه را اگر آن غلام هلاك شده بود همچنين ذكر شده هست در كتاب محيط قال
في الجامع اذا وجب لرجل على رجل دين الف درهم في صحته فلما مرض رد الدين الى بكر الف
انما وديعة عنده لغريمه او لمكاتبه وهي من الالف الواجب للمريض ثم مات المريض وعليه دون الصحة
المريض يجحد وما اقر المريض فالمريض مصدق فيما اقر ويكون الالف للمودع قضاء بالدين ويقضى لكل
گفته هست امام محمد رح در كتاب جامع كه اگر واجب شد مر مردي را بر مردي دين هزار درم در حالت صحت او
پس وقتيكه صاحب دين مريض شد اقرار كرد بهزار در نيكه در دست او بود كه اين هزار درم وديعت
نزد من از آن دين دار من و يا از مكاتب من و آن وديعت مانند همان هزار درم دين بود كه مر

فايده
در اقرار مريض بودن وديعت بودن مال مديون يا مكاتب خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 112 of 362

واجب شده بود بعد ازان آن مریض مرد و بروی دینهای حال صحت بود و صاحبان دین آن مریض منکر بودند از چیزیکه اقرار کرده بود مریض بآن پس آن مریض راستگوی گردانیده شده است و چیزیکه اقرار کرده است بآن و هزار درم ودیعت مجری میشود بدین مریض و آن مکاتب آزاد میشود

ولو اقر بالف درهم ودیعة هی اجود من الالف الواجب للمریض صح الاقرار فان قال المقر له انا استرد الجیاد واعطی مثل حقه لم یکن له ذلک (عالمگیری)

واگر اقرار نمود مریض در صورت مذکوره بهزار درم ودیعت که آن سره تر بود از هزار درمیکه واجب بود مریض را بر دین دار او صحیح است اقرار او و اگر آن شخصیکه اقرار برایش شده گفت نمیگیرم درمهای سره او میدهم مثل حق او را نمیرسد او را این باز گرفتن

ولو اقر بالف زیوف فی یده انها ودیعة عنده له والدین جیاد لم یصح اقراره وقسمت هذه الدراهم بین الغرماء ویؤخذ الغریم والمکاتب بما علیهما (عالمگیری)

واگر اقرار کرد مریض در صورت مذکوره بهزار درم ناسره که در دست او بود که بدرستی آن هزار درم ودیعت است نزد من مردم دار یا مکاتب را و حال انکه دین آن مریض سره بود صحیح نمیشود اقرار او و همین درمها قسمت کرده میشود در میان صاحبان دین و گرفته میشود دین دار و مکاتب بچیزیکه بر ایشان است

وکذلک لو اقر عائنة دینار فی یده انها ودیعة عنده لمکاتبه او لغریمه او اقر بجاریة فی یده ثم مات وذلک فی یده قائم بعینه او لا یدری ما فعل بالجاریة فان اقراره باطل (عالمگیری)

وهمچنین اگر اقرار کرد بصد دینار که در دست او بود که بدرستی این دینار نزد من ودیعت مکاتب یا دین دار من است و یا اقرار نمود بکنیزکه در دست او بود بعد ازان مرد و حال انکه آن کنیزک بذات خود در دست او موجود بود و یا معلوم نبود که چه چیز شده بآن کنیز پس بدرستیکه این اقرار مریض باطل است

فان قال المریض اخذت هذه الدراهم الا الف لنبهرجة من غریمی

فایده در اقرار مریض بودیعت هزار درم سره از دین او

فایده در اقرار مریض بودیعت ناسره برای مدیون خود

فایده در اقرار مریض بودیعت صد دینار مدیون و یا مکاتب خود

فایده در اقرار مریض بگرفتن هزار درم نبهرجه از مدیون و یا مکاتب خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 113 of 362

او قال من مکاتبو قضاء لحقی او قال اخذت هذه الدنانیر قضاء لحقی او قال هذه الجاریة ثمن لحقی ان کذبه
الغریم والمکاتب وقالا دینه علینا وهذه الاموال اموالنا بطل اقرار المریض وتبقی المقربه
حتی الغرماء والمریض یقسم بینهم بالحصص لان دین علی المکاتب والغریم علی خلاف ذلک
واگر مریض گفت که گرفته بودم همین هزار درم ناسره را ازدین دار خود و یا از مکاتب خود از جهت
او اشدن حق مرا و یا گفت که گرفتم همین کنیز را بخریدن بعوض حق خود اگر دین دار و مکاتب دروغگوی
ساخته اند او را و گفته اند که دین مریض بر ماست و همین مالها مالهای ماست اقرار مریض باطل ست
و اگر نه یکی اقرار بآن شده حق ست برای صاحبان دین مریض قسمت کرده میشود میان ایشان
بحصها و آن دین مریض بر مکاتب و دین دار او بحال خود باقیست وان صدق الغریم او المکاتب
المریض فیها اقر فی الجاریة والدنانیر ینظر ان کانت قیمة الجاریة والدنانیر مثل الدین
الذی للمریض علی المکاتب او الغریم او اکثر صح الاقرار وان کانت القیمة اقل
من دین المریض بان کانت القیمة خمسمائة ودین المریض لهم فی الجاریة یقال
للغریم او المکاتب ان المریض جاءنی بقدر خمسمائة والحاباة ما نقص من المریض المدیون
فان شئت فامض البیع واتم حقه بخمسمائة وان شئت فانقض البیع وخذ الجاریة واد
ما علیک وفی الدراهم البیضة لانها حق المکاتب او الغریم بیان یاخذ البیضة ویرد الجیاد وبیان یترک
ویصبر الحق تواکی یاخذ البیضة ویرد الجیاد ولم یذکر فی الکتاب اذا کانت قیمة الدنانیر اقل من الدین هل یخیر المکاتب
ذکر الفقیه ابو بکر البلخی انه یخیر وهو الاصح فان اختار المکاتب والغریم النقض رد الجاریة والدنانیر علیه فی الحنیطة
واگر دین دار یا مکاتب راستگوی نموده بود مریض را در چیزیکه اقرار کرده بود بران پس در کنیز
و دینار نظر کرده شود اگر قیمت کنیز و دینار مانند آن دین بود که مریض را بر مکاتب یا دین دار او بود و یا
زیاده بود ازان صحیح ست اقرار او و اگر قیمت آن کمتر بود از دین مریض باینطریق که قیمت آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 114 of 362

پنجصد درم بود و دین مریض هزار درم بود پس درصورت کنیز کفته شود دین دار یا مکاتب را که
بدرستی آن مریض محابات کرده بقدر پنجصد درم و محابات از مریض دین دار صحیح نمیشود پس
اگر میخواهی امضا کن عقد بیع را و تمام کن حق او را به پنجصد درم و اگر میخواهی بشکن عقد بیع را و بگیر آن
کنیز را و ادا نمای آن دینی را که بر توست و در دو رهای ناسره اختیار ندارد مکاتب یا دین دار او
میان اینکه بگیرد در رهای ناسره را و رد کند با و در رهای سره را و میان اینکه ترک کند در رهای ناسره را
و تاوان وصف سره کی را بگیرد و لیکن بگیرد در رهای ناسره را و رد کند در رهای سره را و ذکر کرده است
امام محمد رح در کتاب آنصورت را که اگر قیمت دینار تا کمتر باشد از دین آیا مکاتب را اختیار هست یا
ذکر کرده است فقیه ابو بکر بلخی رح که بدرستی او را اختیار داده شده است و همین قول فقیه ابو بکر بلخی رح
صحیح تر است پس اگر مکاتب یا دین دار او اختیار کرد شکستن عقد بیع را واجب میشود رد کردن کنیز و
دینار تا بر او همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط ولا یجوز للمریض ان یقضی دین بعض الغرماء
دون البعض لان فی ایثار البعض ابطال حق الباقین وعزماء الصحة والمرض فی ذلک سواء الا
اذا قضی ما استقرض فی مرضه ونقد ثمن ما اشتری فی مرضه وقد علم بالبینة (هدایه)
ورواست مریض را که ادا کند دین بعض صاحبان دین خود را نه دین بعضی را زیرا که در اختیار کردن او
ادا کردن حق بعض ایشان را باطل کردن حق باقی صاحبان دین است و صاحبان دین وقت تندرستی و
وقت مرض او در ین حکم برابر اند مگر رواست ادا کردن او اگر قرض کرفته باشد در حالت مرض خود
یا نقد داده باشد بهای چیزی را که در وقت مرض خود او را خریده باشد و حال آنکه قرض کرفتن و خریدن
او بشایدان معلوم شده باشد ولو قضی مهر امرأة تزوجها فی المرض واجرة دار استاجرها
لم یسلم لها ویثار کهما غرماء الصحة (کفایه) وهذا فی الاجرة المستوفیة المنفعة اما اذا کانت الاجرة
مشروطة التعجیل وامتنع من تسلیم العین المؤجرة حتی یقبض الاجرة فهی کمسألة ثمن المبیع

فایده
در دادن شوهر مهر زنرا
که نکاح کرده بود او را
در مرض خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 115 of 362

الذی امتنع من تسلیمه حتی یقبض ثمنه فان له حبسه حتی یقبض الثمن علی کل حال (تکمله)
و اگر مریض اداء کرد مهر زنی را که در حال مرض خود او را بکابین کرفته بود یا اجرت سرائی را که در حال مرض خود آنرا باجاره کرفته بود سلامت
سپرده نمیشود برای آنزن و اجاره دهنده همسرای او با ایشان شریک میشود صاحبان دین در وقت تندرستی او و احکم در آن اجرتیست که منفعت آن
آن بتمام کرفته شده باشد اما اگر اجرتی باشد که پیش از دادن آن شرط کرده شده باشد و اجاره دهنده منع آورده باشد
از سپردن مال معین اجاره داده شده تا که اجرت آنرا قبض کند پس حکم این مسئله مانند حکم مسئله بهای
چیزی فروخته شده ست که فروشنده از سپردن آن منع آورده باشد تا که بهای آنرا قبض کند در مسئله
مذکوره فروشنده راست که نگهدارد چیز فروخته شده را تا که بهای آنرا قبض کند در هر حال و اذا
اقرت المریضة باستیفاء مهرها من الزوج وعلیها دین الصحة ثم ماتت من مرضها
قبل ان یطلقها الزوج فانه لا یصح اقرارها ویؤمر الزوج برد المهر فیکون
بین الغرماء بالحصص وان کان الزوج طلقها قبل الدخول ثم اقرت باستیفاء المهر
ثم ماتت من مرضها صح اقرارها فان قال الزوج انا اضرب مع الغرماء بنصف المهر لم یکن له ذلک کذا فی الجامع الکبیر
و اگر زن در مرض خود اقرار کرد بتمام کرفتن مهر خود از شوهر خود و بران زن دینهای حالت تندرستی او بود بعد
از همان مرض خود مرد پیش از طلاق کردن شوهر او را پس بدرستی صحیح نمیشود اقرار آنزن و امر کرده میشود
شوهر او را که رد کند مهر او را پس آن مهر شش میان صاحبان دین او تقسیم میشود بحصهای او اگر شوهر شش طلاق
کرده بود او را پیش از دخول کردن با او بعد ازان اقرار کرد آنزن بکرفتن مهر خود بعد ازان مرد از ان مرض
خود صحیح میشود اقرار او و اگر شوهر شش کفت که شریک میشوم با صاحبان دین او بنصف مهر نمیرسد او را باین
شریک شدن همچنین ذکر شده ست در کتاب ذخیره فان بقی شیء من مالها بعد قضاء دیون الصحة
رجع فیما بقی بنصف المهر ولو کان الزوج دخل بها ثم طلقها طلاقا بائنا او رجعیا فرضت
او اقرت بالاستیفاء ثم ماتت فان ماتت بعد انقضاء العدة فاقرارها بالاستیفاء صحیح وان ماتت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 116 of 362

قبل انقضاء العدة لا يصح اقرارها ومتى يصح اقرارها باستيفاء المهر او ابرائها او يستوفى في صحتها
ديون الصحة ديونهم فان فضل شيء ينظر الى المهر والى ميراثها منه فيسلم له الاقل منهما كذا في المبسوط (عالمگيري)
پس اگر باقيماند چيزي از مال آنزن بعد از ادا كردن دينهاي وقت تندرستي او رجوع كند شوهرش
بران باقي بقدر نصف مهرش و اگر شوهرش دخول كرده بود با او بعد ازان طلاق كرد آنزن را بطلاق
بائن يا رجعي و آنزن مريض شد و اقرار كرد بتمام گرفتن مهر خود بعد ازان مرد پس اگر آن زن بعد
از گذشتن عدت مرد پس اقرار كردن آنزن بتمام گرفتن مهر از شوهر صحيح است و اگر پيش از گذشتن
عدت مرد صحيح نميشود اقرار او و وقتيكه اقرار آنزن بتمام گرفتن مهرش در ينصورت صحيح نشد تمام
ميگيرند صاحبان دين وقت تندرستي او دينهاي خود را پس اگر چيزي زياده شد رد ميشود بمهر آنزن
و ميراث شوهرش ازو پس سپرده ميشود براي شوهرش كمتر آن هردو چنين ذكر شده است در كتاب
ولو قالت في مرضها لا مهر لي عليه ذكر الخصاف في الحيل انه يصح اقرارها (قاضيخان)
و اگر زن در وقت مرض خود گفت كه مرا بر شوهرم مهر نيست ذكر كرده است امام خصاف رحمه الله در كتاب حيل
كه بدرستي اقرار آنزن صحيح ميشود ابراء الزوجة زوجها في مرض موتها الذي مات فيه صح
على البات بقية الورثة (رد المحتار) ابراء كردن زن براي شوهرش دران مرض خود كه ازان
ميرد موقوف است باجازة باقي وارثانش و لو خلع امرأته في مرضه على جعل ولا قضت عدتها
فاقر باستيفائه منها وابرئ عليه في الصحة و لا مال لها ان كان مصدقا كذا في المبسوط (عالمگيري)
و اگر مريض با زن خود خلع كرد در وقت مرض خود بعوض مالي و گذشت عدت آنزن پس اقرار كرد
آن مريض بتمام گرفتن بدل خلع ازان زن و بران مريض دين نبود نه در حال تندرستي و نه در حال
مرض راستگوي كرده ميشود همچنين ذكر شده است در كتاب مبسوط و اقرار المريض لوارثه لا يجوز
الا ان يصدقه فيه بقية الورثة (هدايه) فان كان المقر له وارث المريض وقت الاقرار ولم يرث كذلك

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 117 of 362

الی ان مات المریض فالاقرار باطل وان کان المقر له وارثا وقت الاقرار وصح من ان یکون
وارثا بعد الاقرار وبقی کذلک حتی مات وان اقر لاجنبی ولیس لهذا ابن ثم حدث له
ابن وبقی هذا الابن حیا الی ان مات المریض فالاقرار جائز هکذا فی المحیط (عالمگیری)
واقرار مریض برای وارثش روا نیست اگر انکه راستگوی کند او را باقی وارثانش ودران اقرار پس
اگر آن کسیکه اقرار برایش شده وارث مریض بود در وقت اقرارش وهمچنان وارث باقیماند تا که
آن مریض مرد پس اقرار او باطل است واگر آنکسیکه اقرار برایش شده وارث او بود در وقت
اقرارش واز وارث بودن او برامد بعد از اقرار او وهمچنان غیر وارث باقیماند تا که آن مریض مرد پس
اقرار کرد برای برادر خود بعد ازان نو پیدا شد مر آن مریض را پسری وآن پسر او زنده ماند تا که آن مریض
مرد پس این اقرار او برای برادرش روا است همچنین ذکر شده است در کتاب محیط ولو اقر لمن
لم یکن وارثا وقت الاقرار ثم صار وارثا له بسبب قائم وقت الاقرار بخلاف اقراره لاجنبی
وله ابن فمات الابن ثم مات المریض لا یصح اقراره ولو اقر لمن لا یکون وارثا فصار وارثا له
بسبب حادث (عالمگیری) بان اقر لاجنبیة ثم تزوجها ثم مات صح اقراره لها بخلاف الهبة والوصیة بطلتا لها اتفاقا
واگر اقرار کرد برای کسیکه در وقت اقرار وارث او نبود بعد ازان وارث او گردید بسبب که در وقت اقرار
ثابت بود چنانچه اقرار کرد برای برادریکه مر او را بود وحال انکه اقرار کننده را پسری بود وآن پسرش مرد
بعد ازان آن مریض مرد صحیح نمیشود اقرار او واگر اقرار کرد برای کسیکه وارث او نبود بعد ازان وارث
او گردید بسبب نو پیدا چنانچه اقرار کرد برای بیگانه زنی بعد ازان او را بنکاح گرفت باطل نمیشود اقرار او برای
آن زن بخلاف از بخشش ووصیت مریض برای زن که باتفاق باطل میشوند وان کان وارثا وقت
الاقرار لم یصح من ان یکون وارثا نحو ان اقر لامرأته ثم بانها وانقضت عدتها ثم تزوجها
ثم مات وکان والی رجلا فاقر له بعد ما مرض ثم فسخ الولاء ثم عقد لا ثانیا ثم مات

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 118 of 362

من مرضه بطل الاقرار عند ابی یوسف رح وما قال ابو یوسف رح استحسان
کذا فی المحیط (عالمگیری وعنایه) واگر آن کسیکه مریض برایش اقرار کرده وارث او
بود در وقت اقرارش بعد ازان ازوارث بودن او برامد چنانچه اقرار کرد مریض برای زن خود
بعد ازان بذا کرد آنزن را بطلاق وکذ مشت عدت آنزن بعد ازان بنکاح کرفت آنزن را بعد
ازان مرد یا عقد موالات کرد آن مریض با مردی واقرار کرد برای او بعد از مرض خود وبعد ازان باهم
فسخ نمودند عقد موالات را بعد ازان عقد موالات کردند دوم بار بعد ازان مرد ازان مرض باطل است
این اقرار وی نزد امام ابو یوسف رح وقول حضرت امام ابو یوسف رح را استحسان ست همچنین ذکر
شده ست در کتاب محیط ومن اقر لاجنبی ثم قال هو ابنه ثبت نسبه وبطل اقراره (هدایه)
واگر اقرار کرد برای بیکانه بعد ازان کفت که این شخص که اقرار برایش شده ست پسر من ست
ثابت میشود نسب او واز اقرار کننده وباطل میشود اقرار او واذا اقر لاجنبی بجاریة
احاط عالمه (هدایه) واگر مریض اقرار کرد برای بیکانه بر واست اقرار او اکرچه اقرار او ذا کرفته باشد
مال او ومن طلق زوجته فی مرضه ثلاثا ثم اقر لها بدین فلها الاقل من
الدین ومن میراثها منه (هدایه) قال الامام الزیلعی رح فی شرح الکنز هذا اذا طلقها
بسؤالها وان طلقها بلا سؤالها فلها المیراث بالغا ما بلغ ولا یصح الاقرار لها (نتائج الافکار)
واگر شخص طلاق کرد زن خود را بسه طلاق در حالت مرض خود بعد ازان اقرار کرد برای آنزن بدینی
میرسد این زن را کمتر از دین واز میراث او از آن مریض یعنی اکر دین کمتر بود او را دین میرسد واکر میراث
کمتر بود او را میراث میرسد کفته ست امام زیلعی رح در شرح کنز که این حکم وقتیست که آنزن را طلاق کرده باشد
بسوال آنزن واکر طلاق کرده باشد او را بغیر از سوال وی پس این زن را میراث ست بهر قدریکه برسد
واکر اقرار برای او صحیح نیست اقر فیه انه کان علی ابنته المیتة عشرة دراهم قد استوفیتها

فایده
در اینکه طلاق کننده مریض زن خود را
بعد ازان اقرار کند دین
برای او

فایده
در اینکه اقرار کند مریض کسی را که او
از دختر مرده او خود دین
خود را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 119 of 362

فایده
در اینکه اقرار کند مریض در مرض موت
بین برای زن خود و بمیرد
آنزن پیش از او

فایده
در اینکه بمیرد آنکسیکه اقرار برایش
شده پیش از اقرار کننده و وارث
او وارثان مریض باشند

ولو اقر بذلك صح اقراره كالو اقر لاجنبية في مرضه ثم مات قبلها وترك مالا وارثا صح الاقرار (الدر المختار)
اقرار کرد مریض در مرض خود که بداست کی که مر او را دختر من گرده است ده درم بود و گرفتام آنرا و حال آنکه پیش
پسری بود که منکر بود ازان گرفتن او صحیح است اقرار این مریض چنانچه اقرار بکند برای زن خود در مرض موت
بین بعد ازان بمیرد آنزن پیش از شوهر خود و بگذارد شوهر از زن وارثی را صحیح است این اقرار او ولذا
اقر الرجل في مرضه لامرأته بدين ثم مات امرأته قبله ولها ابنان احدهما منه والآخر من غيره
فان على قول ابي يوسف الاول الاقرار باطل وعلى قوله الآخر يجوز واذا اقر المريض لامرأته بدين
ثم مات قبلها ورثته يجر ونصيبها ولبيسوا من ورثة الميت فان اقراره جائز كذا في التتارخانية (عالمكيري)
واگر اقرار کرد شخصی در مرض خود برای زن خود بدینی و مرد آنزن او پیش از وی و مر آنزن را دو پسر بود که
یکی ایشان از آن مریض بود و دیگر ایشان از غیر او بود پس بنابر قول اول امام ابو یوسف رح آن اقرار او
باطل است و بنابر قول آخر او رواست واگر اقرار کرد مریض برای زن خود بدینی و آنزن پیش از و مرد و هم
آنزن را وارثه بود ند که تمام میگرفتند میراث او را و آن وارثان او از ورثهٔ آن مرد نبود ند پس اقرار او رواست
همچنین ذکر شده است در کتاب ذخیره و لو اقر لوارثه ثم مات المقر له ثم المريض ووارث المقر له
من ورثة المريض لم يجز اقراره عند ابي يوسف رح لان اقراره حصل للوارث ابتداء وانتهاء
وقال آخرا يجوز وهو قول محمد رح لانه بالموت قبل موت المريض خرج من ان يكون وارثا وكذا
لو اقر لاجنبي ثم مات المقر له ثم المريض وورثة المقر له من ورثة المقر
لان اقراره كان لاجنبي فيتم به ثم لا يبطل بموته (كملتقى الابحر وعالمكيري)
واگر اقرار کرد مریض برای وارث خود بعد ازان آنکسیکه اقرار برایش شده مرد پیش از اقرار کننده
بعد ازان مرد مریض و حال آنکه وارث آن کسیکه اقرار برایش شده از جمله ورثهٔ آن مریض بود روا نیست
اقرار آن مریض نزد امام ابو یوسف رح بر قول اولش زیرا که اقرار وی حاصل شده از برای وارث

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 120 of 362

در اول و واخر و گفته است امام ابو یوسف رح در قول دوم خود که روا است این اقرار او و قول
اخر امام ابو یوسف و در قول امام محمد است رح زیرا که وی بمرون پیش از مردن مریض مراد از اینکه
وارث باشد و همچنین روا است اگر اقرار کرد برای بیگانه بعد ازان مرد آن کسیکه اقرار براین
شده بعد ازان مرد مریض و مال انکه ورثه آن کسیکه اقرار براو شده ازجمله ورثه اقرار کننده زیرا که
اقرار وی برای بیگانه بود و تمام میشود بآن بیگانه بعد ازان باطل نمیشود بمردن وی ان اقر العبد التاجر

فایده
در اقرار غلام ماذون بقبض
کردن دین از مولای
خود

بقبض دین کان له علی مولاه فان لم یکن علیه دین جاز وان کان علیه دین بمثل
اقراره بذلك وكذلك المكاتب اذا اقر بقبض دينه من مولاه وهو مريض ثم مات
وعليه دين والمولى وارثه فاقراره باطل وان لم يكن عليه دين وكان له على مولاه
طعام ومكاتبة دراهم فاقر باستيفاء الطعام ثم مات وتوى الدراهم وفاء فان لم يكن له وارث سوى المولى
فالاقرار صحيح وان كان وارثه غيره الخ فهو مصداق ذلك ايضا ولو كان عليه دين محيط بالكل يصدق فيه لكن يبطل
اگر اقرار کرد غلام تاجر بقبض کردن دین که او را بر خواجه اش بود پس اگر بر غلام دین دیگر کسی نبود
این اقرار او و اگر بر او دین دیگر کس بود روا نیست اقرار او بقبض کردن دین از خواجه اش همچنین است
حکم مکاتب و همچنین اقرار کرد بقبض کردن دین خود از خواجه خود و حال اینکه آن مکاتب مریض و بعد ازان
مرد و بر وی دین بود مرد دیگر کسی را غیر از خواجه اش و وارث او خواجه اش بود پس اقرار او برای
خواجه اش باطل است و اگر بر او دین دیگر کس نبود و مر او را بر خواجه اش طعام بود و بدل کتابت
دراهم بود پس اقرار کرد بگرفتن آن طعام از خواجه خود بعد ازان آن مکاتب مرد و گذاشت
مال را که او امی شد بآن بدل کتابت و پس اگر خود او را وارثی غیر از خواجه اش پس ان اقرار
او روا است و اگر او را وارثی غیر از خواجه اش بود پس وی دین اقرار خود نیز را ستکوی کرده میشود
و اگر بر او دینی بود که فراگیرنده مال او بود در استکوی نمیشود دران اقرار خود و لو اقر بمثل

فایده
در اقرار مختص برای
مختص شدن غلام
او

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 121 of 362

للمریض انه قتل عبده او قطع یده ثم اقر المریض بالاستیفاء صح وکذلک لو کان الجانی قتل العبد
عمدا فی مرض الموت فصالح المولی علی مال واقر بقبض بدل الصلح جاز کذا فی الحاوی (عالمگیری)
واگر اقرار کرد مردی برای مریضی که بدرستی کشتم غلام ترا یا بریده ام دست غلام ترا بعد ازان
اقرار کرد آن مریض بتمام گرفتن حق خود ازان اقرار کننده رواست این اقرار او وهمچنین حکم است اگر
آن جنایت کننده بقصد کشته بود آن غلام را در حال مرض خواجه اش بعد ازان خواجه آن کشنده
صلح کرد بمالی واقرار کرد آن مریض بقبض کردن بدل صلح رواست این اقرار او همچنین فی کرشد و است
در کتاب حاوی رجل باع عبدا فی صحته من رجل وقبضه المشتری فمرض البایع وعلیه دیون
الصحة واقر باستیفاء ذلک حتی صح قراره فی حق غرماء الصحة ثم مات من مرضه ورجع المشتری بالعبد
ورد لا بقضاء القاضی فلیس للمشتری ان یشارک غرماء المیت فی سائر اموال المیت ولکن یحبس العبد
الی ان یستوفی الثمن فیباع العبد ویکون المشتری احق بالثمن من غرماء المیت ثم اذا بیع العبد وصار ثمنه الی
المشتری فان فضل شیء فالفضل لسائر غرماء المیت وان نقص الثمن عن حق المشتری فلا شیء للمشتری حتی
غرماء المیت دیونهم من سائر اموال المیت فان بقی شیء من حقوقهم اخذه المشتری (عالمگیری)
مردی فروخت غلام خود را در حالت صحت خود بمردی وقبض کرد خریده آن غلام را و آن فروشنده
مریض شد و بردی دینهای حالت صحت بود و اقرار کرد بگرفتن بهای آن غلام تا که صحیح شد اقرار او
درباره صاحبان دین حالت صحت اوپس مرد آن فروشنده ازان مرض خود و خریده دران
غلام عیبی یافت و رد کرد آن غلام را بحکم قاضی پس نیست مر آن خریده را که شریک شود با آن صاحبان
دین مرده در دیگر مالهای او ولیکن مر آن خریده راست نگهداشتن آن غلام تا که بگیرد بهای او را پس
فروخته شود آن غلام و آن خریده بهتر است بگرفتن بهای غلام از دیگر صاحبان دین پس اگر و تیک
فروخته شد آن غلام داده میشود بهای آن غلام برای آن خریده واگر زیاده شد چیزی پس آن برای

فایده
در اقرار مریض بگرفتن
بهای غلام که فروخته باشد
از اموال صحت
خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 122 of 362

مرد یکرصاحبان دین را راست داکر کمتر شد بهای آنغلام از حق خزنده پس هیچ چیزی مراورا نیست تا
کہ بکیرند صاحبان دین وبهای خود را از تماهی مالهای مرده واکر چیزی باقیماند از حقهای ایشان
بکیرد آنرا خزنده ولو ان المشتری لم یحبل العبد بل دفعه الی المریض حال حیاته او الی وصیه بعد موته
بقضاء القاضی بطل تقایضهما ولکن لا یبطل حقه فی استیفاء الثمن کذا فی المحیط (عالمکیری)
واکر خزنده نکرداشت آنغلام را بسبب حق خود بلکه اورا بآنمریض او در وقت زندکی او یا بوصی او بعد
از مردن او بحکم قاضی باطل میشود حق دین بودن آنخزنده در کرفتن جفش ازان غلام ولیکن باطل نمیشود
حق او در کرفتن بهای آن غلام همچنین ذکر شده است در کتاب محیط واذا دفع المریض الی وارثه
لیقضیها غرماءه من غرمائه فقال الوارث قد قضیتها الیه وکذبه الغرماء فالوارث مصدق فی براءة
نفسه صدقة الغرماء او کذبه ولا یصدق فی ابطال حق الغرماء (عالمکیری)
واکر داد بوارث خود در بهار انا کهدهای آنرا بصاحب دینی از صاحبان دین او پس آن وارث کفت
که تحقیق داده ام آن در بهار را بآن صاحب دین و دروغکوی کرد او را آن صاحب دین او پس آن
وارث راستکوی کرده میشود در خلاصی نفس وی خواه راستکوی کند او را آن صاحب دین
یا دروغکوی کند او را و او راستکوی کرده نمیشود آن وارث در باطل شدن حق آن صاحب دین
وان کان وکیله بقبض دین له علی الاجنبی فقال قد قبضته ودفعته الیه فهو مصدق والمکتوبی (مبسوط)
واکر بیمار وکیل کرد وارث خود را بکرفتن دین او که بر بیکانه بود و آن وکیل کفت که بتحقیق قبض کردم
آن دین را و داده ام آنرا باو پس آن وکیل راستکوی کرده میشود و آن دین وارث خلاص میشود از دین آن مریض
وان وکله ببیع متاع له ولاخر علیه فباع بقیمته بشهادة الشهود ثم قال فی حیاته او بعد موته
قد قبضت الثمن ودفعته الیه اوضاع فهو مصدق فی ذلک وان قال بعت المتاع واستوفیت
الثمن وضاع فان کان المتاع مستهلکا ولم یعرف الذی استولاه فهو مصدق

فایده
در اینکه بدهد مریض در بهار او را
از وارثان خود یا بدهد آنرا بصاحبان
دین او یا صاحبان دین
اختلاف کنند

فایده
در اینکه وکیل کند مریض وارث خود را
در قبض کردن دین او از یکی
و دران اختلاف
کنند

فایده
در اینکه وکیل کند مریض وارث
خود را بفروختن متاع خود و
بدادن بهای آن اقرار
کند

کان المریض

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 123 of 362

كان المريض حيا او ميتا وان كان المتاع قائما والذي اشتراه معروفا مقابلا لك وليس على المريض
دين فالوارث مصدق ايضا اذا كان الموروث حيا وان كان على المريض دين لم يصدق الوارث على ذلك
وان صدقه المريض فيه وان كان ميتا حين اقر الوارث بذلك لم يصح اقراره (مبسوط)

اگر مریض وارث خود را وکیل کرد بفروختن متاع خود و بر آن مریض دینی نبود و فروخت آن وارث
متاع او را بقیمت آن بشاهدی شاهدان بعد ازان گفت آن وارث در زنده گی مریض
یا بعد از مردن او که تحقیق کرفته ام آن بها را و داده ام ازا بآن مریض یا گفت که کرفته ام بها را
و تلف شد پس آن وکیل راستگوی میشود درین گفته خود و اگر گفت که آن متاع را فروخته ام
و تمام کرفته ام بهای آنرا و تلف شد آن بها پس اگر آن متاع تلف شده بود و معلوم نبود آن
کسیکه خریده بود آن متاع را پس آن وکیل راستگوی میشود برابر ست اینکه آن مریض زنده
باشد یا مرده و اگر آن متاع موجود بود آن شخص که خریده بود آن متاع را معلوم و اقرار کننده
بود بآن کرفتن و بر ان مریض دینی نبود پس آن وارث نیز راستگوی میشود و اگر آن مریض زنده بود
و اگر بر آن مریض دینی بود راستگوی کرده نمیشود آن وارث درین قول خود اگرچه راستگوی کند او را
آن مریض درین باقرارش و اگر مریض مرده بود در وقتیکه اقرار میکرد آن وارث بکرفتن آن بها
و تلف شدن آن صحیح نمیشود اقرار آن وارث رجل له على رجل الف درهم دين واحاط

فائده
(در اینکه اقرار کننده بعضی
از کرفتن دین خود از
او نیکه او را ضامن باشد)

كفيل به او كان الدين على الوارث ورجل اجنبي كفل بها عن الوارث او بغير امره فمرض
رب الدين واقر باستيفاء الدين من احدهما بطل اقراره (عالمكيري)

مردی را بر شخصی هزار درم دین بود دیگری از و ازشان او ضامن شده بود بآن هزار درم یا آن دین
بر وارث او بود و مرد بیکانه ضامن شده بود بآن دین بفرموده آن وارث یا بغیر فرموده او و بعضی
شد آن صاحب دین بعد ازان اقرار کرد آن مریض بکرفتن آن دین از یکی ازان ضامن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 124 of 362

وضامن و بنده باطل ست این اقرار وی فاما اذا ابرأ الاجنبی من غیر قبض فان کان اصیلا
لا یصح وان کفیلا یصح من الثلث فان کان للمیت مال یخرج ذلک من ثلثه فهو صحیح
ولا سبیل علی الکفیل والدین علی الوارث علی حاله وان لم یکن للمیت مال غیره یصح
من ثلثه وللورثة الخیار فی ثلثی الالف ان شاء وا اخذوه من
الاصیل وان شاء وا اخذوه من الکفیل والثلث الباقی یؤخذ من الاصیل
لا غیر ولو ابرأ الوارث لا یصح کیف ما کان (عالمگیری)
پس اگر مریض در صورت گذشته ابراء کرد از ان بیگانه بدون قبض کردن از و دیده شود اگر آن
بیگانه اصل دین را بود صحیح میشود ابراء او و اگر ضامن بود از طرف وارث او ابراء او از سوم حصهٔ مال
صحیح میشود پس اگر آن مرد را مالی بود که این دین از سوم حصهٔ آن میبرامد پس این ابراء او صحیح ست
و هیچ راهی نیست بر ضامن بودن آن دین بر آن وارث او بر حال خود ست و اگر آن مریض را مالی بدون
آن دین نبود صحیح میشود ابراء او از سوم حصهٔ مال او و مر ورثهٔ او را اختیار ست در دو حصه از سه حصهٔ
آن هزار درم دین اگر میخواهند بگیرند آنرا از اصل دین دارد و اگر میخواهند بگیرند آنرا از ضامن
و سوم حصهٔ باقی از اصل دین دار گرفته میشود نه از دیگری و اگر آن مریض ابراء کرد برای آن وارث
صحیح نمیشود بهر طریقکه باشد خواه آن وارث اصل دیندار باشد یا ضامن باشد و لو اقر
انه قبض من اجنبی تطوع به عن الوارث او تحول له اجنبی منه او وکل رجلا ببیع عبده
فباعه من ابن الآمر ثم مرض الآمر فاقر بقبض الثمن من ابنه واقر الوکیل بقبضه ودفعه
الی الموکل لم یصدق فان کان المریض هو الوکیل والآمر صحیح فهو مصدق وان
الآمر فان کان المشتری وارثا لهما وهما مریضان لا یصدق الوکیل وان کان وارث الوکیل دون
الآمر فان اقر انه قبض ودفعه الی الآمر وهلک فی یده یصدق فان اقر بقبضه فقط لا یصدق (عالمگیری)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 125 of 362

واگر مریض اقرار کرد که دین خود را قبض کرده ام از بیگانه که احسان و نیکی کرده است از جانب آن
وارث دین دار یا قبول حواله را کرده است از آن وارث برای من یا وکیل کرده مرد برادر خود
غلام خود پس آنوکیل فروخت آن غلام را برای پسر امر کننده بعد ازان امر کننده مریض شد
واقرار کرد بقبض کردن بها ازان پسر او یا آن وکیل اقرار کرد بقبض کردن آن بها از پسر او
وبدادن آن بآن وکیل گیرنده مریض در صورتها راستگوی کرده نمیشود پس اگر آنوکیل مریض
بود و امر کننده تندرست بود پس آنوکیل راستگوی کرده میشود دران اقرار خود اگرچه امر کننده منکر
باشد ازان واگر خریده وارث هر دو ایشان بود و هر دوی ایشان مریض بودند راستگوی کرده
نمیشود وکیل واگر خریده وارث وکیل بود نه ازامر کننده پس اگر اقرار کرد که بدرستی قبض کرده ام
بها را و داده ام آنرا بامر کننده یا تلف شده است از دست من راستگوی کرده میشود واگر
اقرار کرد تنها بقبض کردن بها راستگوی کرده نمیشود ولو ان الکفیل احال المریض بالدین علی غریم
وقبل المریض والمحتال علیه ثم مات ان کانت الحوالة مطلقة لا یجوز وان کانت الحوالة بنظیر
براءة الکفیل دون الاصیل فان کان الکفیل هو الوارث لا یصح ایضا وان کان الکفیل
اجنبیا یصح من الثلث فکان للورثة الخیار ان شاءوا اجازوا الحوالة وان شاءوا
نقضوا فان اجازوا ان شاءوا اخذوا الدین من المحتال علیه وان شاءوا اخذوا
من الاصیل الوارث وان لم یجیزوا فان کان للمیت مال یخرج ذلک من الثلث فکذلک
وان لم یکن للمیت مال غیر الالف فهو صحیح فی ثلثه وللورثة الخیار ان شاءوا
اخذوا المحتال علیه بالثلث والکفیل بالثلثین وان شاءوا اخذوا کل الدین
من الوارث ولو ان المریض لم یقبض الا استیفاء ولم یبرئ الکفیل ولم یحل ولکن اقر
بالف درهم او مائة دینار او جاریة فی یده انها ودیعة او غصب له کذلک

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 126 of 362

وامذبح قربه قائم بعینه ولا یلزمهما فعلا فاقراره باطل فان لم تعلم بعینها حتی ذبحا لزمهما الضمان علیه
فیصیر قصاصا بالدین وان کان قائما کان للکفیل ان یاخذه لانه وبیع فیتعلق حق الغرماء بعینه قضاء الدین
للوارث من غیر حاجة الی قضاء الدین بعین ماله کذا ذکره الاصیل فی التحریر شرح جامع الکبیر (عالمگیری)

واگر ضامن حواله کرد مریض را بدین او بر دیگری وآن مریض وانکسیکه براو حواله شده قبول
نمودند بعد ازان آن مریض مرد دیده شود اگر آن حواله مطلق بود که مقید بشرط خلاصی ضامن
نبود روا نمیشود واگر حواله بشرط خلاصی آن ضامن بود نه خلاصی اصل وبیدار نیز دیده شود
اگر آن ضامن وارث آن مریض بود نیز آن حواله صحیح نمیشود واگر آن ضامن بیگانه بود صحیح میشود
آن حواله از سوم حصهٔ مال آن مریض پس ورثهٔ او را اختیار ست اگر میخواستند اجازه کنند
آن حواله را واگر میخواستند بشکنند آنرا پس اگر اجازهٔ آنرا کردند اگر میخواستند بگیرند آن دین را
از کسیکه حواله براو شده ست واگر میخواستند بگیرند دین را از اصل دین دار وارث واگر ورثه
آن حواله را اجازه نکردند پس اگر آن مرده را مالی بود که این دین حواله از سوم حصهٔ مال او میباید
پس آن حواله همچنین صحیح ست واگر آن مرده را مالی بدون آن هزار درم دین نبود پس
آن حواله صحیح ست در سوم حصهٔ آن ومرورثهٔ او را اختیار ست اگر میخواستند بگیرند سوم
حصهٔ آنرا ازان کسیکه حواله براو شده ست ودو حصه از سه حصهٔ آنرا بگیرند ازان ضامن
واگر میخواستند بگیرند همهٔ دین را ازان وارث واگر آن مریض اقرار بتمام گرفتن دین نکرده بود
وازان ضامن ابراء نکرده بود وحواله نشده بود برسبی ولیکن اقرار کرده بود بهزار درم یا صد دینار
یا بگیزکه در دست او بودند بانکه اینها ودیعت ست یا غصب ست مر آن ضامن را وحال
آنکه عین آنچیزیکه بآن اقرار کرده موجود بود ومعلوم نبود که بآن چه صنع کرده پس اقرار او
باطل ست واگر عین آنچیز معلوم نبود تا که آن مریض بدون بیان سرد واجب میشود تاوان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 127 of 362

برادر پس مجرا میشود بان دین و اگر انچیز موجود بود مر آن ضامن راست که بگیرد انچیز را و بفروشد
انرا پس برسد بادای آن دینیکه حاصل میشود برای وارث بدون حاجت باداکردن آن دین بیک
مال معین از مالهای معین آن مریض و همچنین حکم هست اگر اقرار کرده بود بهمه آن چیزها برای اصل
دین دار همچنین ذکر شده هست در کتاب تحریر شرح جامع کبیر رجل کاتب عبده فی مرضه لیس له
مال غیره ثم اقر باستیفاء بدل الکتابة جاز من الثلث و یسعی المکاتب فی ثلثی قیمته کذا فی فتاوی
ولو لم یقر باستیفاء بدل الکتابة ولکنه اقر بالایفاء فی حیاته او مات دینارا وجاءت انما وفت بقدر
لهذا المکاتب ودعها ایاه بعد الکتابة تمامات فامر بحمل اقراره بقدر الثلث کذا فی المحیط اعتق
سوهی مکاتب کرد غلام خود را در حالت مرض خود و مر او را بدون آن غلام مالی نبود بعد ازان اقرار
کرد بتمام گرفتن بدل کتابت ازان غلام روا میشود این اقرار شش از سوم حصه مال او و سعی کند آن
مکاتب در دو حصه از سه حصه قیمت خود همچنین ذکر شده هست در فتاوای قاضیخان و اگر آن مریض
بتمام گرفتن بدل کتابت اقرار نکرده بود و لیکن اقرار کرد بهزار درمیکه در دست او بود یا بصد دینار یا
یا بگنیزکه بدرستی اینها ودیعت اند مر این مکاتب را که ودیعت نهاده آنها را نزد من بعد
از مکاتب شدن خود و بعد ازان اقرار مرد پس اقرار او روا هست بقدر سوم حصه مال او
همچنین ذکر شده هست در کتاب محیط رجل اودع ابا الف درهم بمعاینة الشهود فی
مرض موت الاب وصحته والمحضر الموت اقر انه استهلکها فاما ان یقر انه استهلک
الودیعة وثبت علی ذلک حتی مات فحینئذ صارت الودیعة دینا للابن فی ماله ویکون
هذا اقرارا لمریض لوارثه واما ان یجحد الودیعة او یقر انه استهلکها ثم قال ضاعت الودیعة
منی وردد تها علی صاحبها فحینئذ لا یلتفت الی قوله ویجب علیه الضمان وان حلف
واما ان یقول ضاعت الودیعة منی وردد تها فان طولب بالیمین اقر بالاستهلاک او نکل

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 128 of 362

فحینئذ یبطل عنه الضمان ولا یؤخذ من ترکته هکذا فی التحریر شرح جامع الکبیر للحصیری رحمه الله تعالی (عالمگیری)

مردی ودیعت نهاد نزد پدر خود هزار درم را بحضور شاهدان در حال مرض مردن پدر خود یاد در حال تندرستی پدر خود و وقتیکه حاضر شد پدر او را مردن اقرار کرد که آن ودیعت را تلف کرده ام پس خالی نیست از ینکه یا اقرار کرده میباشد که آن ودیعت را تلف کرده ام و بران اقرار خود ثابت میباشد تا که بمیرد پس در ینوقت آن ودیعت دین میگردد برای آن پسر در مال پدرش و نمیشود این اقرار او از قبیل اقرار مریض برای وارثش و یا اینکه پدر او منکر میباشد ازان ودیعت یا اقرار کرده میباشد که آن ودیعت را تلف کرده ام بعد ازان گفته میباشد که ضائع شد از نزد من یا رد کرده ام آنرا بصاحبش پس در ینوقت التفات کرده نمیشود بقول او و تاوان آن ودیعت بر او لازم میشود اگرچه سوگند کند و یا اینکه گفته میباشد که ودیعت از من ضائع شده یا رد کرده ام آنرا بصاحبش و وقتیکه از وی سوگند طلب شود اقرار کرده میباشد بتلف کردن آن یا منع آورده و میباشد از سوگند پس در ینوقت باطل میشود از وی تاوان و از مال متروکه او گرفته نمیشود همچنین ذکر شده است در کتاب تحریر شرح جامع کبیر تصنیف امام حصیری رح

قال محمد رحمه الله علیه رجل اثنتی عشرة مائة درهم فی ید ه دار فحضره الموت فقال اشتریت هذه الدار من ابنی هذا ومن هذا الاجنبی بالف درهم وقبضتها منهما ولم ادفع الیهما شیئا من الثمن وصدقاه علی ما اقر به الشریکان تمام والدار شفیع لابنه الآخر ان شاء اخذ جمیع ذلک منهما وان شاء اخذ من الاجنبی الا قدر حصة ابنه (عالمگیری)

گفته است امام محمد رح که مردی را سه پسر بود و در دست او سرائی بود و او را مردن رسید پس گفت که سرا برخریده ام ازین پسر خود و ازاین مرد بیگانه بهزار درم و قبض کرده ام آنرا از ایشان و نداده ام برای ایشان چیزی را از بهای آن و راستگوی کردند آن پسران آن بیگانه او را در آنچه که اقرار کرده بود از شریک بودن ایشان و آن مرد مر و سرا آن سرای را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 129 of 362

شفیع داری بود و آن دو پسر دیگر او منکر بودند تمامی آنچیز را که پدر ایشان گفته بود پس این اقرار
پدر ایشان باطل است و اذا بطل الاقرار قسمت الدار بین البنین اثلاثا لکمال ابن
الثلث فان حضر الشفیع اخذ الثلث الذی فی ید الابن المقر له بثلث الثمن و یقسم ثلث الثمن
بین الابن المقر له و بین الاجنبی نصفین فان کان الابن المقر له ورثه الآخر یضم ذلک الی ما وصل من ثمن الدار
و تکون الجملة بین الابن و بین الاجنبی حتی یصل الی کل واحد منهما تمام الخمس مائة (عالمگیری)
و چنانکه باطل شد اقرار پدر ایشان تقسیم کرده میشود آن سرای میان هر سه پسران او بتقسیم و سر
هر پسر او را سوم حصهٔ آن میشود و اگر حاضر شد شفیع یکی سوم حصهٔ آن سرا را که در دست آن پسر
او هست که اقرار نموده بود پدر برای او به سوم حصهٔ بهای آن سرای تقسیم کرده میشود سوم حصهٔ
آن بهاسیان همان پسر و آن سه بیکانه بدو نصف و اگر آن پسر یکه اقرار شده بود برای او مال دیگر
نیز میراث گرفته بود ضم کرده میشود آنمال بآن چیزیکه رسیده او را از بهای آن سرای و شریک میشود
بهمه آن میان آن پسر و آن بیکانه تا که بهر کدام ایشان پنجصد درم برسد فان کذب المقر الاجنبی
فی الشرکة بان قال الاجنبی بعت نصف الدار منه بخمسمائة فاما النصف الآخر فلا ادری
لمن کان ولکن بینی و بین الابن شرکة وصدقه الابن بذلک فیما اقر من الشرکة فعلی قول الثانی
و الیه هذا الاقرار سواء و یاخذ الشفیع ثلث الدار و ثلث الثمن و یکون ثلث الثمن بین الابن و بین الاجنبی نصفین (عالمگیری)
و اگر مرد بیکانه دروغگوی کرد آن اقرار کننده را در شریک بودن پسر او یا او بدینطریق که گفت
آن بیکانه که فروخته ام نصف آن سرا را بر اقرار کننده به پنجصد درم اما نصف دیگر را نمیدانم که از
کیست و میان من و آن پسر شریکی بنود و راستگوی کرد آن پسر پدر خود را در آن چیزیکه اقرار
کرده بود از شریک بودن آن پسر با این بیکانه پس بنا بقول شیخین ع ۷ حکم بدینصورت و صورت
اقرار نمودن آن بیکانه برابر است و بگیرد آن شفیع سوم حصهٔ آن سرا را بسوم حصهٔ بهای آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 130 of 362

و شریک میشود آن سوم حصه بهامیان پسر و میان آن بیگانه بدو نصف ولو کذب الابن بالبینة و صدقه الغریب فعلی قول ابی حنیفة رح وابی یوسف رح اقرار المریض باطل ایضا فیما ان الشفیع یأخذ من الابن المقر بما سدس الدار بسدس الثمن کذا فی المحیط (عالمگیری)

و اگر در وقت مرگ آن پسر پدر خود را در شرکت و راستگوی بیگانه را پس بنا بر قول شیخین رح چیزی اقرار آن مریض باطل است لیکن شفیع میگیرد از پسر گو اقرار بر ایش شده ششم حصه سیرا به ششم حصه بهما همچنین ذکر شده است در کتاب المحیط

الباب السابع

فی اقرار الوارث بعد الموت باب هفتم ثابت است در بیان اقرار وارث بعد از مردن میت

رجل مات و ترک الف درهم و اناقال الابنین فی کلام واحد موصول لهذا علی بی الف درهم و لهذا الف درهم فالالف بینهما نصفان و لو اقر للاول و سکت ثم اقر للثانی فالاول احق بالالف فان دفع الالف الی الاول بقضاء لم یضمن للثانی شیئا و ان دفعها بغیر قضاء ضمن للثانی خمسمائة و لو قال فی کلام موصول هذه الالف ودیعة لهذا و لهذا الاخر علی بی الف درهم دین کان صاحب الودیعة احق بالالف و لو قال افلان علی بی الف درهم و هذه الالف ودیعة لفلان فهما صافیه (مبسوط)

مردی مرد و متروکه گذاشت یکهزار درم را و وارث گذاشت یک پسر را و آن پسر شش دریک کلام بیوست گفت که این شخص را بر پدرم هزار درم ست و مر این شخص را بر او هزار درم ست پس آن هزار درم مابین آن دو شخص که اقرار برای ایشان شده بدو نصف ست و اگر برای شخص اول اقرار کرد و سکوت کرد بعد ازان اقرار کرد برای دوم شخص پس آن شخص اول بهتر ست بگرفتن آن هزار درم پس اگر آن پسر آن هزار درم را برای آن شخص اول بحکم قاضی ادا نماید نمیشود برای شخص دوم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 131 of 362

چیزیرا و اگر آن هزار درم را با وبدون حکم قاضی داده بود تا وان وه میشود برای شخص دوم نخصد درم
و اگر آن پسر در کلام پیوست گفت که این هزار درم مراین شخص را ودیعت ست نزد پدرم و مراین
شخص دیگر را هزار درم دین ست بر پدرم در نیصورت صاحب ودیعت بهتر ست بگرفتن آن
هزار درم و اگر گفت که فلانرا هزار درم دین ست بر پدرم و این هزار درم وودیعت ست مرفلان
دیگر را نزد پدرم در نیصورت هر دو فلان صاحب حصه میشوند دران هزار درم و لو قال لہ رجل
هذا الالف الذی ترکہ المیت ودیعۃ لی و قال الآخر لی علی ابیک الف
درهم دین فقال الوارث صدقتما قال ابو حنیفۃ رح یصح الاقرار جمیعا
ویکون الالف بینهما نصفین وقال ابو یوسف و محمد رح ان الالف کلہ لصاحب
الودیعۃ ولا یصح الاقرار للثانی کذا فی المحیط (عالمگیری)
و اگر وارث مرده را مردی گفت که این درمیکه مرده ازامتروکه گذاشته ودیعت ست مرا و مرد دیگر
گفت که مرا هزار درم دین ست بر پدر تو و آن وارث گفت که هر دوی شما راست گفتید گفت ست
امام اعظم رحمه الله تعالی که همه آن هر دو اقرار صحیح ست و آن هزار درم مابین صاحب دین
و صاحب ودیعت بدو نصف ست و گفته اند صاحبین رحمهما الله تعالی که همه آن هزار درم
مر صاحب ودیعت راست و صحیح نمیشود اقرار آن وارث برای شخص دوم همچنین ذکر شده ست
در کتاب محیط و لو قال لفلان علی ابیه الف دین ودفعها الیه بقضاء ثم اقر
بالف اخری علی ابیه لآخر لم یضمن لہ شیئا من ذلک عند محمد رح ولو دفع الف
بغیر قضاء یضمن للثانی خمسمائة و لو قال لفلان علی ابی الف لا بل لفلان فدفع الی
الاول بقضاء لم یضمن للثانی شیئا وبغیر قضاء ضمن للثانی مثلها
کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری) و اگر وارث گفت که فلانرا بر پدرم هزار درم دین ست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 132 of 362

وآن هزار درم را بحکم قاضی برای او داد بعد ازان اقرار کرد برای دیگر کس هزار درم دیگر تاوان
نمیشود برای آنشخص دوم چیزیرا ازین هزار درم نزد امام محمد رحمه الله تعالی واگر آن هزار درم
برای آنشخص اول بغیر از حکم قاضی داد تاوان ده میشود برای آنشخص دوم پنجهزار درم را واگر گفت
که فلانرا بر پدر من هزار درم ست اینچنین نیست بلکه مر فلان دیگر را هزار درم ست بر پدر من پس
با آنشخص اول هزار درم را بحکم قاضی داد تاوان ده نمیشود برای آنشخص دوم چیزیرا واگر داد آن
هزار درم را بآنشخص اول بغیر حکم قاضی تاوان ده میشود برای آنشخص دوم مانند آن هزار درم را
همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط سرخسی رح اذا مات وترک ابنین والمال

فاخذ کل واحد منهما الفا ثم ادعی رجل علی ابیهما الف درهم وادعی ایضا آخر
الف درهم فاقرا جمیعا لاحدهما واقر احدهما للآخر وحده وکان الاقرار
معا فان الذی اقر فقط علیه یاخذ من کل واحد منهما خمسمائة ویاخذ
الآخر من الذی اقر له ما بقی فی یده وهو خمسمائة ولو لم یقبض منهما شیئا
حتی غاب الذی اقر له جمیعا وجاء الذی اقر له الواحد وقدمه الی الحاکم
فقال لی علی المیت الف درهم وقد اقر بها هذا الوارث لی فصدقه الابن
واخبر القاضی بما اقر به لغیره فان القاضی یقضی علیه بالالف کلها فان
فان جاء الآخر وقدم اخاه قضی علیه بالالف التی فی یدیه کلها ولا یرجع
واحد من الاخوین علی اخیه بشیء وکذلک لو کان الذی اقر له جمیعا قدم
الذی اقر له وحده قضی له علیه بالالف الذی فی یدیه فان جاء
الآخر وقدم اخاه قضی له علیه بالالف الذی فی یدیه ولا یرجع واحد
من الاخوین علی صاحبه بشیء وکذلک لو کان المیراث دنانیر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 133 of 362

او شیئا مما یکال او یوزن والدین مثله کذا فی الحاوی (عالمگیری)

وقتیکه شخصی مرده گذاشت دو پسر و دو هزار درم را و گرفت هر کدام ایشان هزار درم را بعد ازان
دعوی کرد مردی بر پدر ایشان هزار درم را و مرد دیگر نیز دعوی کرد هزار درم را بر پدر ایشان و هر دو
پسر اقرار کردند برای یکی ایشان و اقرار کرد تنها یکی ایشان برای دیگر ایشان و حال آنکه هر دو
اقرار یکی بود پس بدرستی آن مرد یکه اتفاق کرده اند آن هر دو پسر بر او یکبرد از هر کدام ایشان
پنجصد درم را و یکبرد آن مرد دیگر از پسر یکه تنها اقرار کرده هست برای او چیزیرا که باقی مانده هست
در دست او که پنجصد درم هست و اگر قبض نکرده بود ندانند مرد ازان دو پسر چیزیرا تا که غائب شد
آن مرد یکه هر دوی ایشان برای او اقرار کرده بود ند و آمد آن مرد دیگر برای او اقرار کرده بود یکی
ایشان و پیش کرد آن برادر را که تنها برای او اقرار کرده نزد قاضی و گفت که مرا بر آن مرده
هزار درم هست و اقرار کرده هست این وارث بآن هزار درم برای من را راستگوی کرد قاضی
او را آن پسر و خبر کرد قاضی بچیزی که اقرار کرده بود بآن برای آن دیگر پس بدرستی که قاضی
حکم کند بر این پسر حاضر تمامی هزار درم پس اگر آمد آن مرد دیگر و پیش کرد نزد قاضی برادر این پسر را
حکم کند برای وی بر آن برادر بهمه آن هزار درم که در دست او هست و رجوع نکند یکی ازان دو
برادر بر دیگر خود بچیزی و همچنین حکم هست اگر آن کسیکه هر دوی ایشان بر ایش اقرار کرده
بود ند پیش کرد نزد قاضی آن برادر یرا که تنها بر ایش اقرار کرده بود حکم کند قاضی بر او
بآن هزار درمیکه در دست او هست و اگر آمد آن مرد دیگر و نزد قاضی پیش کرد برادر او را حکم کند
قاضی برای آن مرد دیگر بر آن برادر او بآن هزار درمیکه در دست او هست و رجوع نکند یکی
ازان دو برادر بر دیگر خود بچیزی و همچنین حکم هست اگر میراث آن مرده دینار ها بود یا چیز
دیگر بود ازان چیز های که پیمانه میشود یا وزن میشود و دین صاحب دین بماند آن بود همچنین

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 134 of 362

ذکر شده ست در کتاب ماوی رجل مات و ترک عبدین قیمة کل واحد منهما
الف درهم و ترک ابنین فاقتسماه و اخذ کل واحد منهما عبدا ثم اقر احدهما
ان اباهما اعتق احد العبدین بعینه و هو الذی فی ید الاصغر منهما
فی صحته و اقر الاکبر ان اباهما اعتق العبد الذی فی ید ه فی صحته و جمیع
منهما معافهما حران و ضمن الاکبر للاصغر نصف قیمة العبد الذی
فی ید ه و کذلک الاقرار بالودیعة فی العبدین بان اقر احدهما بعینه
انه ودیعة لفلان و اقر الآخر بما فی ید ه انه ودیعة لفلان وهذا والاقرار
بالسوا و لو کانت الترکة الفی درهم فاقتسماها و اخذ کل واحد منهما الفا ثم اقر
احدهما لرجل بدین خمسمائة علی ابیه و قضی القاضی بها علیه ثم اقرا جمیعا
ان علی ابیهما لرجل آخر الف درهم دین فانه یقضی علیهما اثلاثا و لو کان الاول
اقر بالف و دفعها بقضاء قاض ثم اقرا جمیعا بالالف الثانیة قضی بالالف
کلها مما فی ید الجاحد و المقر الاول لا یضمن منها شیئا و لو کانا اقرا لرجل
لرجل بدین مائة درهم ثم اقر احدهما لآخر بدین مائة درهم فالمائة الاولی
علیهما نصفان فان اخذ المتفق علیه مائة من احدهما رجع علی اخیه بنصفها
و لو بدا احدهما فاقر لرجل بمائة درهم ثم اقرا بعد ذلک لآخر بمائة درهم
فالاول یاخذ من المقر مائة درهم مما فی ید ه و المائة التی هی حق المتفق علیه
فی مالهما علی تسعة عشر سهما فان اخذ المائة من احدهما رجع علی صاحبه
بحصته منها و کذلک لو کان الاقرار منهما جمیعا معافا لمائة التی اقر بها
احدهما علیه فی نصیب خاصته و المائة الاخری علیهما علی تسعة عشر سهما (مبسوط)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 135 of 362

مردی مرد و گذاشت دو غلامی را که قیمت هرکدام ایشان هزار درم بود و گذاشت دو پسر را
و این هر دو پسر در میان خود قسمت کردند و گرفت هرکدام ایشان یکغلامی را بعد ازان هر دوی
ایشان اقرار کردند که پدر ما در حال صحت خود آزاد کرد و ست یک غلام معلوم را ازین دو غلام
و آن آن غلام معین ست که در دست برادر خورد ایشان ست و اقرار کرد برادر کلان که پدر ما
آزاد کرده ست در حالت صحت خود این غلام را که در دست منست و همه این هر دو اقرار ایشان
یکجا بود پس هر دو غلام آزاد میباشند و تاوان دو میشود برادر کلان برای برادر خورد نیمه قیمت آن
غلامی را که در دست اوست و همچنین ست اقرار بود یعت در دو غلام باینطریق که اقرار کنند
هر دو ایشان بیک غلام معین که ودیعت فلان ست و اقرار کند تنها برادر دیگر باآن غلام که در دست
اوست که ودیعت فلان دیگر ست پس این اقرار بودیعت و اقرار بآزادی هر دو برابر اند
در حکم مذکور و اگر متروکه دو هزار درم بود پس هر دو برادر آنرا مابین خود قسمت کردند و هرکدام ایشان
هزار درم را گرفت بعد ازان اقرار کرد یکی ایشان برای مردی به پنجصد درم دین او بر پدر خود و حکم
کرد قاضی بآن پنجصد درم بر او بعد ازان اقرار کردند هر دو برادر برای مرد دیگر تا بر پدر ما هزار درم دین ست
پس بدرستیکه حکم کرده میشود بر هر دو برادر بسه حصه که سوم حصه هزار درم را آن برادر بدهد که اقرار کرده ست
برای مرد اول پنجصد درم و دو سیکه هزار درم را آن برادر دیگر بدهد و اگر آن برادر اول اقرار کرد
بهزار درم و داد آنرا بحکم قاضی بعد ازان هر دو برادر را اقرار کردند برای مرد دیگر بهزار درم دوم
حکم کند قاضی بهمه آن هزار درم ازان در جائیکه در دست آن برادر منکر ست بر منکر و اقرار کنندهٔ اول
تاوان ده نمیکرد چیزی را و اگر هر دو برادر در اول اقرار کرده بودند برای مردی بصد درم دین بعد
ازان اقرار کرد تنها یکی ایشان برای دیگری بصد درم دین پس آن صد درم اول بر هر دوی
بدو نصف ست و اگر گرفت آن صاحب دین که اتفاق بر او شده بود صد درم را از یکی ایشان رجوع

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 136 of 362

کند آن برادر که از او گرفته شده بر برادر خود به پنج صد درم و اگر ابتدا کرد یکی ایشان و اقرار کرد
برای مردی بصد درم بعد ازان هر دو برادر اقرار کردند برای مرد دیگر بصد درم پس آن مرد یک
اول برایش اقرار کرده شده و بگیرد از اقرار کننده صد درم را از آنچیزیکه در دست اوست
و آن صد درمیکه حق آنکسی است که اتفاق بر او شده به نوزده حصه است که آن صد درم نوزده
حصه کرده میشود نه حصه آن گرفته میشود ازان برادریکه تنها اقرار کرده است و ده حصه آن گرفته میشود
از برادر دیگر او و بآن مرد دوم داده میشود و اگر گرفت آن مرد دوم صد درم را از یکی ایشان رجوع
بکند آن برادر که داده بر برادر خود بحصه آن ازانچه گرفته حصه و همچنین حکم است اگر اقرار ازان هر دو
یکجا بود بطریق مذکور پس آن صد درمیکه اقرار کرده است بآن یکی ایشان تنها بر خود اوست
خاص در نصیب او و آن صد درم دوم بر هر دو برادر است بنوزده حصه اذا مات و ترك ابنا
و الف درهم فادعى رجل على الميت الف درهم فصدقه الابن ودفع
اليه بقضاء او بغير قضاء ثم ادعى رجل آخر على الميت دينا الف درهم
و كذبه الابن وصدقه الغريم الاول و انكر الثاني دين
الغريم الاول لم يلتفت الى انكاره و يقتسمان الالف
نصفين وكذلك لو اقر الغريم الثاني للغريم الثالث فان الغريم
الثالث يأخذ نصف ما في يده كذا في الحاوي (عالمگيري)
وقتیکه مرد شخصی و گذاشت پسری و هزار درم را بعد ازان مردی دعوی نمود بر مرده هزار درم
و راستگوی گردانید آنمدعی را پسر مرده و داد آن هزار درم را بحکم قاضی و یا بغیر حکم قاضی بعد
ازان دعوی نمود شخص دیگری هزار درم را دین بر مرده و دو گواه گردانید مدعی دوم را پسر آن
مرده و راستگوی گردانید او را مدعی اول و منکر شد مدعی دوم ازدین مدعی اول التفات

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 137 of 362

کرده نمیشود به انکار مدعی دوم و هر دو مدعی قسمت کنند آن هزار درم را بدو نصف مابین خود
همچنین حکم ست اگر اقرار کرد صاحب دین دوم برای صاحب دین سوم پس بدرستیکه صاحب
دین سوم میگیرد دینه آنچیزیرا که در دست صاحب دین دوم ست همچنین ذکر شده ست در کتاب حامع
رجل مات و ترک ثلاثة بنین و ثلاثة آلاف درهم فاقتسموها فاخذ کل واحد نصیبه
وادعی رجل علی بعضهم ثلاثة آلاف درهم فصدقه الاکبر فیها وصدقه الاوسط فی
الفین منها وصدقه الاصغر فی الف منها فعلی قول ابی یوسف رح یاخذ المقر له من الاکبر
جمیع ما فی یده و من الاوسط خمسة اسداس ما فی یده و من الاصغر ثلث ما
فی یده و عند محمد رح یاخذ من الاوسط جمیع ما فی یده و باقی الجواب کقول ابی یوسف رح (مبسوط)
مردی مرد و گذاشت سه پسر و سه هزار درم را پس آنرا مابین خود تقسیم کردند و هر کدام ایشان حصه
خود را گرفت و مردی بر پدر ایشان دعوی کرد سه هزار درم را و پسران راستگوی نمود آن
مدعی را در ان دعوی و پسر میانه راستگوی کرد اینرا و را در دو هزار ازان و پسر خرد او را راستگوی
کرد در یکهزار درم ازان پس بنا بر قول امام ابو یوسف رح میگیرد آن کسیکه اقرار برایش شده ست
ازان پسران همه انچیزیرا که در دست اوست و از پسر میانه یکپنج شش یکه انچیزرا که در دست
اوست و از پسر خرد یکسوم حصه انچیزرا که در دست اوست و نزد امام محمد رح میگیرد از پسر میانه همه
انچیزرا که در دست اوست و باقی حکم آن مانند قول امام ابو یوسف رح هذا اذا لقیهم جمیعا و اما
اذا لقیهم متفرقین فان لقی الاصغر وحده اولا یاخذ منه الف ثم ان لقی الاوسط بعده
یاخذ منه الفا لقی فی یده و کذلک لو لقی الاکبر بعده یاخذ منه ما فی یده کذا فی
الذخیرة ذکر فی الکتاب ان الاوسط والاصغر هل یرجعان علی المقر له بشیء قالوا الجواب ان رجع
الاصغر بثلثی الالف علی المقر له باتفاقهما فاما الاوسط فلا یرجع بشیء عند محمد رح

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 138 of 362

وعند ابي يوسف رحمه الله تعالى يرجع عليه بسدس الف هذا اذا لقي الاصغر
اولا فان لقي الاكبر اولا يأخذ الفه ومن الاوسط بعد يأخذ الفه ومن الاصغر ثلث ما في يده
اذا كان مقرا بان اخويه اقراله بالزيادة على الالف فان جحد الاصغر
اقرارهما له بالزيادة لم يأخذ منه شيئا ثم الاكبر لا يرجع على الاصغر بشيء
وكذلك الاوسط عند محمد رحمه الله عليه وعند ابي يوسف رحمه الله تعالى
يرجع بزيادة سدس الف ويرجع الاصغر على الغريم بسدس الالف فان
لقي الاوسط اولا يأخذ الفه فان لقي الاصغر بعد فكما ذكرنا اذا
جحد الاصغر اقرارهما فان لقي الاكبر بعد يأخذ الفه كذا في محيط السرخسي رح عالمگيري

وانحکم گذشته دران وقیست که آن صاحب دین همه ایشان یکجا برسد اما وقتیکه بایشان جدا جدا برسد
پس اگر در اول تنها به پسر خرد رسید بگیرد ازوی هزار درم را واگر بعد ازان به پسر میانه رسید بگیرد
ازوی آن هزار درمی را که در دست اوست و همچنین اگر رسید به پسر کلان بعد از پسر میانه بگیرد
ازوی هزار درمی را که در دست اوست و ذکر نکرده است امام محمد رح در کتاب که پسر میانه و پسر خرد
آیا رجوع کنند بر آن کسیکه اقرار برایش شده و چیزی یا رجوع نکنند گفته اند مشایخ رحمهم الله تعالی که لازم است
که رجوع کند آن پسر خرد بدو سه یکه هزار درم بر آنکسیکه اقرار برایش شده است باتفاق صاحبین
رحمهما الله تعالی واما پسر میانه هیچ چیز رجوع نکند نزد امام محمد رح و نزد امام ابو یوسف رح رجوع کند
بششم حصهٔ هزار درم وانحکم وقتیست که در اول رسیده باشد به پسر خرد واگر در اول به پسر کلان
رسید بگیرد هزار درم او را واز پسر میانه بعد ازو بگیرد هزار درم او را واز پسر خرد بگیرد سوم حصهٔ چیزیرا که
در دست اوست وقتیکه اقرار کند بانکه هر دو برادر او را اقرار کرده اند برای آن صاحب دین بزیاده
از هزار درم واگر برادر خرد منکر شد از اقرار آن برادران خود برای او بزیاده از هزار درم نگیرد صاحب دین

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 139 of 362

ازاو چیزی بعد ازان برادر کلان رجوع نکند بر برادر خرد بچیزی و همچنین پسر میانه رجوع نکند برادر
نزد امام محمد رح و نزد امام ابو یوسف رح رجوع کند پسر میانه بزیادتی ششم حصه هزار درم و رجوع
کند پسر خرد بر صاحب دین بششم حصه هزار درم پس اگر صاحب دین در اول به پسر میانه رسید بگیرد
هزار درم او را پس اگر بعد ازان به پسر خرد رسید پس حکم چنان است که ذکر کردیم آزاد در آن صورتیکه
پسر خرد منکر شده باشد از اقرار هر دو برادر خود و اگر به برادر کلان بعد ازان رسید بگیرد هزار درم
او را همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی رح رجل مات و ترك ابنین لا وارث
غیرهما و ترك الف درهم علی رجل فقال الغریم قد قبض المیت منی خمس مائة
حال حیاته و صدقه احد الابنین فی ذلك و کذبه الآخر فان المکذب یاخذ
من الغریم الخمس مائة الباقیة و لیس للمصدق ان یاخذ من الغریم شیئا و لو ادعی
الغریم ان المیت قد قبض منه جمیع الالف فصدقه احد الابنین فی ذلك و کذبه
الابن الآخر فالمکذب یاخذ خمس مائة و لیس للمصدق ان یرجع بشیء علی الغریم و الغریم ان حلف للمکذب بالله تعالی
ان اباك قبض منی جمیع الالف فان حلف للجاحد و اخذ من الغریم خمس مائة و ترك المیت الف درهم اخری
سوی هذه و اقتسم الابنان ذلك الالف بینهما فللغریم ان یرجع علی المصدق و یاخذ الخمس مائة التی دفعها کذا فی المحیط (ع المکیری)
مردی مرد و دو پسر گذاشت که بدون آن دو پسر او را وارثی نبود و گذاشت هزار درم را بر مردی
پس دین دار او گفت که بتحقیق آن مرده قبض کرده است از من پنجصد درم را در حال زنده گی خود
و راست گوی نمود یکی از آن دو پسر او را و آن دعوی قبض کردن خود مرده و دروغگوی کرد او را
آن دیگر پسر پس بدرستی آن دروغگوی کننده راست که بگیرد از آن دین دار پنجصد درم باقی را
و نیست مر راستگوی کننده را که بگیرد از دین دار چیزی بر او اگر دین دار دعوی کرد که خود مرده از او قبض
کرده همه هزار درم را و راستگوی کرد او را یکی از آن دو پسران گفتارش و دروغگوی کرد او را آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 140 of 362

پسر دیگر پس مرد رو نکوی کننده راست که بگیرد از ان دیندار پنجصد درم را و نیست مر راستگوی
کننده را که رجوع کند بر دیندار بچیزی و مرد دیندار راست که سوگند بدهد رو نکوی کننده را باینکه بالله
که تو نمیدانی که پدر تو قبض کرده است از من همه آن هزار درم را پس اگر آن منکر سوگند کرد و پنجصد درم
از دیندار گرفت و گذاشته بود آن مرد دو هزار درم دیگر را بغیر ازین هزار درم و آن هزار درم دیگر را
هر دو پسر باین خود تقسیم کرده بودند پس مرد دیندار راست که رجوع کند بران راستگوی کننده
و بگیرد آن پنجصد درمی را که میراث گرفته است ازا همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی

الباب الثامن

فی الاختلاف الواقع بین المقر و المقر له باب هشتم ثابت است در بیان احکام اختلاف که واقع
شود میان اقرار کننده و انکسیکه اقرار برایش شده رجل قال لآخر اخذت منك الف ودیعة
و الفا غصبا فضاعت الودیعة وهذه الف غصب قال المقر له لا بل هلك الغصب و الودیعة
الودیعة کان القول قول المقر لانا اخذ هذه الالف و دیعة هو المقر لها اخری و کذلك لو قال المقر عنیت الالف
کان الجواب کذلك (قاضیخان) مردی دیگر را گفت که از تو هزار درم ودیعت گرفتام و هزار درم
بغصب گرفتام و آن هزار درم ودیعت تلف شده است ازمن و این هزار درم غصب است
و آن کسیکه اقرار برایش شده است گفت که انچنین نیست بلکه هزار درم غصب تلف شده است
و هزار درم ودیعت باقیمانده است درینصورت معتبر قول کسی است که اقرار برایش شده است
بگیرد این هزار درم را و اقرار کننده تاوان بدهد هزار درم دیگر را و همچنین اگر انکسیکه اقرار برایش
شده است گفت که غصب کرده ازمن دو هزار درم را پس حکم این باشد حکم آن مسئله اول است
که هزار درم را بگیرد و اقرار کننده تاوان بدهد هزار درم دیگر را و لو قال المقر اودعتنی الفا و
غصبت منك الفا و هلك الودیعة و بقی الغصب قال المقر له لا بل هلك الغصب کان القول قول المقر لانه اخذ

فایده
مسایل اختلاف اقرار کننده
و کسیکه اقرار برایش شده در ودیعت
و غصب یا ودیعت و قرض
یا ودیعت و بهای فروخته
شده

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 141 of 362

المقرله الالف ولا یضمنه شیئا (قاضیخان) واگر اقرار کننده گفت که ودیعت نهادی نزد من هزار درم
و غصب کرده ام از تو پنجاه درم را و آن هزار درم ودیعت تلف شده ست و پانصد درم آن
هزار درم غصب و آن شخصیکه اقرار برای او شده ست گفت که چنین ست بلکه تلف شده است
آن هزار درم غصب در اینصورت معتبر قول اقرار کننده ست بگیرد آن شخصیکه اقرار برای او شده ست
آن هزار درم موجود را و تاوان نگیرد از اقرار کننده هیچ چیز را (وجل قال لغیره هذه الالف
ودیعة لک عندی فقال المقرله لیست بودیعة ولی علیک الف من قرض او ثمن مبیع
ثم جحد المقر الدین والودیعة وادعی المقرله ان یأخذ الودیعة قضاء عن الدین
الذی یدعی لم یکن له ذلک لان اقراره بالودیعة اقرار بالاداء (قاضیخان)
اگر مردی گفت دیگری را که این هزار درم ودیعت ست مرترا نزد من و گفت آن شخصیکه اقرار شده ست
برای او که ودیعت نیست و مرا بر تو هزار درم ست از جهت قرض یا بهای فروخته چیزی بعد
ازان اقرار کننده منکر شد ازین و ودیعت وارد کرد آن شخصیکه اقرار برای او شده ست
که بگیرد آن ودیعت را از جهت اداشدن آن دین خود که دعوی میکرد و اثر نمیرسد او را آن گرفتن
زیرا که اقرار اول او بودیعت باطل شده برد کردن آن شخصیکه اقرار برای او شده ست. و اگر قال
المقرله لیست بودیعة ولکنی اقرضتکها بعینها وجحد المقر القرض کان للمقرله ان یأخذ
الالف بعینها الا ان یصدقه المقر فی القرض فحینئذ لا یکون للمقرله ان یأخذها بعینها (قاضیخان)
و اگر در صورتیکه اقرار کننده گفته بود که هزار درم ودیعت ست ترا نزد من گفت آن شخصیکه اقرار برای
او شده که آن هزار درم ودیعت نیست ولیکن قرض داده ام عین آن درهما را تو و منکر شد اقرار کننده
از قرض درین صورت مر آن شخصی را که اقرار برای او شده میرسد که بگیرد عین آن هزار درم را اگر گواه
گوید او را اقرار کننده در قرض پس در اینوقت نمیرسد آنکسی را که اقرار برایش شده که بگیرد عین آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 142 of 362

هزار درم را بلکه بگیرد هزار درم را اگرچه غیر آن باشد ولو قال الرجل لرجل لك علي الف درهم
من قرض فقال المقر له ليس لي عليك قرض ولكنه ثمن بيع فجحد المقر القرض وثمن المبيع للمقر له
ان يأخذ الالف عضا عما يدعيه لانهما اتفقا على الدين والمراد بالقضاء هم كفت مرد يرا كه ترا بر من هزار درم است
از بابت قرض پس كفت آن كسيكه اقرار برايش شده است كه مرا بر تو قرضي نيست ولكن آن
هزار درم از جهت فروختن چيزي است پس اقرار كننده از قرض و بهاي فروختن منكر شد در اين صورت
ميدهد آنكسي را كه اقرار برايش شده كه بگيرد آن هزار درم را بعوض آنچيزيكه دعواي آنرا ميكند زيرا
كه هر دو ي ايشان اتفاق كرده اند بدين ولو قال قبضت منك الف درهم بوكالة فلان وقد كانت
لفلان عليك او قال وهبتها لفلان فامرني بقبضها فقبضتها له ودفعتها اليه
فالمقر ضامن هكذا في المحيط (عالمگيري) واگر اقرار كننده كفت كه قبض كرده ام از تو هزار
درم را بوكيلي از طرف فلان و تحقيق آن فلان را بر تو هزار درم بود يا كفت كه بخشيده بودي تو آن هزار
درم را بفلان وامر كرده بود مرا بقبض كردن آن پس آنرا قبض كرده بودم براي او و آنرا داده ام باو
پس اقرار كننده را وان دهنده ست آن هزار درم را همچنين ذكر شده در كتاب محيط ولو استاجر
دابتين احداهما الى الحيرة والاخرى الى القادسية وهي ابعد من الحيرة فحمل عليهما الى
القادسية فنفقت احديهما في القادسية فقال المالك نفقت التي استاجرتها الى الحيرة
وعليك ضمانها وقال المستاجر لا بل نفقت التي استاجرتها الى القادسية فالقول
قول المالك ويضمن المستاجر كذا في التحرير شرح جامع الكبير للحصيري ولو قال
اقرضتك الف درهم ثم اخذتها منك يجب على المقر دفعه اليه كذا في التبيين (عالمگيري)
واگر اجاره كرفت شخصي دو چهارپاي را يكي را تا موضع حيره و ديگري را تا موضع قادسيه و قادسيه
دور بود از شهر حيره پس بار كرد بران هر دو چهارپاي تا قادسيه و هلاك شد يكي آنها در موضع قادسيه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 143 of 362

فایده
اقرار بگرفتن هزار درم

فایده
اقرار بکشت و نهادن نهال

گفت آنها گفت که هلاک شده است آن چهارپائی که باجاره گرفته بودی ازنا حیره و برتوست تاوان
گفت و اما گیرنده گفت که چنین است بلکه هلاک شده است آن چهارپائی که باجاره گرفته بودم
ازنا قادسیه پس معتبر قول مالک است و تاوان ده میشود اجاره گیرنده همچنین ذکر شده است
در کتاب تحریر خرج بجامع کبیر تصنیف امام حصیری رح واگر اقرار کننده گفت که ترا قرض داده بودم
هزار درم را بعد ازان ازتو ازا گرفتم لازم میشود بر اقرار کننده دادن آن هزار درم باینکه اقرار
برایش شده همچنین ذکر کرده شده است در کتاب تبیین واذا قال الرجل اقتضیت من رجل
الف درهم کانت له علیه و قبضها فقال فلان اخذت منی هذا المال ولم یکن لفلان
علیّ شیئ فرد علیه فانه یجب علی ان یرد المال بعد ان یحلفانه ما کان له علیّ
شیئ وکذلک لو اقر انه قبض من فلان الف درهم کانت
ودیعة له عنده او هبة وهما له فقال بل هی مالی
قبضته منی فعلیه ان یرده (مبسوط) واگر اقرار کرد مردی باینکه گرفته ام ازمرد دیگر
هزار درم را که مر ایشان مرد بود و قبض کرده ام ازاو آن مرد دیگر گفت که گرفتی ازمن اینمال رد بمن
ترا برمن چیزی پس رد کن ترا برمن پس بدرستی چیز کرده میشود بر اقرار کننده که رد کند آنمال را
بعد ازان که سوگند کند انکسیکه اقرار برایش شده که نبود مر او چیزی اقرار کننده را براو و همچنین اگر
اقرار کرد که قبض کرده ام از فلان هزار درمی را که مر او دیعت بود نزد فلان یا بخشش بود که آنرا
برای من بخشیده بود پس آن مرد دیگر گفت که اینچنین نیست بلکه آن هزار درم مال من بود قبض
کرده بودی آنرا ازمن پس بر اقرار کننده لازم است که رد کند آن هزار درم را بر آن مرد دیگر .
ولو اقر ان فلانا زرع هذه الارض وبنی هذه الدار واغرس هذا الکرم وذلک
کله فی ید المقر فادعاه فلان وقال المقر لا بل ذلک کله استعنت بک فعملت او فعلته باجر فالقول

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 144 of 362

وصار كما اذا قال لخياط اخاط لي هذا القميص هذا بنصف درهم ولم يقل وقبضته منه لم يكن اقرارا بالقبض لجواز ان القول للمقر (هداية)
واگر شخصی اقرار کرد که فلان کشت کرده ست این زمین را یا بنا کرده این سرا یرا یا درخت
نشانده ست این تاک انگور را و حال انکه همه آنها در دست اقرار کننده بود و دعوی کرد انچیزها
انفلان و اقرار کننده گفت که نه چنین ست بلکه همه آن چیزها از من ست و یاری خواسته بودم
از تو و تو کردی انرا یا گفت که تو آن کارها را بمزدوری کردی پس معتبر قول اقرار کننده ست
و این مسئله مانند آن مسئله میگردد که اگر شخصی بگوید که دوخته ست خیاط این پیرهن مرا بنصف
درم و نگفته باشد که انرا از وی قبض کرده ام که این قول او اقرار بذو الیدی خیاط بیشود و معتبر
میشود در ان قول اقرار کننده و لو قال اسكنت بيتي فلانا هذا ثم اخرجته منه ودفعته اليه
وادعى الساكن البيت انه له فالقول قول صاحب البيت استحسانا وعلى الساكن البينة في قول
ابي حنيفة رح وقال ابو يوسف رح ومحمد رح القول قول الساكن وهو القياس وعلى هذا الخلاف
لو قال هذه الدابة لي اعرتها فلانا ثم قبضتها منه وهذا الثوب لي اعرته فلانا ثم قبضته منه
واذا اقر الرجل ان فلانا الخياط قصر هذا بنصف درهم وقبض منه القميص وقال الخياط هو قميصي
اعرتكه فالقول فيه كالقول في الاولى وكذلك الثوب سلم الى الصباغ (مبسوط) وان لم يقل
في مسألة الخياط وغيرها وقبضته منه لا يرد اتفاقا كذا في محيط السرخسي رح (عالمگيري)
واگر شخصی گفت که در خانه خود سکونت داده ام این فلانرا بعد ازان او را بدر کردم ازان و خانه را
بمن داد و دعوی کرد آن کسیکه سکونت کننده آن بود آن خانه را که بدرستی آن خانه از من ست
پس معتبر قول صاحب خانه ست از روی استحسان و بران سکونت کننده شاهدان ست در قول
امام اعظم رح و گفته اند صاحبین رح که معتبر قول سکونت کننده ست و همین قول صاحبین رحمهما الله
تعالی قیاس ست و بنا بر همین اختلاف ست مابین امام اعظم و صاحبین رحمهم الله تعالی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 145 of 362

اگر شخصی گفت که این چهارپای مرا ست عاریت داده ام آنرا بفلان بعد ازان ازوی قبض کردم
آنرا یا گفت که این جامه ازمن ست عاریت داده بودم آنرا بفلان بعد ازان ازوی آنرا قبض کردم
و اگر مردی اقرار کرد که بدرستی فلان خیاط دوخته ست این پیراهن مرا بنصف درم و قبض کرده ام
پیرهن را ازوی و آن خیاط گفت که آن پیرهن ازمن ست عاریت داده ام آنرا بتو پس قول درین
مسئله مانند قول ست در مسئله اول و همچنین ست جامه که سپرده شده باشد بزگر یزو بعد ازان بهمچنین
اختلاف دران واقع شود و اگر در مسئله خیاط و غیر آن اینچنین نگفته بود که آنرا ازوی قبض کرده ام رد کرده
نمیشود بخیاط و غیر او باتفاق هر سه امامان رحمهم الله تعالی همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی ؒ
ولو کان الثوب معروفا انه للمقر او للمقر له او للدار فقال اعرته فلانا و قبضته منه کان القول
قوله (مبسوط) ولو قال وضعت ثوبي في بيت فلان ثم اخذته لم يضمن عند ابي
حنيفة رحمه الله عليه وعندهما رحمهما الله تعالى يضمن كذا في المحيط (عالمگیری)
و اگر آن جامه مشهور بود که ازا قرار کننده ست یا آن چهارپای یا آن سرای پس اقرار کننده گفت که عاریت
داده بودم آنرا بفلان و قبض کرده ام آنرا ازوی درینصورت معتبر قول اقرار کننده ست و اگر گفت که بضاعة
بودم جامه خود را در خانه فلان بعد ازان آنرا گرفتم تاوان ده نمیشود نزد امام اعظم رحمه الله تعالی و نزد صاحبین رحمهما الله
تعالی تاوان ده میشود همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط قال الخياط هذا الثوب لفلان
سلمه الي فلان فادعيا ه فهو للمقر له اولا ولا يضمن الثاني شيئا عند ابي حنيفة رحمه الله
وعندهما ضامن كذا في محيط السرخسي (عالمگیری) خیاطی گفت که این جامه از فلان ست سپرده
آنرا بمن فلان دیگر پس آن دو فلان دعوی کردند آن جامه را پس آن جامه مر کسی راست که در اول
برایش اقرار شده ست و تاوان ده نمیشود اقرار کننده که آن خیاط ست برای آن فلان دوم چیزی را نزد
امام اعظم رحمه الله تعالی و نزد صاحبین رحمهما الله تعالی تاوان ده ست برای دوم همچنین ذکر شده ست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 146 of 362

در کتاب محیط سرخسی در رجل قال لآخر اخذت منك هذا الثوب عاریة وقال الآخر اخذته
منی بیعا فالقول قول الآخذ وهذا اذا لم یبرهن اما اذا برهن فیضمن (خلاصة الفتاوی)
مردی دیگر را گفت که از تو این جامه عاریت گرفته ام وآن دیگر مرد گفت که از من گرفته ای آن را
بعقد بیع پس معتبر قول گیرنده آن جامه است وایحکم دران وقت است که آن جامه را پوشیده باشد
اما وقتیکه آن جامه را پوشیده باشد وتلف شده باشد پس تاوانده میشود ولو قال لآخر اخذت منك
هذا الدرهم وديعة وقال الآخر اخذته منی قرضا فالقول قول المقر (بخزانة المفتین) واگر مردی دیگر را گفت که
از تو این درمها را ودیعت گرفته ام وآن دیگر گفت که آنرا از من قرض گرفتی پس معتبر قول اقرار
کننده است ولو قال اقرضتنی الف درهم وقال الآخر غصبتنی فالمقر ضامن لها غیرانها ان کانت قائمة
بعینها فللمقر ان یاخذها کذا فی الحاوی (عالمگیری) واگر اقرار کننده گفت که قرض داد بمن
هزار درم را وگفت آن دیگر که غصب کرده تو از من آنرا پس آن اقرار کننده تاوان ده آن درمها است
برای او ولیکن اگر آن درمها بذات خود موجود بود مذ پس است مر آن شخصی را که اقرار برای او
شده اینکه بگیرد آنها را همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی اذا قال الرجل لغیره اعرتنی
هذه الدابة التی فی یدی وقال صاحب الدابة ما اعرتك ولکنك غصبتها فان لم
یکن المستعیر رکبها فالقول قوله ولا ضمان وان کان المستعیر قد رکبها فهو ضامن وکذلك اذا قال
دفعتها الی عاریة او اعطیتها عاریة فلا ضمان علیه قال ابو حنیفة رحمة الله علیه رحمة الله اخذ عاریة
منك وقال الآخر هو ضامن کذا فی المحیط (عالمگیری) اگر مردی دیگر را گفت که بعاریت داده بمن این
چهارپای را که در دست من است وصاحب آن چهارپای گفت که بعاریت نداده ام ترا ولیکن تو
غصب کردی آنرا از من پس اگر آن عاریت گیرنده سوار بود بران چهارپای پس معتبر قول او است
وتاوان نیست بر او واگر سوار نبود بران پس آن عاریت گیرنده تاوان ده است وهمچنین اگر گفت که بمن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 147 of 362

عاریت داده آنرا یا داده آنرا عاریت پس مراد تاوانی نیست وگفته است امام اعظم رحمه الله تعالی که
اگر گفته بود که آنرا عاریت گرفته ام از تو و آن دیگر منکر بود ازان تاوان ده میشود همچنین گرفته است
در کتاب محیط وفی الغیور جل قال لآخر قد غصبتك الف درهم وربحت فیها عشرة آلاف درهم وقال الغیر
قد امرتك فلا لقول المغصوب منه وقال لا بل غصبتنی عشرة آلاف کلها فالقول قول الغاصب لخلوصه
ودر کتاب عیون آورده است که مردی دیگر را گفت که بتحقیق غصب کرده ام از تو هزار درم را وفائده
کرده ام در ان ده هزار درم را واو آن کسیکه اقرار برایش شده گفت که بتحقیق ترا امر کرده بودم بگرفتن آن
پس معتبر قول آنکسی است که ازوی غصب کرده شده واگر آن دیگر مرد گفت که نه چنین است بلکه
همان ده هزار درم را از من غصب کرده پس درینصورت معتبر قول غصب کننده است
ومن قال لآخر اخذت منك الف درهم ودیعة فهلکت فقال لا بل اخذتها غصبا
فهو ضامن وان قال اعطیتنیها ودیعة فقال لا بل غصبتنیها لم یضمن والقبض
فی هذا کالاخذ (هدایه) یعنی لو قال المقر قبضت منك الف درهم
ودیعة فقال المقر له بل غصبتنیها کان ضامنا کما لو قال اخذت منك
الف درهم ودیعة (نتائج الافکار) والدفع کالاعطاء (هدایه) یعنی لو قال المقر
دفعت الی الف درهم ودیعة فقال المقر له بل غصبتنیها لم یضمن کما لو قال اعطیتنیها (نتائج الافکار)
وکسیکه دیگر را گفت که از تو هزار درم را ودیعت گرفته بودم وانها تلف شد پس آن دیگر مرد گفت
که نه چنین است بلکه بغصب گرفته انها را پس آن اقرار کننده تاوان ده است واگر اقرار کننده گفت
که داده بودی آن درهما را ودیعت بمن وآن دیگر مرد گفت که چنین نیست بلکه از من غصب کرده
انها را درینصورت تاوان ده نمیشود آن اقرار کننده وحکم قبض کردن درین اقرار مانند حکم
گرفتن است یعنی اگر اقرار کننده گفت که قبض کرده ام از تو هزار درم را بودیعت وگفت آن شخص که برای

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 148 of 362

او اقرار کرده شده ست که اینچنین نیست بلکه تو بغصب گرفتهٔ آن هزار درم را از من در نیصورت
آن اقرار کننده تاوان ده ست آن هزار درم را چنانکه اگر گفته باشد که از تو هزار درم را ودیعت
گرفته ام و حکم دادن مانند حکم عطا کردن ست یعنی اگر اقرار کننده گفت که ودیعت داد این من
هزار درم را و آن شخصیکه برای او اقرار کرده شده گفت که اینچنین نیست بلکه غصب کرده تو آن
هزار درم را از من تاوان ده نمیشود چنانکه اگر گفته باشد که عطا کرده تو هزار درم را بمن اذا قال اخذتها
منك وديعة وقال الآخر بل قرضا يكون القول للمقر وان اقر بالاخذ (هدایه)
و اگر مردی گفت که ودیعت گرفته ام هزار درم را از تو و آن شخصیکه اقرار برای او شده گفت که اینچنین
نیست بلکه قرض گرفته آنرا در نیصورت معتبر قول اقرار کننده ست اگرچه اقرار بگرفتن کرده و لو قال اخذتها اخذ منك
غصبا و قال المقر له لم تاخذها مني ولكن لي عليك الف من ثمن مبيع وجحد المقر الدين والغصب
للمقر له على الالف الغصب سقط وله ان يأخذ من المقر الفا لانهما اتفقا على وجوب الالف (قاضیخان)
و اگر مردی گفت دیگریرا که این هزار درم را از تو بغصب گرفته ام و آن شخصیکه اقرار برای او
شده ست گفت که نگرفته آنرا از من ولیکن مرا بر تو هزار درم ست از جهت بهای فروختن چیزی
و اقرار کننده منکر شد از دین و غصب در نیصورت آن شخصی را که اقرار برای او شده ست بر آن
هزار درم غصب کرده شده را هیچ نیست و مر او راست اینکه بگیرد از اقرار کننده هزار درم را زیرا
که هر دو ی ایشان باهم اتفاق کرده اند بواجب بودن آن هزار درم و لو اقر بالف قرضا ثم ادعى غصبا
وادعى ثمنا او قال ثمن عبد او ادعى ثمنا لزمه كذا في الكافي (عالمگیری)
و اگر شخصی اقرار کرد برای دیگری بهزار درم قرض یا غصب و دعوی کرد آن شخصیکه اقرار برای او شده ست
بهای چیزیرا یا گفت که بهای غلامی ست یا دعوی کرد بهای کنیزیرا لازم میشود بر اقرار کننده هزار درم
همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب کافی رجل قال لفلان عندي الف درهم وديعة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 149 of 362

ثم قال لم اقبضها كان ضامنا للالف وكذا لو قال له علي الف درهم قرض ثم قال له اقبضها قال ذلك موصولا او مفصولا لا يصدق (قاضيخان)

مردی گفت که فلانرا نزد من هزار درم ودیعت ست بعد ازان گفت که آن درمها را قبض نکرده ام درین صورت آن اقرار کننده تاوان ده میشود آن هزار درم را و همچنین اگر گفت که فلانرا بر من هزار درم قرض ست بعد ازان گفت که قبض نکرده ام آنرا همیوست گفتن این قول دوم را با قول اول خود یا بعد گفتن ازان راستگوی کرده نمیشود در قول دوم خود اذا قال الفلان علي الف درهم من ثمن متاع فقال فلان ما كان لي عليه قط الف درهم من ثمن متاع لكن لي عليه الف درهم من ثمن كان له الف لو قال ما كان علي قط من ثمن متاع وكنت ثم ادعى الف انه قرض لا يصدق كذا في المحيط عالمگيري

و اگر کسی مردی گفت که فلانرا بر من هزار درم ست از بابت بهای متاعی و آن فلان گفت که هرگز مرا بر تو هزار درم از جهت بهای متاع نبود و لیکن مرا بر تو هزار درم ست از جهت قرض درین صورت مر آن فلانرا بر آن درم میشود و اگر آن فلان گفت که هرگز مرا بر تو هزار درم از جهت بهای متاع نبود و سکوت کرد بعد ازان دعوی کرد هزار درم را که بدرستی آن هزار درم قرض ست درین صورت راستگوی کرده نمیشود همچنین مذکور شده ست در کتاب محیط واذا اقر الرجل للفلان على الف درهم من ثمن متاع باعه اياه ثم قال لم اقبضه فانه لا يصدق في قول ابي حنيفة رحمة الله عليه وصل او فصل هكذا في المقر له في الجمهرة هكذا في الكذيه وقال ابو يوسف ومحمد رحمهما الله تعالى بانه يصدق اذا وصل وصدقه المقر له في الجمهرة هكذا في الكذيه فاذا فصل ان كذبه المقر له في الجمهرة بان قال لي عليك الف درهم من قرض فانه لا يصدقه المقر في قوله لم اقبض ويلزمه المال عندهما رحمهما الله تعالى واما اذا صدقه في الجمهرة بان قال لي عليك الف درهم من ثمن متاع بعته وقبضت مني المقر يقول لم اقبض مفصولا عن اقراره كان ابو يوسف رحمة الله عليه يقول اولا بانه لا يصدق كما لو كذبه في

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 150 of 362

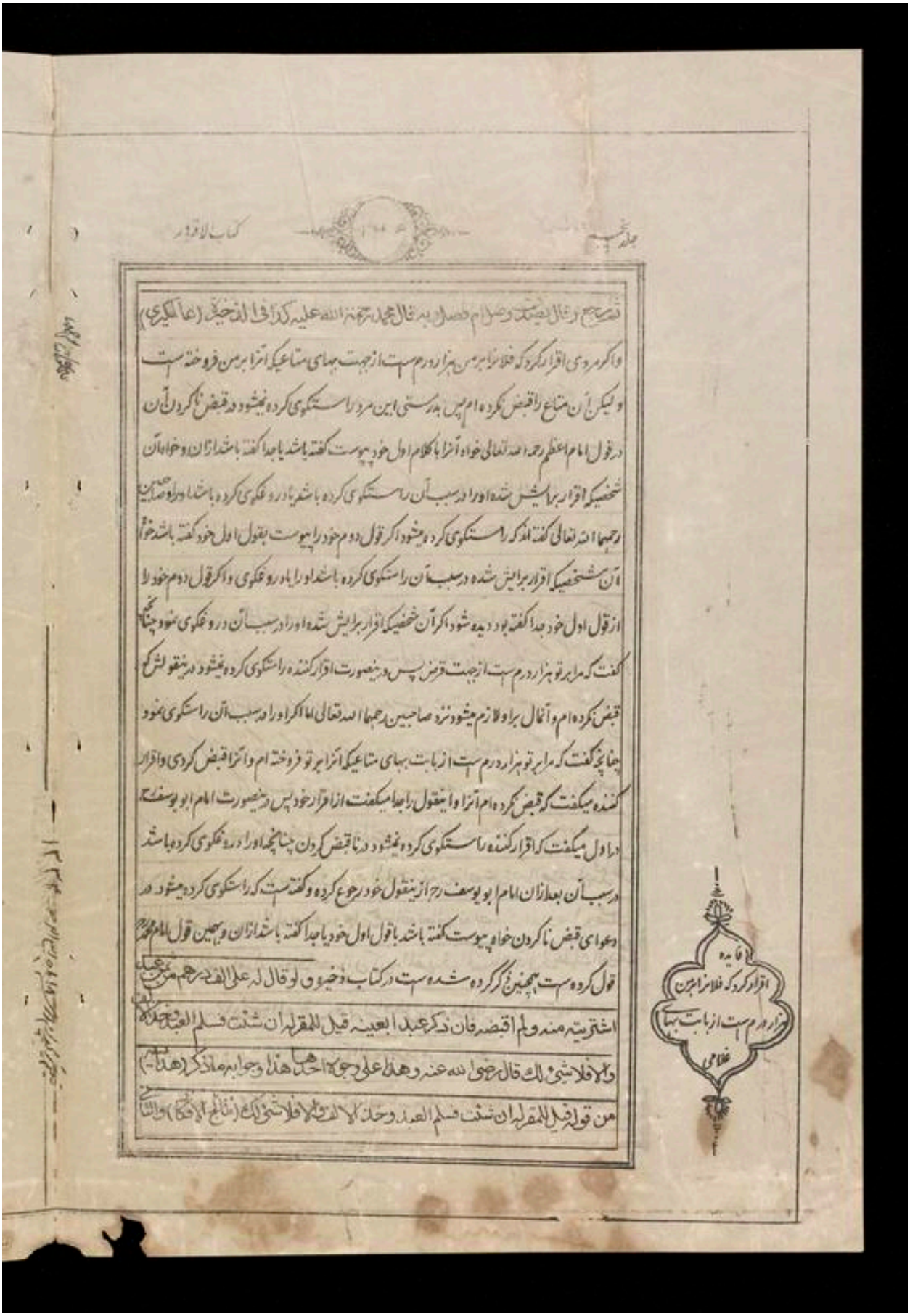

فایده
اقرار کرد که غلام از امین
هزار درم است از بابت بهای
غلامی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 151 of 362

او القول للمقر له العبد لك ما بعتكه وانما بعتك عبدا غيره فله المال لازم على المقر (هدایه)

یا اگر شخصی گفت که غلامزا بر من هزار درم هست از بابت بهای غلامیکه خریده ام ازتو یا از وی و قبض نکرده ام ازتو پس اگر اقرار کننده دکر کرده بود غلام معلوم را گفته شود کسی را که اقرار برایش شده که اگر میخواهی بسپر آن غلام را باو و بگیر آن هزار درم را از وی و اگر غلام را باو نمی سپری پس ترا چیزی نیست گفته است مصنف هدایه شریف رضی الله عنه که این مسئله بچند وجه است یکی از آن وجها همین است و حکم آن چنان است که ذکر شد یکه گفته شود کسی را که اقرار برایش شده که اگر میخواهی بسپر آن غلام را باو و بگیر هزار درم را از او و اگر نه ترا چیزی نیست وجه دوم آنکه آن شخصیکه اقرار برایش شده بگوید که این غلام از تو است نفروخته ام آنرا بر تو و جز این نیست که فروخته ام بر تو غلامی را غیر ازین غلام و در نوجها آنمال که هزار درم است

بر اقرار کننده لازم است والثالث ان یقول العبد عبدي ما بعتك وحكمه كالاول يلزم المقر شيء

ولا تفاوت في هذا الوجه ايضا بين ان يكون العبد في يد المقر او في يد المقر له اذا لم يكن

و وجه سوم اینکه شخصیکه اقرار برایش شده بگوید که اینغلام از من است نفروخته ام آنرا بتو و حکم این نوجها این است که بر اقرار کننده چیزی لازم نمیشود و در نوجه نیز تفاوت نیست میان اینکه آنغلام در دست اقرار کننده

باشد یا در دست کسیکه اقرار برایش شده والرابع ان يقول العبد عبدي ما بعتكه وانما بعتك

وحكمه ان يحلف وهو الصحيح واذا حلف بطل المال (هدایه) وكذا اذا قال العبد حر من يدك او العبد لفلان (یعنی

وجه چهارم اینکه آن شخصیکه اقرار برایش شده بگوید که اینغلام از من است نفروخته ام آنرا بر تو لیکن بر تو فروخته ام دیگر غلام را و حکم این وجه آن است که گفته میشود کسی را که اقرار برایش شده که اگر میخواهی سوگند دهد این

صحیح است وقتیکه یکه بگر خود را سوگند دادند باطل میشود آنمال از اقرار کننده و آنغلام سلامت میماند

در دست کسیکه در دست اوست ولو كان العبد في يد ثالث ان صدقه المقر له وامكنه تسليمه لزمه المال

والا فلا (خلاصة الفتاوی) و اگر آنغلام در دست شخص سوم بود اگر آن شخصیکه اقرار برایش شده اقرار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 152 of 362

کنده را راستگوی نبود و ممکن بود او را بسپردن آن غلام لازم نیست بروی آنمال و اگر اینچنین نبود که راستگوی نکرد او را که اقرار برایش شده یا او را راستگوی کرد ولیکن ممکن نبود او را بسپردن آن غلام پس بر او لازم نمیشود آنمال و هذا اذا کذبه عبده بعینه و ان قال من ثمن عبد اشتریته ولم یعینه لزمه ولا یصدق فی قوله ما قبضت عند ابی حنیفة رح وصاحبیه رح هذا هو ولو قال اتلفت منه شیئا بالف لا الف لم اقبضه قال ابو یوسف رح یلزمه الالف وبه یفتی (کافی) و الحکم وقتی است که ذکر کرده باشد غلام معلومی را و اگر گفت که از بابت بهای غلامی و معلوم نکرد آنرا لازم نیست بروی هزار درم و راستگوی کرده نمیشود در منقول خود که قبض نکرده ام آن غلام را نزد امام اعظم رحمه الله تعالی برابر است که این منقول خود را که قبض نکرده ام بسوخت گفته باشد باقول اول خود یا جدا گفته باشد از آن و اگر گفت که خریده ام از او چیزی را بهزار درم ولیکن آنرا قبض نکرده ام پس معتبر قول اقرار کننده است باجماع علماء ما رحمهم الله تعالی ولو اقر انه باع عبده هذا من فلان وادعی انه لم یقبض الثمن وجحد کان له ذلک وکان القول قوله اذا انکر المقر له کذا فی التبیین (عالمگیری) و اگر اقرار کرد شخصیکه فروخته ام این غلام خود را بر فلان و دعوی کرد که قبض نکرده ام بهای آنرا و غلام را نزد خود نگهداشت در اینصورت میرسد او را آن نگهداشتن و معتبر قول اقرار کننده است اگر منکر شد کسیکه اقرار برایش شده همچنین ذکر کرده شده است در کتاب تبیین اذا قال لفلان علی الف درهم من ثمن الخمر او الخنزیر یلزمه الالف ولم یقبل تفسیره عند ابی حنیفة رح وصاحبیه رح هذا هو اذا لم یصدقه المقر له (عالمگیری) وان صدقه الطالب فی ذلک فانه لا یلزمه شیئ فی قولهم جمیعا کذا فی الذخیرة (عالمگیری) وکذا لو قال علی الف درهم من القمار (قاضیخان) او ثمن خمر او میتة او دم فلیس علیه شیئ مطلقا وان وصل لانه رجوع الا اذا صدقه او اقام بینة فلا یلزمه (درمختار) وقتی شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم است از بابت بهای خمر یا خوک لازم میشود بر او آن هزار درم و قبول نمیشود بیان او که گفته است که از بابت بهای خمر یا خوک است نزد امام اعظم رحمه الله تعالی خواه

فایده
اقرار کرده که غلامزا بر من هزار درم از بابت بهای خمر یا خنزیر یا قمار است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 153 of 362

این بیان پیوست بقول اول خود گفته باشد یا بعد ازان گفته باشد اگر او را استکوی کرده باشد او را
آن شخص که اقرار برایش شده است و اگر طلب کند حق او را استکوی نموده دران بیان پس براو
چیزی لازم نمیشود در قول همه امامان رحمهم الله تعالی همچنین اگر کرده شده است در کتاب ذخیره و همچنین
اگر گفت که فلانرا بر من هزار درم است از جهت قمار یا از جهت بهای فروختن شخص آزاد یا بهای چیزی
مردار یا بهای خون پس بروی آن هزار درم مطلق لازم میشود اگرچه بیان سبب آنرا پیوست باقرار اول
خود گفته باشد زیرا که این رجوع است مگر لازم نمیشود براو اگر مقر له را استکوی کند شاهان بگذارند
آن بیان خود پس براو چیزی لازم نمیشود و لو قال لفلان علی الف درهم حرام او ربو فهی لازمة تمام
وصلام فصل (در مجلس) و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم حرام یا ربوا است پس آن هزار درم
مطلق بروی لازم است خواه حرام و ربا پیوست باقرار خود گفته باشد یا جدا گفته باشد ازان و الاقرار
بالزور لا یوجب علی المقر شیئا و کذلک لو قال احمد و ان لفلان علی الف درهم زور او
و باطل او کذبا فقال فلان صدق فی جمیع ما قاله لم یلزمه شیء فان قال صدق فی المال
و کذب فی قوله زور او باطلا لزمه الالف (مبسوط) و اقرار بدروغ لازم نمیکند بر اقرار کننده چیزیرا
همچنین اگر شخصی گفت که شما باشنید که بدرستی فلانرا بر من هزار درم بدروغ یا باطل یا کذب است فلان
فلان گفت که راست گفته است و مراد انچیز که گفته است لازم نمیشود بر اقرار کننده چیزی و اگر آن فلان
گفت که راست گفته است و مال را دروغ گفته است در بقول خود که بدروغ و باطل است گفته است
امام محمد رح گفته است لازم میشود بر او هزار درم و لو قال له علی الف درهم من ثمن مناع او قال اقرضنی الف درهم
ثم قال هی زیوف او ستوقة (جعلیه) او مستوقة او رصاصا او قال ثمن زیوف او قال لفلان
علی الف درهم زیوف من ثمن مناع (عالمکیری) او قال المقر له جیاد لزمه الجیاد (هدایه)
و همچنین ام فصل (عالمکیری) و صحا کر اذا قال بعنکه معیبا و قال المشتری بعتنیه سلیما

فایده
در اینکه گوید که فلانرا
بر من هزار درم حرام
یا ربا یا مانند این است

فایده
اقرار کرد که فلانرا بر من
هزار درم است از جهت
بهای متاعی یا از بابت
قرض

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 154 of 362

فالقول للمشتری وقالا ان قال موصولا یصدق وان قال منفصلا لا یصدق (هدایه) اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم است از جهت بهای متاعی یا گفت که قرض داده مرا هزار درم بعد ازان گفت که آن درمهای ناسره است که بیت المال آنرا رد میکند یا درمهائیست ناسره که تجار آنرا رد میکنند و یا درمهای ستویه است یا از زیوف و قلعی است و یا بعد از اقرار خود گفت که مراد آن درمهای ناسره ایست که بیت المال آنرا رد میکند یا گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ناسره است از بابت بهای متاعی و گفت انکسیکه اقرار برایش شده که درمهای سره بیغش است لازم است بر اقرار کننده درمهای سره بیغش چیزی گفته باشد اقرار کننده اینقول خود را با اقرار اول خود یا جدا گفته باشد ازان و میکرد اینصورت مانند انکه گفته باشد که فروخته ام بر تو فلان چیز را در حالیکه عیبی بود و خریده گفت که فروخته بر من انچیز را در حالیکه از عیب بسلامت بود پس قول معتبر مر خریده راست و گفته اند صاحبین رحمهما الله تعالی که اگر اقرار کننده قول دوم خود را پیوست گفته بود با اقرار اول خود راستگوی کرده میشود در همه صورتها و اگر جدا گفته باشد ازان راستگوی کرده نمیشود و لو قال لفلان علی الف درهم زیوف و له علیه من البیع والقرض قیل یصدقان جمیعا اذا وصل وقیل هو علی الخلاف ایضا (کافی و هدایه) و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم است و بیان فروختن و قرض را نکرد و بعد ازان گفت که آن درمها ناسره است بعض مشایخ رحمهم الله تعالی گفته که راستگوی کرده میشود باتفاق امامان رحمهم الله تعالی و بعض مشایخ رحمهم الله تعالی گفته که حکم این مسئله نیز بنا بر اختلاف گذشته است میان امام اعظم و صاحبین او رحمهم الله تعالی و لو قال اغتصبت منه الفا او قال ودعنی ثم قال هی زیوف او نبهرجة صدق وصل ام فصل و لو قال هی ستوقة او رصاص بعد ما اقر بالغصب او الودیعة وصل صدق وان فصل لا یصدق (هدایه) و اگر اقرار کننده گفت که غصب کرده ام از فلان هزار درم را یا گفت که ودیعت نهاده است نزد من هزار درم را بعد ازان گفت که آن درمهای

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 155 of 362

ناسره ست راستگوی کرده میشود پیوست گفته باشد قول اول خود را با اقرار اول خود یا جدا گفته
باشد ازان و اگر گفت که آن درهما ستوده یا قلعی بود بعد ازانکه اقرار کرده بود بغصب و ودیعت
و قول دوم خود را پیوست با اقرار اول خود گفت راستگوی کرده میشود و اگر جدا گفته بود راستگوی کرده نمیشود

وان قال فی هذا کله (هدایه) من البیع والقرض والغصب قال الایداع (نتایج الافکار) الفا
ثم قال الا انه ینقص کذا لم یصدق وان وصل صدق (هدایه) و اگر در جمله این صورتها که فروختن
و قرض و غصب و ودیعت ست گفت که هفتاد و پنج من هزار درم ست بعد ازان گفت که مگر انیقدر که ست
ازین هزار را ستگوی کرده نمیشود و اگر قول دوم خود را پیوست با اقرار اول خود گفت راستگوی کرده میشود

ولو کان الفصل ضرورة انقطاع الکلام بانقطاع نفسه (هدایه) او سعالا او اخذ فم (زیلعی)
فهو اصل لعدم امکان الاحتراز عنه (هدایه) یفتی (درمختار) و اگر جدائی میان اقرار و استثناء از جهت
ضرورت جدائی کلام باشد بسبب قطع شدن نفس او یا از جهت سرفه یا از جهت گرفتن کسی دهن او را
پس در نیصورت این اقرار کننده پیوست کننده استثناء ست با اقرار خود که استثناء او صحیح ست
از جهت نابودن امکان پرهیز کردن ازین قطع شدن و بهمین حکم فتوی کرده شده ست مرجل قال

قد قبضت من فلان الفا ثم قال هی زیوف قبل قوله ولو قال هی ستوقة لا یقبل وان
مات المقر قبل ان یقول شیئا بعد اقراره وقال وارثه لا یصدق (قاضیخان)
مروی گفت که بتحقیق قبض کرده ام از فلان هزار درم را بعد ازان گفت که آن درهما ناسره ست
قبول میشود قول او و اگر بعد از اقرار خود گفت که آن درهما ستوده ست قبول نمیشود قول او و اگر اقرار
کننده پیش از انکه چیزی بگوید مرد و وارث او گفت که آن درهما ناسره یا ستوده ست راستگوی کرده
نمیشود و آن وارث مرجل قال لفلان علی الف درهم ودیعة ثم قال هی زیوف یصدق وان مات المقر
قبل ان یقول شیئا فقال وارثه هی زیوف لا یقبل قوله (قاضیخان)

فایده
در صورت اقرار بهزار درم
از جهت فروختن یا غصب
یا قرض یا ودیعت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 156 of 362

مروی گفت که فلان را نزد من هزار درم ودیعت ست بعد از ان گفت که آن درهما ناسره ست
راست گوی کرده میشود واگر اقرار کننده پیش از انکه چیزی گوید مرد پس وارثش گفت که آن
درهما ناسره ست قبول نمیشود قول آن وارث وفی المضاربة والودیعة والغصب اذا قال
الوارث هی زیوف لا یقبل قوله (قاضیخان) ودر مال مضاربت ووديعت وغصب
اگر وارث اقرار کننده گفت که آن درهما ناسره ست قبول نمیشود قول آن وارث اقر بقبض صاحبه
علی الشرکة وقال هی زیوف صدق وصل ام فصل وللشریك نصفها ان شاء وان شاء
اتبع المطلوب بالجیاد فان قال مفصولا هی رصاص لم یصدق وللشریك نصفها جیاد
ولو قال موصولا یصدق ولا یتبع الشریك کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
اقرار کرد شخصی بقبض کردن پنجصد درم ازدین دار خود بنام شریکی شخصی با او وگفت که ان پنجصد
درم ناسره ست راست گوی کرده میشود بشرطیکه گفته باشد ناسره بودن را با اقرار خود یا بعد اگفته باشد
آنان و مر شریک او راست نصف آن پنجصد درم ناسره اگر میخواهد استدعا نماید از دین دار خود
بگرفتن نصف پنجصد درم سره واگر از اقرار خود بعد اگفت که آن پنجصد درم قلبی ست راست گوی کرده
نمیشود در دعوای قلبی بودن آن وهست مر آن شریک او را نصف پنجصد درم سره واگر میگوید
با اقرار خود گفت که آن پنجصد درم قلبی ست راست گوی کرده میشود وهیچ چیزی مر آن
شریک او را نمیدهند کذا ذکر فی المحیط رح وفی دعوی الزیافة اذا کان قال
قبضت حقی فللشریك ان یاخذ منه نصف الجیاد کذا فی المحیط (عالمگیری)
ودر دعوای اقرار کننده ناسره بودن را وقتیکه گفته باشد که قبض کرده ام حق خود را و بعد ازان گفت
که ناسره بود پس مر شریک او راست انکه بگیرد از او نصف درهمهای سره را همچنین ست در کتاب محیط
او لو قال له علی کر حنطة من ثمن بیع او قرض ثم قال هو ردی قال القول قوله وصل ام فصل وکذلك

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 157 of 362

سائر الموزونات والمكيلات على هذا وكذلك لو اقر بكر حنطة غصب ودية
ثم قال هو ردي فالقول قوله وكذلك لو اتى بطعام فقال اصابه الماء وعفن
فقال هذا الذي غصبته او اودعته فالقول قوله في ذلك وكذلك لو قال
استودعني عبدا ثم جاء بعبد معيب فقال هو هذا فالقول قوله في ذلك (مبسوط)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من یکهزار گندم هست از بابت بهای فروختن چیزی بر من یا از جهت قرض
بعد ازان گفت که آن هزار گندم ردی هست پس معتبر قول اقرار کننده هست در دعوای ردی
بودن چیوست گفته باشد ردی بودن را با اقرار خود یا بعد گفته باشد انرا ازان وهمچنین دیگر چیزها یکه
وزن کرده میشوند و پیمانه کرده میشوند بنابر همین حکم اند و همچنین اگر اقرار کرد بیکهزار گندم که غصب کرده ام
یا ودیعت فلان هست نزد من بعد ازان گفت که آن گندم ردی هست پس معتبر قول اقرار کننده هست
در ردی بودن آن و همچنین اگر آورد طعامی را که رسیده بود و بآن طعام آب و بدبوی شده بود و گفت
که این طعام انچیزی هست که غصب کرده ام آنرا از تو یا ودیعت نهاده بودی آنرا نزد من پس معتبر قول
اوست در این دعوای خراب بودن آن و همچنین اگر گفت که فلان ودیعت نهاده هست نزد من غلامی
و بعد ازان آورد غلام عیب دار را و گفت که آن غلام همین هست پس معتبر قول اوست در عیدار بودن
آن غلام و لو اقر لفلان على عشرة افلس من قرض وثمن مبيع ثم قال هي مزيفة
الكاسدة لم يصدق هو قول ابي حنيفة رح وصلى الله على محمد (مبسوط) واگر شخصی اقرار کرد که فلانرا بر من ده چیست
از قرض یا از بهای چیز فروخته شده بعد ازان گفت که همان چیزها از چیزهای ناروا جست راست گفته
گردانیده نمیشود در دعوای ناروا بودن آن در قول امام اعظم رح چیوست گفته باشد ناروا بودن را
با اقرار خود یا بعد گفته باشد ازان و لو قال غصبته عشرة افلس او قال ودعنيها ثم قال هي من الزيوف
الكاسدة فهو على ما قال هذا عند ابي حنيفة رح وصلى الله على محمد (مبسوط) واگر گفت که غصب کرده ام از فلان ده چیز را یا گفت که ودیعت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 158 of 362

شهادة عندی دویه را بعد ازان گفت که آن پیمانه ازپیمانهای نارواج ست راستگوی میشود
در دعوای ناروا بودن پیوست گفته باشد ناروا بودن آنرا با اقرار خود یا جدا گفته باشد ازان
المسلم الیه اذا اقر بقبض رأس مال السلم ثم ادعی انه زیوف ان کان اقر بقبض الجیاد او
بقبض حقه او باستیفاء رأس المال او باستیفاء الدراهم او بقبض رأس المال
لا یقبل قوله انها کانت زیوفا وان کان اقر بقبض الدراهم ثم ادعی الزیافة
فی القیاس القول قول رب السلم والبینة علی المسلم الیه وفی الاستحسان القول قول
المسلم الیه مع یمینه والبینة علی رب السلم انه اعطاه الجیاد (قاضیخان)
اقرار کرد شخصی که باو سلم کرده شده بقبض کردن رأس المال سلم بعد ازان دعوی کرد که آن درمها
قبض کرده شده رأس المال ناسره بودند اگر اقرار کرده بود بقبض کردن درمهای ناسره یا اقرار
کرده بود بقبض کردن حق خود یا بتمام گرفتن رأس المال یا بتمام گرفتن درمهای رأس المال یا
بقبض کردن رأس المال قبول کرده میشود اینقول او که ناسره ست واگر اقرار کرده بود بقبض
کردن درمها بعد ازان دعوای ناسره بودن را کرد پس در قیاس معتبر قول رب سلم ست وشاهدان
بر کسی ست که سلم باو شده ست و در استحسان معتبر قول کسی ست که باو سلم کرده شده ست شاهدان
وشاهدان بر رب سلم ست که او را درمهای سره داده ست و لو قال لفلان علی عشرة مثاقیل
فضة ثم قال هی زیوف او قال لفلان علی الف درهم ثم قال هی من ضرب کذا النوع
من الدراهم او قال من نقد بلد کذا ان قال علی من غصب فانه یصدق عندهم جمیعا (عالمگیری)
واگر شخصی گفت که مر فلانرا بر من ده مثقال نقره ست بعد ازان گفت که آن درمها سیاه ست یا
گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ست بعد ازان گفت که آن درمها از ضرب فلان نوع از درمها ست
یا گفت که از نقد فلان شهر ست دیده شود اگر در اقرار خود گفته باشد که از بابت غصب ست راستگوی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 159 of 362

کرده میشود در سیاه بودن و مانند آن نزد همه امامان رحمهم الله تعالی بیوسف آخر حیاه و بقول
و ما مقاتلا با اقرار خود یا جدا گفته باشد از ان و لو قال اسلمت الی فلانا الف درهم فقبضها و قال المقر له
و قال رب السلم لا بل قبضتها ان قال المسلم الیه ذلک فی موضع لا یصدق قیاسا و استحسانا
و ان فصل فی الاستحسان لا یصدق یوم المجلس (قانیها) و اگر شخصی گفت که سلم کرده ام بمن
ده درم را در گندم و گفت که قبض کرده ام آن درهما را و رب سلم گفت که چنین نیست بلکه قبض
کرده ام تنزا دیده میشود اگر آنکسی که سلم با و شده بود گفت این قول دوم خود را پیوست با اقرار خود
راستگوی کرده میشود از روی قیاس و استحسان و اگر جدا گفته باشد ان راستگوی کرده نمیشود در استحسان
و بروی لازم میشود چیزیکه سلم در ان شده بود و مواقر بالدین موجل ان صدقه المقر فی الاصل و کذبه
الطالب الزمه الحال و یستحلف المقر علی الاجل (کما مر) و کسیکه اقرار کرد بدین با جلت پس انگاه
اقرار برایش شده راستگوی نمود او را در دین و دروغگوی کرد او را در مهلت بود ن ان لازم میشود
بروی آن دین در حال و سوگند داده میشود بان مهلت کسی را که اقرار برایش شده و لو قال لفلان
عندی ودیعة الف درهم او علی الف درهم قرضا ثم قال لم اقبضها ضمنها (خلاصة الفتاوی)
اگر شخصی گفت که فلانرا بر من ودیعت هزار درم ست یا بر من هزار درم قرض فلان ست بعد ازان
گفت که انرا قبض نکرده ام تاوان میدهد آن هزار درم را و لو قال من قرض او ثمن مبیع او کان ما
نقد البلد فانه یکون مصدقا عندهم جمیعا فاما اذا لم یکن نقد البلد او فصل لا یصدق
عندهم جمیعا و ان وصل ذکر انه یصدق و لم یحک فیه خلافا
(عالمگیری) و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من ده درم ست از قرض و بهای فروختن چیزی
بر من دیده میشود اگر انچیزیرا که نامیده بود نقد رواج آن شهر بود پس بدرستیکه او راست
گرده میشود نزد همه امامان مارحمهم الله تعالی اما اگر انچیزیکه نامیده بود اگر انقد شهر نبود اگر جدا گفته

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 160 of 362

بود میان آنرا از اقرار خود راستگوی کرده نمیشود نزد علماء رحمهم الله تعالی واگر پیوست گفته
بود آنرا با اقرار خود ذکر شده صحت اینکه راستگوی کرده میشود و حکایت کرده نشده صحت در هیچکدام
هیچ اختلافی ولو قال اعطیتنی الفا او اقرضتنی الفا او استلفتنی الفا ثم قال لم اقبض
ان قال ذلك موصولا صدق قیاسا و استحسانا وان قال ذلك مفصولا لا یصدق
استحسانا (عالمگیری) اگر شخصی گفت شخصی که داده بمن هزار درم را یا قرض داده بمن هزار درم
یا سلم نموده بر من هزار درم را بعد ازان گفت که قبض نکرده ام آنرا اگر اینقول خود را پیوست با اقرار
خود گفته بود راستگوی کرده میشود از روی قیاس و استحسان اگر اینقول را جدا از اقرار خود گفته بود راست
گوی کرده نمیشود از روی استحسان ولو قال نقدتنی الفا او قال دفعت الی الفا ثم قال لم اقبضه
لا یصدق فی قول ابی یوسف رح (عالمگیری) و اگر شخصی گفت که نقد داده بمن هزار درم را یا گفت که داده
بمن هزار درم را و گفت که قبض نکرده ام آنرا راستگوی کرده نمیشود در قول امام ابو یوسف رح
اذا قال اقرضتنی الف درهم ولم تدفعها الی وقال ذلك مفصولا لا یصدق وهو ضامن وان
کان کلامه موصولا فالقول له وکذلك اذا قال اعطیتنی او اسلفتنی
لکن لم تدفع الی ووصل کلامه ولو قال دفعت الی الفا او نقدتنی الفا
فلم اقبلها قال ابو یوسف رحمه الله تعالی لا یصدق وهو ضامن (عالمگیری)
اگر شخصی گفت که قرض داده مرا هزار درم و نداده آنرا و اینقول خود را جدا از اقرار خود راستگوی
کرده نمیشود در نادادن او آنرا و تاوان ده است آن هزار درم را و اگر اینقول او پیوست با اقرار او
بود پس قول معتبر مراورا است در نادادن باو و همچنین حکم است اگر گفت که داده مرا یا سلم کرده بی بر
من آن هزار درم را و لیکن نداده تو آنرا بمن و اینقول خود را پیوست گفت با اقرار خود پس معتبر
قول اوست در نادادن باو و اگر گفت که داده بمن هزار درم را یا نقد داده مرا هزار درم و قبول نکردم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 161 of 362

آن هزار درم گفته است امام ابو یوسف رحمه الله را استکوی کرده نمیشود در ندادن او و تاوان نیست
آن هزار درم را و لو قال قبضت منك الفا واخذت الفا لكن لم تدفعني حتى
اذهب بها لا يصدق وهو ضامن كذا في المحيط (عالمگیری) و اگر شخصی گفت که قبض کردم از تو
هزار درم را و یا گرفتم از تو هزار درم را مگر آنکه نگذاشتی مرا تا بیرم آنرا راستکوی کرده نمیشود در نبردن
خود و تاوان دوست آن هزار درم را همچنین ذکر شده است در کتاب محیط و لو قال لفلان
علي مائة درهم عدد اثم قال بعد ذلك هي وزن خمسة او سبعة
وكان الاقرار منه بالكوفة فعليه مائة درهم وزن سبعة ولا يصدق
على النقصان الا ان يبين الوزن موصولا بكلامه (عالمگیری) مردی گفت که فلان را بر من صد درم است
از روی شمار بعد ازان گفت که آن در مهما ازان قسمیست که دو درم آن پنج مثقال میشود یا ازان
قسمت که ده درم آن شش مثقال میشود و حال آنکه آن اقرار او در شهر کوفه بود پس لازم است
بر او صد درم ازان قسم که ده درم آن هفت مثقال شود و را استکوی کرده نمیشود بر کمتر ازین
درهمایکه وزن آن هفت مثقال است مگر آن وقتیکه بیان کند وزن آنرا پیوست با اقرار خود فقط
اذا ذكر ذلك مفصولا وكان وزن دراهم بلدهم سبعة حتى لم يصر بيانه رجوعا
مائة درهم بوزن سبعة باعتبار الوزن لا باعتبار العدد حتى اذا كان وزنها مائة وسبعة
ولكن عددها خمسون يخرج عن العهدة كذا في المحيط (عالمگیری) بعد ازان اگر ذکر کرد در صورت مذکوره وزن آنرا
بعد از اقرار خود و وزن درهمای شهر ایشان دو آن هفت مثقال بود تا که صحیح نشد بیان او لازم میشود
بر او صد درم بوزن آنکه ده مثقال آن هفت درم میشود باعتبار وزن نه باعتبار شمار پس اگر وزن آن
درهما که آنرا داده باآن شخصیکه اقرار برایش شده بوزن سبعه صد درم بود و لیکن از روی شمار پنجاه
درم بود بدر میشود از تاوان آن صد درم همچنین ذکر شده در کتاب محیط و ان كان في البلد جنايف

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 162 of 362

علی دراهم معروفة والوزن بینهم ینقص من وزن سبعة صدق فی ذلک
فان ادعی وزنا دون المتعارف فی تلک البلد لا لم یصدق الا اذا کره
موصولا بکلامه وان کان فی البلد نقود مختلفة فان کان الغالب منها بعینه
یتصرف فی مطلق الاقرار الیه وان لم یکن البعض غالبا علی البعض ینصرف الاقرار
علی اقل ذلک و لو قال بالکوفة له علی مائة درهم بیض عددا ثم قال
هی تنقص دانقا لم یصدق و لو قال له علی مائة درهم اسمبدیة
عددا ثم قال عنیت هذه الصغار فعلیه مائة درهم
وزن سبعة من الاسمبدیة (مبسوط و عالمگیری)

واگر در شهر ایشان یک با دیگر خرید و فروش مینمودند بدرهای مشهورهٔ ووزن آن در میان
مردم شهر کم بود از وزن سبعه راستکوی کرده میشود درین کم بودن وزن واگر دعوی کرد وزنی را غیر
از وزنیکه در عرف ایشان دران شهر بود راستکوی کرده نمیشود دران کم بودن وزن مگر وقتیکه بیان
کرده باشد آن وزن را پیوست با اقرار خود واگر در شهر نقدهای مختلف بود پس اگر ازان نقدهای مختلفه
نقد معین غالب بود میکرد مطلق اقرار بآن غالب در رواج واگر بعض آن بر بعض دیگر غالب نبود در رواج
راجع میشود مطلق اقرار او بکمتر آن وزن ها واگر در شهر کوفه گفت که فلانرا بر من صد درم سپید ست از روی شمار
بعد ازان گفت که بیکدانگ کم ست راستکوی کرده نمیشود درین کم بودن آن واگر گفت که فلانرا بر من
صد درم ست سپیدی از روی شمار بعد ازان گفت که قصد کرده بودم باین اقرار خود این درم
های خرد را پس لازم ست بر او صد درم ازان قسم که ده آن بوزن هفت مثقال از درم های سپیدی

الباب التاسع

فی الاقرار باخذ الشیئ من مکان
باب نهم ثابت ست در بیان حکم اقرار کردن چیزی از جا

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 163 of 362

فایده
اقرار کرد که کرفته ام جامه را از سر اینکه میان من و دیکری شریک است

لو اقر انه اخذ ثوبا من دار بينه وبين آخر فادعى الشريك نصف الثوب
و انكر المقر فالقول للمقر كذا في محيط السرخسي (عالمگيري)
اگر شخصی اقرار کرد که کرفته ام جامه را از سر اینکه میان من و دیکری شریک است و دعوی کرد آن
شریک نصف آن جامه را و اقرار کننده منکر شد از شریکی او در آن جامه پس معتبر قول اقرار
کننده است همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی رح در جل قال قد قبضت من فلان
فلان مائة درهم ثم قال هي لي او هي لفلان آخر فانه يقضي بالمائة
لصاحب البيت ويغرم المقر مثلها للذي اقر لهما اولا (قاضيخان) اگر مردی گفت که قبض کرده ام
از خانهٔ فلان صد درم را بعد ازان گفت که آن درهما مرا است یا آن درهما مر فلان دیکر را است
پس بدرستیکه حکم کرده میشود بهمان صد درم برای صاحب خانه و تاوان بدهد اقرار کننده مانند آن
صد درم را برای آن کسیکه اقرار کرده برای او و کذا لو قال قبضت من صندوق فلان
او من كيس فلان الف درهم او من سفط فلان ثوبا او من قرية فلان كر حنطة
او من نخل فلان كر تمر او من زرع فلان كر حنطة كل ذلك يكون
بمنزلة اقراره بالقبض من يده (قاضيخان) وهمچنین اگر گفت که قبض کرده ام از صندوق فلان
یا از کیسهٔ فلان هزار درم را یا از جامه دان فلان جامه را یا از قریهٔ فلان خروار کندمی را یا از درخت خرمای فلان
خروار خرمائی را یا از کشت فلان خروار کندمی را همهٔ این اقرار را بمنزلهٔ اقرار او است بقبض کردن از دست
آن شخصیکه اقرار برای او شده است پس تاوان داده میشود درین صورتها آنچیزرا که اقرار بآن کرده است
و لو قال قبضت من ارض فلان عدلا من رطبى وقال انما مررت فيها ما دا
فتر لتها ومعي احمال من رطبى فانه يقضي بالرطبى لصاحب الارض الا ان يقيم البينة
انه كان ما دا فيها وكذلك اذا كان لهما طريق معروف للعامة كذا في المحيط (عالمگيري)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 164 of 362

اگر شخصی گفت که قبض کرده ام از زمین فلان یک تنگ از جامه رطلی را و گفت که جز این نیست که دران زمین گذشتم گذرنده پس فرود آمدم دران و با من بارها بود از جامه رطلی پس در منصورت حکم میشود بآن جامه رطلی برای صاحب زمین مگر حکم بر ایش نمیشود که شاهدان بگذراند بر اینکه وی دران زمین گذرنده بود و همچنین حکم برای صاحب زمین نمیشود اگر دران زمین راه مشهور بود برای مردم عام همچنین ذکر شده است در کتاب محیط لو قال اخذت من دار فلان مائة درهم ثم قال کنت فیها ساکنا او کانت الدار فی یدي باجارة لا یصدق و ان اقام البینة ان الدار کانت فی یده باجارة بخلاف ما لو قال اخذت من الضمان او اصبت و اگر شخصی گفت که گرفته ام از سرای فلان صد درم را بعد ازان گفت که دران سرای ساکنت کننده بودم یا آن سرای در دست من باجاره بود راست گوی کرده نمیشود در سکونت و اجاره گرفتن خود پس تاوان دهنده میشود آن صد درم را برای صاحب آن سرای و اگر شاهدان گذرانیدند باینکه آن سرای در دست او باجاره بود خلاص میشود از تاوان آن صد درم و اذا اقر انه اخذ سرجا کان علی دابة فلان او لجاما او حبلا و ادعی ذلک رب الدابة قضی له به و کذلک لو قال اخذت حنطة کانت علی دابة او طعاما کان فی جوالق فلان قضی له به و کذلک لو اقر انه اخذ بطانة جبة او ستر بابه (عالمگیری) اگر شخصی اقرار کرد که گرفته ام زینی را که بر چهارپای فلان بود یا لگامی را یا ریسمانی را و دعوی کرد آنچه را صاحب آن چهارپای حکم کرده میشود برای صاحب چهارپا بآن چیز و همچنین اگر گفت که گرفتم گندمی را که بر چهارپای او بود یا طعامی را که در جوال فلان بود حکم کرده میشود برای صاحب چهارپای بآنچیز و همچنین اگر اقرار کرد که گرفته ام استر چمن فلان را با پرده و دروازه او را حکم کرده میشود بآن برای آن فلان و لو اقر انه اخذ ثیابا من حمام فلان فلا ضمان علیه و کذلک المسجد الجامع والخان والارض ینزلها الناس و یضعون فیها الامتعة و کل موضع یکون للعامة و لو اقر انه اخذ ثوبا من طرق فلان او فناء فلان فلا شیء علیه و لو اقر انه اخذ من حیز فلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 165 of 362

فانه للاجنبي دون الاستاذ ولو انه وضع ثوبه في بيت فلان ثم اخذه لم يضمن في قول ابي حنيفة وان ادعاه رب البيت ويضمن في قول ابي يوسف ومحمد كذا في الخلاصة (عالمگيري)

واگر شخصی اقرار کرد که گرفته ام جامهاراز حمام فلانی پس هیچ تاوانی نیست براو وهمچنین است مسجد جامع و کاروان سرای و زمینی که فرود می آیند دران مردم و متاع خود را دران مینهند و هر جائیکه برای عامهٔ مردم باشد همین حکم حمام را دارد و اگر اقرار کرد که گرفته ام جامه را از راه فلان یا از فضای فلان پس هیچ چیزی بروی نیست واگر اقرار کرد که گرفته ام جامهٔ را از مزدور فلان پس آن جامه مر مزدور راست نه استاد او را و اگر اقرار کرد که جامهٔ خود را در خانهٔ فلان نهاده ام بعد ازان آنرا گرفته ام تاوان ده نمیشود آنرا قول امام اعظم رحمه الله تعالی اگرچه صاحب خانه دعوای آنرا کند تاوان ده آن میشود در قول صاحبین رحمهما الله تعالی همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی ولو اقر انه اغتصب ارض فلان واستخرج منها الف درهم

فادعاها صاحب الارض وقال المستخرج هي لي فالقول قول صاحب الارض وكذلك لو شهد شاهدان على رجل انه اتى ارض فلان واحتفر فيها واستخرج منها الف درهم وزن سبعة وادعاها رب الارض وجحد المشهود عليه العمل واقر بالفعل وادعاه لنفسه فهو لرب الارض (عالمگيري)

واگر اقرار کرد شخصی که کنده ام زمین فلانی را و بیرون کرده ام ازان هزار درم را و دعوی کرد آن درمها را صاحب زمین و شخصی بیرون آینده درمها گفت که این درمها ملک است پس معتبر قول صاحب زمین است و همچنین اگر شاهدی دادند دو نفر شاهد بر مردی که این مرد در زمین فلان آمد و کند آنرا و بیرون کرد ازان هزار درم را که ازان درمها وزن هفت مثقال است و دعوی کرد آن درمها را صاحب زمین و منکر شد آن کسیکه شاهدی براو داده شد ازان کار کردن یا اقرار کرد باین فعل و دعوی کرد آنرا برای خود پس قول صاحب زمین راست و کذا لو شهدا انه اخذ كذا من دار او منزله او حانوته

فائده
اقرار کرد که کنده ام زمین فلانی را و برآورده ام ازان هزار درم را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 166 of 362

او دهنا من قار و رته او سمنا من زقه فهو ضامن لذلك كله
و لو اقر انه ركب دابة فلان فاخذها فلان فهو ضامن لها
حتى يردها و تاويله عندى اذا اقر بالركوب و النقل كذا في المحيط (عالمگيرى)
و همچنين اگر شاهدى داده شد براو كه گرفته است اينقدر مال را از سراى فلان و يا از منزل فلان يا دكان
فلان و يا گرفته است تيل را از شيشه فلان يا گرفته است روغن را از مشك فلان پس آن كسيكه شاهدى
براو داده شده تاوان دوست تمام آنها را براى كسيكه شاهدى براى او داده شده و اگر اقرار كرد كه بدستى
سوء شده است چهارپاى فلانرا و گرفت آنرا فلان پس اقرار كننده تاوان دوست آن چهارپاى را براى كسيكه
اقرار براو داده شده تا مردم كند قرار دادن تاويل اين مسئله تنها من باين است كه اقرار كند بسوار شدن و نقل نمودن همچنين اگر گويد هندوست در كتاب محيط

الباب العاشر

فى الخيار و الاستثناء و الرجوع باب دهم ثابت است در بيان حكم خيار و استثناء در اقرار و در بيان
حكم رجوع كردن از اقرار و من اقر لرجل بشرط الخيار في اقراره ثلاثة ايام (هداية
و نتايج) او اقل او اكثر (عالمگيرى) صح الاقرار و بطل الشرط و لزمه المال
(هداية و نتايج) صدقه الطالب في الخيار او كذبه (عالمگيرى) صورته ما اذا اقر الرجل
بدين او قرض او غصب او وديعة او عارية قائمة او مستهلكة على انه بالخيار فيه
ثلاثة ايام فالاقرار جائز و الخيار باطل (كفايه) هذا اذا شرط الخيار لنفسه فاما اذا شرط
الخيار للمقر له لم يذكر محمد هذا الفصل في الاصل قالوا ينبغي ان لا يثبت الخيار كذا في المحيط
و اگر كسى اقرار كرد براى مردى بشرط سه روز خيار در اقرار خود يا كمتر از سه روز يا زياده ازان صحيح ميشود اقرار
او و باطل ميشود شرط او را و خواه طلب كننده حق او را استكوى كند دران خيار يا در و نكوى كند او را دران
و صورت اين ان است كه اگر كسى اقرار كرد براى مردى به نمى يا قرضى يا مال غصبى يا مال وديعتى يا

فايده
بيان مسئلهاى اقرار
بشرط خيار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 167 of 362

عاریتی که موجود بود آنحال یا تلف شده بود بشرط اینکه او را سه روز اختیار باشد در ان اقرارش
پس اقرار او روا ست و خیارش باطل ست و اینحکم وقتیست که اقرار کننده خیار را برای خود شرط
کند اما اگر شرط کرد او آنرا برای آن کسیکه اقرار برایش شده اینصورت را امام محمد رح در کتاب مبسوط
ذکر کرده و مشایخ رحمهم الله تعالی گفته اند که میشاید که او را خیار ثابت نشود همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط

وان اقر بدین من ثمن مبیع علی انه بالخیار ثلاثة ایام فان هناك یثبت
للخیار باعتبار العقد اذا صدقه صاحبه او برهن و ان کذبه صاحبه
لم یثبت الخیار و القول له کذا فی المبسوط وان کان الخیار
من جانب المقر له فالمقر له اذا لم یصدق المقر فی الخیار لا یثبت له الخیار
وان کذبه المقر له فی الخیار فاراد هو ان یقیم بینة علی الخیار لم یذکر محمد هذا الفصل
فی الاصل قالوا و یجب ان لا تسمع بینته کذا فی المحیط (عالمگیریه) و اگر شخصی اقرار کرد بدینی از بابت بهای عقد فروختن
بشرط انکه اقرار کننده سه روز بخیار بود دران عقد پس بدرستی در اینجا خیار ثابت میشود اقرار کننده را
باعتبار عقد فروختن اگر اقرار کننده دران دیگر که اقرار برایش شده راستگوی نمود یا اقرار کننده شاهدان
گذرانید بآن گفته خود و اگر ان دیگر که اقرار برایش شده او را دروغگوی نمود در اینصورت خیار برایش
ثابت نمیشود و معتبر قول آن دیگر ست همچنین ذکر شده ست در کتاب مبسوط و اگر خیار از جانب آنکس بود
که اقرار برایش شده پس اگر آن کسیکه اقرار برایش شده راستگوی نکرد اقرار کننده را در خیار ثابت نمیشود
خیار برای او و اگر ان کسیکه اقرار برایش شده اقرار کننده را دروغگوی نمود در خیار پس اقرار کننده اراده
کرد که شاهدان بگذراند بر او حکم اینصورت را امام محمد رح در کتاب مبسوط ذکر کرده و مشایخ رحمهم الله تعالی
گفته اند که واجبست که شنیده نشود گواهان او همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط و اذا اقر
بدین بسبب کفالة علی انه بالخیار فی مدة معلومة و لو المدة طویلة او قصیرة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 168 of 362

فانه یصح اذا صدقه (در مختار) المقر له والخیار له الی آخر المدة وان کذبه
المقر له فی الخیار لزمه المال ولم یصدق علی شرط الخیار کذا فی غایة البیان
شرح الهدایة (عالمگیری) (در مختار) اگر شخصی اقرار کرد بدینی بسبب ضامنی بشرط انکه در ضامنی او را خیار است
در مدة معلومه اگرچه آن مدة دراز باشد یا کوتاه پس بدرستی صحیح میشود اقرار او اگر او را استکوی کند
آن کسیکه اقرار برایش شده و مر او را خیار هست تا آخر آن مدت و اگر آن کسیکه اقرار برایش شده دروغگوی
نماید اقرار کننده را در خیار لازم میشود بر اقرار کننده و آنمال و را استکوی کرده نمیشود در شرط خیار همچنین ذکر
کرده شده هست در کتاب غایة البیان شرح بدایه شریفه الاستثناء تکلم بالباقی بعد الثنیا
فیصح اذا بقی بعد المستثنی شیء لیجعل الکلام عبارة عنه والباقی وراء المستثنی
لکن لابد من الاتصال لانه بیان تغییر فیصح بشرط الوصل لما عرف فی اصول الفقه
(کافی) فمن استثنی متصلا باقراره صح الاستثناء ولزمه الباقی سواء
استثنی الاقل من الباقی کما فی قوله لفلان علی الف الا اربع مائة او الاکثر منه کما
فی قوله لفلان علی الف الا ستة مائة (هدایه ونتائج الافکار) فان کان الاستثناء
مفصولا کان رجوعا عن الاقرار بعد صحته فبطل (کافی)
استثناء سخن کردن ست بچیزی باقیمانده بعد از حرف استثنا پس صحیح میشود استثناء اگر بعد از
استثنا کرده شده باقی میماند چیزیکه کلام عبارت از انچیز گردانیده شود و آن باقی گردانیده شود بدون مستثنی
ولیکن ناچاریست از پیوست ذکر کردن استثناء با اول کلام زیراکه استثناء بیان تغییر هست
سر کلام ست پس صحیح میشود بشرط پیوست ذکر کردنش با اول کلام از جهت انکه در اصول فقه
ذکر شده هست پس اگر کسی پیوست با اقرار خود استثنا کرد صحیح میشود آن استثناء و لازم میشود
بر او باقیمانده از استثناء برابر ست در حکم که استثناء کرده باشد کمتر از باقی را چنانچه در منقول او

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 169 of 362

که فلانرا بر من هزار درم هست مگر چهار صد یا بسیار تر ازان باشد چنانچه در منقول او که فلانرا بر من
هزار درم هست مگر شش صد درم و اگر استثناء از اول کلام جدا بود رجوع میشود از اقرار بعد از
صحیح شدن اقرار پس باطل میشود و الندا بینهما لا یضر کقوله لک علیّ الف درهم
یا فلان الا عشرة بخلاف لک علیّ الف درهم فاشهد والا لداوجوه
مما یعد فاصلا (تنویر الابصار) و ندا اقرار کننده میان اقرار و استثناء ضرر نمیرساند به صحیح شدن
استثناء مانند اینقول او که ترا بر من هزار درم هست یا فلان مگر ده درم بخلاف آنکه بگوید اینقول را که ترا بر من
هزار درم هست پس شاهد باشید مگر اینقدر نیست و مانند آن از آنچیزیکه قطع کننده کلام شمرده میشود
که در اینصورت استثناء او صحیح نمیشود و لازم میشود بر او آن هزار درم که اقرار بان کرده است فاعلم
ان الملائم للاقرار لا یمنع الاتصال وغیر الملائم یمنعه فمن قبیل الاول
التنفس والسعال واخذ الفم ونحوها فانها لا تفصل الاستثناء وکذا
النداء سواء کان مفردا نحو یا فلان او مضافا نحو یا ابن فلان وسواء کان
المنادی مقرا له او غیره نحو لک علیّ مائة درهم یا فلان او یا ابن فلان
الا عشرة ونحو قوله لزید علیّ مائة درهم یا عمرو الا عشرة ومن قبیل الثانی مالو
هلل او سبح او کبر او قال فاشهد وان کلا منها جعل فاصلا کما فی الغایة
والظهیریة (تکملهٔ ردالمحتار) پستر بدانکه چیز مناسب با اقرار منع نمیکند پیوستی اقرار و استثناء را و چیز
غیر مناسب منع میکند پیوستی را میان آنها پس از قبیل قسم اول هست نفس کشیدن و سرفه کردن
و گرفتن کسی دهن اقرار کننده را و مانند اینها پس بدرستی این چیزها جدا نمیکند استثناء را از اقرار همچنین
از قبیل قسم اول هست ندا کردن برابر هست که ندا کرده شده مفرد باشد که نسبت آن بچیزی نشده
باشد مانند اینکه ای فلان یا بچیزی نسبت کرده شده باشد مانند اینکه ای پسر فلان و برابر هست که ندا

فائده
مناسب اقرار قاطع
استثناء هست و نامناسب
قاطع نیست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 170 of 362

کرده شده و ممکن باشد که اقرار برا بیش شده مانند اینکه مقر بر است برمن هزار درم است ای فلان یا
ای پسر فلان مکرده درم و یا مانند مکرده و شده و غیر از ان ممکن باشد که اقرار برا بیش شده مانند اینقول
تو که زید را بگوئی که تر ا برمن صد درم حق است ای عمر و از قبیل قسم دوم است، مگر اکر اقرار کننده در ین
اقرار و استثناء لا الا الا الله یا سبحان الله یا تکبیر گفت یا گفت که فلانرا برمن هزار درم حق است
پس شاید باشد مکرر و پس همه این چیزها قطع کننده استثناء اکر ذکر شده و مستثنا از اقرار چنین اکر
شده است در کتاب غایة البیان و فتاوای ظهیریه و لو قال لفلان علی الف درهم عشرة
درهم قضیتها ایاه لا یصح الاستثناء و کانت علیه الف کلها و لو قال الا
عشرة دراهم قد قضیتها ایاه فعلیه الف الا عشرة و لو قال علی الف درهم
الا درهما قضیتها ایاه کان الاستثناء صحیحا (المبسوط) و اکر شخصی گفت که فلانرا برمن هزار درم حق است او را
او کرده ام برا بیش در ینصورت استثنا او صحیح نمیشود و همه ان هزار درم بروی لازم میشود
و اکر و را استثناء گفت مکرده درم که بتحقیق انرا بوی او داده ام پس در ینصورت بروی یکهزار
و درم است مکرده درم که بروی نیست و اکر گفت که فلانرا برمن هزار درم است مکر یکدرم که او را اکر
انرا بوی در ینصورت استثناء او صحیح میشود و لو قال له علی درهم غیر دانق
قد قضیته ایاه ففی روایة ابی حفص ح علیه درهم لا دانق و هو الاصح
کذا فی محیط السرخسی ح و لو قال لفلان علی درهم غیر دانق بالنصب یلزمه
خمسة دوانق و لو قال غیر دانق بالرفع یلزمه درهم و لو قال له علی عشرة غیر
درهمین بالنصب یلزمه ثمانیة و لو قال غیر درهمین بالرفع یلزمه عشرة کذا فی الظهیریة (عالمکیری)
و اکر شخصی گفت که فلانرا برمن یکدرم است غیر یکدانک که ششم حصه درم است از بابت بهای
مرده که بتحقیق انرا بوی داده ام پس در روایت ابو حفص ح بروی لازم است یکدرم مکر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 171 of 362

دانک نه وهمین قول صحیح تر ست همچنین ذکر کرده ست ... کتاب الاقرار محمد ماجد
گفت که فلانرا بر من یکدرم ست غیر یکدانک بحرکت نصب لفظ غیر لازم میشود بروی پنج دانک
و اگر گفت که غیر یکدانک بحرکت رفع لفظ غیر بروی لازم میشود یکدرم و اگر گفت که فلانرا بر من ده
درم ست غیر ده درم بحرکت نصب لفظ غیر بروی لازم میشود هشت درم و اگر گفت که غیر ده
درم بحرکت رفع لفظ غیر لازم میشود بروی ده درم همچنین ذکر کرده ست در کتاب ظهیریه و لو قال
لفلان علی عشرة الا درهمین یلزمه ثمانیة دراهم و لو قال الا درهما
یلزمه عشرة دراهم (خزانة المفتین) و لو قال علی مائة درهم الا قلیلا
فعلیه احد وتسعون و کذلک لو قال الا شیأ و عن ابی یوسف رحمه الله تعالی
اذا قال الفلان علی عشرة دراهم الا بعضها فهو مما لزته قوله الا شیأ کذا فی الظهیریة عالمگیری
و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من ده درم ست مگر دو درم و درین را در استثناء بیاگفت لازم
میشود بروی هشت درم و اگر گفت که مگر دو درم و درین را بالف گفته در استثناء بروی ده
درم لازم میشود و اگر گفت که بر من یکصد درم ست مگر از کی پس بروی لازم ست نیاورد یکدرم
و همچنین حکم ست اگر در استثناء گفت که مگر چیزی و از امام ابو یوسف در روایت شنوده ست
که اگر گفت که فلانرا بر من ده درم ست مگر بعض آن پس بقولش تمیز از آن استثناء ست که
گفته باشد که مگر چیزی چنین ست در ظهیریه لو قال ما فی هذا الکیس من الدراهم فی فلانة
الا الف درهم فانه لا یدری ان کان فیه الف درهم و زیادة فالزیادة للمقر له و
الا الف للمقر تلک الزیادة او کثرت و ان کان فیه الف درهم لا غیر
او کان فیه اقل من الالف فالدراهم کلها للمقر له (خزانة المفتین)
اگر کسی گفت که بر همه کس درین کیسه از درهمها ست مرفلانرا ست مگر هزار درم زیرا که آن هزار درم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 172 of 362

مراست دیده شود اگر دران کیسه هزار درم و زیاده ازان بود پس زیاده آن مر آن کسی راست
که اقرار برایش شده و هزار درم آن مر اقرار کننده راست خواه آن زیاده اندک باشد از هزار یا بسیار تر
ازان باشد و اگر دران کیسه هزار درم بود نه دیگر یا دران کیسه کمتر از هزار بود پس همه در همه مر کسی راست
که اقرار برایش شده هست فی المنتقی لو قال لفلان علی دینار الا مائة درهم
فالاستثناء باطل و لو قال له علی درهم الا رطل زیت او قربة ماء اخرته
فیعطی هذا درهما الا قیمة رطل زیت او قربة ماء کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
در کتاب منتقی آورده هست که اگر شخصی گفت که فلانرا بر من یکدینار هست مگر صد درم پس استثناء
او باطل هست و اگر گفت که فلانرا بر من یکدرم هست مگر یک رطل روغن زیت یا مشک آب کذا است
که من رد امیکردانم استثناء او را پس داده میشود باین شخصیکه اقرار برایش شده یکدرم مگر قیمت
یک رطل روغن زیت یا قیمت یک مشک آب همچنین ذکر شده هست در کتاب محیط سرخسی رح
قال له علی عشرة ارطال زیت الا رطل سمن کان الاستثناء باطلا
و کذلک لو قال له علی عشرة ارطال سمن الا درهما او علی ان یحط
الا خمسة ارطال من زیت کذا فی المحیط (عالمگیری) اگر شخصی گفت که فلانرا بر من ده رطل روغن
زیت هست مگر یک رطل روغن استثناء او باطل هست و همچنین اگر گفت که فلانرا بر من ده رطل روغن است
مگر یکدرم یا گفت که بر من یکمن گندم هست مگر پنج رطل از روغن زیت پس استثناء او باطل است
همچنین ذکر شده هست در کتاب محیط استثناء الکل من الکل باطل (عالمگیری)
فان استثنی الجمیع لزمه الاقرار و بطل الاستثناء (هدایه) هذا
اذا استثنی بعین اللفظ الذی تکلم به فی صدر الکلام او بما یساویه
بان قال نسائی طوالق الا نسائی الاحلائلی الا ازواجی فانه لا یصح الاستثناء

فائده
استثناء کل از کل صحیح نیست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 173 of 362

اما اذا قال نسائی طوالق الا هؤلاء او قال الا فلانة وفلانة وفلانة ما یستثنی
الکل باسامیهن یصح الاستثناء ولا یقع الطلاق علیهن وکذا لو قال لعبیده
احرار الا عبیدی او الا سالما لیلی لا یصح ولو قال الا هؤلاء او فلانا وفلانا وفلانا
ذکر جمیع عبیده باسامیهم یصح وهذا لفقه وهو ان الاستثناء تصرف لفظی
فیبتنی علی صحة اللفظ لا علی صحة الحکم الا تری انه اذا قال لامرأته انت طالق
ست تطلیقات الا اربعا یصح الاستثناء حتی یقع تطلیقتان وان کان الستة لا تصح لها
من حیث الحکم لان الطلاق لا یزید علی الثلاث ومع هذا لا یجعل کانه قال انت طالق ثلاثا الا اربعا کذا فی
استثناء کل از کل باطل است پس اگر کسی استثناء کرد همه انچیز را که بآن اقرار کرده بود لازم
میشود بر او اقرارش و باطل میشود استثناء و انحکم در ان وقتست که استثناء کرده باشد بخود همان
لفظیکه بآن تلفظ کرده در کلام یا بآن لفظیکه مساوی او بر ابر آن باشد چنانچه گفته باشد که زنان من طالق
باشند مگر زنان من یا مگر ملاهای من یا مگر وجهای من پس بدرستی در ینصورت استثناء صحیح میشود
اما اگر گفته باشد که زنان من طلاق مگر این کسان یا استثناء گفته باشد که مگر فلانه و فلانه پس همه
زنان خود را بنامهای ایشان استثناء کرده باشد در ینصورت صحیح میشود استثناء و طلاق بر ایشان
واقع نمیشود و همچنین اگر گفت که غلامان من آزادند مگر غلامان من یا مگر مملوکهای من صحیح میشود استثناء
و غلامان وی آزاد میشوند و اگر در استثناء گفت که مگر این کسان یا مگر فلان و فلان و فلان همه غلامان
خود را بنامهای ایشان ذکر کرد صحیح میشود استثناء او و انحکم بسبب دلیل فقهی ست و آن دلیل آنست
که استثناء تصرف لفظی ست پس مبنا میشود بر صحیح بودن لفظ نه بر صحیح بودن حکم چنانکه پیش ازین گذشت اگر کسی
زن خود را گفت که تو طلاق بخشش طلاق مگر چهار صحیح میشود استثناء پس در اینجا واقع میشود
اگرچه از روی حکم طلاق را صحیح شدن نیست زیرا که طلاق را زیادت بر سه نیست و با وجود این

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 174 of 362

را بقول او کردانیده میشود مانند آنکه گفته باشد که تو طلاق بده طلاق مگر چهار از جهت آنکه ذکر کردیم
که صحیح شدن استثناء تابع صحیح بودن لفظ مست نه صحیح بودن حکم و لذا لو قال اوصیت بثلث
مالی الا الف درهم ومات وثلث ماله الف درهم صح الاستثناء وبطلت الوصیة ولو قال اوصیت
بثلث مالی لفلان الا ثلث مالی کان الموصی له ثلث ماله ولا یصح الاستثناء کذا فی شرح الطحاوی ومنابع الاکمل
وهمچنین اگر کسی گفت که وصیت کردم بسوم حصه مال خود برای فلان مگر بهزار درم واو مرده سوم حصه مال
او هزار درم بود صحیح میشود استثناء و باطل میشود وصیت واگر گفت که وصیت کردم بسوم حصه مال
خود برای فلان مگر سوم حصه مال من در همچنین صورت سوم حصه مال او برای آن کس میشود که وصیت
برایش شده و صحیح نمیشود استثناء همچنین ذکر شده است در شرح امام طحاوی رح والاستثناء
خلاف الجنس یجوز قیاسا وهو قول محمد رحمة الله علیه وفی الاستحسان وهو
قول ابی حنیفة وابی یوسف رحمهما الله تعالی ان کان بین المستثنی والمستثنی منه
موافقة فی الوجوب فی الذمة فی عقود المعاوضات بان کان کل واحد منهما یجب فی
عقود التجارات فی الذمة حالا ومؤجلا یصح (عالمگیری) کاستثناء الکیل والوزن
والعددی الذی لا تتفاوت فی احاده کالفلوس والجوز من الدراهم والدنانیر
ویکون المستثنی القیمة وان استغرقت القیمة جمیع ما اقربه (درمختار)
فلو قال له علی مائة درهم الا دینارا او الا قفیز حنطة (هدایه)
او الا عشرة افلس (عالمگیری) لزمه مائة درهم الا قیمة الدینار
او القفیز او العشرة الا فلس وهذا عند ابی حنیفة رح وابی یوسف رح (هدایه عالمگیری)
واستثناء خلاف جنس از روی قیاس روا نیست واین قول امام محمد رح است
ودر استحسان که قول شیخین رح است رحمهما الله تعالی اگر مابین چیزها استثناء کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 175 of 362

شده وچیزیکه استثناء از او شده موافقت بود در واجب شدن در ذمه کر
هر کدام ایشان در عقدهای تجارت در ذمه انسان هم در حال واجب میشد
دهم بعده و مهلت درین صورت استثناء صحیح میشود مانند استثناء کیلی و وزنی وآن چیزیکه
ذاد آن باهم تفاوت نداشته باشد مانند پیه و چهار مغز از درهم و دینار و درینصورت استثناء
کرده شده قیمت آنها میشود اگرچه قیمت آنها زاکرده باشد بهذا آن چیزرا که اقرار بآن کرده هست پس اگر
شخصی گفت که فلانرا بر من صد درم هست مگر یک دینار یا مگر یک پیمانه گندم یا مگر ده پیه سیاه براو
لازم میشود صد درم مگر قیمت آن یک دینار و آن پیمانه گندم وآن ده پیه سیاه وانچه بنزدیک ما هست
رحمها الله تعالی وان لم یکن بینهما موافقة فی الوجوب فی الذمة فی عقود التجارات
بان کان المستثنی منه یجب فی الذمة فی عقود التجارات حالا ومؤجلا
والمستثنی لا یجب فی عقود التجارات اصلا او کان یجب مؤجلا لا حالا
لا یصح الاستثناء (عالمگیری) فلو قال له علیّ مائة درهم
الا ثوبا (هدایه) او قال الا حیوانا او ما اشبه ذلك (عالمگیری)
لم یصح الاستثناء (هدایه) قیاسا واستحسانا باتفاق اصحابنا
(تتارخانیه) لکن حیث لم یصح الاستثناء یجب علی البیان ولا یمتنع به صحة الاقرار لما تقرر ان
جهالة المقر به لا تمنع به صحة الاقرار لکن جهالة المستثنی تمنع صحة الاستثناء لان جهالة
المستثنی توجب جهالة فی المستثنی منه فیبقی المقر به مجهولا کذا فی النهایة ومعراج الدرایة (تکمله فتاوی کفایت)
واگر در باین چیز استثناء کرده شده وچیزیکه استثناء ازان کرده شده موافقت بود در واجب
شدن در ذمه انسان در عقدهای تجارت چنانکه انچیزیکه استثناء ازان شده چنان بود که در عقدهای
تجارت در ذمه انسان واجب میشد هم در حال و هم بعده و مهلت و انچیزیکه استثناء کرده شده چنان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 176 of 362

بود که هرگز در عقدهای تجارت در ذمهٔ انسان واجب نمی شد یا چنان بود که عهدهٔ و مهلت واجب میشد
و در حال واجب نمیشد در نصورت استثناء صحیح نمیشود و پس اگر شخصی گفت که فلانرا بر من صد درم است
مگر کمتر از یا گفت که مگر یک حبه یا گفت الّا خمیر یکه مانند آن باشد استثناء صحیح نمیشود از روی قیاس و استحسان
باتفاق اصحاب ما رحمهم الله تعالی ولیکن در هر جائیکه استثناء صحیح نشد چیزی کرده میشود اقرار کننده بیان
و بنا روا شدن استثناء صحیح شدن اقرار منع نمیشود از جهت آنکه ثابت شده که نا معلوم بودن چیزیکه
اقرار بآن شده منع نمیکند صحیح شدن اقرار را ولیکن نا معلوم بودن چیزیکه استثناء کرده شده منع میکند صحیح شدن استثناء
زیرا که نا معلوم بودن چیزیکه استثناء کرده شده پیدا میکند نا معلوم بودن آن چیزیکه استثناء از آن کرده شده پس آنچیزیکه اقرار بآن
کرده شده نا معلوم باقی میماند همچنین ذکر شده است در کتاب نهایه ولو قال لفلان علی الف درهم الّا
مائة دینار الّا قیراطا کان الاستثناء من الاخیر (مبسوط) و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم است
و فلان دیگر را بر من صد دینار است مگر یک قیراط در نصورت استثناء از آخر میشود و فی المنتقی قال
ابو یوسف رح اذا اقر بشیء بعینه واستثنی غیرا من صنفه او من غیر صنفه فالاستثناء باطل کذا فی المحیط (عالمگیری)
و در کتاب منتقی مذکور است که گفته است امام ابو یوسف رح که اگر شخصی اقرار کرد بچیزی معلومی و استثناء
کرد از آن غیر آنرا که از صنف آنچیز معلوم بود یا از غیر صنف آن پس استثناء باطل است همچنین است در کتاب محیط
وان اقر بمالین واستثنی شیئا ولم یبین ان المستثنی من ای المالین فان کان المقر له فی المالین واحدا
کما اذا قال لفلان علی الف درهم ومائة دینار الا درهما ففی الاستحسان یصرف الاستثناء
الی المال الاول اذا کان المستثنی من جنس المال الاول وان کان المقر له فی المالین
فالاستثناء یصرف الی المال الثانی وان لم یکن المستثنی من جنس المال الثانی
کما اذا قال لفلان علی الف درهم و لفلان آخر علی مائة دینار الا درهما وهذا
قول ابی حنیفة وابی یوسف رحمهما الله تعالی هکذا فی الذخیرة (عالمگیری)

فایده
اقرار کرد بهزار درم برای
یکی و بصد دینار برای
دیگری

فایده
اقرار کرد بدو مال و چیزرا
استثناء کرد و معلوم
نکرد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 177 of 362

واکر شخصی اقرار کرد بدو مال واستثناء کرد چیزی را و بیان نکرد اینکه استثناء
از کدام دو مال ست پس اگر آن شخصیکه اقرار برایش در هر دو حال شده
یک شخص باشد چنانچه اگر گفته باشد که فلان را بر من هزار درم و صد
دینار ست مگر درمی پس در استحسان استثناء بمال اول میکردد
اگر چیزی استثناء کرده شده از جنس مال اول باشد واگر آن شخصیکه اقرار برایش شده دو کس
باشند پس استثناء بمال دوم میکردد اگر چه چیز استثناء کرده شده از جنس مال دوم نباشد چنانچه اگر
گفته باشد که فلانرا بر من هزار درم ست و فلان دیگر را بر من صد دینار ست مگر درمی واین همه قول
شیخین ست رحمهما الله تعالی همچنین ذکر شده ست در کتاب ذخیره ولو قال لفلان علی الف
درهم ولفلان مائة دینار الا درهما من الالف کان کما قال کذا فی الحاوی (عالمگیری)
واکر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم ست و فلانرا صد دینار ست مگر درمی از هزار درم منصوب
استثناء او چنان میشود که گفته یعنی استثناء از هزار درم میشود همچنین ذکر شده ست در آنجا
ولو قال لفلان علی الف درهم الا مائة وخمسین ذکر فی روایة ابی سلیمان ان
علیه تسع مائة وخمسین قالوا وهو الاصح هکذا فی الذخیرة (عالمگیری)
واکر شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ست مگر یکصد پنجاه ذکر کرده شده ست در روایت
ابو سلیمان رح که در نصورت بر اقرار کننده نهصد و پنجاه درم لازم ست و گفته اند فقهاء رح که همین
قول صحیح تر ست همچنین ذکر شده ست در کتاب ذخیره ولو قال لفلان علی الف درهم ومائة
دینار الا مائة درهم وعشرة دنانیر فانما علیه تسع مائة درهم وتسعون دینارا کذا فی المحیط (عالمگیری)
واکر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم و صد دینار ست مگر صد درم و ده دینار پس بر کسیکه
در نصورت بروی لازم ست نهصد درم و نود دینار همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 178 of 362

قال الحسن بن زیاد رح في کتاب الاختلاف رجل قال لغیره لك علي الف درهم الا خمس مائة وخمس مائة
قال ابو یوسف رح علیه جمیع الالف و لو قال علي خمس مائة وخمس مائة الا
خمس مائة فالاستثناء جائز وعلیه خمس مائة والاستثناء
من الخمسمائتین جمیعا کذا في الذخیرة (عالمگیری) گفته ست حسن بن زیاد رح در کتاب اختلاف که اگر
مردی گفت بدیگری که ترا بر من هزار درم ست مگر پنجصد و پنجصد گفته ست امام ابو یوسف رح
که بروی لازم ست همه هزار درم و اگر گفت که بر من ست پنجصد و پنجصد مگر پنجصد پس استثناء
آن رواست و بروی لازم ست پنجصد و استثناء آن از هر دو پنجصد ست همچنین ذکر
شده ست در کتاب ذخیره و في نوادر هشام رح عن محمد رح في رجل قال لغیره لك
علي الف درهم وضح الا مائة درهم نبهرجة ان في قیاس قول ابي یوسف رح
ینظر کم یستوي النبهرجة بالدنانیر فان کان یستوي کل مائة منها اربعة دنانیر
ینظر کم یستوي الاربعة الدنانیر بالوضح فان کان یستوي ثمانین فعلیه تسع
مائة وعشرون وضحا وقال محمد رح فاما في قولي یلزمه الالف الوضح کلها ولو قال
له علي الف درهم غلة الا مائة وضح فعلیه تسع مائة غلة في قولهم
جمیعا کذا في المحیط (عالمگیری)
در نوادر هشام رح از امام محمد رح روایت کرده ست در باره مردیکه دیگری را گفت که ترا بر من
هزار درم پیش ست مگر صد درم ناسره نبهرج که بدرستی در همصورت در قیاس قول امام
ابو یوسف رح نظر کرده شود که چند درم غش دار برابر میشود در قیمت با دینار پس اگر صد درم
ناسره برابر میشد در قیمت با چهار دینار باز نظر کرده شود که چهار دینار با چند درم پیش برابر میشود
پس اگر هشتاد درم پیش برابر چهار دینار میشد پس بر اقرار کننده نهصد و بیست درم پیش

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 179 of 362

لازم میشود و گفته است امام محمد رح کذا در قول من لازم میشود برا و هزار درم میش و اگر گفت کذا من هزار درم ناسره غله است مگر صد درم میش پس بروی لازم است نهصد درم ناسره غله در قول همه امامان رحمهم الله تعالی همچنین ذکر شده است در کتاب محیط و لو قال لفلان علی الف درهم الا مائة درهم وعشرة دنانیر الا قیراطا فالمستثنی مائة وعشرة دنانیر غیر قیراط فیطرح ذلک من الدنانیر هکذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری) اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم است مگر صد درم و ده دینار مگر یک قیراط پس در نیصورت استثنا کرده شده صد درم و یک قیراط کم ده دینار است پس انداخته میشود آن یک قیراط از دینار همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی و لو قال له علی الف درهم وعشرة دنانیر الا الف درهم کان الاستثناء باطلا و لو قال لفلان علی عشرة حنطة وعشرة قفیز شعیر فاستثناء قفیز شعیر جائز و استثناء کر حنطة باطل فی قول ابی یوسف و محمد رحمهما الله تعالی و فی قول ابی حنیفة رحمة الله علیه یلزمه الکران و لو قال لفلان علی الف درهم و لفلان مائة دینار الا الف درهم کان الاستثناء جائزا من المال الاخیر کذا فی الحاوی (عالمگیری) و اگر شخصی گفت که فلانرا بر من هزار درم و دو صد دینار است مگر هزار درم در نیصورت استثنا باطل است و اگر گفت فلانرا بر من یکخروار گندم و یکخروار جو است مگر یکخروار گندم و یک پیمانه جو پس استثناء آن یک پیمانه جو رواست و استثنا یکخروار گندم باطل است در قول صاحبین رحمهما الله تعالی و در قول امام ابو حنیفه رح لازم میشود برا قرار کننده هر دو خروار گندم و جو و اگر گفت که فلانرا بر من سزا درم و فلان دیگر را بر من دو صد دینار است مگر هزار درم در نیصورت استثنا از مال آخرین رواست همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی رجل قال لفلان علی عشرة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 180 of 362

دراهم جياد الا خمسة زيوف قال ابو يوسف رحمة الله عليه يلزمه عشرة جياد
ويرجع المقر على المقر له بخمسة زيوف كما لو قال لفلان علي عشرة دراهم الا
قفيز حنطة فانه يلزمه عشرة دراهم ويحط عنه مقدار قيمة القفيز قال ابو يوسف رح
وفي قياس قول ابي حنيفة رح يجب على المقر خمسة جياد ويصير المستثنى من العشرة خمسة
جياد فلا يلزمه الا خمسة (قاضيخان) مردى گفت كه فلانرا برمن ده درم سره ست مگر
پنجدرم ناسره گفته ست امام ابو يوسف رح كه لازم ميشود براو ده درم سره ورجوع كند براقرار
كننده آن شخصيكه اقرار براى او كرده شده به پنجدرم ناسره چنانچه اگر گفته باشد كه فلانرا برمن ده
درم ست مگر يك پيمانه گندم پس بدرستيكه درينصورت لازم ميشود براو ده درم وكم كرده ميشود
واندا خته ميشود ازان مقدار قيمت يك پيمانه گندم گفته ست امام ابو يوسف رح كه در قياس قول
ابو حنيفه رح واجبست براقرار كننده پنجدرم سره واستثناء كرده شده ازده درم آن پنجدرم
سره ميشود پس لازم ميشود براقرار كننده مگر پنجدرم ولو قال لفلان علي عشرة دراهم الا خمسة
ستوقة يلزمه عشرة جياد يطرح عنها قيمة خمسة ستوقة في قولهم (قاضيخان)
واگر كسى گفت كه فلانرا برمن ده درم ست مگر پنجدرم ازان درميگه طاقه زيرو بالاى آن نقره
وميان آن مس باشد پس لازم ميشود براقرار كننده ده درم سره واندا خته ميشود وكم كرده
ميشود ازان درم ها قيمت پنجدرم سه طاقه در قول همه علماى ما رح ولو قال لفلان علي عشرة
الا خمسة ستوقة كان عليه خمسة ستوقة وما بقي بعد الاستثناء يكون من الستوقة (قاضيخان)
واگر شخصى گفت كه فلانرا برمن ده درم ست مگر پنجدرم ناسره سه طاقه لازم ميشود براو پنجدرم
ناسره سه طاقه وآنچه بعد از استثناء باقى ميماند از جنس سه طاقه ست ولو قال له علي عشرة
دراهم الا غير خمسة الا غير اربعة الا غير ثلاثة الا غيرا ثنين الا غيرا حد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 181 of 362

یلزمه اربعة دراهم ولو قال له علي عشرة دراهم الا عشرة دراهم الا اربعة الی آخر ما ذکرناه

یلزمه ستة دراهم ولو قال له علي عشرة دراهم الا عشرة الا عشرة الا واحد یلزمه ثمانیة

دراهم کذا فی الظهیریة (عالمگیری)

و اگر کسی گفت که فلانرا بر من ده درهم هست مگر غیر پنج درهم مگر غیر سه درهم مگر غیر دو درهم مگر غیر یک درهم لازم

میشود براو چهار درهم و اگر گفت که فلانرا بر من ده درهم هست مگر غیر چهار درهم مگر غیر سه درهم مگر غیر دو درهم

مگر غیر یکدرهم لازم میشود براو شش درهم و اگر گفت که فلانرا بر من ده درهم هست مگر غیر دو درهم مگر غیر یکدرهم

لازم میشود براو هشت درهم همچنین ذکر شده هست در کتاب ظهیریه فان استثنی بعد الاستثنا

فالاستثناء الاول نفی والثاني ایجاب هذا قوله لفلان علي عشرة الا تسعة

الا ثمانیة فانه یلزمه تسعة ولو قال عشرة الا ثلثة الا درهما لزمه ثمانیة ولو قال

عشرة الا سبعة الا خمسة او ثلثة الا درهما فانك تجعل المستثنی الاخیر

مستثنی ما یلیه وهو ثلثة یبقی درهمان ثم تستثني بما یلیها وهو خمسة یبقی

ثلثة ثم تستثني الثلثة ما یلیها وهو سبعة یبقی اربعة ثم تستثني

الاربعة ما یلیها وهو عشرة یبقی ستة وهو ثابت با قراره (عالمگیری)

پس اگر استثناء کرد بعد از استثناء اول پس استثناء اول نفی هست لازم میشود براقرار کننده و استثناء

دوم ایجاب کردن هست لازم میشود براو مانند این قول باقرار کننده که فلانرا بر من ده درهم هست مگر

نه درهم مگر هشت درهم پس درست شد که لازم میشود بروی نه درهم و اگر گفت که فلانرا بر من ده درهم هست

مگر دو درهم مگر یکدرهم لازم میشود بروی هشت درهم و اگر گفت که فلانرا بر من ده درهم هست مگر هشت درهم

مگر سه درهم مگر یکدرهم پس بدرستیکه قاعده این هست که هر گاه استثناء کرده شده اخیر را که

یکدرهم هست مستثنی شده از چیزیکه نزدیک باو هست که آن سه هست باقی میماند دو درهم باز استثناء میکنی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 182 of 362

آن دو درم را از چیزیکه نزدیک آن ست که آن پنج ست باقی میماند سه درم باز استثناء میکنی
سه درم را از چیزیکه نزدیک آن ست که هفت درم ست باقی میماند چهار درم باز استثناء میکنی
چهار را از چیزیکه نزدیک آن ست که آن ده درم ست باقی میماند شش درم و آن شش درم ثابت
میشود باقرار وی وفیه وجه آخر وهو ان تاخذ ما اقربه بیمینک والاستثناء الاول
بیسارک والاستثناء الثانی بیمینک وعلی هذا الی آخر الاستثناءات فما اجتمع
فی یسارک اسقطه مما فی یمینک فما بقی فهو المقر به (عالمگیری)
در استثناء بعد از استثناء وجه دیگر ست وآن اینست که بگیری آنچیزرا که اقرار کرده ست بآن
بدست راست خود و استثناء اول را بدست چپ خود و استثناء دوم را بدست راست
خود بهمین قسم تا آخر استثناءها پس آنچیزیکه جمع شود در دست چپ تو ساقط کن آنرا از آنچیز یکه
در دست راست تو هست پس آنچه باقی میماند همان چیزی ست که اقرار بآن نموده شده
وقال بعضهم اذا اتی بالاستثناء بعد الاستثناء الثانی مستغرق صح الاول وبطل الثانی
کما اذا قال له علی عشرة الا خمسة الا عشرة یلزمه خمسة وان کان الاول مستغرقا
دون الثانی کما اذا قال عشرة الا عشرة الا اربعة ففیه ثلثة اوجه احدها یلزمه
عشرة ویبطل الاستثناء الاول لاستغراقه ویبطل الثانی لانه من باطل والثانی
یلزمه اربعة ویصح الاستثناء ان جمیعا لان الکلام انما یتم باخره قالوا
وهذا اقیس والثالث یلزمه ستة لان الاستثناء باطل والثانی یرجع
الی اول الکلام وهذا ضعیف (عالمگیری) وگفته اند بعض فقهاء رحمهم الله که اگر شخصی یک
استثناء را بعد از استثناء دیگر آورد و دوم فراگیرنده بود آنچیز را که اقرار بآن شده صحیح است
استثناء اول و باطل ست استثناء دوم چنانچه اگر گفته باشد که فلانرا بر من ده درم ست مگر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 183 of 362

پنجدرم مکرده درم لازم میشود بروی پنجدرم واگر استثناء اول فراگیرندهٔ آن چیزبود
استثناء دوم چنانچه اگر گفته باشد که فلانرا بر من ده درم سه مکرده درم مگر چهار درم
پس درینصورت سه وجه ست اول اینکه لازم میشود بر اقرارکننده ده درم و باطل میشود استثناء
اول ازجهت انکه فراگیرندهٔ ست و باطل ست استثناء دوم زیراکه استثناء کرده شده
از باطل ست و استثناء از باطل باطل ست دوم اینکه لازم میشود بروی چهار درم و
هردو استثناء صحیح میشود زیراکه کلام بآخر خود تمام میکردد و گفته اند فقهاء رحمهم الله تعالی که بحکم
بقیاس نزدیکتر ست و وجه سوم اینکه لازم میشود بر اقرارکننده شش درم زیراکه استثناء
اول باطل ست و استثناء دوم باول کلام رجوع میکند و اینوجه ضعیف ست و هذا کله اذا
لم یکن فی الاستثنائین عطف اما اذا کان بان قال عشرة الا خمسة و
ثلثة او عشرة الا خمسة و ثلثة فهما جمیعا مستثنیان من العشرة فلا یلزمه
الا درهمان فان کان العددان جمیعا لو جمعا استغرقا بان قال عشرة
الا سبعة و ثلثة قال بعضهم یلزمه عشرة لان الواو جمعتهما فیقتضی الاستغراق
فکانه قال عشرة الا عشرة و قال بعضهم یلزمه ثلثة لان الواو صح استثناءه (فائده)
همه این حکمها که گذشت وقتست که در هردو استثناء عطف بنا شد اما وقتیکه عطف در انها
باشد چنانچه گفته باشد که فلانرا ده درم ست مگر پنجدرم و مگر سه درم یا بگوید که ده درم ست مگر
پنجدرم و سه درم پس درینصورت هردو عدد استثناء کرده میشوند ازده پس لازم میشود
بروی مکرده درم واگر مجموع آن هردو عدد چنان بودند که اگر بجا جمع می شدند فراگیرنده
انچیز بود که استثناء ازان کرده شده چنانچه گفته باشد باین قسم که فلانرا بر من ده درم ست
مگر هفت و سه گفته اند بعض مشائخ رح که لازم میشود بروی ده درم زیراکه حرف واو جمع کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 184 of 362

آن هر دو را پس خواهش میکند فراگرفتن آنچه را گوید که گفته است که ده درم مکرده و درم گفته اند
بعض فقهاء رح که لازم میشود بروی سه درم زیرا که واو صحیح کرده است استثناء و آن را
فان قال له علی درهم و درهم و درهم الا درهما و درهما و درهما یلزمه ثلثة و کذا اذا قال ثلثة لا
درهما و درهما و درهما و کذا اذا قال ثلثة الا درهما و درهما یلزمه ثلثة ایضا (عالمگیری)
و اگر کسی گفت که فلانرا بر من درمی است و درمی است و درمی است مکرر می و درمی و درمی
لازم میشود بروی سه درم و همچنین اگر گفت که او را بر من سه درم است مکرر می و درمی و
درمی و همچنین اگر گفت که او را بر من سه درم است مکرر می و دو درم نیز لازم میشود بروی
و لو قال عشرة الا ستة او ستة یلزمه اربعة و لو قال الفلان علی ثلاثة عشر الا عشرة دراهم یلزمه درهم کذا فی قاضیخان
و غیره مثله و لو قال الفلان علی غیر العشرة دراهم یلزمه احد عشر کذا فی سراج الوهاج (عالمگیری)
و اگر کسی گفت که فلانرا بر من ده درم است مگر چهار درم یا شش درم لازم میشود بر او چهار
درم و اگر گفت که فلانرا بر من غیر یکدرم است لازم میشود بروی نود و نه درم گویا که گفت است
که یکدرم است و غیر یکدرم است مانند آن و اگر گفت که فلانرا بر من غیر هزار درم است
لازم میشود بروی دو هزار درم همچنین ذکر کرده شده است در کتاب سراج و تاج
اذا قال الرجل هذه الدار لفلان الا نصیبا من الدار فالدار موصل کلامه فان قال لفلان
تسعة اعشارها مثلا و لهذا عشرها فهو جائز کما قال و ان لم یصل فالبیت الذی حوله بعشرة
و یقال للمقر له بالدار اقر لصاحبک بنصیب مما شئت و بیع ما هو
کذا فی المحیط (عالمگیری) اگر مردی گفت که این سرای فلانرا است مگر حصه
آنان که فلان دیگر را است پس اگر کلام خود را پیوسته گفته بود چنانکه گفت بود که فلانرا بغیر
آن سرای است و فلان دیگر را دو یک آن پس آن اقرار او روا است چنانکه گفته است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 185 of 362

واگر کلام خود را پیوست نگفته بود گفت ست امام محمد رح که منم که روا کنم قول او را در آن
سرای بعد از اقرار او برای فلان اول وگفته شود آن کسی را که اول برایش اقرار بآن سرای
شده که اقرار کن برای صاحب آن حصه که فلان دوم ست ومعلوم کن برای حصهٔ او آنقدر را
که میخواهد همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط ولو قال لفلان علي مخرم من دقيق في
لابل من حواري فهو حواري (مبسوط) وفي شرح الشافي عن الحسن
بن زياد في كتاب الاختلاف اذا قال لفلان علي دقيق حواري لابل
خوشکار لزمه الحواري ولو قال كر حنطة لابل كر دقيق لزمه الكر كذا في المحيط
(عالمگیری) ولو قال له علي كر حنطة لابل كر شعير لزمه الكران كما في شرح المنار لابن نجيم (تکمله)
واگر شخصی گفت که فلانرا بر من یک پیمانه ست از آرد نا سره نی بلکه از آرد سفید کرده شده پس لازم
میشود بروی آرد سفید و در شرح شافی روایت کرده شده ست از حسن بن زیاد در کتاب
اختلاف که اگر شخصی گفت که فلانرا بر من آرد سفید کرده شده ست نی بلکه سبوسدار ست
لازم میشود بروی آرد سفید و اگر گفت که بر من یکخوار گندم ست نی بلکه یکخوار آرد ست لازم
میشود بروی هردو خروار گندم و آرد همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط و اگر گفت
که فلانرا بر من یکخوار گندم ست نی بلکه یکخوار جو ست لازم میشود بروی هردو خروار گندم وجو
چنانچه ذکر شده ست در شرح کتاب منار تصنیف امام ابن نجم رح ولو قال له علي رطل من شحم
لابل من خبيص لزماه جميعا وكذلك لو قال له علي رطل من سمن البقر لابل من سمن الغنم لابل من
فعليه الرطلان (مبسوط سرخسی رح) واگر شخصی گفت که فلانرا بر من رطلی ست از روغن شحم نی
بلکه از خبیص لازم میشود بروی هردوی آن و همچنین اگر گفت که فلانرا بر من رطلی ست از روغن گاو
نی بلکه از روغن گوسفند پس بر او لازم میشود هردو رطل ولو قال لفلان علي الف درهم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 186 of 362

لا بل لفلان فعليه لكل واحد منهما الف وكذلك لو كان الثاني مكاتبا للمقر له الاول
او عبدا ماذونا وله عليه دين وان لم يكن على العبد دين ففي الاستحسان
لا يلزمه الا الف واحدة (مبسوط) واگر شخصی گفت که فلان را بر من هزار درم است
نی بلکه فلان دیگر راست لازم میشود بروی برای هریکی از ایشان هزار درم و همچنین حکم است
اگر شخص دوم مکاتب آن فلان بود که اول بر اینش اقرار شده یا آن غلام ماذون او بود که دین بر او
شده بود اگر بر آن غلام دین نبود پس در استحسان بر اقرار کننده لازم نمیشود دیگر یکهزار درم
ولو قال لفلان علي الف درهم ثمن جارية باعينها لا بل فلان باعينها بالف
درهم فعليه لكل واحد منهما الف الا ان يقر الثاني انها للاول فحينئذ عليه
الاستحسان الف واحدة للاول (مبسوط) واگر شخصی گفت که فلان را بر من هزار درم است از قیمت
کنیزیکه فروخته است از بر من نی بلکه فروخته از بر من فلان دیگر هزار درم پس لازم است بر اقرار
کننده برای هر کدام آن دو شخص هزار درم مگر اینکه اقرار کند شخص دوم که آن کنیز مر شخص اول
راست پس در نوقت در استحسان بروی یکهزار درم است برای آن شخص اول ولو قال
هذا العبد لفلان ثم قال لفلان يقضى للاول فان دفع الى الاول بغير قضاء
ضمن قيمته للآخر وان دفع بقضاء لا يضمن كذا في محيط السرخسي (عالمگيري)
واگر شخصی گفت که این غلام فلان راست بعد ازان گفت که فلان دیگر راست حکم کرده میشود
برای شخص اول پس اگر آن غلام را بشخص اول بدون حکم قاضی داد تا وان سیدهد قیمت
آن غلام را برای شخص دیگر و اگر از بحکم قاضی داد تاوان ده نمیشود همچنین فی کرست در کتاب محیط سرخسی رح
ولو قال غصبت هذا العبد من فلان لا بل من فلان فالعبد للاول والثاني قيمته يرد
دفعه الى الاول بقضاء او بغير قضاء وكذلك الوديعة والعارية وهو قول محمد رح

فایده
گوید مقر که این غلام از فلان است
باز بگوید که از فلان
دیگر است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 187 of 362

فاما عند ابي يوسف رحمه الله تعالى في الوديعة والعارية ان دفع الى الاول بقضاء
القاضي لم يضمن للثاني شيئا وان دفع بغير قضاء فهو ضامن (مبسوط سرخسی)
واگر شخصی گفت که اینغلام را از فلان غصب کرده ام نه چنین ست بلکه از فلان دیگر غصب
کرده ام پس درینصورت آن غلام از آن فلان اول ست و آن فلان دوم را برا قرار کننده
قیمت آن غلام ست برابر ست که آن غلام را بآن فلان اول بحکم قاضی داده باشد یا بدون
حکم داده باشد و همچنین حکم ست در ودیعت و عاریت که غلام از اول میشود و برای دوم قیمت
آن لازم میشود و این حکم قول امام محمد ست رح اما نزد امام ابو یوسف رح در ودیعت و عاریت حکم
چنین ست که اگر آن غلام را بآن فلان اول بحکم قاضی داده بود هیچ چیز بر اتا وانده نمیشود برای
آن فلان دوم و اگر آنرا بدون حکم قاضی باو داده بود پس اقرار کننده تاوان دو قیمت آن است
برای آن فلان دوم و لو قال هذا العبد الذي في يدي لفلان لا نصفه فانه
لفلان كان كما قال وكذلك لو قال هذان العبدان لا هذا فانه لفلان
و لو قال هذا العبد لفلان وهذا العبد لفلان المقر له الاول الا اول فانه
لي لم يقبل قوله ولا يصدق وكانا جميعا لفلان (مبسوط سرخسی)
واگر کسی گفت که اینغلامیکه در دست من ست ودیعت فلان ست مگر نصف آن که از فلان
دیگر ست درینصورت چنان میشود که گفته ست و همچنین اگر گفت که این دو غلام فلان راست مگر
اینغلام که از فلان دیگر ست چنان میشود که گفته ست واگر گفت که این غلام فلان راست نه این
غلام آن فلان راست که اقرار برایش در اول شده ست مگر غلام اول که از من ست درینصورت
قبول نمیشود قول او و راست گوی کرده نمیشود و هر دو غلام فلان اول راست و لو قال
هذا العبد لفلان لا انه لفلان عندك وديعة كان للاول ويغرم للثاني قيمته

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 188 of 362

وعلى هذا الخلاف الذي ذكرنا اذا دفعه الى الاول بقضاء القاضي ولو قال هذا العبد
لفلان وهذا العبد لفلان لا نصف الاول فانه لفلان والا نصف الآخر فانه لفلان
جاز على ما قال وكذلك هذا في الحنطة والشعير والذهب والفضة
والدار والارض (مبسوط سرخسی) واگر شخصی گفت که اینغلام فلانرا است مگر
اینکه آن غلام ودیعت است از فلان دیگر نزد من درینصورت آن غلام ازان فلان اول میشود
واقرار کننده تاوان میدهد قیمت آنرا برای آن فلان دوم وبنابرین اختلاف است مابین امام محمد رح
وامام ابو یوسف رح که در مسئلهٔ ودیعت وعاریت بیان شد اینکه اگر آن غلام را بآن فلان اول بحکم
قاضی داد که نزد امام محمد رح برای دوم تاوان بدهد ونزد امام ابو یوسف رح تاوان ندهد واگر گفت که
اینغلام فلانرا است واینغلام دیگر فلان دیگر راست مگر نصف غلام اول که فلان سوم راست
ومگر نصف غلام آخر که فلان چهارم راست درینصورت روا میشود اقرار واستثناء او بهمان
وجه که گفته شد وهمچنین حکم است در کندم وجو وزر وسیم وسرای وزمین اذا قال هذا
الالف اودعنيها فلان لا بل فلان والاول غائب فاخذ الثاني ثم حضر
الاول فان اخذ مثلها من المقر لم يرجع المقر بها على المدفوع اليه وان
اخذها من المدفوع اليه يرجع المدفوع اليه بمثلها على المقر كذا في المحيط (عالمگیری)
اگر شخصی گفت که این هزار درم را ودیعت گذاشته است نزد من فلان فی بلکه فلان دیگر و
آنشخص اول غائب بود وآن هزار درم را آنشخص دوم گرفت بعد ازان آنشخص اول حاضر
شد پس اگر آنشخص مانند آن هزار درم را از اقرار کننده گرفت رجوع نکند اقرار کننده بآن هزار درم
بران شخصیکه داده است آن هزار درم را باو واگر آن هزار درم را آنشخص اول ازان شخص گرفت
که باو داده شده بود رجوع کند آنشخص دوم بمانند آن هزار درم بر اقرار کننده همچنین ذکر شده است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 189 of 362

در کتاب محیط ولو قال هذه الدار لفلان ثم قال بل لفلان فهي للاول وليس للآخر بعد ان
شيء وكذلك لو قال الدار لفلان ثم قال بعد ذلك له ولفلان اولى ولفلان فالدار
كلها للاول وان قال ابتداء انها لفلان ولفلان فوصل المنطق
فهي بينهما نصفان (مبسوط) واگر شخصی گفت که این سرای فلان راست
بعد ازان گفت که نی بلکه فلان دیگر راست پس آن سرای شخص اول راست ونیست مر شخص
دیگر را هیچ چیزی وهمچنین اگر گفت که این سرای فلانرا است بعد ازان گفت که مر آن فلان فلان
دیگر راست یا گفت که مر او فلان دیگر راست پس همه آن سرای کسی راست که اول بر ایش
اقرار شده واگر در اول گفت که این سرای فلان و فلان راست وهیوست گفت سخن دروغ
پس آن سرای میان آن دو فلان نصف میشود رجل في يديه عبد قال هذا العبد
مضاربة لفلان عندي ثم قال دفع الي خمس مائة فاشتريت بها
هذا العبد وقال المقر له بل دفعت اليك هذا العبد فالقول قول المقر له
والعبد له وكذلك العقار والعروض وما يكال ويوزن وغير ذلك كذا في المحيط (عالمگیری)
در دست مردی غلامی بود وگفت که این غلام از فلان است بطریق مضاربت نزد من بعد ازان گفت
که آن فلان داده است بمن تا بصد درم را وخریده ام بآن این غلام را واآن شخصیکه اقرار بر ایش شده
گفت که نه چنین است بلکه داده ام تو این غلام را پس معتبر قول آنکسی است که اقرار بر ایش شده است
واآن غلام مر او راست وهمچنین حکم است در زمین وآب وباغ درختها وآنچه پیمانه ووزن کرده میشود
وغیر آن همچنین ذکر شده است در کتاب محیط ولو قال غصبت فلانا مائة درهم ومائة دينار
وكرخطة لا بل فلانا لزمه لكل واحد منهما كلها ولو كانت بعينها فهي للاول ومثلها للثاني
كذا في التبيين (عالمگیری) واگر شخصی گفت که غصب کرده ام از فلان صد درم وصد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 190 of 362

دینار را و یکخروار گندم را نی بلکه از فلان دیگر غصب کرده ام لازم میشود بر اقرار کننده برای هر کدام
آن دو شخص همه آنچیزیکه اقرار کرده شده بآن و اگر آنچیزها یکه اقرار بآنها کرده شده معلوم بود ند
پس آنها مر شخص اول را میشود و مانند آنها لازم میشود بر اقرار کننده برای شخص دوم همچنین ذکر شده است
در کتاب تبیین و لو قال غصبت فلانا الف درهم و فلانا مائة دینار و فلانا کر حنطة
لا بل فلانا فانه یغرم للرابع ما اقر به للثالث کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
و اگر شخصی گفت که غصب کرده ام از فلان هزار درم را و از فلان دیگر صد دینار را و از فلان دیگر
یکخروار گندم را نی بلکه از فلان دیگر پس بدرستیکه اقرار کننده تاوان داده میشود برای شخص چهارم
آنچیزرا که اقرار کرده است بآن برای شخص سوم همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی و لو ان رجلا
له علی رجل عشرة دراهم بیض و عشرة دراهم سود فقال رب الدین اقتضیت
منك درهما اسود لا بل ابیض او علی العکس فقال المدیون قد
اقتضاهما فهي لزمه اقتضاء درهم ابیض و لو کان الدین عشرة دراهم
و عشرة دنانیر فقال رب الدین اقتضیت منك دینارا لا بل درهما
و قال المدیون لا بل اقتضیت درهما و دینارا لزمه اقتضاؤهما
کذا فی المحیط (عالمگیری) و اگر مرد یرا بر مردی ده درم سفید و ده درم سیاه بود و آن
صاحب دین گفت که گرفته ام از تو یکدرم سیاه را نی بلکه سفید را یا برعکس این گفت پس آن
دیندار گفت که بدرستیکه گرفته از من آن هر دو درم را لازم است بر آن صاحب دین
گرفتن درم سفید و اگر دین ده درم و دو دینار بود پس صاحب دین گفت که قرض گرفته ام از تو
یکدینار را نی بلکه یکدرم را و دیندار گفت که چنین است بلکه گرفته یکدرم و یکدینار را لازم میشود
بر صاحب دین گرفتن هر دوی آن درم و آن دینار همچنین ذکر شده است در کتاب محیط

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 191 of 362

ولو كان عليه مائة درهم في صك ومائة في صك آخر فقال قبضت منك عشرة
من هذا الصك لا بل من هذا وهي عشرة واحدة فعلى قياس الاقرار
بالدين يجعلها من أيهما شاء الذي قضاه وتتبين فائدته فيما اذا كان لاحدهما كفيل مبسوط
واگر بر شخصی صد درم در یک قباله و صد درم در دیگر قباله بود و گفت صاحب دین که کدام
از تو ده درم ازین قباله را نی بلکه ازین قباله را و آن گرفته شده یکبار ده درم بود پس بنا بر قیاس
مسئله اقرار بدین برداند دین دار آنرا از هر کدام قباله که میخواهد و فائدهٔ آن ظاهر میشود در آنجا که اگر مر یکی
ازان قباله ها را ضامنی باشد ولو كان لرجل على رجل مائة درهم وعلى رجل آخر مائة
درهم اخرى وكل واحد منهما كفيل عن صاحبه وكل مال في صك على حدة
او كانا في صك واحد فقال رب الدين قبضت من هذا عشرة لا بل من هذا
يلزمه لكل واحد منهما عشرة وكذلك لو كفلا عن رجل واحد لرجل واحد فقال
رب الدين قبضت عشرة من هذا الكفيل لا بل من هذا الكفيل لزمه ما اقر به كذا في المحيط
واگر مردی را بر مردی صد درم بود و بر مردی دیگر صد درم بود و هر کدام ازان دیندار ان ضامن بود
از دیگر خود و هر کدام ازان دو مال در قباله علیحده نوشته بود و یا هر دو مال در یک قباله بود پس
صاحب دین گفت که قبض کرده ام ازین مرد ده درم را نی بلکه ازین مرد دیگر ده درم را لازم میشود
بروی برای هر کدام ایشان دو درم و همچنین اگر ضامن شده بودند دو مرد از طرف یک مردی
برای مردی و صاحب دین گفت که قبض کرده ام ده درم را ازین ضامن نی بلکه ازین ضامن
دیگر لازم میشود بروی آن هر دو ده درم همچنین ذکر شده است در کتاب محیط ولو كان لرجل
على آخر الف درهم فقال الطالب دفعت الي منها مائة درهم بيدك
ثم قال لا بل ارسلت التي بها مع فلان غلامك فانها مائة واحدة لا يلزم

فایده
یکبار گفت صاحب دین
که داده ام من صد درم را باز
گفت فرستاده بودی
غلام خود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 192 of 362

اکثر منهما و لو کان بما کفیل فقال قد قبضت منك مائة لا بل من کفیلك
لزمه لکل واحد منهما مائة درهم فان اراد ان یستحلف کل واحد منهما
لم یکن علیهما یمین کذا فی الحاوی (عالمگیری) و اگر مردی را بر دیگری هزار درم بود و طلب
کنندهٔ دین گفت که دادهٔ برای من از هزار درم صد درم را بدست خود بعد ازان گفت که نی بلکه
فرستادهٔ پسر آن صد درم را بدست فلان غلام خود پس در ینصورت همان یکصد درم ست
لازم نمیشود بروی زیاده تر ازان و اگر بآن هزار درم کسی ضامن بود و گفت طلب کنندهٔ
دین که بدرستیکه قبض کرده ام صد درم را از تو نی بلکه از ضامن تو لازم میشود بروی برای هر
کدام ایشان که دیندار و ضامن او ست صد درم و اگر طلب کنندهٔ دین اراده کرد که سوگند بدهد
هر کدام ایشانرا برایشان سوگند نمیشود همچنین فی کرشده ست در کتاب حاوی قال قبضت منك
مائة فقال المطلوب وعشرة ارسلت بها الیك و ثوبا بعشرة فقال الطالب قبضت
و قد دخل هذا فی هذه المائة کان القول له مع یمینه و قیل لو کان قال
المطلوب عشرة بغیر واو لا یلزمه الا المائة اما مع الواو فیلزمه المعطوف
مع المائة و قیل لا یلزمه الا مائة فی الوجیزین و هو الصحیح کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
طلب کنندهٔ دین گفت دیندار خود را که قبض کرده ام از تو صد درم را و آن دیندار گفت که ده
درم دیگر را نیز قبض کرده ام که فرستادم آنرا بتو و نیز جامهٔ را که فروخته بودم آنرا بر تو بده درم
و طلب کنندهٔ دین گفت که راست گفتی بتحقیق آن دو دهٔ دیگر قبل ست دران صد درم در ینصورت
معتبر قول صاحب دین ست با سوگند او و بعضی گفته ست که اگر دیندار گفته بود ده بغیر واو
لازم نمیشود بر او مگر صد درم و اما اگر گفته بود با واو لازم میشود بر او معطوف با صد درم و بعضی
گفته ست که لازم نمیشود بر او مگر صد درم در هر صورت خواه بواو باشد و یا بغیر واو و همین قول

فایدهٔ
بودن اینکه اقرار کند طالب
که قبض کرده ام از تو
صد درم را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 193 of 362

دوم صحیح است همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط خرسی رح در حال اشتری
من آخر متاعا فقال البایع قبضت الثمن من المشتری ثم قال بعد ذلک کان له
علی الف درهم فقامت بها البینة تقبل و لو قال قد استوفیت
منک الثمن ثم قال بعد ذلک قاصصتک به صدق و کذلک لو قال
قد برئت الی منها و لو قدم ذکر القصاص فقال قد قاصصتک بالذی
الذی کان لک علی ثمن ما اشتریته منی ثم قال بعد ذلک و قد قبضت
منک صدق فی ذلک و علی هذا اذا قال قد قبضت منک الثمن لا بل
قاصصتک بالف کانت [illegible] و لو قال قد استوفیت منک
الثمن لا بل قد قاصصتک به من دین کان لک علی صدق کذا فی المحیط (عالمگیری)
مردی خرید از دیگری متاعی را و فروشنده گفت که قبض کرده ام بهارا از خرنده بعد ازان
گفت که خرنده را بر من هزار درم بود پس مجری کردم بآن هزار درم بهارا استکوی نمیشود و اگر
فروشنده در اول گفت که تمام بهارا از تو گرفته ام بعد ازان گفت که مجری کرده ام بآن هزار درم
بهاآن هزار درم را که ترا بر من بود راستکوی کرده میشود و همچنین راستکوی کرده میشود و اگر
در اول گفت که خلاص کردی مرا از هزار درم بعد ازان گفت که مجری کردم بآن هزار درم هزار درم را
که ترا بر من بود و اگر مجرائی در اول ذکر کرد و گفت که مجری کردم با تو بدینکه بود ترا بر من بهای
انچیز یکه خریده ای تو انرا از من بعد ازان گفت که بتحقیق قبض کرده ام از تو را استکوی کرده
میشود در این قول و بنا بر این اگر گفت که بتحقیق قبض کرده ام از تو بهارا نی بلکه مجری کرده ام
با تو بآن هزار درم که ترا بر من بود را استکوی کرده نمیشود و اگر گفت که تمام گرفته ام
از تو بهارا نی بلکه مجری کرده ام بهارا بدینکه ترا بر من بود را استکوی کرده میشود همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 194 of 362

الباب الحادی عشر

فی اقرار الرجل بما وصل الی یده من رجل لآخر واقراره علی احدهما لغیره

باب یازدهم ماشت است در حکم اقرار کردن مردی برای دیگری بچیزیکه رسیده باشد بدست او از جانب مردی دیگر و در بیان حکم اقرار او برای دیگری بآنچیزیکه او راست بر دیگری اذا قال دفع الی هذه فلان وهی لفلان آخر فان اقر للدافع انها مملوکة للثانی وادعی الاذن بالدفع من جهته وصدقه الثانی فی ذلک یدفع المقر الی ایهما شاء وان کذبه الثانی فی الامر لا یدفع الی الدافع ولا یضمن المقر للدافع شیئا واما اذا ادعی کل واحد منهما الملک لنفسه فهی للدافع ولا یضمن للثانی فاذا دفعها الدافع برئی مالکا او غیر مالک کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)

اگر شخصی گفت که داده بمن این هزار درم را فلان و آن هزار درم مر فلان دیگر راست پس اگر اقرار کرد آنشخص دهنده که آن درهما ملک شخص دوم ست و دعوی کرد که از جانب آنشخص دوم اذن شده بود بمن بدادن آن هزار درم باقرار کننده و راستگو بود آنشخص دوم او را در اذن کردن خود در بصورت بدهد اقرار کننده آن هزار درم را بهر کدام ایشان که بخواهد و اگر دروغگوی کرد او را شخص دوم در امر کردن خود بآن در بصورت ندهد اقرار کننده آن هزار درم را بآن شخص دهنده و تاوان ده نمیشود اقرار کننده برای دهنده هیچ چیز را و اما اگر دعوی کرد هر کدام از دهنده و آنشخص دوم ملک آن هزار درم را برای خود پس آن درهما مر دهنده را راست و تاوان ده نمیشود برای آنشخص دوم چیز را و اگر اقرار کننده رد کرد آن هزار درم را بدهنده خلاص میشود آن اقرار کننده خواه آن دهنده مالک آن درهما باشد یا مالک آنها باشد همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح رجل فی یده الف درهم قال هذه لفلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 195 of 362

لفلان وهو كان دفعها الى فلان فان اقر الدافع ان الالف لفلان وهو كان
مأمورا من جهته بالدفع الى المقر فان الالف يكون للاول وان انكر الدافع
ذلك كله وادعى الالف لنفسه دفع الى الاول دون الثاني وهذا يضمن
للثاني ان دفع بغير قضاء يضمن بعد ان يستحلف الثاني بالله ما كنت مأمورا
بالدفع من جهته الاول فحلف واما اذا اكل فلا يضمن للثاني شيئا واما اذا
دفع بقضاء على قول ابي يوسف رحمه الله تعالى لا يضمن وعلى قول محمد رح
يضمن كذا في المحيط (عالمگيري) در دست مردی هزار درم بود گفت كه اين
هزار درم مر فلانرا است واين فلان داده بود اورا بفلان پس اگر اقرار كرد آن دهنده بانكه آن
هزار درم مر فلانرا است ومن امر كرده شده بودم از طرف او بدادن آن هزار درم باقرار كننده پس
بدرستيكه آن هزار درم مر شخص اول راميشود واگر منكر شد آن دهنده ازين همه ودعوى كرد آن هزار
درم را براى خود بدهد اقرار كننده اورا بشخص اول نبدهد وايا تاوان ده ميشود آن هزار درم را
براى شخص دوم يانه اگر داده بود اورا بشخص اول بدون حكم قاضى تاوان ده ميشود بعد از انكه سوگند
داده شود شخص دوم دربانكه بحدا سوگند كه امر كرده شده بود م بدادن آن درمها از طرف
آن شخص اول واو سوگند كند اما اگر وى منع بيارد از سوگند پس تاوان ده نميشود اقرار كننده
براى آن شخص دوم هيچ چيز را واما اگر اقرار كننده داده باشد آن هزار درم را بشخص اول بحكم قاضى
پس بنابر قول امام ابو يوسف رح تاوان ده نميشود هيچ چيز را براى شخص دوم وبنابر قول امام
محمد رح تاوان ده ميشود همچنين ذكر كرده شده است در كتاب محيط رضى في بيان الاقرار لفلان
استودعني فلان ثم قال لفلان اودعنيها وهو له فقضى للاول كذا في محيط السرخسي رح (عالمگيري)
در دست مردى گنجى بود وگفت كه اين گنج مر فلانرا است امانت نهاده است اين را نزد من

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 196 of 362

بعد ازان گفت که نی بلکه مر فلان دیگر راست که امانت نهاده ست این را نزد من پس آن کنیز مر اورا
حکم کرده میشود بآن کنیز برای شخص اول همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح
فی نوادر ابن سماعة عن محمد رحمهما الله تعالی رجل فی یدیه الف
درهم ثم قال هذه الالف لفلان هذا ودعیها فلان آخر فقال
المقر له هی لی غصبتها منی قال فانی ادفعها الی المقر له فان جاء المودع بعد ذلک
ان یکون للمقر له ضمن المقر الف اخری للمودع ولا یرجع علی المقر له بشیء لانه
ودر نوادر ابن سماعه رح از امام محمد رح روایت شده ست که در دست مردی هزار درم بود بعد
ازان گفت که این هزار درم مر ابن فلان راست امانت نهاده ست آنرا نزد من فلان دیگر و گفت
آن شخص که اقرار برای او شده ست که آن هزار درم مر است غصب کرده تو آنرا از من گفته ست
امام محمد رح که میدهم آن هزار درم را بآن شخص که اقرار کرده شده ست برای او و اگر بعد ازان
دهنده اند و منکر شد از ینکه آن در عهده آن شخصی را باشد که اقرار برایش شده ست تا وان دو میشود اقرار
کننده هزار درم دیگر را برای امانت دهنده و رجوع نکند اقرار کننده بران شخص که اقرار برایش شده ست
همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط ولو قال هذه الالف لفلان اقرضنیها فلان آخر
وادعاها کلاهما فهی للاول وللمقرض علیه الف درهم (خلاصة الفتاوی)
واگر شخصی گفت که این هزار درم فلان راست قرضداده ست مر فلان دیگر و دعوی کرد هر دو
ایشان پس آن در عهده فلان اول راست ولازم میشود مر قرض دهنده را بر اقرار کننده هزار درم دیگر
اذا کان فی یده عبد فقال هو لفلان باعه من فلان آخر بالف درهم فادعی کل واحد
منهما ما اقر به فالعبد للمقر له اولا ید فعه الیه اذا حلف انه لم یاذن للآخر
فی بیعه ویقضی بالثمن للبایع علیه (مبسوط سرخسی رح) اگر در دست مردی غلامی بود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 197 of 362

وگفت آن مرد که اینغلام مرفلانراست فروخته است برمن آنرا فلان دیگرو دعوی کرد که کدام ایشان انچیزیرا که آن مرد اقرار برایش کرده بود بآن پس آنغلام آن شخصی راست که در اول اقرار کرده شده است برای او و بعد آن غلام را اقرار کنند باو وقتیکه سوگند کند که اذن نکرده است آن دیگررا در فروختن آن غلام و حکم میشود به بهای آن غلام برای فروشنده برا قرار کننده وفی المنتقی عیسی بن ابان عن محمد رحمهما الله تعالی فی رجل فی یدیه مال قال دفعه الی فلان مضاربة بالنصف وفلان غائب ثم قال بعد ذلك قد کنت ابطلت فیما کنت اقررت به لفلان من هذا المال لیس له منه شیئ انما هو لفلان آخر دفعه الی مضاربة بالنصف والمقر له الآخر حاضر فقال صدقت انا دفعته الیك فاشتری وربح فاشتری به وربح علیه ثم حضر الاول فالمال للاول علی المضاربة وما کان من الربح فهو بین المقر والمقر له الاول نصفان ولا شئ للمقر له الثانی ولکن یضمن المقر للثانی مثل ما مثله قال والذی ذکرنا فی المضاربة کذلك فی الودیعة (عالمگیری)

ودر کتاب منتقی عیسی بن ابان رح از امام محمد رح روایت کرده است درباره مردیکه در دست او مال بود وگفت که داده است این مال را بمن فلان بمضاربت بانصف و آن فلان غایب بود بعد ازان گفت که تحقیق باطل گفته بودم در انچیزیکه اقرار کرده بودم بآن برای فلان ازینمال او را ازینمال هیچ چیزی نیست و جز این نیست که آنمال مرفلان دیگر راست که داده است آن را بمن بمضاربت به نصف و آنشخص دیگر که اقرار برای او شده حاضر بود وگفت که راست گفتی من داده بودم آنرا بتو بآنمال خرید و فروش کن پس خرید بآن چیزیرا و فائده کرد برآنمال بعد ازان حاضر شد آنشخص اول که اقرار برای او شده بود پس آنمال مرشخص اول راست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 198 of 362

بنابر مضاربت وانچه از فائده هست میان اقرار کننده وآن شخصیکه اول برای او اقرار شده
بدو نصف هست وهیچ چیزی نیست مر آن شخصی را که دوم بار برای او اقرار کرده شده ولیکن
تاوان ده میشود اقرار کننده برای شخص دوم مانند مال اول را وگفته هست امام محمد رح که آن حکمی را
که ذکر کردیم در باب مضاربت همچنین حکم هست در باب ودیعت اذا قال هذا الالف
ودیعة لفلان وفلان غائب ثم قال ابطلت فیما اقررت بی ودیعة لفلان آخر
هلك المال عنده فهو ضامن للثانی ولا یضمن للاول کذا فی المحیط (عالمگیری)
واگر شخصی گفت که این هزار درم ودیعت هست مر فلانرا واو آن فلان غائب بود بعد ازان گفت
که باطل کرده بودم انچیزرا که اقرار کرده بودم بلکه آن هزار درم ودیعت هست مر فلان دیگر را پس انمال
هلاک شد نزد اقرار کننده پس او تاوان دهنده هست برای شخص دوم وتاوان ده نمیشود برای
شخص اول همچنین ذکر شده هست در کتاب محیط لو قال هذا الالف لفلان ارسلها الی مع
فلان ودیعة وادعاها کلواحد منهما فهی للاول فان قال الاول لیست لی
ولم ارسل بها فهی للرسول وان کان المقر له غائبا لم یکن للرسول ان یأخذها (مبسوط)
اگر شخصی گفت که این هزار درم مر فلانرا هست فرستاده هست انرا من امانت بدست فلان ودعوی
کردند آن هزار درم را هر دو فلان پس آن هزار درم مر آن فلان اول راست واگر فلان اول گفت
که آن درمها از من نیست ونفرستاده ام آن درمها را پس درینصورت آن درمها مر آن فلان
فرستاده شده راست واگر آن شخصیکه اقرار برایش شده غائب بود درینصورت آن فلان فرستاده
شده را نمیرسد که بگیرد آن درمها را لو قال هذه الدابة لفلان ارسلها الی مع فلان قال ابو یوسف رح
یردها علی المقر له ویضمن المقر قیمتها للدافع ان ادعاها الدافع لنفسه ودفعها المقر الاول
بغیر قضاء وان دفع بقضاء لا یضمن فی قیاس قول ابی حنیفة رحمة الله علیه (قاضیخان وعالمگیری)

فایده
اقرار کرد که این هزار درم
از فلان هست امانت
فرستاده هست نزد من بدست فلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 199 of 362

فایده
اقرار کرده والیکه اینغلام
از فلان ست آنرا از فلان
غصب کرده

واگر شخصی گفت که این چهارپای فلانراست که فرستاده ست آنرا بمن بدست فلان گفته است
امام ابو یوسف رح که رد کند آنرا بر آن شخص که اقرار کرده شده ست برای او و تاوان داده نمیشود
قیمت آنرا برای دهنده اگر دعوی میکرد آنرا دهنده برای خود و اقرار کننده داده بود آن را
برای آنشخصیکه اول برای او اقرار کرده بود بغیر حکم قاضی و اگر داده بود آنرا بحکم قاضی تاوان داده
نمیشود در قیاس قول امام ابو حنیفه رح اذا اقر ان هذا العبد الذي في يديه لفلان
غصبه فلان المقر له من فلان آخر فانه يقضى به للمقر له ولا يقضى للمغصوب منه بشيء
(مبسوط) من العبد سواء دفع الى الاول بقضاء او بغير قضاء كذا في المحيط (عالمگیری)
اگر شخصی اقرار کرد که اینغلامیکه در دست من ست مرفلانراست غصب کرده ست آنرا از فلانیکه اقرار
برایش شده از فلان دیگر پس بدرستی حکم کرده میشود بآن غلام برای آنشخصیکه برای او اقرار
کرده شده ست و حکم کرده نمیشود برای آنشخصیکه از و غصب کرده شده بر اقرار کننده
بهیچ چیزی از آن غلام خواه آن غلام را بآن فلان اول بحکم قاضی داده باشد یا بغیر حکم قاضی
همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط واذا اقر الخياط ان الثوب الذي في يد لا لفلان
وسلمه اليه فلان آخر ثم حضر وادعى انه ثوبه فالثوب للذي اقر له اولا وصورة
(مبسوط) وكذلك كل عامل كالصباغ والقصار والصائغ ولا يضمن لانه
شيائي في قول ابي حنيفة رح قاضيخان وعالمگیری در دست خیاطی جامه بود اقرار کرد که اینجامه که
در دست من ست مرفلانراست و سپرده ست آنرا بمن فلان دیگر و هر کدام از آن دو فلان
دعوی میکرد آنرا برای خود پس آن جامه مر آن شخصی راست که اقرار کرده ست آن خیاط برای
او در اول و همچنین حکم پیشه گرست مانند رنگ ریز و کاذر و زرگر و تاوان داده نمیشود برای
شخص دوم هیچ چیز برادر قول امام ابو حنیفه رح ولو قال هذا الثوب سلمه الي فلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 200 of 362

لیقطع قبیضا وهو لفلان فی ادعیاله فهو للذی اسلمه الیه ولیس للثانی شیئ (مبسوط سرخسی ج)

واگر شخصی گفت که این جامه را من سپرده ست فلان برای اینکه بریده شود پیرهن واین جامه مرفلان

دیگر راست وده عوی کردند آنرا هردوی ایشان پس آنجامه مرآن شخصی راست که سپرده ست آنرا

باقرار کننده ونیست مرشخصی دوم را هیچ چیزی ولو اقران هذا الثوب استعارة من فلان فبعثه الیه

مع فلان فهو للذی اعاره الیه دون الذی اوصله الیه بطریق الرسالة ولو اقر

ان فلانا اتانا بهذا الثوب عاریة من قبل فلان فادعیاه فهو للمرسول

(مبسوط سرخسی) واگر شخصی اقرار کرد که اینجامه عاریت ست از فلان که فرستاده آنرا

بمن بدست فلان پس آنجامه مرآن شخصی راست که باو عاریت داده برای او نه آنکسی که باو

رسانده بطریق فرستاده گی واگر اقرار کرد که بدرستی فلان آورده ست بمن اینجامه را عاریت از فلان

پس هردوی ایشان دعوای آنرا نمودند پس آنجامه مرآن شخصی فرستاده شده راست

فی الاصل اذا کان لرجل علی رجل الف درهم دین فی صك باسمه فاقر الطالب

ان ما فی هذا الصك لفلان فهو جائز ویکون حق القبض للوکیل ولا یکون

للموکل حق القبض الا بتوکیل من جهة المقر وذکر فی الاقضیة المنسوبة

الی اهل الکوفة ان للمقر له حق قبض الدین بدون التوکیل من جهة المقر

قالوا ما ذکر فی الاصل ان حق القبض للوکیل دون الموکل فذلك محمول

علی ما اذا اقر المقر له ان المقر باشر سبب الدین باذنه وتوکیل منه ولما

اذا انکر ان یکون اذن له فی مباشرة سبب الدین کان حق القبض

للمقر له دون المقر کذا فی المحیط (عالمگیری) در کتاب مبسوط آورده ست که اگر مرد یرا بر مردی

هزار درم دین بود در کاغذ بنام او وطلب کننده دین اقرار کرد باینکه این دین کاغذ ست مرفلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 201 of 362

شخص راست پس اقرار او برای آن دیگر شخص روا است و حق قبض کردن مر آن وکیل راست
که نام او در کاغذ است و حق قبض کردن وکیل گیرنده را نیست مگر وکیل گردانیدن از طرف
اقرار کننده او را و در کتاب اقضیه که نسبت کرده شده است با بل کوفه ذکر شده است اینکه
بدرستی مر آن شخصی را که اقرار برایش شده حق قبض کردن دین است بغیر وکیل گردانیدن از
طرف اقرار کننده و گفته اند علما، رحمهم الله تعالی که آنچیزیکه در کتاب مبسوط ذکر شده است که حق قبض
کردن وکیل راست نه وکیل گیرنده را حمل کرده شده است بر اینکه آن شخصیکه اقرار برایش شده اقرار
کرده باشد باینکه اقرار کننده داده است دین را باذن وکیل بودن از جانب من یا وقتیکه منکر باشد
از اذن کردن برای اقرار کننده به دادن دین در اینصورت حق قبض کردن مر آنشخص راست که اقرار
برای او کرده شده است نه اقرار کننده و همچنین ذکر شده است در کتاب محیط و لو اقر ان الذی
له علی فلان لفلان وکان للمقر له علی فلان مائة درهم فی صك و هشك
دنانیر فی صك فقال المقر عنیت احدهما وادعاهما المقر له فهما جمیعا للمقر له ولو
غاب المقر لم یکن للمقر له ان یتقاضی المال من الغریم وان صدقه الغریم بانه
قد اقر له بذلك ولا اجبر علی دفعه الیه و لو دفعه الغریم الیه
برئ (مبسوط سرخسی رح) و اگر شخصی اقرار کرد که بدرستی آن دینیکه مر
بر فلان است مر فلان دیگر راست حال انکه اقرار کننده را بر آنفلان صد درم بود در کاغذی و در دیگر
بود در کاغذ دیگر و اقرار کننده گفت بدرستیکه قصد کرده بودم بآن اقرار خود برای آنفلان تنها
در مهارا و آن شخصیکه اقرار برای او شده دعوای در مها و دینارها هر دو را میکرد پس آن درمها
و دینارها مر آنشخص راست که اقرار برای او شده است و اگر اقرار کننده غائب شده نمیرسد
آنشخص را که اقرار برای او شده است اینکه طلب کند دین را از آن دین دار اگرچه دین دار راستگوی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 202 of 362

کند او را در اینکه بدرستی آن اقرار کننده اقرار کرده است برای تو بآن دین و جبر کرده نمیشود آن دیندار
بدادن آن دین برای آن شخصیکه اقرار برای او شده است پس اگر دیندار آن دین را داد بآن شخصیکه
اقرار برای او شده خلاص میشود از دین و لو کان لرجل علی رجل الف درهم فاقران نصفها
لفلان فهو جائز والمقر هو الذي يتقاضى ويعطي المقر له نصف ما يخرج منه
فان ادعى المقر له الضمان على المقر وقال ادنته بغير امري وقال المقر لم ادفع
وادنته ذلك فالقول قول المقر ولا ضمان عليه وان ادعى انه اداه بإذنه
فهو ضامن له بعد ان يحلف المقر له ما اذن له في ذلك وكذلك لو كان
هذا في سلم او بيع او غصب شيء من الكيلي والوزني هذا
في الحاوي (عالمگیری) واگر مرد دیگر برابر مردی هزار درم دین بود و اقرار
کرد آن مرد صاحب دین برانیکه نصف آن دین مر فلان دیگر راست پس آن اقرار او روا است و حق
ثابت شد دین خاص اقرار کننده راست و اقرار کننده بدهد بآن شخصیکه اقرار برای او کرده نصف آنچیزرا
که بدیندار داده و اگر دعوی کرد آن شخصیکه اقرار برای او شده تا دان حصه خود را بر اقرار کننده و گفت
که تو دین دادی بغیر اجازت من اقرار کننده گفت که من دین نداده ام او را بلکه دین داده ام تو او را پس
معتبر قول اقرار کننده است و تاوانی بر او نیست و اگر اقرار کننده دعوی کرد که دین داده ام او را باذن تو
پس بآن اقرار کننده تاوان دهست برای او بعد از انکه آن شخصیکه اقرار برای او شده سوگند کند
که باذن نکرده ام او را در آن دین دادن و همچنین حکم است در عقد سلم یا فروختن یا غصب چیزی از چیزها
که پیمانه میشود یا وزن میشود که رب سلم اقرار کند که نصف چیز یکه سلم دران شده یا فروشنده اقرار کند که نصف
چیزی فروخته شده یا کسیکه از و غصب شده اقرار کند که نصف چیز غصب کرده شده مر فلان را است
پس اقرار آن نا روا است و حکم آن مانند دین است همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 203 of 362

ولو اقر ان الوديعة الى عند فلان لفلان فهو جائز وليس للمقر له الا ان يأخذها
من المستودع ولكن المقر يأخذها فيدفعها اليه وان دفعها المستودع
الى المقر له برئ وان كانت له عنده ودائع فقال عنيت بعضها لم يصدق
فان قال فلان ما استودعني المقر شيئا وقال المقر له استودعنيها اياه بغير
امره فالمقر ضامن لها بعد ان يحلف المقر له ما امره بذلك وان اقر بالامر
وقال المستودع قد رددتها الى المقر او قال دفعتها الى المقر له او قال قد ضاعت فالقول قوله مع يمينه ولكن الذي يلي خصومته في ذلك واستحلافه المقر اذا كان اودعه باذن المقر له (مبسوط)

واگر شخصی اقرار کرد باینکه آن ودیعتیکه نزد فلان بهت مر فلان راست وبگوید راست است پس باین اقرار او رد
ونیست مر آن شخصی را که اقرار برای او شده اینکه بگوید آن ودیعت را از امانت دارنده ولیکن اقرار
کننده بگوید آنرا و بدهد آنرا بآن شخصیکه اقرار برای او شده واگر داد امانت دارنده آن ودیعت را
بآن شخصیکه اقرار برای او شده بهت خلاص میشود واگر اقرار کننده را نزد امانت دارنده امانتها بود
و گفت که قصد کرده بودم بآن اقرار خود بعضی آنها را نه چیز آنرا را مسکوی کرده نمیشود واگر گفت آنفلان
که اقرار کننده امانت نهاده بهت نزد من هیچ چیز را و گفت آن شخصیکه اقرار برای او شده که امانت
نهاده بود آنرا بغیر امر من پس اقرار کننده تاوان دهنده آن ودیعت را بعد از آنکه سوگند کند آن شخصیکه
اقرار برای او شده بهت که امر نکرده ام اقرار کننده را بدادن ودیعت و اگر اقرار کرد آن شخصیکه اقرار
برای او شده بود بامر کردن و گفت امانت دارنده بدرستیکه رد کرده ام آن ودیعت را یا اقرار کننده گفت
که داده ام آن را بآن شخصیکه اقرار برایش شده یا گفت که آن ودیعت ضایع شده بهت
پس معتبر درین اقرار قول مقر له باسوگند و لیکن کسیکه تعرض دعوی کردن و طلب سوگند را دارد
اقرار کننده بهت وقتیکه ودیعت داده با شد با امانت دارنده باذن آن شخصیکه اقرار برای او شده بهت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 204 of 362

الباب الثانی عشر

فی اسناد الاقرار الی حال ینافی صحته وثبوت حکمه باب دوازدهم ثابت است در بیان
نسبت کردن اقرار بحالیکه منافی وضد باشد با صحیح شدن آن و با ثابت شدن حکم آن
لو قال تزوجتك وانا صبی وقال المرأة بل تزوجتنی وانت بالغ فالقول قول
الزوج واذا قال الزوج لامرأته تزوجتك وانا مجوسی وقالت المرأة بل
بل تزوجتنی وانت مسلم فالقول قول المرأة هکذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر شخصی گفت زنی را که بنکاح گرفته بودم ترا و من کودک نابالغ بودم وگفت آن زن که نه چنین است
بلکه بنکاح گرفتی مرا تو بالغ بودی پس معتبر قول شوهر است واگر گفت شوهر زن خود را که بنکاح گرفته
بودم ترا و من آتش پرست بودم وگفت آن زن که نه چنین است بلکه بنکاح گرفته بودی مرا تو مسلمان
بودی پس معتبر قول آن زن است همچنین ذکر شده است در کتاب محیط وان اقرت المرأة انها
تزوجت هذا الرجل وهی امة وقد کانت امته معروفة ثم عتقت وقال الزوج
قد تزوجتها بعد العتق او قبل العتق فهما سواء والنکاح جائز (مبسوط)
واگر اقرار کند زنیکه بدرستی بنکاح گرفته بودم این مرد را و من کنیز بودم و حال آنکه وی کنیز معلوم ومشهور
بود و بگوید شوهرش که بنکاح گرفته بودم ترا بعد از آزاد شدنت یا پیش از آزاد شدنت پس این هر دو قول برابر است نکاح
ایشان رواست ولو کانت مجوسیة فاسلمت ثم اقرت انها تزوجته وهی مجوسیة وقال
الزوج تزوجتها بعد الاسلام فالقول قوله (عالمگیری) واگر زن آتش پرست بود و اسلام آورد و بعد ازان
اقرار کرد که بنکاح گرفته بودم این مرد را و من آتش پرست بودم و آن مرد گفت که بنکاح گرفته
بودم این زن را بعد از اسلام آوردن او پس معتبر قول آن مرد است ولو قالت تزوجتك
وانت صبی او فی المنام او قالت تزوجتك وانا مغلوبة علی عقلی وقد عرف ذلك

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 205 of 362

فالقول قولها كذا في الخاوي (عالمگيري) واگر زني گفت مرديرا كه بجماع كرده بودم
ترا وتو گوئي نابالغ يا در خواب بودي يا گفت آنرا كه بجماع كرفتم تو مرا ديوانه بودم وحال آنكه
بتحقيق معلوم بود ديوانه كي آنان زن پس معتبر قول آنست كه همچنين ذكر شده است در كتاب خاوي
رجل اقر انه كان اقرض وهو صبي لفلان بالف درهم وقال الطالب بل اقرضتها
ايام بعد البلوغ فالقول قول المقر مع يمينه وكذلك لو قال اقرضتكها
في حالة نومي وكذلك لو قال قبضت بها قبل ان اخلق ولو قال اقرضتكه
وانا ذاهب العقل من برسام او لسعم فان كان يعرف انه كان اصابه
لم يلزمه شيء وان كان لا يعرف ان ذلك اصابه كان ضامنا للمال (مبسوط)
سوي اقرار كرده كه در مستي ودر حالتيكه كودك نابالغ بودم اقرار كرده بودم براي فلان ينهزار درهم وطلب كننده
آن در ميابد كفت كه اينچنين نيست بلكه اقرار كرده بودي ينهزار درهم براي من بعد از بالغ شدن تو پس معتبر
قول اقرار كننده است واهو كذلك همچنين معتبر قول اقرار كننده است اگر كفت كه اقرار كرده بودم براي
فلان بينهزار درهم در حال خواب خود وهمچنين معتبر قول اقرار كننده است اگر كفت كه اقرار كرده بودم براي
فلان پيش از انكه پيدا شده بودم واگر كفت كه اقرار كرده بودم براي فلان واز من عقل رفته بود بسبب
مرض سينه يا بسبب ديوانه كي ديده شود اگر معلوم بود كه اين مرض او را رسيده بود لازم نميشود براو چيزي
واگر معلوم نبود كه اين مرض او را رسيده بود تا ان وقت كه اقرار كرده است لازم ميشود اقرار او
الف درهم وهو عبد لزمه المال وكذلك على هذا اذا اسلم ثم اقر انه كان قد اقر لفلان
في دار الاسلام بالف درهم في هذه الدار دخلها بامان او قال دخل علينا بامان فاقررت له
وانا في دار الحرب وهو في دار الاسلام او المسلم يقر انه كان
اقر لفلان حين كان حربيا فذلك كله ملزم اياه (مبسوط سرخسي)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 206 of 362

واگر شخصی آزادی اقرار کرد که غلام او بود در حالیکه غلام بودم در بنصورت اعمال بردی لازم
میشود و همچنین کسی از اهل حرب اگر اسلام آورد بعد ازان اقرار کرد که بدرستی برای فلان اقرار کرده
بودم بهزار درم در دار اسلام در یکرتبه داخل شدن که در دار اسلام با امان داخل شده بودم یا گفت که
این شخصیکه اقرار برایش کرده بودم با امان داخل شده بود بر ما اهل حرب پس برای او اقرار کردم
در حالیکه در دار حرب بودم و حال آنکه در بنوقت اقرار در دار اسلام بود یا مسلمانی اقرار میکرد که بهزار درم
اقرار کرده ام برای فلان در وقتیکه آنفلان کافر حربی بود پس همه اقرار لازم کننده است مال را بر آنکس

ولو قال الحر او العبد اقرضت له مالف والمقر له عبد یلزمه کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)

واگر گفت شخص آزادی و یا غلامیکه اقرار کرده بودم برای فلان بهزار درم و حال آنکه آن شخصیکه اقرار
برایش کرده شده است غلام بود لازم میشود مال بر اقرار کننده همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی

واذا اقر الحربي المستامن في دار الاسلام بدين لمسلم فهو لازم فان قال
انا بنيت في دار الحرب وقال المسلم في دار الاسلام فالدين لازم عليه سواء
قال ذلك موصولا باقراره او مفصولا وكذلك لو اقر بذلك لمستامن مثله
او لذمي وكذلك لو اقر بشيء بعينه في يديه انه له (مبسوط سرخسی)

واگر اقرار کرد کافر حربی که بامان آمده بود در دار اسلام بدینی برای مسلمانی پس این دین لازم است بر او
برای آن مسلمان و اگر کافر حربی بمسلمانی گفت که دین داده بودی بمن در دار کفر و آن مسلمان گفت
که دین داده بودمت در دار اسلام پس آن دین بر او لازم است خواه اینقول خود را که در دار حرب
داده بودی پیوست با اقرار خود گفته باشد یا جدا ازان و همچنین لازم میشود اعمال بر اقرار کننده مستامن
اگر اقرار کرد بدینی برای دیگر مستامن مانند خود و یا برای ذمی و همچنین لازم میشود بر او اگر اقرار کند بچیزی
معلوم که در دست او باشد که بدرستی این چیز فلانرا است و اقرار المستامن بالنکاح والطلاق

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 207 of 362

والعتاق والولد والجناية وحد القذف والاحراز والكفالة وما اشبه ذلك جائز (مبسوط سرخسی)

اقرار کردن استامن بنکاح وطلاق وعتق وآزاد کردن غلامش وبولد وجنایه وحد قذف واجاره ومانند

وانچه مانند این چیزهاست روا است ولو اقر احدهما ان النكاح كان في عدة الغير او في

نكاح الغير او بغير شهود او تزوجها وخمسة اربع نسوة او اختها في نكاحها او في عدتها

لا يقبل قوله ان يدعي هذه الموانع فان كان الزوج هو الذي يدعي ذلك يفرق

بينهما باقراره ويكون ذلك بمنزلة الطلاق بخلاف ما لو قالت تزوجتك قبل ان تخلق

او قبل ان اخلق او قبل ان تولدني او قبل ان اولد او تزوجتك وانا صبي فان هناك

يكون القول قول من يدعي البطلان (قاضيخان)

واگر اقرار کردی ازن دشوهر که بدرستی نکاح او در عدت دیگری یا در نکاح دیگری یا بغیر شاهدان بود

یا بنکاح گرفته بود او را وحال آنکه در زیر نکاح او چهار زن دیگر بود و یا بنکاح گرفته بود او را وحال آنکه خواهر

این زن در نکاح او و یا در عدت نکاح او بود قبول نشود قول آنکس که دعوی میکند این موانع را پس

اگر شوهر دعوای این چیزها را میکرد جدائی کرده شود درمیان ایشان بنا بر اقرار او واین اقرارش

بمنزلهٔ طلاق میشود بخلاف آنگاه اگر شوهر گفته باشد که بنکاح گرفته بودم ترا پیش از آنکه پیدا شده بودی تو و یا

پیش از آنکه پیدا شده بودم و یا پیش از زاده شدن تو و یا پیش از زاده شدن من و یا بنکاح گرفته بودم ترا

وحال آنکه کودک نابالغ بودم پس بدرستیکه در اینجا معتبر قول آنکس است که دعوی میکند باطل بودن نکاح

و لو ان رجلا اعتق عبدا ثم قال له بعد ذلك قطعت يدك وانت عبدي وقال العبد

فعلت بعد العتق فعلى قول ابي حنيفة رحمه الله قول العبد وعلى قول ابي يوسف رحمه الله قول المولى ضامن (عالمگیری)

واگر مردی آزاد کرد غلام خود را و بعد ازان او را گفت که بریده بودم دست ترا در ان حال که تو

غلام من بودی وآن غلام گفت که بریده بودی مرا از آزادی من پس بنا بر قول شیخین رحمهما الله تعالی

فایده
آزاد کرد شخصی غلام خود را
وگفت که بریده بودم
دست ترا در حالت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 208 of 362

معتبر قول آنقوم است وخواجه اقتا وان دوست بر بدل دوست او را و کذا اذا اسلم الحربي
او صار ذميا فقال رجل مسلم قطعت يدك وانت حربي في دار الحرب فاخذت
من مالك كذا وانت حربي في دار الحرب وقال الحربي فعلت ما فعلت
بعد ما اسلمت او صرت ذميا في دار الاسلام فالقول
قول الحربي عندهما والمسلم ضامن (عالمگيري)
وهمچنين اگر اسلام آورد کافر حربي پيشوي گردید وگفت او را مردي مسلماني که بريده بودم دست ترا وحال
آنکه کافر حربي بودي در دار حرب يا گفت که گرفتم از مال تو آنچند را و تو کافر حربي بودي او گفت که کردم
آنچه کردي بعد ازان که اسلام آورده بودم و يا بعد ازان که ذمي گردیده بودم در دار اسلام پس معتبر قول
آن کافر حربي است نزد شيخين رحمهما الله والمسلمان تاوان دوست و مال اوست وکذا اذا
اسلم الحربي فقال لرجل مسلم قطعت يدك او اخذت مالك وانا حربي
في دار الحرب وقال المسلم فعلت ما فعلت في دار الاسلام بعد ما
اسلمت فالقول قول المسلم والحربي ضامن على قولهما (عالمگيري)
وهمچنين اگر اسلام آورد کافر حربي وگفت مردي مسلماني را که بريده بودم دست ترا يا گرفته بودم مال ترا
وحال آنکه کافر حربي بودم در دار حرب وگفت آن مسلمان که بعد ازان که اسلام آوردي گردي تو
اين چيزها را در دار اسلام پس معتبر قول آن مسلمان است وآن کافر حربي تاوان دوست
ومال اوست بنا بقول شيخين رحمهما الله تعالى واجمعوا على ان المال لو كان قائما في يد المقر في هذه
المسائل ان القول قول المقر ويؤمر بالرد عليه (عالمگيري) واتفاق کرده اند علماء ما رحمهم الله تعالى بر اينکه
بر دست اگر مال موجود بود در دست اقرار کننده و در همين مسئله‌هاي گذشته گفتيم که معتبر قول
اقرار کننده است وامر کرده ميشود او را برد کردن آن مال بر آنشخصيکه اقرار کرده شده است براي او

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 209 of 362

واجمعوا على انه اذا قال لجاريته بعد ما اعتقها وطيتك قبل العتق وقالت لا بل بعد ما
اعتقتني ان القول قول المولى ولا ضمان عليه (عالمگيري)
واتفاق کرده اند علماى ما رحمهم الله تعالى براينکه اگر مردى کنيز خود را بعد ازانکه آزاد کرده بود او را
گفت که وطى کرده بودم ترا پيش ازآزاد کردن و آن کنيز گفت که چنين نيست بلکه وطى کرده بودى
مرا بعد ازانکه آزاد کرده بودى مرا پس معتبر قول خواجهٔ اوست و تاوان نيست برخواجهٔ او واجمعوا
على انه اذا قال لعبد لا بعد ما اعتقه اخذت منك صريحة كل شهر مائة عبدك وقال العبد
لا بل اخذت بعد العتق ان القول قول المولى ولا ضمان عليه (عالمگيري)
واتفاق کرده اند علماى ما رحمهم الله تعالى براينکه بدرستى اگر مردى غلام خود را بعد ازانکه آزاد کرده بود
او را گفت که گرفته بودم من کسب کرد: کى هر ماه ترا و حال انکه تو غلام من بودى و آن غلام گفت که نه
چنين نيست بلکه گرفته بودى ازمن بعد ازآزادى من پس معتبر قول خواجهٔ اوست و تاوان نيست بر آن خواجه
واجمعوا على ان من اعتق عبد الله فقال العبد لرجل قطعت يدك وانا عبد
وقال ذلك الرجل لا بل بعد ما اعتقت ان القول قول المقر
ولا ضمان عليه هكذا في المحيط (عالمگيري) واتفاق کرده اند علماى ما رحمهم الله تعالى
براينکه بدرستى اگر کسى آزاد کرد غلام خود را و آن غلام مر مرد را گفت که بريده بودم دست ترا من
غلام بودم و آن مرد گفت که چنين نيست بلکه بريده بودى دست مرا بعد ازانکه آزاد شده بودى پس
معتبر قول اقرار کننده است و تاوانى نيست بر اقرار کننده که آن غلام است همچنين ذکر شده است در محيط
ولو اعتق امته ثم قال اخذت منك هذا الولد قبل العتق وقالت لا
بل بعد لا يرد عليها ولو هو ولو لم يقل اخذته منك لا يرد ولو قال اعتقتك بعد
ولدته وقالت لا بل قبله فالقول لها ان الولد في يده وكذلك هذا في الكفاية (عالمگيري)

فائده
شخصى آزاد کند کنيز خود را
و بگويد که گرفته بودم ولد را
از و پيش از آزادى

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 210 of 362

واگر شخصی آزاد کرده بود کنیز خود را بعد ازان گفت که کرفته بودم از تو این ولد را پیش از آزاد شدن
تو و آن کنیز گفت که چنین هست بلکه کرفته بودی آن ولد را از من بعد از آزادی من در اینصورت
رد کند آن ولد را بران زن و آنولد آزاد هست و اگر خواجه این را نگفته بود که کرفته بودم از تو در اینصورت
رد نکند آن ولد را و اگر گفت که آزاد کرده بودم ترا بعد ازانکه زاده بودی آنولد را و آن کنیز گفت که چنین هست
بلکه آزاد کردی مرا پیش ازان پس معتبر قول آنکس هست که آن ولد در دست اوست همچنین حکم است
در مکاتب که دعوی کند ولد را خواجه وقال ابو یوسف رحمه الله تعالی في الامالي ولو كان الولد
في ايديهما جميعا فالقول قولها ولو كان لهما بينة فالبينة بينتها واما في التدبير
فالقول قول المولى كذا في محيط السرخسي (عالمكيري) وكفته هست امام ابو یوسف رح در کتاب امالی که اگر ولد
در دست خواجه و کنیز مرده بود پس معتبر قول کنیز هست و اگر هر دو می ایستاذ تا بدان بود پس شاید ان ان
کنیز معتبر اند و امام صورت مدبر کردن اگر دعوی کرد خواجه ولد مدبره را پس معتبر قول خواجه هست همچنین ذکر
شده هست در کتاب محیط سرخسی رح و لو ان رجلا اعتق عبدا فاقر رجل انه اخذ منه الفا
وهو عبد وقال العبد اخذتها مني بعد العتق فالقول قول العبد وكذلك
لو كاتبه ثم جرى هذا الاقرار بالاختلاف ولو باعه ثم اقر رجل انه غصب منه مائة درهم وهو عبد مولاه
وقال مولاه الاخير بل غصبته وهو عبدك فالمال للاخير وكذلك الجراحات كذا في الحاوي (عالمكيري)
واگر بدرستی مردی آزاد کرد غلامی را و اقرار کرد مردی که بدرستی کرفته بودم ازان غلام هزار درم را
و حال انکه او غلام بود و آنغلام گفت که کرفته بودی آن درهما را از من بعد از آزادی من پس قول آنغلام
معتبر هست و همچنین حکم هست اگر مکاتب کرد مردی غلامی را و موجود شد در اینصورت این اقرار و اختلاف
و اگر فروخته بود آن غلام را و آنمردی که بدرستی غصب کرده بودم ازان غلام صد درم را و حال انکه
آن غلام خواجه اول بود و خواجه دوم گفت که چنین هست بلکه غصب کرده بودی آن درهما را از او و حال انکه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 211 of 362

او غلام من بود پس بمثال مرخواجه دوم راست وهمچنین حکم است در رخمها یعنی شخصی گفت کسی زخمی
کرده بود مرآن غلام را و حال انکه غلام خواجه اول بود و خواجه دوم گفت که نه چنین است بلکه زخمی کرد
خود وی او را و حال انکه او غلام من بود پس بدان آن زخم خواجه دوم راست همچنین ذکر شده است
در کتاب عاری ولو اقر انه فقاء عین فلان ثم قال ثم ذهبت عین اخی فی هذا ذلک وقال المقر
عینه فقأت عینی وعینک ذاهبة فالقول قول المقر له وعلیه الدیة کذا فی المبسوط (عالمگیری)
واگر شخصی اقرار کرد که کور کرده بود م چشم فلانرا بقصد بعد ازان کور شد چشم کور کننده و آن کسیرا
چشمش کور شده بود گفت که کور کرده بودی چشم مرا درحالیکه چشم تو کور بود پس در صورت معتبر قول آن
شخص است که چشم او کور کرده شده است همچنین ذکر شده است در کتاب مبسوط ولو قال قتلت ولیه خطا
وانا عبد وقال المقر له بل بعد العتق فلا شیء علیه کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
واگر شخصی گفت که کشته بودم ولی ظاهر الخطاء و حال انکه من غلام بودم وگفت مدعی علیه که نه چنین است
بلکه کشته بودی او را بعد از آزادی خود پس هیچ چیزی لازم نیست بر اقرار کننده همچنین ذکر شده است
در کتاب محیط سرخسی رح ولو اقر بسلم للذمی لخمر او خنزیر فی بلد لا یجاز اقراره فیقر مرة واحدة
علیه بحکم اقراره وکذا لو اقر للذمی بمسلم بعینها فیقر للذمی برد عینها علیه باقراره
ویؤمر المسلم ان یخلیها وان اقر بهما لخمر وخنزیر مستهلک لم یلزمه شیء کما لو عاینا
استهلاک الخمر والخنزیر علی المسلم وهو نظیر ما لو اقر له بجلد شاة میتة یؤمر بقبضه
الیه لینتفع به وان کان مستهلکا لم یلزمه شیء ولو اقر بهما الذمی یعنی لخمر وخنزیر
مستهلک لزمته قیمتهما واذا اسلم الذمی فاقر فی حالة انه استهلک له خنزیر بعد اسلامه
وقال المسلم استهلکته قبل اسلامی فهو ضامن لقیمته فی قول ابی حنیفة وابی
یوسف رحمهما الله تعالی وفی قول محمد رحمه الله تعالی لا ضمان علیه (مبسوط)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 212 of 362

واگر اقرار کرد مسلمانی برای ذمی بخمر و یا به خنزیری که در دست او بود نمیشود اقرار او و امر کرده میشود
برد کردن آنها بر او بحکم اقرارش و همچنین بر دا میشود اگر اقرار کرد ذمی برای مسلمانی یعنی خمر پس امر
کرده میشود آن ذمی را برد کردن آن بر آن مسلمان بحکم اقرار او و امر کرده میشود آن مسلمان را که سرکه بسازد
از آن و اگر اقرار کرد ذمی برای مسلمانی بخمر و خنزیر بلاک گذشته لازم نمیشود بر او چیزی چنانچه اگر ذمی را بچشم
مسلم کور بلاک کرده باشد خمر و خنزیر را بر مسلمان که در آنجا بر وی چیزی لازم نمیشود بحکم نظیر و مانند حکم آن مسئلت
که اگر اقرار کند به پوست گوسفند مردار برای او که امر کرده میشود او را بباد دادن آن بوی که بآن نفع گیرد و اگر آن
پوست که اقرار بآن کرده بلاک گذشته بود لازم نمیشود بر او چیزی و اگر اقرار کرد مسلمان برای ذمی بآن دو چیز
یعنی بخمر و خنزیر بلاک گذشته لازم میشود بر او قیمت آنها و اگر اسلام آورد ذمی بعد ازان اقرار کرد ذمی دیگر
برای او که بدرستی بلاک کرده ام خنزیر او را بعد از اسلام آوردن او و آن مسلمان گفت که بلاک کرده
از پیش از اسلام آوردن من پس آن ذمی تاوانده میشود قیمت آنرا در قول شیخین رحمهما الله و قول
امام محمد رح تاوانی بر او نیست و کذا لو ان ذمیا اقر لخر استهلکها او قال استهلکتها و انا
حربی او قال استهلکتها و انت حربی و قد علم کونه حربیا من قبل فهو علی الخلاف
الذی بینا ه (مبسوط) و همچنین اگر ذمی اقرار کرد بخمر که بلاک کرده بود آنرا و گفت آن ذمی که بلاک کرده
بودم آنرا و حال آنکه کافر حربی بودم یا گفت مر صاحب آنرا که بلاک کرده بودم آنرا و حال آنکه تو حربی
بودی و حال آنکه بتحقیق معلوم بود حربی بودن آن اقرار کننده و یا آن شخصیکه اقرار کرده شده است
برای او پس این حکم مسئله بنا بر ان اختلاف ست که بیان کردیم آنرا یعنی نزد شیخین رحمهما الله تعالی
تاوانده میشود آن اقرار کننده و نزد حضرت امام محمد رح تاوان ده نمیشود و لو اقر انه کاتبه و هو
صبی فقال الکاتب بل کاتبتنی و انت رجل فالقول قول المولی کذا فی المبسوط و لو قال
اخذت منك و انا صبی و انا اصغر من ان یعقل یلزمه فی الحال لان کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 213 of 362

اگر شخصی اقرار کرد که بندی مکاتب کرده بودم غلام خود را و حال آنکه کودک نابالغ بودم و آن مکاتب گفت که چنین است بلکه مکاتب کرده تو مرا آنگه بالغ بودی پس قول مکاتب معتبر قول خواجه اوست چنین ذکر شده است در کتاب صلح و اگر گفت که کودک بودم از تو چیز برا و فتنگ که کودک بودم یاد نداشته بودم لازم میشود آنچیز برا و در هر دو صورت چنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط رضوی

الباب الثالث عشر

فیما یکون اقرارا بالشرکة وما لا یکون وفی الاقرار فیما یکون مشترکا بینه وبین غیره والاقرار علی نفسه وعلی غیره والاقرار بشیء لنفسه ولغیره

اب میزد هم ثابت است میان آنچیز که اقرار بخود بشراکت و در بیان آنچیز که اقرار بآن نمیشود و در بیان اقرار بآن چیز که مشترک باشد میان اقرار کننده و میان غیر او و در بیان اقرار نمودن بر نفس خود و بر غیر خود و در بیان اقرار نمودن بچیزی برای نفس خود و برای دیگری غیر او لان رجلا فی ید یه عبد فقال لفلان فی هذا العبد شرکة او قال شرکة فله النصف فی قول ابی یوسف رحمه الله تعالی

وقال محمد رحمة الله علیه القول قول المقر فی بیان مقدار ما اقر به واتفقا انه لو قال فلان شریکی فی هذا العبد او مشترک بینی وبین فلان او هو لی ولفلان کان بینهما نصفین وان فصل الکلام فقال هو شریکی فیه بالعشر او هو بینی وبین شریکی بالعشر فالقول قوله وکذلک لو قال هذا العبد لی ولفلان

لی الثلثان ولفلان الثلث واذا اقر ان لفلان وفلان معه شرکا فی هذا فهو بینهم اثلاثا فی قول ابی یوسف رح وعند محمد رح البیان فیه الی المقر کما فی الفصل الاول (مبسوط سرخسی)

اگر در دست مردی غلامی بود و گفت که فلان را در این غلام شراکت است پس آنکسی را که اقرار بر او کرده شده نصف آن غلام است بنا بقول امام ابو یوسف رح و گفته است امام محمد رح که معتبر قول اقرار کننده است در بیان مقدار آن چیز که اقرار کرده است بآن خواه قول بنصف کند یا بسوم حصه یا چهارم حصه آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 214 of 362

و اتفاق کرده اند صاحبین رحمهما الله تعالی و اینکه اگر گفت که فلان شریک من است درین غلام یا گفت که اینغلام مشترک است میان من و فلان و یا گفت که اینغلام برای من و فلان است درینصورت اغلام نصف میشود میان هر دوی ایشان و اگر کلام خود را بتفصیل گفت چنانکه گفت که این فلان شریک من است درین غلام بدهم حصه یا با من شریک است بدهم حصه آن پس معتبر قول اقرار کننده است و همچنین معتبر قول اقرار کننده است اگر گفت که اینغلام مراد و فلانرا است مراد و سه یکی آن و مر شریک مرا یک سه یکی اغلام است و اگر اقرار کرد که فلان و فلانرا با من شرکت است درین غلام پس اغلام میان ایشان بدو حصه است بنا بقول امام ابو یوسف رح و نزد امام محمد رح بیان مقدار آن با اقرار کننده است چنانچه درصورت اول و لو کان

عدلا رضی بین رجلین فاقر احدهما بثوب منه بعینه لرجل کان نصیبه من ذلک للمقر له والرقیق و الحیوان قیاس علی الثیاب فی ذلک (مبسوط سرخسی) و اگر یک تنک بار جامه از طی میان دو مرد شریک بود و یکی ایشان اقرار کرد بجامه معلومی از ان برای مردی درینصورت حصه آن اقرار کننده از ان جامه آنکس را میشود که اقرار برایش شده و غلام و کنیز و حیوان درین حکم قیاس بر جامه است و لو ان سیفا بین رجلین حلیته فضة اقر احدهما ان حلیته لرجل لم یجز ذلک علی شریکه و ضمن نصف القیمة للمقر له نصف قیمة الحلیة مصوغة من الذهب و ما کانت و کذلک احد الشریکین فی الدار اذا اقر بجذع فی سقف بیت منها لرجل ضمن قیمة الجذع للمقر له و کذلک لو اقر بآجر فی حائط منها او بعود من قبة او بلوح من باب بینه و بین آخر (مبسوط سرخسی رح) و اگر شمشیر درمیان دو مرد شریک بود و زیور آن نقره بود و اقرار کرد یکی ایشان که زیور آن هر دیگر مرد راست روا نیست این اقرار او بر آن شریکش و تاوان دهنده اقرار کننده برای کسیکه اقرار برایش شده نصف قیمت زیور را در حالیکه ریخته شده باشد و آن قیمت را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 215 of 362

از نوع زرسرخ بدیدا نو هر چیزیکه قیمت آن ریخته باشد و همچنین اگر کسی ازدو شریک در سرای اقرار کرد
بیتری در سقف خانه ازان سرای برای مردی تا وان ده میشود نصف قیمت تیر را برای آن کسیکه
اقرار برایش شده و همچنین حکم ست اگر اقرار کرد بخشتی در دیواری ازان سرای و یا اقرار کرد بچوبی
از قبه و یا بتخته از دروازه که میان او و دیگری شریک بود دلوان طریقا لقوم علیها باب منصوب
اقر واحد منهم بطریق فیه لم یجز اقراره علی شرکائه ولکن للمقر له ان یرضیه
حتی یقتسموها فان وقع موضع الطریق بالقسمة فی نصیب المقر جاز ذلک
علیه وان وقع فی نصیب غیره کان للمقر له ان یقاسم المقر به
نصیبه بحصة ذلک الطریق (مبسوط) واگر رایی سرتومی را بود که بران در وازه بیاراسته
بود و اقرار کرد که ایشان برا و همدران برای سروی روا نیست اقرار او بر شریکان او و نمیرسد مر آن
کسی را که اقرار برایش شده که دران بگذرد تا گاه تقسیم کنند آن قوم آن راه را در میان خود و اگر تقسیم
کردند جای راه آن کسیکه اقرار برایش شده و حصهٔ او کشته واقع شده این چنین اقرار او
بر او و اگر واقع شد در حصهٔ غیر او میرسد مر کسی را که اقرار برایش شده که تقسیم کند با اقرار کننده میان
راه بقدر حصهٔ آن راه نهد بین ثلاثة اقراحدهم بعشرة الف والآخر فقال علی
وجهین ان اقر بعشرة الف وان الباقی بیننا اثلاثا فالثلث الذی فی یده
بینه وبین المقر له علی اربعة للمقر له واحد وان کان یدعی لنفسه
ثلث جمیع الف فما فی یده بینهما علی ثلثة عشر ثلثة للمقر له وعشرة
للمقر کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری) وکذلک لو کانت عین او دین
بین ثلاثة فاحدهم اقر ان عشرها لرجل دخل المقر فی حصته
فان قال المقر له العشر ولی الثلث فحصته تکون مقسومة علی ذلک

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 216 of 362

یضرب المقر له فیه بسهم والمقر بثلاثة وثلث فاذا اردت تصحیح التهام
فالقسمة بینهما علی ثلثة عشر سهما للمقر له ثلاثة وللمقر عشرة وان قال له العشر
ولم یزد علی هذا فقسمة نصیب بینهما علی اربعة للمقر له سهم وللمقر ثلثة (مبسوط)
جوئی شریکی بود میان سه کس یکی ایشان اقرار کرد بدهم حصهٔ آن برای دیگری پس این اقرار آن
بدو وجه ست اگر اقرار کرده بود باینکه دهم حصهٔ آن مرد دیگر راست و باقی آن میان ما سه حصه ست پس
درینوجه آن سوم حصه که در دست اوست ما بین وی و ما بین آن کسیکه اقرار برایش شده بچهار حصه ست
یک حصه ازان مر آنکسی راست که اقرار برایش شده و اگر اقرار کننده برای خود دعوی میکرد سوم حصه
همه آن جوی را پس آن چیز که در دست اوست ما بین او و ما بین آنکسیکه اقرار برایش شده به سیزده
حصه ست سه حصهٔ آن مر آن کسی راست که اقرار برایش شده و ده حصهٔ آن مر اقرار کننده را ست
همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح و همچنین اگر خیشه آبی یا حوضی ما بین سه کس شریکی بود
و یکی ایشان اقرار کرد که دهم حصهٔ آن مر مرد دیگر راست شریک میشود آن کسیکه اقرار برایش شده و حصهٔ
اقرار کننده و اگر اقرار کننده گفت که مر آن مرد دیگر را دهم حصهٔ آن ست و مر اصوم حصهٔ آن مهلت پس
حصهٔ آن اقرار کننده بنابر همین اقرار تقسیم میشود یک حصه مقرر میشود ازان مر کسی را که اقرار برایش شده
و سه حصه و یک ثلث حصه مقرر میشود ازان اقرار کننده را و اگر اراده کنی صحیح نمودن حصه های ایشان را
پس تقسیم ما بین ایشان به سیزده حصه ست مر آن کسی را که اقرار برایش شده سه حصه ست ازان
و مر اقرار کننده را ده حصه ازان ست و اگر آن اقرار کننده گفت که آن مرد دیگر را دهم حصه ست و بر
اینقول خود چیزی زیاده نگفت پس تقسیم حصهٔ او ما بین ایشان بچهار حصه ست مر آن کسی را که اقرار
برایش شده یک حصه ست ازان و مر اقرار کننده را سه حصه ازان ست في نوادر ابن سماعة
عن ابي یوسف رحمهما الله تعالی رجلان في ایدیهما دار شهد کل واحد منهما علی صاحبه

انه اقر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 217 of 362

اذا اقر لهذا المدعي بنصف الدار كلها ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد
منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان
هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق
للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي
يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر
لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على
صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على
وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في
يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف
الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل
بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه
انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه
ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي
واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار
منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف
الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه
اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة
(اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد
منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار
منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف
الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه
اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه
ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي
واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف
الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل
بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على
صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على
وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما
في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ
نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر
لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما
على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة
على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي
فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي
يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما
اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او
احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان
هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال
لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف
الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره
في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد
كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في
المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم
جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر
لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة
(اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي
واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف
الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر
لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما
على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه
المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا
حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف
الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره
في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد
كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في
المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم
جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه
اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه
ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في
يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي
يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو
ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد
منهما او احدهما على صاحبه انه اقر لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط
(اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء
بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما في يدي واحد منهما ولو شهد كل واحد منهما او احدهما على صاحبه انه اقر
لهذا المدعي بنصف الدار فان المدعي يأخذ نصف الدار منهما كذا في المحيط (اعلم) ان هذه المسئلة على وجوه
ثلاثة (اما) على ما ذكره في الكتاب وهو ما اذا اقر لرجل بنصف الدار ثم جاء بعد ذلك فقال لا حق للمدعي فيما
في

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 218 of 362

وکذلک لو سمی عبد المحجور علیه او صبیا او مجنونا او دمیا او مجلا لا یعرف فعلیه المقر حصته علی عدادهم (مبسوط)
اگر مردی گفت که فلانرا بر من و فلان هزار درم هست و منکر شد آنفلان دیگر لازم میشود بر اقرار کننده نصف
هزار درم و همچنین حکم هست اگر اقرار کرد بمانند این اقرار در عاریت یا قرض یا مضاربت و یا در قتل خطا و یا
در جراحت که عمدا باشد یا خطا و اگر ذکر کرد در اقرار با خود دو مرد دیگر را لازم میشود بر او سوم حصهٔ چیزیکه اقرار باآن
کرده هست و همچنین حکم هست اگر ذکر کرد با خود در اقرار خود غلام منع شده از تصرف را یا کودکی یا کافر حربی یا دی
یا مردی را که شناخته نمی شد پس درین صورت همه بر اقرار کننده حصهٔ اوست بقدر حساب ایشان
ولو قال لفلان علینا الف درهم ولم یسم احدا ثم قال عنیت فلانا و فلانا لزمه المال کله ان ادعی الطالب
ان المال کله علیه وکذلک لو قال لفلان علینا واشار بیده الی نفسه والمخبرین معه ولو قال لفلان علینا
جمیعا الف درهم او قال علینا کلنا واشار بیده الی نفسه والیهم فحینئذ لا یلزمه الا حصته
علی عدد القوم الذین معه (مبسوط) واگر شخصی گفت که فلانرا بر ما هزار درم هست و ذکر
کرد با خود هیچ کسی را بعد ازان گفت که قصد کرده بودم فلان و فلان را در نیصورت بر او همهٔ آنمال لازم میشود
اگر طلب کننده حق دعوای همهٔ مال را بر او میکرد و همچنین همهٔ مال بر اقرار کننده هست اگر گفت که فلانرا بر ما
هزار درم هست و بدست خود اشارت کرد بسوی خود و دو مرد دیگر یا او و اگر گفت که فلانرا بر جمیع ما هزار درم هست
یا گفت که کل ما هزار درم هست و اشارت کرد بدست خود بسوی جان خود و بسوی ایشان پس درین وقت
بر او لازم نمیشود مگر بقدر حصهٔ وی بحساب آن قومی که با او هستند ولو قال لفلان علی رجل منا کلنا لزمه
شیئ (مبسوط) وکذلک لو قال علی رجلین منا کذا فی المحیط (عالمگیری) ولو قال یا فلان لکم
علیّ الف درهم یلزمه المال کله وکذلک لو قال انتم یا فلان لکم علیّ الف درهم ولو قال یا فلان
لکما علیّ الف درهم کان لفلان منهما النصف (مبسوط) واگر گفت که فلانرا بر مردی ازیا کرده ام
چیزی لازم نمیشود بر او و همچنین اگر گفت که فلانرا بر دو مرد ازما هزار درم هست شلاچیزی بر او لازم نمیشود

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 219 of 362

همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط و اگر شخصی گفت که ای فلان شما طلب من هزار درم است لازم میشود
مر او هیچ از آنها و همچنین اگر گفت که فلان مر شما را بر من پنجاه درم است هیچ مال مر او لازم نمیشود و اگر گفت که
یا فلان شما و کس را بر من هزار درم است لازم میشود مر آن فلان را نصف هزار درم و لو قال قرضنا
فلان الف درهم او استودعنا او اعارنا او غصبنا منه لزمه جميع المال لانه اقر على نفسه بما هو مرتهن به
و لو قال غصبت انا و فلان من فلان مائة درهم لزمه النصف لكل واحد منهما و لو قال هو في فلان جالس (مبسوط)
و اگر شخصی گفت که قرض داده است فلان ما را هزار درم یا امانت نهاده است نزد ما یا غصب کرده ایم
از او لازم میشود بر اقرار کننده همه آنها و دانسته میشود اقرار کننده در این قول که اراده کرده
بوده یا آن فلان دیگر بر ما او و اگر گفت که غصب کرده ام او با من فلان بود صد درم را از فلان لازم
میشود بر او نصف صد درم بخلاف آن صورت که اگر گفت که غصب کرده بودم و فلان با نشسته
بود که درین صورت همه مال بر اقرار کننده لازم میشود و لو اقر انه قطع يد فلان هو و فلان عبد او جحد
فلان ذلك و ادعى الطالب انه لهما و حده لا لم يلزمه شيء في القياس و لكنا نترك القياس
و يجعل عليه نصف ارش اليد كذا في الحاوي و لو مات رجل و ترك ابنين و اقر احدهما
باخ و انكر الآخر فان المقر يعطي للاخ المقر له نصف ما في يده و في قول الامام رحمه الله تعالى كذا
في الفتاوى الصغرى في كتاب الدعوى (عالمگيري) اگر شخصی اقرار کرد که من فلان بقصد بریده ایم دست
فلان را و منکر شد آن فلان آن بریدن را و طلب کنند از او آن را و دعوی کرد که بدرستی که بریده است مرا بریده تنها
اقرار کننده است پس در این صورت در قیاس هیچ چیزی لازم نمیشود بر اقرار کننده و لیکن ما قیاس را ترک
میکنیم و میکردانیم بر اقرار کننده نصف تاوان دست را همچنین ذکر کرده شده است در کتاب حاوی
و اگر شخصی مرد و گذاشت دو برادر را و یکی ایشان اقرار کرد برای مردی به برادری و برادر دیگرش
منکر شد پس بدرستی آن اقرار کننده میدهد آن برادر را که اقرار بر ایش شده نصف آنچیز را که در دست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 220 of 362

است در قول جمهور علماء رحمهم الله تعالی همچنین ذکر کرده شده است در کتاب دعوای فتاوای صغری
ولو قال ما عندي ارث من ابي بل لهذا وهو اخي فانكر المقر له بنوة المقر وقال انا ابنه
الميت او قال لرجل مات اخاك وهي زوجتي وترك هذا المال ميراثا بيني وبينك فقال
هو كله لي وانك لست بزوج ولا ابن في المسألة الاولى نصف المال للمقر له وفي المسألة الثانية
يأخذ الاخ كل المال عند ابي حنيفة رح وعند ابي يوسف رح ومحمد رح نصف المال كذا في الكافي (عالمگيري)
واگر شخصی گفت که آنچیز که نزد من میراث است از پدر من مر او این شخص راست و این شخص برادر
من است و منکر شد آن شخص که اقرار بر ایش شده از پسر بودن اقرار کننده برای آن مرده و گفت که من
تنها پسر آن مرده هستم یا شخصی گفت مرد برا که خواهر تو مرده است و وی زن من بود ایمال را میراث گذاشته است
ما بین من و تو و آن مرد گفت که ایمال همه از من است و تو شوهر خواهر من نیستی پس در مسئله اول نصف
ایمال مر کسی را که اقرار بر ایش شده است و در مسئله دوم همه مال را آن برادر زن میگیرد و نزد امام اعظم رحمة الله علیه
و نزد صاحبین رحمهما الله تعالی نصف ایمال را میگیرد همچنین ذکر شده است در کتاب کافی المرأة اذا اقرت
انها ورثت من الزوج ثم اقرت باخ للزوج فقال الاخ انا اخ ولست بامرأته فالمال كله
للاخ في قول محمد وزفر رحمهما الله تعالى وقال ابو يوسف للمرأة الربع والباقي للاخ كذا في الفتاوى الصغرى (عالمگيري)
زنی اقرار نمود بانکه میراث گرفته ام از شوهر خود بعد ازان اقرار کرد برای مردی که تو برادر شوهر من هستی و
گفت آن برادر که من برادر او هستم و تو زن او نیستی پس همه مال مر برادر راست بقول امام
و امام زفر رحمهما الله تعالی و گفته است امام ابو یوسف رح که آنزن را چهار یک است و باقی مال مر
برادر راست همچنین ذکر شده است در فتاوای صغری کتاب ابن سماعة الى محمد في رجل قال
لرجلين لكما علي الف درهم من ثمن عبد بعتمانيه جميعا فصدقه احدهما وقال
الآخر لي عليك خمس مائة درهم قرضا اقرضتكها لا شركة لاحد معي فيه

فقال محمد

فقال محمد رحمة الله عليه اما في قياس قول ابي حنيفة وابي يوسف رحمهما الله ينبغي ان لا يقبض
واحد منهما شيأ الا بشارکة الآخر واما في قولي فاقبض احدهما لا يشارك
الآخر فيه اذا كذبه ان يكون شريكا فيه (عالمگيري)
نوشته بود ابن سماعه از جهوی امام محمد رحمه الله تعالی در باره مردی که دو مردی را گفته باشد که هزار درم شما
بر ذمه من ست از بابت بهای غلامیکه فروخته بودید بر من و راستگوی کند او را یکی ایشان و مردم
بگوید که مرا بر تو پنجصد درم ست از بابت قرضیکه قرض داده بودم تو و هیچ کسی را با من شرکتی نیست
که آیا حکم در ینصورت چیست پس امام محمد صاحب در جواب گفت که بنا بر قیاس قول شیخین رحمهما الله تعالی
می شاید که قبض نمیکند یکی ایشان چیزیرا مگر که شریک ست با او دیگر ایشان اما بنا بقول من پس چیزیرا
که قبض کرده ست یکی ایشان شریک نمیشود دران دیگر ایشان وقتیکه در وغگوی کرده باشد آن قبض
کننده آن دیگر را در اینکه شریک او باشد در آن رجل قال لرجلين غصبت من ابيكما الف درهم
ولا وارث له غيركما فصدقه احدهما في ذلك وقال الآخر لي عليك خمسمائة درهم
قرضا اقرضتكها ولم تغصب ابي شيأ قال محمد رحمه الله تعالى لا يأخذ واحد منهما شيأ الا
شارکه الآخر فيه كذا في المحيط (عالمگيري) واگر مردی بدو مردی گفت که غصب کرده ام از پدر شما
هزار درم را و نیست وارثی پدر شما را بغیر از شما و راستگوی کرداند او را یکی ایشان در غصب هزار درم
از پدر ایشان و دیگر ایشان گفت که مرا بر ذمه تو پنجصد درم ست از بابت قرض که قرض داده بودم
ترا و غصب نکرده از پدر ما چیزیرا گفته ست امام محمد رح که نمیگیرد یکی از ایشان
چیزیرا مگر که شریک میشود دران برادر او و همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط

الباب الرابع عشر

فيما يكون اقرارا بالابراء وما لا يكون وفي الابراء صريحا باب چهاردهم در بیان ست در چیزها

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 222 of 362

انچیزیکه اقرار میشود باو اورده و در بیان انکه اقرار بان نمیشود و در بیان صریح ابراء اذا اقر الرجل انه
لاحق له قبل فلان یدخل تحت البراءة کل حق هو مال وما لیس بمال کالکفالة بالنفس
والقصاص وحد القذف وما هو دین وجب بدلا عما هو مال کالثمن والاجرة او وجب
بدلا عما لیس بمال کالمهر وارش الجنایة وما هو عین مضمونة کالغصب والامانة کا
لودیعة والعاریة والاجارة ولو قال لا حق لی علی فلان فانه یتناول المضمون ولا یتناول
الامانة ولو قال لا حق لی عند فلان فانه یتناول الامانة ولا یتناول المضمون هکذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر اقرار کرد مردی که مر اجانب فلان حقی نیست داخل میشود زیر ابراء او هر حقی که مال باشد و انگ
مال نباشد مانند ضامنی و قصاص و حد قذف و داخل میشود آن دینکه واجب شده باشد بدل از مال مانند
بیها و اجرت یا واجب شده باشد بدل از چیزی که مال نباشد مانند مهر و تاوان جنایت و داخل میشود
مال عینیکه مضمون باشد مانند مال غصب کرده شده و نیز داخل میشود مال امانت مانند ودیعت و عاریت
و اجاره و اگر بگوید که نیست مرا حقی بر فلان این اقرار تناول نمیشود مضمون نه امانت و اگر گفت که مرا
حقی نیست به نزد فلان پس بدرستی این اقرار او شامل میشود امانت را نه مال مضمون را همچنین ذکر شده است
در کتاب محیط قال هو بریء من مالی علیه یتناول الدیون واذا قال من ما لی عنده لا یتناول
ما اصله امانة ولا یتناول ما اصله غصب ومضمون هکذا فی المحیط (عالمگیری)
واذا قال بریء من مالی قبله بریء من الضمان والامانة والغصوب جمیعا وان
ادعی الطالب بعد ذلک حقا لم تقبل بینته علیه حتی یشهد شهود انه بعد البراءة
او بوقتا بعدها (مبسوط) وان لم یؤرخ بل ابهم الدعوی ابهاما فالقیاس ان
تسمع دعواه وفی الاستحسان لا تقبل بینته کذا فی المحیط (عالمگیری) ولو اقر ان فلانا قد برئ
من حقه قبل ثم قال انما برئ من بعض حقه لا یصدق علی ذلک وکذلک لو قال هو بریء من الذی قبلی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 223 of 362

او من شیء علیه او من حق علیه لکن یبرء فی البراءة من المجهول الکفالة والجنایة التی فیما بینه وبین ربه من حقوق (مبسوط)
شخصی گفت که فلان خلاص ست از آن چیز که مرا بر او ست این قول او شامل میشود دیناررا و اگر گفت
که خلاص ست ازان چیز که مرا نزد او ست شامل میشود چیزیرا که اصلش امانت ست و شامل نمیشود چیزیرا که
اصلش غصب یا مضمون باشد همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط و اگر گفت که فلان خلاص ست از چیزیکه
مرا بذمهٔ او ست خلاص میشود از تاوان و امانت و غصبها از جملهٔ آنها و اگر بعد ازان طلب کند او حق دعوی
کرد حق را قبول نمیشود گواهان او بر او تا گواهان او شاهدی بدهند که این حق او بعد از براءت او ست یا بیان کند
وقتی را که بعد از براءت او باشد و اگر مدعی بیان تاریخ را نکرد بلکه تاریخ دعوای خود را نامعلوم کرد نامعلوم
کردنی پس قیاس اینست که شنیده نشود دعوای او و در استحسان قبول نمیشود شاهدان او همچنین ذکر
شده ست در کتاب محیط و اگر اقرار کرد که بتحقیق فلان از حق من که بر ذمهٔ او ست خلاص شده ست
بعد ازان گفت که جز این نیست که از بعض حق من خلاص شده ست راست گوی کرده نمیشود در این
قول دوم خود و همچنین حکم ست اگر گفت که فلان خلاص ست ازان دین من که بر ذمهٔ او ست یا از
دین من که بر او ست یا از حق من که بر او ست ولیکن در براءت او از حقها داخل میشود ضامنی و آن جا نیکه
دران قصاص یا تاوان باشد زیرا که آنها از جملهٔ حقهای او نیستند و لو قال انه لیس لی مع فلان حق لم یکن
هذا ابراء من الدین وکان بمنزلة قوله لیس علی فلان (مبسوط) و اگر شخصی گفت که بر سر من
با فلان هیچ چیزی نیست این گفتهٔ او براءت از دین نمیشود و براءت از مرا امانت بمانند این گفتهٔ او که مرا
نزد فلان چیزی نیست و ان اقر انه لا حق له قبل فلان ثم ادعی مرة ترجب فیما انقطع فهو علی دعواه
وان اقر انه لا دم له قبل فلان فلیس له ان یدعی دما خطاء ولا عمدا لان الدم یکثر ما هو دون الدم
والدم فی عرف الملة عبارة عن النفس خاصة ولیس من ضرورة نفی النفس نفی ما دونها
انه لا ارش له قبل فلان لم یکن له ان یدعی دیة خطاء ولا اصلی عمدا

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 224 of 362

ولا عن قبل شيء من الجراحة فاقر انه ابرئه الارش يتناول ذلك كله (مبسوط سرخسي ج)

واگر شخصي اقرار كرد كه بدرستي مرا بذمهٔ فلان حدي نيست پس دعوي كرد بر آن فلان و زوي را گرفتند

دست او را لازم ميكرد پس آن شخص بر دعواي خود ثابت است واگر اقرار كرد كه مرا بر ذمهٔ فلان خوني نيست

پس در صورت او را نميرسد كه دعواي خون خطا يا خون بقصد را بر او كند و مراد راست كه دعواي غير نفس را

كند زيرا كه خون در عرف اهل عرب خاص عبارت از نفس است و از نابودن نفس نابودن غير نفس لازم نيست

واگر اقرار كرد كه مرا بر ذمهٔ فلان تاوان جنايتي نيست نرسد او را كه دعوي كند ديت جنايت خطا را

و نه صلحي را از خون بقصد و نه از جهت ضامني بديت نفس و نه از جهت چيزي از زخمها پس اقرار او نابودن

تاوان جنايت همه انها را شامل ميشود و لو قال الطالب قد برأت من دين لي على فلان وهو في حل

مما لي عليه كانت هذه براءة المطلوب وكذلك لو قال وهبت الذي لي عليه من مالي

فهو بريء من ذلك فان كان حاضرا فقال لا اقبل الهبة او غائبا فبلغه فقال لا اقبل

فللمال عليه وان مات قبل ان يرد فهو بريء كذا في المحاوي (عالمگيري) واگر طلب كنندهٔ حق گفت

كه ابراء كردم از دين من كه بر فلان است و يا گفت كه فلان در حل و خلاصي است از پيغمبر يكه مرا بر اوست

اينقول او ابراء ميشود براي دين دار او و همچنين اگر گفت كه بخشيدم آن چيز را كه مرا بر اوست از مال

من پس آن دين دار او خلاص است از ان مال و اگر آن دين دار حاضر بود و گفت كه قبول نميكنم

بخشش را يا غائب بود و خبر او رسيد و گفت كه قبول نميكنم پس آن مال باقي ميماند دين بر ذمهٔ او

واگر دين دار مرد پيش از انكه رد كند ابراء را پس او خلاص است از ان دين همچنين ذكر شده است در كتاب

واذا اقر الطالب ان فلانا قد برئ الي مما لي عليه فهذا اقرار بالقبض (مبسوط سرخسي ج)

واگر طلب كنندهٔ دين اقرار كرد كه بدرستي فلان بتحقيق خلاص شده بسوي من از پيغمبر يكه مرا بر اوست

پس اينقول او اقرار است بقبض دين او و لو اقر انه لاحق له قبل فلان ثم ادعى قبله حقا فذ

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 225 of 362

او سترة لم تقبل بينته على ذلك الا ان يشهد الشهود انه دعا ذلك بعد البراءة وهو دعوى الدين عليه وهو حي
واگر شخصی اقرار کرد که نیست مرا حقی بر ذمهٔ فلان بعد ازان دعوی کرد بر ذمهٔ او حد قذف یا حد
دزدی را شاهد انش قبول نمیشود بر آن دعوی مگر آنکه گواهی بدهند گواهان که آن فلان کرده است
بر قذف و دزدی را بعد از ابراء اقرار کننده و حکم دعوی حد و دعوی دین بر ان فلان برابر است
ولو قال انه قد برئ من قذفه اياي فهو طلبه به بعد ذلك كان له ولو قال ما قذفني لم تسمع
منه دعوى القذف بعد ذلك مطلقا كذلك اذا قال لا حق لي قبله ولو قال
هو بريء من السرقة التي ادعيها المدعي عليه بثمان ولا قطع (مبسوط) واذا قال
الرجل لا حق لي على فلان فيما اعلم ثم اقام البينة انه له عليه حق قد سمع قد بينته
وليست هذه البراءة شيء وكذلك لو قال في علمي او في يقيني او في ظني او في رأيي او في ما
ارى او في ما اظن او في ما احسب او في حسابي او في كتابي ولو قال قد علمت
انه لا حق لي على فلان او استيقنت لم اقبل بينته كذا في الحاوي (عالمگيري)
واگر شخصی گفت که به تحقیق ابراء کردم از قذف کردن فلان مرا بعد ازان طلب کردار و حد قذف خود
این میرساند او را و اگر گفت که مرا قذف نکرده باشد نمیشود از و دعوای قذف بعد ازان هیچ حال
و همچنین شنیده نمیشود هیچ حال اگر گفته باشد که مرا حقی بر ذمهٔ او نیست و اگر شخصی گفت که فلان
خلاص است ازان دزدی که دعوی کرده بودم آنرا بر او لازم نمیشود بر او تاوانی و نه بریدن دست
و اگر مردی گفت که مرا هیچ حقی بر ذمهٔ فلان نیست در علم من بعد ازان گواهان گذرانند که بدرستی مرا
بر او حق معلوم است قبول میشوند گواهان او و نیست آن قول او ابراء هیچ چیزی و همچنین اگر گفت که
نیست هیچ حق من بر او در علم من یا یقین من یا در گمان من یا در فکر من و یا در آن چیز که میدانم و یا در آن
چیز که گمان دارم و یا در آنچیز که می پندارم و یا در حساب من و یا در نوشتهٔ من و اگر گفت که تحقیق

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 226 of 362

دانستم که نیست هیچ حق من بر فلان یا یقین کردم که نیست هیچ حق من بر فلان قبول نمیکنم از او گواهان او را همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی ولو قال لست من فلان بشيء ثم اقام البينة على مال له عليه قبل هذا القول قبلت بينته وهذا القول باطل وكذلك لو قال برأت من فلان وقال انا بريء من فلان لم يكن هذا القول براءة من حق لواحد منهما قبل صاحبه (مبسوط) واگر شخصی گفت که از فلان هیچ چیزی نیستم بعد ازان گواهان گذرانید مالیکه او را بر ان فلان است پیش ازین قول قبول میشود گواهان او و اینقول او باطل است و همچنین اگر گفت که ابرا کردم مرا فلان یا گفت که من از فلان خلاص هستم اینقولش ابراء نمیشود از حقی که یکی ایشان را بر ذمه دیگری ایشان باشد

ولو قال انا بريء من هذه الدار ثم ادعاها واقام البينة لم تقبل بينته الا ان يدعي حقا حادثا بعد البراءة فتقبل بينته عليه كذا في المحيط (عالمگیری)

ولو قال خرجت من هذه الدار لم يكن اقرارا بشيء وان قال قد خرجت منها على مائة درهم او مائة درهم وقبضتها كان اقرارا بانه لا حق له فيها وعلى هذا الحيوان والعروض والدين فان انكر وذوا اليد ذلك وقال هي لي وقد اخذت مائة درهم غصبا حلف على ذلك ويترد المائة اذا حلف فيكون المقر على خصومته ولو اقر انه بريء من هذا العبد ثم ادعاه واقام البينة لا تقبل بينته الا على حق يحدث له بعد البراءة وكذلك لو قال خرجت من العبد فخرج هذا العبد من ملكي او عزلته (مبسوط)

واگر شخصی گوید که خلاص هستم ازین سرای بعد ازان دعوی کند آنرا براءه گذراند گواهان را قبول نمیشود گواهان او مگر آنکه دعوی کند حق را که بعد از براءه او پیدا شده پس قبول میشوند گواهان او بران شخص همچنین ذکر شده است در کتاب محیط و اگر گفت که بیرون شدم ازین سرای اینقولش اقرار بچیزی نمیشود و اگر گفت که بدرستی بیرون شدم از ین سرای بشرط یکصد درم و یا یکصد درم قبض کردم آنرا

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 227 of 362

اینقول او اقرار میشود باینکه هیچ حقی او را در ان سرای نیست و براین حکم قیاس است اقرار بجنون و رخت او و دین و اگر وارث منکر شد از آن قول خود و گفت که این سرای ملک منست و بدرستیکه تو بغصب گرفتی یکصد درم را از من سوگند داده میشود او را و باز گردانیده میشود آن صد درم از او اگر سوگند نمود و اقرار کننده باقی میماند بر دعوای خود و اگر اقرار کرد که بیزارم ازین غلام بعد ازان دعوی کرد آن غلام را و گواهان گذرانیدند قبول نمیشود گواهان او مگر بحق تو پیدا بعد از براءت او و همچنین حکم است اگر گفت که برامده ست اینغلام از ملک من یا از دست من لو قال هذا العبد لك فقال ليس هو لي ثم قال هو لي كذلك لو اقام البينة عليه تقبل بينته (مبسوط) اگر شخصی گفت و دیگری را که اینغلام تراست و آن دیگر گفت که آنغلام از من نیست بعد ازان گفت که آنغلام مراست در اینصورت آنغلام او را نمیشود و همچنین اگر شاهدان گذرانیدند بر او قبول نمیشود گواهان او و قال لفلان علي الف درهم فقال فلان ما لي عليك شيء فقد برئ للمقر ما اقر به فان اعاد الاقرار وقال لك علي الف درهم فقال المقر له اجل لي علیك لم تلزمه (مبسوط) شخصی گفت که مر فلانرا بر من هزار درم ست و آنفلان گفت که مرا بر تو چیزی نیست پس بتحقیق در اینصورت اقرار کننده خلاص میشود از انچیزیکه اقرار بآن کرده و اگر اقرار خود را باز گردانید و گفت که بلکه ترا بر من هزار درم ست و آن شخصیکه اقرار برایش شده گفت که آری آن هزار درم مرا بر تو لازم میشود بر اقرار کننده آن هزار درم لو اقر ان هذه الجارية لفلان غصبتها اياه فقال فلان ليست هذه بي بطل اقراره فان اعاد الاقرار فادعاها المقر له دفعت اليه كذا في المبسوط (عالمگیری) اگر کسی اقرار کرد که بدرستی این کنیز مر فلانرا ست غصب کرده ام آنرا از او و آنفلان گفت که این کنیز مرا نیست باطل میشود اقرار آن اقرار کننده و اگر اقرار خود را باز گردانید و آن کسیکه اقرار برایش شده دعوای آنرا کرد داده میشود آن کنیز را و همچنین ذکر شده ست در کتاب مبسوط ذكر بشر بن الوليد رحمه الله تعالى عن ابي يوسف رحمة الله عليه رجل قال لرجل ابرأتك مما لي عليك

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 228 of 362

فقال الرجل مجيبا له ان لك علي الف درهم فقال الاول صدقت يلزمه
الالف قياسا وبه اخذ حسانا كذا في محيط السرخسي رح (عالمگيري)
وذكر كرده است بشر بن وليد رح از امام ابو يوسف رح كه اگر مردي گفت ديگري را كه خلاص كردم ترا
از آنچه يكهزار تو است و آن شخص در جواب او گفت كه بدرستي ترا بر من هزار درم است و شخص اول
گفت كه راست گفتي لازم ميشود بر اقرار كننده هزار درم در حكم قياس و خلاص ميشود از ان در استحسان
همچنين ذكر شده است در كتاب محيط سرخسي رح رجل جاء بشاهدين على رجل بالف درهم
وجاء المطلوب بشاهدين بالبراءة عن الف درهم تهاترا على وجوه ثلاثة احدها ان يكون المال مؤجلا
والبراءة كذلك او لا يكون احدهما مؤجلا وكان احدهما والآخر لا يكون نفي الوجه الاول ان كان
تاريخ البراءة بعد تاريخ المال يقضي بالبراءة وان كان تاريخ صك المال بعد تاريخ البراءة يقضي
بالمال لان يكون احدهما مؤجلا يعمل بالبراءة وكذلك لو كان تاريخهما سواء يعمل بالبراءة وان كان صك
المال مؤجلا والبراءة غير مؤجلة او على العكس يؤمر بالبراءة ولو كان لرجل على رجل صكان كل صك
بالف وتاريخ الصكين مختلف وفي يد المطلوب براءة عن الف درهم في صك وبراءة
عن خمسمائة في صك فقال الرجل المطلوب كان لك علي الف درهم وقد اخذت مني الفا
وخمسمائة وقال الطالب كان لي عليك الفان ولم اقبض منك شيئا فان المطلوب
يبرأ عن الف وخمسمائة ويرجع الطالب عليه بخمسمائة تمام الالفين (قاضيخان)
مردي دو شاهد آورد بر مردي بهزار درم و آن مرد مدعى عليه دو شاهد آورد به ابراء مدعى از هزار درم
پس اين مسئله بسه وجه است يا اينكه دعواي مال تاريخ دار باشد و دعواي ابراء همچنين تاريخ دار
باشد يا يكي انها تاريخ دار نباشد يا يكي انها تاريخ دار باشد نه ديگر انها پس در صورت اول
اگر تاريخ ابراء بعد از تاريخ مال بود حكم ميشود بصحيح بودن ابراء و اگر تاريخ حجت مال بعد از تاريخ ابراء

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 229 of 362

حکم کرده میشود بامال واگر یکی ازانها تاریخ دارد بدو عمل کرده میشود بابراء وهمچنین اگر تاریخ هردوی آنها یک
برابر بود عمل کرده میشود بابراء واگر حجت مال تاریخ دار بود وکاغذ ابراء تاریخ دار نبود یا بعکس این بود
که کاغذ ابراء تاریخ داشت وکاغذ مال تاریخ دار نبود عمل بابراء میشود واگر مرد ابراء مردی دو کاغذ شرعی بود
هر کاغذ آن مشتمل بر هزار درم بود و تاریخ هردو کاغذ یک بادیگر خود مخالف بود و مدعی دست مدعی علیه دو کاغذ
ابراء بود در یکی ابراء بود از یکهزار درم و در دیگر کاغذ بود از پنجصد درم و مدعی علیه الصاحب دین را گفت که
ترا بر من هزار درم بود و بر تحقیق تو از من یکهزار و پنجصد درم کرفتی و صاحب دین گفت که مرا بر تو دو هزار
درم بود از تو هیچ چیز را قبض نکرده ام پس بدرستی در اینصورت آن دین دار خلاص میشود از یکهزار و
پنجصد درم و صاحب دین رجوع کند براو بپنجصد درم بسبب تمام گرفتن دو هزار درم قال محمد رح
فی الجامع دار فی یدی رجل اقر وقال هذه الدار لفلان لاحق لی فیها فقال
المقر له ما کانت هذه الدار لی قط ولکنها لفلان یریده رجلا ثالثا وصدق الثالث
فی ذلک فان القاضی یقضی بالدار للثالث هذا اذا قال المقر له لا ولکنها لفلان موصولا بقوله ما کانت هذه
الدار لی قط واما اذا قال ذلک مفصولا فلا هکذا فی المحیط یعنی گفته است امام محمد رحمه الله تعالی در کتاب جامع که سرای
در دست مردی بود وآن ذو الید اقرار کرد وگفت که این سرای از فلان است هیچ حق نیست مرا در
وآنشخصیکه اقرار بر ایش شده گفت که این سرای هرگز از من نیست ولیکن این سرای از فلان است
اراده کرد بافلان مرد سوم را و راست گوی کردانید او را آن مرد سوم دران اقرار حکم کند قاضی بآن
سرای برای سوم وبحکم وقتی است که آن شخصیکه در اول بر ایش اقرار شده اینقول خود را که لیکن این
سرای از فلان است بموصول خود گفته باشد که هرگز این سرای از من نیست اما اگر اینقول خود را
جدا گفته باشد ازان حکم نکند قاضی بآن سرای برای آن مرد سوم همچنین ذکر شده است در کتاب محیط
رجل اقر له انسان بالدین فاقر المقر له ان الدین لفلان وصدقه فلان صح ویکون حق القبض للاول

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 230 of 362

دعی الثانی ولو ادعی الثانی برئ (قاضیخان) برای مردی شخصی اقرار کرد بدین و آن شخصیکه اقرار برایش
شده اقرار کرد که این دین از فلان ست و راستگوی گرداند او را آن فلان صحیح ست هر کدام
ازین دو اقرار و حق قبض کردن آن دین مر آن شخصی راست که در اول برایش اقرار شده نه آن شخص دوم
و اگر آن دیندار آن شخص دوم را کرد خلاص میشود از دین و لو قال الالف التی لی علی فلان هی لفلان
ولیست لی فقال فلان ما هی لی علی فلان لا یبرأ من علیه المال و لو قال المقر له مالی علی
فلان شیئ برئ منه کذا فی محیط السرخسی هشام عن محمد رحمهما الله تعالی رجل فی
یدیه الف درهم قال الرجل هذه الالف لک و دفعها عن اخیک و قال المقر له هی لهذا الاول
الآخر و دفعها عن اخیه قال تدفع الالف للمقر له الآخر اذا کان الکلام موصولا کذا فی المحیط (عالمگیری)
و اگر شخصی گفت که آن هزار درمیکه مرا بر فلان ست آن هزار درم مر فلان دیگر راست و از من نیست
و آنفلان گفت که آن هزار درم مرا بر فلان نیست خلاص نمیشود آن کسیکه بر او مال ست و اگر کسیکه اقرار برایش
شده بگوید که مرا بران فلان چیزی نیست خلاص میشود آنفلان از دین وی همچنین ذکر کرده شده ست
در کتاب محیط خرسی چنین روایت کرده ست امام هشام رح از امام محمد رحمه الله تعالی که اگر در دست مردی هزار درم
بود و گفت مرد دیگر را که این هزار درم از تو ست که بمیراث برده ام آنرا از برادر خود و آن کسیکه اقرار برایش
شده گفت که این هزار درم از برای این مرد دیگر ست که بمیراث برده ست آنرا از برادر خود گفت امام محمد
رحمه الله تعالی که داده میشود آن هزار درم بآن دیگر شخصیکه اقرار برایش شده اگر کلام دوم آن
کسیکه در اول برایش اقرار شده ست پیوسته بوده باشد با کلام اولش همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط

الباب الخامس عشر

فی الاقرار بالتلجئة باب پانزدهم ست در بیان حکم اقرار تلجیه و هی ان یظهر
الی ان تاتی امرا باطنه علی خلاف ظاهره (در مختار)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 231 of 362

وتلجیه آن است که چیزی ترا مضطر و بی اختیار کند تا که کار برا کنی که باطن آن بر خلاف ظاهر آن باشد
قال فی البدایع کما لا یجوز بیع التلجئة لا یجوز الاقرار بالتلجئة بان یقول الآخر انی
اقررت فی العلانیة بمال وتواضعا علی فساد الاقرار لا یصح الاقرار حتی لا یملکه المقر له (تکمله)
در کتاب بدایع گفته است همچنانکه روا نیست فروختن تلجیه همچنان روا نیست اقرار بتلجیه چنانچه شخصی بگوید
بگوید که من بر اینتو اقرار میکنم در آشکارا بمالی و باهم اتفاق کنند بفاسد بودن آن اقرار صحیح نمیشود اقرار او
پس آن کسیکه اقرار برایش شده مالک آنمال نمیشود والاقرار بالبیع تلجئة علی هذا التفصیل کالبیع
المشتری لا یملک المبیع ولا الا بتوفیر الثمن (تکمله) واقرار بهبیع بطریق تلجیه بر این تفصیل است که اگر
خریدار فروشنده را در تلجیه بودن دروغگوی کرد لازم میشود آن بیع ورنه لازم نمیشود واذا اقر الرجل
ان لفلان علیه الف درهم تلجئة وقال الطالب بل هو حق فان کان المقر له لم یقر بانه تلجئة
فالمال لازم علی المقر لانه ان یصدق المقر له بذلک فحینئذ لم یلزمه شیئ (مبسوط) اگر
مردی اقرار کرد که فلانرا بر من هزار درم است بطریق تلجیه، طلب کننده حق گفت که بلکه آن حق است
پس اگر آن کسیکه اقرار برایش شده اقرار نکرده بود باینکه آن هزار درم تلجیه است پس آنمال لازم است
بر آن اقرار کننده و گرد قیمتگو راستگوی نکند او را آن کسیکه اقرار برایش شده که این هزار درم تلجیه است
پس در نفوذ لازم نمیشود بر او هیچ چیزی ولو قال علی زور او باطلا لزمه ان کذبه المقر له (در مختار)
یعنی گونه زور او باطلا (تکمله) والا بان صدقه لا یلزمه (در مختار) فان قال صدق فی المال وکذب
فی قوله زور وباطلا خلاصة بالالف (مبسوط) واگر شخصی گفت که بر من مال فلان است بدروغ یا بباطل لازم
میشود بروی آنمال اگر او را در دروغ گوی کرد آن کسیکه اقرار برایش شده است در دروغ بودن یا باطل
بودن آن واگر او را در دروغگوی نکرد و راستگوی کرد او را در آن لازم میشود بر او واگر گفت که راستگوی است
در مال و در دروغگوی است در نقول خود که بدروغ و باطل است گفته است امام محمد رح که میگیرم او را بآنمال

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 232 of 362

وعلى هذا لو اقر انه باع داره من فلان بالف درهم تلجئة لزم المقر البيع اذا كذبه المقر له في قوله
وان صدقه فيجميع ما قال فهو باطل وان قال صدقتهما فهو باطل ايضا وبناء على هذا لو اقر
اقرار كرد كه مدرستي فروخته است سراي خود را بر فلان بهزار درم بطريق تلجيه لازم ميشود بر ان اقرار كننده
ان بيع اگر در دعوي كرد او را ان كسيكه اقرار براش شده در مقول او كه تلجيه ست و اگر را ستگوي
كرد او را در همه انچه گفته پس ان اقرار باطل ست و اگر گفت كه راست گفته ست چرا ين اقرار
نيز باطل ست اذا قال الرجل لآخر لاحق لي عليك فاشهد علي بالف درهم وقال الآخر احل
لاحق لك علي ثم اشهد له بالف درهم والشهود يسمعون ذلك كله فهذا باطل ولا يلزمه شيء
ولا يسع للشهود ان يشهدوا عليه بشيء ولو قال اشهد علي بالف علي انها باطلة او علي انك بريء فعل
لزمه ذلك عليه فيما بينه وبين الله تعالى (محيط سرخسي) واگر مردي ديگر را گفت كه هيچ حقي مرا بر تو نيست پس شاهد
بگير براي من بر خود بهزار درم و ان ديگر گفت كه آري كه هيچ حقي ترا بر من نيست بعد از ان شاهد گرفت براي
وي بهزار درم و ان شاهدان مي شنيدند ان همه گفتار را پس از پس اين اقرار باطل ست و لازم نميشود
بر ان اقرار كننده هيچ چيزي از ان و روا نيست شاهد را كه شاهدي بدهند بر وي و اگر گفت كه شاهد بگير
بر خود براي من بهزار درم بنا بر اينكه باطل ست ان هزار درم يا بنا بر انكه تو خلاص باشي از ان پس وي
چنان كرد لازم نميشود بر وي از ان هزار درم هيچ چيزي همچنين ذكر شده ست در كتاب محيط
واذا قال الرجل للمرأة اني كنت اشهدت في قديم وحتك بالف درهم تزوجها باطلا وتلجئة وقالت
المرأة نعم ما وعدها على هذا الوجه وقد حضر الشهود هذه المقالة فهو باطل ولا شيء لها
واقرب المرأة بذلك فالنكاح جائز لازم لها وكذلك الطلاق والعتاق على مال وغير مال والخلع
والمال واجب فيما سمي من المال واما الكفالة على هذا الوجه فباطلة بمنزلة البيع (مبسوط سرخسي)
واگر مردي زني را گفت كه اراده دارم كه شاهد بگيرم بر ينكه ترا بنكاح كردم بهزار درم بنكاح باطل و تلجيه و آن زن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 233 of 362

که آری من این نکاح را بهمین وجه میکنم و حاضر بودند شاهدان و می شنیدند این سخنهای ایشانرا و
شاهدان گرفت آن مرد که بتحقیق بنکاح گرفته ام این زن را بهزار درم و آنزن اقرار کرد بآن نکاح پس
آن نکاح رواست لازم است هر دو می ایشانرا و همچنین رواست طلاق و آزاد کردن بمال و غیر مال
و رواست خلع و مالی واجبست در انچیزیکه دران مال را نامیده باشند و مقرر کرده باشند و مکاتب کردن
غلام بر ین طریق پس باطل است بمنزله بیع که باطل است. ولو قال لامرأة إني مهرتك الف درهم
في السر واظهرت العلانية الفين واشهد على ذلك فالمهر بينهما الف درهم ولو تواضعا على ان المهر
في السر الف درهم ويظهران العقد بمائتي دينار سمعة ففعلا ذلك فالمهر مثلها ولو كان هذا
في البيع في الالف ومائتي دينار ففي الاستحسان البيع صحيح ولو كان هذا في الالف والالفين في البيع
فعال ابو يوسف فيما اعلم عند ابي حنيفة البيع بالفين وهكذا روى المعلى عن ابي يوسف عن ابي حنيفة وروى
محمد في امالية عن ابي حنيفة رحمهم ان البيع صحيح بالف درهم وهو قولهما كذا في المبسوط (عالمگيري)
و اگر گوید مردی زن را که مهر ترا مقرر میکنم هزار درم در پنهانی و ظاهر میکنم در آشکارا دو هزار درم را و شاهدان
میگیرم بران دو هزار درم پس مهر آنزن هزار درم است و اگر اتفاق کردند زن و مرد بر یکه مهر در پنهانی هزار
درم باشد و ظاهر میکنم که نکاح بهزار دینار است از برای خبر کردن مردم پس همچنان کردند پس در نصورت
آنزن را مهر مثل اوست و اگر این اتفاق ایشان در بیع دران صورت بود که در پنهانی هزار درم مقرر کردند
و بیع را ظاهر کردند بصد دینار پس آن بیع در استحسان صحیح است و اگر این اتفاق ایشان در بیع دران
صورت بود که در پنهان مقرر کردند هزار درم را و ظاهر کردند بیع را بدو هزار درم پس گفته است امام
ابو یوسف رحمه الله تعالی که دران چیزیکه میدانم نزد امام اعظم رحمه الله تعالی بیع بدو هزار
درم میشود و همچنین روایت کرده امام معلی رح از امام ابی یوسف رحمه الله تعالی از امام اعظم رح
و روایت کرده امام محمد رحمه الله تعالی در کتاب الاصل خود از امام اعظم رح که بیع روا است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 234 of 362

هزار درم و همین قول صاحبین رحمهما الله تعالی همچنین ذکر کرده شده است در کتاب مبسوط

الباب السادس عشر

فی الاقرار بالنکاح والطلاق والرق باب شانزدهم ثابت است در بیان حکم اقرار کردن بنکاح و طلاق و غلامی و کنیزی رجل اقر انه تزوج فلانة بالف درهم فی صحته او مرضه ثم جحده وصدقته فی النکاح فی حیوته او بعد موته فهو جائز ولها المیراث والمهر الا ان یکون فیه فضل علی مهر مثلها یبطل الفضل اذا کان فی المرض (مبسوط) مردی اقرار کرد در حال تندرستی و یا در مرض خود بانکه بدرستیکه بنکاح گرفته ام فلانه زن را بهزار درم بعد ازان منکر شد آن مرد از نکاح و راستگوی کرد او را آن زن در نکاح در حال زندگی آن مرد و یا بعد از مردن او پس این نکاح ایشان رواست و مر آن زن راست میراث و مهر مگر انکه دران مهر افزونی باشد بر مهر مثلش پس آن مقدار افزونی باطل میشود اگر در حال مرض ان اقرار او بوده باشد ولو اقرت المرأة فی صحته او مرضه بانها تزوجت فلانا بکذا ثم جحدته فان صدقها الزوج فی حیوتها ثبت النکاح وان صدقها بعد موتها لم یثبت النکاح فی قول ابی حنیفة رحمه الله تعالی ولا میراث للزوج منها وقال ابو یوسف ومحمد رحمهما الله تعالی یثبت النکاح وکذلک لو لم تکن المرأة جحدت بعد اقرارها حتی ماتت فهو علی هذا الخلاف (مبسوط) و اگر اقرار کرد زن در حال تندرستی و یا در حال مرض خود بانکه بنکاح گرفته ام فلانرا باین مقدار مهر بعد ازان منکر شد ازان نکاح پس اگر راستگوی گردانید شوهر او را در حال زندگی او ثابت میشود آن نکاح و اگر راستگوی گردانید شوهر او را بعد از مردن آن زن ثابت نمیشود آن نکاح نزد امام ابو حنیفه رح و نیست میراث مر آن مرد را از آن زن و گفته اند صاحبین رحمهما الله تعالی که نکاح ثابت میشود درمیان ایشان و همچنین اگر آن زن منکر نشده بود بعد ازان اقرار خود تا که مرد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 235 of 362

پس حکم آن بنا بر همین اختلاف ست ما بین امام اعظم و صاحبین اورحمهم الله تعالی

و لو قال رجل لامرأة المراتزوجك امس و ليس تزوجتك امس و اما تزوجتك

امس فقالت بلى وجد الزوج فهذا اقرار منها بالنكاح منها و على هذا الطلاق اذا قال اليس

طلقتك امس فقالت نعم او بلى فهذا اقرار بالطلاق (مبسوط) و اگر مردی گفت زنی را که آیا نکاح نکرده بودم

ترا دیروز یا آیا نیست که نکاح کرده بودم ترا دیروز یا آیا نکاح نکرده بودم ترا دیروز و آن زن گفت

که آری و آن شوهرش منکر شد پس اینقول اقرار بنکاح ست از جانب مرد می ایشان و بر این

قیاس ست طلاق اگر مردی گفت که آیا نیست اینکه ترا دیروز طلاق کرده ام و آن زن گفت که آری

یا بلی پس اینقول ایشان اقرار بطلاق ست و لو قال لها قد تزوجتك امس فقالت لا ثم قالت

بلى و قال هو لم اتزوجك (مبسوط) و اگر مردی زنی را گفت که بتحقیق بنکاح کرده ام ترا دیروز و آن زن گفت

که نکرده ای مرا بنکاح و بعد ازان آن زن گفت که آری بنکاح کرده مرا و شوهر او گفت که ترا نکرده ام بنکاح لازم شود

بران شوهر نکاح و لو قال لها الم اطلقك امس و اما طلقتك امس فهذا اقرار منه بالنكاح

و الطلاق جميعا و لو قال هل طلقتك امس كان هذا اقرارا منه بالنكاح دون الطلاق (مبسوط)

و اگر شوهر زن را گفت که آیا دیروز ترا طلاق نکرده ام یا اینکه آیا طلاق نکرده بودم دیروز ترا پس

اینقولش اقرار بود از نکاح و طلاق ست و اگر شوهر زن را گفت که آیا طلاق کرده بودم ترا دیروز

اینقول از جانب شوهر اقرار نشود بنکاح و اقرار بطلاق نشود امرأة قالت لرجل الطلقني فهذا اقرار

منها بالنكاح و كذلك لو قالت طلقتني امس بالف درهم او قالت خالعتني امس بالف درهم

او اقرانت مني مظاهر او مؤل (مبسوط جزء پنجم) زنی گفت مردرا که طلاق کن مرا پس

اینقول اقرار ست از جانب آن زن بنکاح و همچنین اقرار بنکاح ست اگر گفت که خلع کن با من

بهزار درم و همچنین اقرار بنکاح ست اگر زن گفت که طلاق کردی مرا دیروز بهزار درم یا گفت که خلع

فائده
طلب طلاق یا طلب خلع
اقرار بنکاح ست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 236 of 362

کردی یا من دیروز بهزار درم و یا اقرار کرد مرد که تو از من ظهار کننده هستی یا ایلاء کننده هستی
این همه تو لهای وی اقرار بنکاح ست و لو قال لها انا منك مؤل و مظاهر کان اقرارا عنده
بالنکاح و لو قال انت علي کظهر امي لم یکن اقرارا بالنکاح (مبسوط) و اگر شوهر گفت مر زن را که من از تو ایلاء کننده
و یا ظهار کننده هستم اینقول اقرار بنکاح میشود از جانب شوهر و اگر شوهر گفت زن را که تو بر من مانند
پشت مادر من هستی اینقول او اقرار بنکاح نمیشود و لو قال لها خلعتني فقالت لا بل اخلعتني فهو بما قالت اقرار عنده (مبسوط)
و اگر مردی زنی را گفت که خلع کن با من بعوض مالی اینقول اقرار میشود از جانب آن مرد که بدرستی
بنکاح کرفته ام این زن را و لو قالت له طلقني فقال لها اختاري و امرك بيدك في الطلاق او قال
في الطلاق فهذا منه اقرار بالنکاح (مبسوط) و اذا قال هذا الکلام ابتداء و قال في الطلاق اقر
منه بالنکاح و اذا لم يقل في الطلاق لا يکون اقرارا بالنکاح هکذا في المحيط (عالمگيري)
اگر زن او را گفت که طلاق کن مرا و آن مرد گفت که اختیار کن طلاق را و یا گفت که کار تو بدست تو
در طلاق یا اینقول را که در طلاق نگفت پس اینقول از جانب مرد اقرار بنکاح ست و اگر آن مرد
اینقول را که کار بدست تو در اول گفت و گفت که در طلاق در اینصورت اینقول اقرار ست از جانب
آن مرد بنکاح و اگر اینقول که در طلاق نگفته بود در اینصورت اقرار بنکاح نمیشود همچنین ذکر شده ست در کتاب مجیط
و لو قال الرجل لامرأته انت طالق فهو اقرار بالنکاح و لو قال والله لا اقربك لا يکون اقرارا بالنکاح
و کذلك لو قال انت علي حرام او بائن او بتة الا ان يکون قاله في جواب سوال الطلاق
کذا في محيط السرخسي (عالمگيري) و اگر شخصی زنی را گفت که تو طلاق باشی پس
اینقول او اقرار بنکاح ست و اگر گفت که سوکند بخدای تعالی که نزدیک نخشوم تو اینقول او اقرار
بنکاح نیست و همچنین اقرار بنکاح نمیشود اگر گفت که تو بر من حرام هستی یا بائن و جدا هستی و یا بریده هستی
از من مگر اقرار بنکاح میشود اگر گفته باشد اینقول را در جواب سوال طلاق همچنین ذکر شده ست در کتاب مجیط

فائده
در اینکه بگوید شوهر زنی را
که تو طلاق باشی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 237 of 362

لو قال لامرأة هذا ابني منك فقالت نعم فهذا اقرار بالنكاح وكذلك اذا قال
لها هذا ابننا فقالت نعم ولو كانت المرأة التي قال لها هذه المقالة امة لا يكون هذا اقرارا بالنكاح
هكذا في المحيط (عالمگيري) ولو قال هذا ابني منك فقالت نعم فهو اقرار منها بالنكاح اذا كانت معروفة انها حرة
اگر مردی زنی آزاد را گفت که این کودک پسر من است از بطن تو و آن زن گفت که آری پس
این قول او اقرار بنکاح است و همچنین اقرار بنکاح است که اگر آن زن را گفت که این کودک پسر من است
و آن زن گفت که آری و اگر آن زن که آن مرد این قول را با او گفته بود کنیز بود در اینصورت این قول او
اقرار بنکاح نیشود و همچنین ذکر شده است در کتاب محیط و اگر زن گفت مرد را که این کودک پسر من است
از تو و آن مرد گفت که آری پس این قول اقرار است از ایشان بنکاح اگر آن زن مشهور باشد بانکه
آزاد است اذا اقر انه طلقها منذ ثلاثة اشهر فان كان تزوجها منذ شهر لم يقع عليها شيء وان كان
تزوجها منذ اربعة اشهر وقع الطلاق عليها الا انها اذا صدقته في الاسناد فعدتها من حين
الطلاق عليها وان كذبته في الاسناد فعدتها من وقت اقرار الزوج به (مبسوط)
اگر شخصی اقرار کرد که بدرستی طلاق کرده است این زن را از وقت سه ماه پس اگر آنشخص بنکاح
گرفته بود آن زن را از وقت یکماه واقع نیشود بر آن زن چیزی از طلاق و اگر بنکاح گرفته بود او را
از وقت چهار ماه واقع میشود طلاق بر او لیکن اگر آن زن را راست گوی کردانید شوهر خود را در نسبت
کردن طلاق بزمانه پس عدت او از آن وقت است که طلاق بر او واقع شده است و اگر دروغگوی
کرد شوهر را در نسبت طلاق بزمانه پس عدت وی از وقت اقرار کردن شوهر است بطلاق
ولو اقر بعد الدخول انه كان طلقها قبل ان يدخل بها وقد سمى لها مهرا ان الطلاق واقع عليها
ولها عليه مهر ونصف لانه اقر ان نصف المهر عليه بالطلاق قبل الدخول وانه وجبها بالتسمية بعد ذلك فيازمه
بالوطي ونصفه بالطلاق قبل الدخول (مبسوط) و اگر اقرار کرد شوهر بعد از دخول کردن با آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 238 of 362

که طلاق کرده بودم ترا پیش از دخول کردن با تو و به تحقیق که مهر را برای او معلوم کرده بود پس
در اینصورت طلاق واقع است بران زن و مرد او را بر شوهر مهر و نصف مهر لازم است زیرا
که شوهر اقرار کرده است که بر وی نصف مهر است بسبب طلاق کردن پیش از دخول و اقرار
کرده است که آن زن را بشبهه وطی کرده است بعد ازان پس بر وی مهر لازم میشود بسبب وطی
و نصف مهر لازم میشود بسبب طلاق کردن پیش از دخول امرأة اقرت ان فلانا وطئها بنكاح
او ملك وهو يجحد ثم تزوجت ابن الرجل او اباه لا يفرق بينهما وكذلك لو ادعت ان زوجها
طلقها ثلاثا وهو يقول طلقتك واحدة ثم تزوجها قبل التزويج بغير اجاز (عالمگیری)
زنی اقرار کرد که فلان مرا وطی کرده است بنکاح یا بملک کنیزی و منکر شد آن غلام بعد ازان
بنکاح کرفت آن زن پسر آن مرد یا پدر او را جدائی کرده نشود میان آن زن و پسر یا پدر آن فلان
و همچنین اگر دعوی کرد زنی که شوهر من سه طلاق کرده است مرا و شوهر او میگفت که طلاق کرده ام
ترا بیک طلاق بعد ازان او را بنکاح کرفت پیش از نکاح کردن آن زن با دیگر شوهر روا است
این نکاح او وكذلك لو اقرت انها ارضعت صبيا ثم كبر فتزوجها او تزوج ابنتها لم يفرق بينهما
وينبغي ان لا يقربها واحد منهما وكل واحد يكون من المرأة في مثل هذه المواضع ينتقض به النكاح وان كان من قبل الزوج فاسد
ان هذه اخته لابيه وامه ثبت على ذلك وثم تزوجها فرق بينهما والمهر نصف المهر كذا في محيط السرخسي (عالمگیری)
و همچنین اگر اقرار کرد زنی که شیر داده ام این کودک را بعد ازان آن کودک بالغ شد و بنکاح
کرفت آن زن یا دختر آن زن را جدائی کرده نشود میان ایشان و میشاید مرا و را که نزدیک نشود
با یکی از آن زن و دختر او و هر اقراریکه از جانب زن باشد در مانند این صورت نکاح ایشان نمی شکند اگر
اقرار از جانب شوهر باشد و دعوی کند که بدرستی این زن خواهر من است از پدر و مادر و همچنان
بر این اقرار خود ثابت باشد بعد ازان بنکاح بگیرد آن زن را گفته است امام محمد رح که جدائی میکند میان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 239 of 362

ایشان ولازم میکردانم بران مرد نصف مهر را همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی ح
لو ان المجهولتین اقرت انها ابنة ابی زوجها وصدقها ابو الزوج وکذبها الزوج فالقاضی یفرق
بینهما ولو ان اختین معروفتین انهما اختان و هما لو امان تزوج رجل احدهما
فاقرت الاخری انها ابنة ابی زوج اختها وصدقها المقر له بذلک وکذبتها اختها وزوج اختها
فالقاضی یفرق بین اختها وبین الزوج کذا فی المحیط (عالمگیری) واگر نیکه نسبش معلوم نبود واقرار کرد که پدر دختر
دختر پدر شوهر خود عباشم و پدر شوهرش او را درین اقرار راستگوی کرد و شوهرش او را در دعوی
نمود پس در نصورت قاضی درمیان ایشان جدائی کند واگر دو خواهر مشهور باشند دو خواهر ایشان
دو کانه بودند مردی یکی ایشان را بنکاح گرفت و دیگری ایشان اقرار کرد که دختر پدر شوهر خواهرم است و راستگوی
نمود او را که اقرار برایش بپدری شده و در دعوی نمود او را خواهر و شوهر خواهرش پس
قاضی جدائی کند میان خواهرش و شوهر خواهرش همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط
رجل له امة اقر انه وطئها فاشترتها ابوه او ابنه لم یحل له ان یقربها وکذلک لو اقر بذلک لجاریة ابیه او ابنه
الا بان یقول اکنت مامونا علیها استحسانا ولو اقر انه وطئها فی ملکه ثم اعتقها فتزوجها ابنه
لا یصدق الا بان یقول اکنت مامونا علیها استحسانا کذا فی محیط السرخسی ح (عالمگیری)
مرد را کنیزکی بود و آن مرد اقرار کرد بر اینکه آن کنیز را وطی کرده پس آن کنیز را پدر آن مرد یا پسرش
خرید در نصورت حلال نمیشود پدر یا پسر او را که با آن کنیز نزدیک شوند و همچنین اگر اقرار کرد آن مرد بوطی
کردن آن کنیز بعد ازان که آن کنیز را وطی کرده بود پدر یا پسرش را راستگوی کرده میشود اگر بران مرد
اعتماد راستگوی کرده میشد از روی استحسان واگر اقرار کرد که آن کنیز را وطی کرده در ملک خود بعد
ازان آزاد کرد آن کنیز را پس بنکاح گرفت او را پسر وی در نصورت راستگوی کرده نمیشود
پدر وی و نکاح ایشان روا میشود از روی قیاس و جدائی کرده میشود درمیان ایشان از روی استحسان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 240 of 362

همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط خرسی رحمه الله کذلک لو اقر انه کان طلقها ثلثا ثم تزوجها
قبل ان تنکح زوجا غیره و قالت هی ما طلقتنی او تزوجت غیرك و دخل بی فانه
یفرق بینهما و علیه نصف المهر لها قبل الدخول و جمیع المهر و نفقة العدة بعد الدخول (مبسوط)
اگر اقرار کرد مردی که بدرستی سه طلاق کرده بودم این زن را و بعد ازان بنکاح گرفتم او را پیش
از نکاح کردن بشوهر دیگر و آن زن گفت که طلاق نکردی مرا یا گفت که بنکاح گرفتم دیگر شوهر را و دخول کرده
باشی و مرا طلاق کرده پس تحقیق درمیان ایشان جدائی کرده میشود و لازم میشود بر شوهر نصف مهر او
اگر پیش از دخول بود و همه مهر و نفقه عدت لازم میشود اگر بعد از دخول بود مجهول النسب اذا
اقر بالرق لانسان و صدقه المقر له فی اقراره صح و صار عبدا ان کان قبل ان کان
حر یته بالقضاء اما بعد قضاء القاضی علیه لجحده کمال او بالقصاص فی الاطراف
لا یصح اقراره بالرق بعد ذلك و اذا صح اقراره بالرق فاحکامه بعد ذلك
فی الجنایات و الحدود احکام العبید و تمامه فی شرح المنظومة و فی
المنتقی یقبل الا فی خمس زوجته و مکاتبه و مدبره و ام ولده و مولی معتقه (اشباه)
کسیکه نسب او نامعلوم بود اقرار کرد بملوکی خود برای انسانی و راستگوی کرد او را کسیکه اقرار برایش شد و
او را اقرارش صحیح میشود اقرار او و آن کس غلام او میگردد اگر آن اقرار او پیش از محکم شدن آزادی او
بود بحکم قاضی اما اگر اقرار او بعد از حکم قاضی بود که حکم کرده بود برا و بجحد کامل یا حکم کرده بود بقصاص کردن
در اطراف و اعضا صحیح نمیشود اقرار او بغلامی بعد ازان حکم قاضی و وقتیکه صحیح شد اقرار او بغلامی پس
احکام او بعد ازان در جنایتها و حدها احکام غلامان است و تمام ایحکم در شرح کتاب منظومه مذکور است
و در کتاب منتقی ذکر کرده شده است که راستگوی کرده میشود در همه اقرارهای خود مگر در پنج چیز یکی در باره
زن او که نکاح زنش نافذ است اگرچه بدون اذن آن کس باشد که اقرار بغلامی برایش کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 241 of 362

و دیگر در حق غلام و مکاتب و مدبر و ام ولد و مولای آزاد کرده شده او که غلام خود را مکاتب یا مدبر
یا کنیز خود را ام ولد گردانیده باشد یا غلام خود را آزاد کرده باشد این تصرفات او نافذ و جاری است
و کذلک صبی و صبیة یعقل و یتکلم ان اقر بالرق لغیره صح اقراره و صار عبدا
او امة للمقر له اذا صدقه فی اقراره و الجواب فی هذا کالجواب فی مجهول الحال
فی الرق و الحریة و هذا اذا لم تعرف حریته بنوع دلیل فاما اذا عرفت حریته
بدلیل بان عرف ان ابویه حر الاصل او ثبتت حریته بالشهرة فالقاضی لا یصدقه
فی اقراره و لا یجعله مملوکا للمقر له و کذلک اذا کان القاضی قضی علیه بحکم من
احکام الاحرار بان جنی علیه و قضی القاضی باثر الاحرار فلا یصدق فی اقراره بالرق بغیر بینة
و کذلک ان کان معتقا لاجل فاقر بالرق لآخر لم یصح اقراره الا ان یصدقه المقر له فحینئذ یجوز اقراره علیه
و همچنین پسر نابالغ و دختر نابالغ که ایشان عاقل باشند و سخن گفته بتوانند اگر اقرار کرد بغلام بودن
یا کنیزبودن خود برای دیگری صحیح است اقرار او و غلام و کنیز میگردند مر کسی را که اقرار برایش شده و قبول
راستگوی کند آن کس اثبات نماید اقرار ایشان و حکم درین صورت مانند آن حکم است که مجهول و نامعلوم است
حال او در غلامی و آزادی و احکم و قضی است که معلوم شده باشد آزادی او بیک نوع از دلیل و اگر معلوم
شده بود آزادی او بیک دلیلی چنانچه معلوم شده باشد که پدر و مادر او در اصل آزاد اند یا ثابت شود آزادی
او بشهرت پس قاضی در همین صورت راستگوی نکند او را در اقرارش و او را مملوک نگرداند برای کسیکه اقرار
کرده شده است برای او و همچنین اگر قاضی حکم کرده باشد بر او بحکمی از حکمهای آزادان چنانکه جنایت
کرده باشند بر دیگری یا دیگری جنایت کرده باشد بر او و قاضی حکم کرده باشد بتاوان آنها دان پس
راستگوی نکند او را قاضی در اقرار بر نفس بغلامی و همچنین اگر او را آزاد کرده شده باشد مرد در اقرار
کند بغلامی برای دیگری صحیح نشود اقرارش مگر صحیح میشود اقرار او که راستگوی کند او را آن کس

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 242 of 362

ازاد کرده ست او را پس درین هنگام روا مینود اقرار او اذا اقرت المرأة انها امة فلان
ولا یعرف حالها فی الرق والحریة فانه یصح اقرارها وتصیر امة للمقر له یصنع بها ما یصنع
بامته وظاهره یدل ان المقر له وان علم انها کاذبة فی اقرارها انها تصیر امة له
ویستر قها ویتخذ مها ویسترشها ومشائخنا رحمهم الله تعالی قالوا الاصح ان التقسیم
فیقال انما یملك التصرف فیما اذا علم انها صادقة فیما تقول اما اذا علم انها کاذبة
فلا یحل له التصرف (عالمگیری) اگر اقرار کرد زنی که بنده ست من کنیز خاص من در حالیکه معلوم نیست
حال آنزن در کنیز بودن و آزاد بودنش پس بدرستیکه صحیح میشود اقرار او و آنزن کنیز میگردد مر کسی را
که اقرار برایش شده بعلت آن کس باو آنچه که میکند با کنیز خود و ظاهر این حکم دلالت میکند که کسیکه اقرار
برایش شده اگرچه بداند که آنزن دروغگوی ست در ان اقرار خود کنیز میگردد مر او را که مملوک گرداند
او را و وطی کند بر او و فراشش کند او را و بعضی مشائخ ما رحمهم الله گفته اند که صحیح تر این ست که تقسیم
کرده شود پس گفته شود که آن کس مالک میشود تصرف کردن را در ان وقتیکه بداند که بدرستی آنزن
راست گوی ست در انچه اقرار کرده ست اما اگر میداند که آنزن دروغگوی ست در ان پس حلال
نمیباشد مر آن کس را تصرف کردن در ان کنیز ولا یصح اقرارها فی حقه وحق الاولاد (تنویر)
وخیار العتق (کافی) فلا یبطل النکاح واولاد حصلت قبل الاقرار وما فی بطنها وقیمة حر
(تنویر) ولیس للمقر له ان یمنعها من زوجها ولدان یمنع المقر له عن استخدامها (عالمگیری)
وهذا یدل علی الحلاقة لما فی الاشباه محمول الا ان اذا اقر بالرق لانسان وصدقه المقر له وصار عبدا وهذا الکلام
قبل ان کذبه بالقضاء اما بعد القضاء علیه بحکم او بالقصاص فی الاطراف لا یصح اقراره بالرق بعد ذلک (کذلک)
وصحیح نمیشود اقرار کردن آنزن که اقرار کرده بکنیزی در بارهٔ شوهر او و نه در بارهٔ اولاد او و نه در بارهٔ
خیار آزاد شدن پس باطل نمیشود نکاح او و آن اولاد او که حاصل شده باشند پیش از اقرار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 243 of 362

کردن او و او لادیکه در شکم او باشد در وقت اقرار آزاد هستند روایت مر آن شخص را که اقرار کرده
شده است برای او اینکه منع کند آن زن را از شوهر او و هست مر شوهر را اینکه منع کند آن شخص را که اقرار
کرده شده برای او از خدمت کردن بر ان زن و این حکم مطلق نیست از جهت آنکه در کتاب اشبا
آورده است که شخصیکه نسبش معلوم نباشد اگر اقرار کرد بغلامی خود برای انسانی یا آن شخصیکه اقرار
برایش شده او را راستگوی گرد صحیح میشود اقرار او و وی غلام او میشود و این حکم وقتی است که پیش
از حکم شدن آزادی او باشد بحکم قاضی اما بعد از حکم کردن قاضی بر او در حادثه بحد کامل یا بقصاص
در اطراف و اعضا، صحیح نمیشود اقرار کردن او بغلامی او برای کسی بعد ازان فان اعطاء الوجه المهر قبل
اقرارها بری و بعد اقرارها لا یبری و ما ولدت قبل او بعده لا اقل من ستة اشهر فهو حر فان وقت
لا اکثر تعتد به فی الحال هو عبد خلافا لهما رح و طلقتها اثنتا و عدتها حیضتان بالاجماع (عالمگیری)
پس در مسئله گذشته اگر شوهر آن زن باو داده بود مهرش پیش از اقرار کردن آن زن بکنیزی خود
خلاص میشود شوهر از مهر او اگر داده بود مهر او را بعد از اقرار کردن او بکنیزی خود خلاص میشود از مهر
و آن ولد را که زاده باشد پیش از اقرار کردن خود یا بعد از اقرار کردن خود بکمتر از مدت ششماه
پس آن ولد او آزاد است و اگر ولد آورد در مدت زیاده از مدت ششماه پس آن ولد او غلام است
نزد امام ابو یوسف رح خلاف مر امام محمد رح که نزد او آزاد است و طلاق آن زن دو طلاق است
و عدت او دو حیض است باتفاق علمای ما رحمهم الله تعالی فان کان طلقها قبل اقرارها ثنتین یملک الرجعة
و له علیها الثالثة فان اعتقها المقر له فلا خیار لها (عالمگیری) و اگر طلاق کرد شوهر زن را دو طلاق
پیش از اقرار کردن او مالک میشود رجوع کردن را با آن زن و مر او را بر ان زن سوم طلاق است و اگر
آن کسیکه اقرار برایش شده آن زن را آزاد کرد آن زن را خیار نیست در فسخ نکاح و ان جنی علیها
فارش الامة للمقر له و ان جنت خیر المقر له بین الدفع و الفداء (کافی) و اگر جنایت کرده شد بر ان کنیز

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 244 of 362

بعد از اقرار کردن او بکنیزی پس تاوان آن جنایت مر آن شخصی راست که اقرار کرده شده است
برای او و اگر آن کنیز جنایت کرد بر دیگری اختیار داده شده است مر آن شخص را که اقرار کرده
شده برای او میان دادن آن کنیز و تاوان آن جنایت و میان عوض دادن از آن کنیز و تاوان
آن جنایت و ان کان الزوج الی منها فاقرت بالرق قبل ان ینقضی شهران فایلاء هما ان
و ان اقرت بعد انقضاء شهرین فایلاء هما اربعة اشهر کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
و اگر شوهر ایلا کرده بود از آن زن که سوگند خورده بود که نزدیک نخواهد شد باین زن تا مدت چهار ماه و او
کرد آن زن بکنیزی خود برای کسی پیش از گذشتن دو ماه که نصف مدت ایلاء زن آزاد است و تمام
مدت ایلاء کنیز است پس در صورت ایلاء آن زن دو ماه است بسبب کنیزی او و اگر اقرار کرد آن زن
بکنیزی خود بعد از گذشتن دو ماه پس ایلاء او چهار ماه است بسبب آزادی او و در ان وقت همچنین
ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح لو طلقها الزوج تطلیقتین و هو لا یعلم
باقرارها یملک علیها الرجعة و لو علم لا یملک و هو الصحیح و کذلک لو وکل رجلا بان یطلقها ثم
ثم اقرت بالرق فعلم الزوج و لم یعزل الوکیل حتی طلقها تطلیقتین بانت منه و ان لم یعلم او علم و لم یقدر
علی عزل الوکیل یملک الرجعة هکذا فی محیط السرخسی (عالمگیری) پس در صورت گذشته طلاق کرد آن زن را
شوهرش بدو طلاق و حال انکه نمیدانست و خبر خود باقرار آن زن به کنیزی خود برای کسی مالک
میشود شوهر او رجوع کردن را بر او و اگر باقرار کردن آن زن میدانست و خبر بود مالک نمیشود رجوع
کردن را بر او و همین حکم صحیح است و همچنین اگر وکیل کرد ایشان شوهرش شخصی را که طلاق کند
آن زنش را بدو طلاق بعد از ان اقرار کرد آن زن به کنیزی برای کسی و شوهر باقرار او دانسته خبر
نشد و او توکیل را معزول نکرد از وکیلی تا که طلاق کرد آن زن را و رابد و طلاق در صورت طلاق یافت
میشود از شوهرش و اگر شوهر او باقرار آن زن خبر خود یا اینکه خبر بود و لیکن قدرت نداشت بمعزول

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 245 of 362

کرد ان او تو کیل و در بصورت مالک میشود شوهرش رجوع کردن را برا نزن همچنین اگر کرد و شد است
و در کتاب محیط سرخسی رح لیطلقها الزوج واحدة فمضت من عدتها حیضة ثم اقر وقت بالرجعة
کانت علیها حیضتان ولو اقر بالرجعة بعد ما حاضت حیضتا ان کانت عدتها ثلث حیض (عالمگیری)
اگر در صورت گذشت طلاق کرد آنزن را شوهر او یک طلاق و از عدت او یک حیض گذشت بعد ازان
اقرار کرد آنزن بگیزی برای کسی در بصورت عدت او دو حیض میشود و اگر اقرار کرد بگیزی بعد از گذشتن
دو حیض در بصورت عدت او سه حیض میشود و لو ان الزوج الی منها فمضی شهر ثم اقر انی منه
شهر ثم اقر بالرجعة وقد آیلاء الاول اربعة اشهر وقد آیلاء الثانی شهران فمضی شهر
من وقت الاقرار بالرجعة آیلاء الثانی وسبق مدة الایلاء الثانی مدة الایلاء الاول (عالمگیری)
و اگر شوهر ایلاء کرد از آن زن و یکماه گذشت بعد ازان ایلاء کرد از آن زن دیگر ماه دیگر گذشت بعد
ازان اقرار کرد آنزن بگیزی برای کسی پس مدت بصورت شد مدة ایلاء اول چهار ماه است و مدة ایلاء
دوم دو ماه است پس اگر یکماه گذشت از وقت اقرار بگیزی طلاق میشود بایلاء دوم و بیش میشود
بعد ایلاء دوم بر بعد ایلاء اول و کذلک لو آلی منها ثم قال ان لم اتزوج علیک فوالله لا اتزوج
فلانة فمضی شهر اقر بالرجعة کانت مدة الایلاء الاول اربعة اشهر وقد آیلاء
الثانی شهران فاذا مضی شهران بعد الاقرار بطلقتین بکم الایلائین (عالمگیری)
و همچنین اگر شوهر ایلاء کرد از آنزن و بعد از گذشتن دو ماه شوهر گفت که بخدا سوگند که نزدیک نشوم
بتو پس و فیکه دو ماه گذشت آن زن اقرار کرد بگیزی خود برای کسی در بصورت مدة ایلاء اول
چهار ماه میشود و مدة ایلاء دوم دو ماه پس که بعد اقرار کردن آنزن بگیزی خود دو ماه گذشت
و شوهر با او نزدیک نشد جدا میشود آنزن از شوهر خود بدو طلاق بمنزله حکم هر دو ایلاء همچنین اگر گرد
شده است در کتاب محیط و لو قال لها اذا دخلت الدار واذا کلمت فلانا او صلیت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 246 of 362

الظهار او خاجاء راس الشهر فانت طالق ثنتين ثم اقرت بالرجعة ثم وجد الشرط طلقت ثنتين
وملك الزوج رجعتها وكذلك لو جعل امرها بيدها في تطليقتين او بيد رسولي ثم اقرت بالرجعة كذا في التحرير شرح الجامع
واگر شخصی گفت زن خود را که اگر در آمدی در سرای یا اگر سخن کردی به فلان یا اگر ادا کردی نماز
پیشین را یا اگر آمد سرماه پس تو طلاق باشی بدو طلاق بعد ازان آنزن اقرار کرد بگذشتی برای
کسی و بعد ازان موجود شد آن شرط که در آمدن در سرای یا سخن کردن با فلان یا ادا کردن نماز پیشین
یا آمدن سرماه هست طلاق میشود آنزن بدو طلاق و مالک میشود شوهر او رجوع کردن را بر او و همچنین
مالک میشود رجوع کردن را اگر شوهر او کرد اینها اختیار طلاق او را بدست خود او و یا بدست مرد بیگانه
بعد ازان اقرار کرد آنزن بگذشتی و آنزن خود را طلاق کرد یا آن بیگانه او را طلاق کرد همچنین ذکر کرده شده هست
در کتاب تحریر شرح جامع لو علق طلاقها ثنتين بفعلها فاقرت بالرجعة ثم فعلت ذلك طلقت
ثنتين ولم تحرم عليه ولو كان علق بفعل نفسه ففعل بعده اقرت بالرجعة حرمت عليه قال
في الكتاب سواء كان فعلا لا بد منه ولا بد له منه مثل كلام الاب وصعود الظهر وما اشبه ذلك كذا
في المحيط (عالمگيري) واگر شوهر معلق کرد و طلاق آنزن را بفعل آنزن بعد ازان اقرار کرد آنزن
به گذشتی خود برای کسی و بعد ازان اقرار ان فعل را کرد طلاق میشود بدو طلاق و حرام
نمیشود بر شوهر و اگر معلق کرد طلاق آنزن را بفعل خود و آن فعل را کرد بعد از اقرار کردن زن بگذشتی خود
حرام میشود آنزن بروی گفته هست امام محمد رح در کتاب مبسوط که برابر هست که او را خلاصی و چاره
باشد ازان فعل یا نباشد مانند سخن کردن با پدر و ادا کردن نماز پیشین و مانند اینها همچنین ذکر کرده
شده هست در کتاب محیط في المنتقى عبد قال لرجل انا ابن امتك وهذه امي امة اقرت بذلك
في ملكك ولم يكن منهما ولد منك الا حر افالقول قوله ولا يكون عبدا كذا في المحيط (عالمگيري)
و در کتاب منتقی آورده هست که غلامی گفت مردیرا که من پسر کنیز تو ام و این مادر من کنیز تست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 247 of 362

زاده شده ام در ملک تو ولیکن من آزاد هستم زاده نشده ام مگر آزاد پس معتبر قول اقرار
کننده هست و علام آنکس که اقرار برایش شده نمیکرد و همچنین ذکر کرده هست در کتاب محیط
لو ان امرأة مجهولة في بيتها ابن لها صغير من غير اقرارها انه لفلان وان ابنها عبد له
فهي مصدقة على نفسها وابنها وان كان الابن يتكلم فقال انا حر كان القول قوله وكذلك
رجل وامرأة مجهولان لهما ابن صغير لا يتكلم اقرا بالرق لرجل على نفسهما وابنهما
جاز وان قالا نحن مملوكان لفلان وابننا هذا مملوك لفلان آخر وكذبهما الولد
في الابن فالابن عبد لهما معا (مبسوط) واگر دو هست زنی که معلوم نبود حال و نسب
پسر صغیری بود از بدکاری و زنا و آنزن اقرار کرد که کنیز فلان هستم و این پسر هم غلام آن مرد است
پس این زن راستگوی کرده میشود در اقرار او بر خودش و بر پسرش و اگر آن پسر صغیر
تعبیر کرده و میتوانست از خود سخن میکرد و گفت که من آزادم درین صورت معتبر قول اوست
و همچنین مردی و زنی را که نسب ایشان معلوم نبود پسر صغیری بود و اقرار کرد نامبرده ی ایشان
مردی بر خود و بر پسر خود درست است این اقرار ایشان و اگر گفتند که ما ملک فلان هستیم و این پسر
ملک فلان دیگر هست و خواجه ایشان ایشانرا دروغگوی نمود در ان پسر پس آن پسر غلام
ایشان هست با ایشان رجل اعتق عبدا له ثم اقر انه عبد فلان وصدقه فلان
يصير رقيقا اذا لم يحكم القاضي بعتقه بخلاف ما اذا اقر بعد ما قضى القاضي بعتقه
لا يصح ولو قال لآخر انا عبدك فقال لا ثم قال بلى يكون عبدا له كذا في المحيط السرخسي (عالمگیری)
مردی آزاد کرد غلام خود را بعد ازان آنغلام اقرار کرد که غلام فلان هستم و راستگوی کرد اینرا او
آنغلان در اینصورت غلام او میگردد اگر حکم نکرده بود قاضی بآزادی او بخلاف اینکه اقرار کند
بعد ازانکه حکم کرده باشد قاضی بآزادی او که صحیح نمیشود اقرار او بغلامی برای کسی و اگر مردی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 248 of 362

ست و نیز برای من غلام او ست و روان و بگفت که دیشی بعد از ان گفت بلکه مستی در بصورت
ان اقرار لسنده غلام او میشود همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح ولو قال هذا
لرجل هو عبدك یا فلان فقال لا ثم قال بلی هو عبدی وجاء بالبینة انه لم یقبل
بینته وکذلك لو اقر ان هذا العبد لفلان ثم جاء بالبینة انه لم یقبل بینته
للتناقض (مبسوط) واگر وا ید گفت مرد یرا که استغلام از تو ست ای فلان و ان مرد
گفت از من نیست بعد از ان گفت که بل غلام مست و شاهدان او بر گفتار اول غلام بدست
قبول میشود شاهدان او و همچنین گر اقرار کرد که استغلام از فلان ست بعد ازان او و شاهد انند که این
غلام از ست قبول میشود شاهدان او و ازو خصومت منقطع شود دعوی او وسکوت العبد عنده
تصرف المولی فیها یکون اقرارا بالرق بخلاف ما کان اکثر فانه یشترط فیه الحس
والمملوك کالاجارة والنکاح والخدمة لا یکون اقرارا بالرق وان کان تصرفا
یختص به المملوك کالبیع والتسلیم والهبة والرهن مع القبض وبدون القبض
فانه یکون عن الرق عنده یکون اقرارا بالرق وسکوت العبد علی عرض البیع لا یکون
اقرارا بالرق اما اذا باعه ولم یسلم حتی سکت هل یکون اقرارا
بالرق اختلفوا فیه قیل یکون اقرارا وقال المتاخرون من اصحابنا رحمهم
الله تعالی لا یکون اقرارا بالرق هکذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
وسکوت کردن غلام در وقت تصرف کردن خواجه او در او آیا اقرار ست بغلامی یا ندیده شود اگر
ان تصرف تصرفی باشد که زاید و غلام دران شریك باشد مانند مزدوری و نکاح و خدمت
کردن برای او در بصورت سکوت او اقرار نیست بغلامی و اگر ان تصرف تصرفی باشد که خاص باشد
بغلام مانند فروختن و سپردن او و بخشیدن و گرو دادن او و قبض نمودن کسیکه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 249 of 362

بخشیده شده برای او یا کرده داده شده برای او ماندن او آن غلام را بعوض تا وان جنایتی
که آن غلام کرده باشد پس در بینصورت سکوت کردن غلام از رد نمودن آن تصرف اقرار است
بغلامی او و سکوت مولی وقت قصد نمودن فروشنده بفروختن او اقرار نمیشود بغلامی او اما وقتیکه فروخته
باشد او را و نسپرده باشد او را بخریده و آن غلام سکوت کننده باشد آیا این سکوت او اقرار کردن
میشود بغلامی او یا نه در بینصورت علماء رح اختلاف کرده اند بعضی گفته اند که اقرار میشود و گفته اند متاخرین
از علمای ما رحمهم الله تعالی که این سکوت او اقرار نمیشود بغلامی او همچنین ذکر شده است در کتاب محیط
سرخسی رح و لو ان رجلا ادعی علی امة انها امته و ادعت الامة انه عبدها و لا بینة
لاحدهما و لیس لواحد منهما فی ید صاحبه و صدق کل واحد منهما صاحبه فی دعواه
جعلت ذلک باطلا و ان کان اقر احدهما قبل الآخر فالذی اقر اخیرا مملوک للاول
اذا صدقه ثانیة فان صدق المقر له فی ذلک کان عبدا له و ان لم یصدقه و لم یکذبه
لم یکن لواحد منهما مملوکا للآخر (مبسوط) و اگر مردی دعوی کرد بر کنیزی که بدرستی این کنیز
من است و دعوی کرد آن کنیز که این غلام من است و معلوم نبود اصل ایشان و یکی ایشان
دروست دیگر خود نبود و راستگوی کرد هر کدام ایشان دیگر خود را در دعوی او گفته است امام محمد رح
که راستگوئی ایشان و دعوی ایشان را باطل میکردانم و اگر اقرار کرده بود یکی ایشان پیش از دیگر
خود پس اگر در آخر اقرار کرده است غلام آن است که در اول اقرار کرده است بشرطیکه راستگوی گرداننده
باشد او را دوم بار پس اگر در بینقول راستگوی کردانید اقرار کننده را آنشخصیکه اقرار برایش شده آن
اقرار کننده غلام او میشود و اگر نه راستگوی و نه دروغگوی کرد او را یکی ایشان غلام دیگر خود نمی شود
اذا قال لعتیقی فهو قرار بالرق و کذلک اذا قال لعتیقی امس و کذلک قوله هل لعتیقی
بالرق کذا فی المحیط (عالمگیری) اگر کسی گفت که فلان مرا آزاد کرده است پس اینقول اقرار است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 250 of 362

بغلامی او برای آنغلان وهمچنین اگرگفت که آزاد کرده ست مرا دیروز اقرار بغلامی او برای او میشود
وهمچنین اینقول او که آیا مرا آزاد کرده ست اقرار ست بغلامی او برای او همچنین ذکر شده ست
در کتاب محیط مجهولة النسب اقوت بالرق لانسان وصدقها المقرله ولها
زوج واولاد من الزوج وکذبها زوجها صح فی حقها خاصة (درمختار)
فی بعض الاحکام فانه یظهر فی حق الزوج فی المستقبل حتی لو جاءت بولد
بعده یکون ملکا للمقرله ویملک علیها الزوج طلقتین فقط وقد کان یملک
علیها ثلثا وهذا عند ابی یوسف رح فی حق الاولاد واجماعا فی الطلاق والعدة
فان طلاقها اثنتان وعدتها حیضتان وقد کان یملک علیها ثلاثا وتعتد بثلاث حیض (تکملة)
زنی که نسب او معلوم نبود اقرار بکنیزی خود برای کسی ورا ستکوی کرد او را آنشخص که اقرار برایش
شده ست ومر آن زن را شوهر بود واولادی ازان شوهر بود وشوهرش او را در ان اقرار رد نکرد
نمود صحیح میشود اقرار آنزن خاص دربارهٔ خودش درحق بعض احکام زیرا که اقرارش دربارهٔ شوهرش
درآینده ظاهر میشود پس اگر بعد ازان ولد آورد ملک آنشخصی میشود که اقرار برایش شده وشوهر
برا و مالک دو طلاق میشود نه زیاده ازدو وحال انکه پیش ازین مالک سه طلاق بود واین حکم نزد
امام ابو یوسف ست رح دربارهٔ اولادش وباتفاق هذا اما ان ماست دربارهٔ طلاق وعدت
زیرا که طلاقش دو طلاق وعدتش دو حیض ست وحال انکه تحقیق پیش ازین بروی مالک
سه طلاق بود وعدت میکذرانید بسه حیض فلو ان رجلا مجهول الاصل له اولاد و
امهات اولاد ومدبرون ومکاتبون فاقر بالرق لرجل جاز ذلک کله
فی نفسه ومالد ولا یصدق علی اولاده وامهاتهم
ومدبریه ومکاتبیه (مبسوط) واکر مرد برا که اصلش معلوم نبود اولاد وام ولدها ومدبر ها

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 251 of 362

و مکاتبها بود و اقرار کرد بغلامی خود برای مردی روا میشود همه این اقرار او در بارهٔ خود او و در مال او
و راستگوی کرده نمیشود در اقرار خود بر اولاد و ام ولد و مدبر و مکاتبهای خود اقر بالرق لغیره دعوی
الحریة لا تقبل الا ببرهان کذا فی البزازیة و ظاهر کلامهم ان القاضی لو قضی
بکونه مملوکا ثم برهن علی انه حر فانه یقبل لان القضاء بالملك یقبل النقض
لعدم تعدیه کما فی البزازیة بخلاف ما لو حکم بالنسب فانه لا تسمع دعوی
احد فیه لغیر المحکوم له و لا برهانه کما فی البزازیة لما قدمنا ان القضاء بالنسب مما یتعدی
فعلی هذا لو اقر عبد المجهول انه ابنه و صدقه مثله یولد المثل و حکم به بطریقه لم تسمع دعواه بعد ذلك
انه ابن لغیره العبد المقر و هی تصلح حیلة لدفع دعوی النسب و شرط فی التمهید تصدیق المولی (اشباه)
شخصی اقرار کرد بغلامی خود بعد ازان دعوی کرد آزادی خود را قبول نمیشود این دعوای او مگر بشاهدان
چنانچه در کتاب بزازیه ذکر شده است و ظاهر کلام مشایخ رحمهم الله تعالی این است که اگر قاضی حکم کرد
بغلامی او بعد ازان گواهان گذرانید بآزادی خود گر گواهان او قبول میشود زیرا که حکم قاضی بملک بودن مولی
شکستن را میکند از جهت اینکه تجاوز نمیکند این حکم بدیگری چنانچه در کتاب بزازیه ذکر شده بخلاف اگر
قاضی حکم کند بنسب برای کسیکه شنیده نمیشود دعوای کسی دران بغیر ازان کس که حکم کرده شده
برای او و نه شنیدن دیگری چنانچه در کتاب بزازیه ذکر شده است از جهت اینکه پیش ازین
بیان کردیم که حکم قاضی بنسب ازان قبیل است که تجاوز نمیکند بغیر انکس که حکم کرده شده است
بر او و بنابرین اگر اقرار کرد غلامی برای کسیکه نسب او نامعلوم بود که این کس پسر من است
و انکس را راستگوی کرد اینجا و او حال انکه مانند انکس زاده میشد از مانند آنغلام اقرار کننده و حکم
شد به پسری او برای اقرار کننده بطریق که در اینصورت بعد از حکم قاضی براه صحیح نمیشود دعوی آن
پسر بانیکه من پسر دیگر کس غیر ازان غلام هستم و این صورت حیله شدن را صلاحیت دارد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 252 of 362

برای دفع دعوی نسب و در کتاب تهذیب شرط نموده ست را ستکوی نمودن خواجه آنعلام را
درین اقرار او وفی البیتیمة من الدعوی سئل علی بن احمد عن رجل مات وترک مالا فاقسم
الوارثون ثم جاء رجل وادعی ان هذا المیت کان ابی واثبت النسب عنده القاضی بالشهود وان ابنه
اقر انه ابنه وقضی القاضی له بثبوت النسب فیقول له الوارثون بین ان هذا الرجل الذی ادعی
نکح امك هل یکون هذا دفعا فقال ان قضی القاضی بثبوت نسبه ثبت
نسبه وبنوته ولا حاجة الی الزیادة (اشباه) و در کتاب یتیمه از کتاب دعوی آورده که پرسیدند
از علی بن احمد رح از حکم مردیکه مرده بود و کذاشته بود مالی را و قسمت کردند آنرا وارثان او
بعد ازان مردی آمد و دعوی کرد که این مرده پدر منست و ثابت کرد نسب خود را نزد قاضی بشاهدان
و این را که پدر او اقرار کرده ست که این پسر از من ست و حکم کرد قاضی برای او بثابت شدن نسب
پس وارثان او می گفتند که ثابت کن این را که آن مرد بنکاح گرفته بود مادر ترا یا نکاح کرده بود
دعوی مدعی میشود یا نه پس در جواب گفت که اگر قاضی حکم کرده بود بثبوت نسب
او ثابت می شود نسب او و پسر بودن او و حاجت بزیادتی ندارد

الباب السابع عشر

فی الاقرار بالنسب فی اهلیة الولد والعتق والکتابة والتدبیر باب هفدهم ثابت ست در بیان اقرار کردن
بنسب و ام ولد بودن و آزادی و مکاتب کردن و مدبر کردانیدن قال العلامة الرحمتی
اذا کان مجهول النسب فی بلد هو فیها وقضی بثبوت النسب من المدعی فیه ثم جاء ببینة
من مولده بانه معلوم النسب من غیر المدعی بطل بها ذلك الدعوی اما لو کان مجهول النسب فی مولده
فلا تنقض الدعوی بعد ثبوتها (تکملة) گفته ست علامه رحمتی رح که اگر شخصی که نسب او معلوم بود
در شهری که دران بود و حکم شده بود به ثبوت نسب او از مدعی که دران شهر بود بعد ازان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 253 of 362

شاهدان اگر ندانند از جائیکه ولادت وی دران شده بود بر نیکه نسب این شخص معلوم است از غیر آن دعوی
باطل میشود باین شاهدان آن دعوی مدعی اما اگر نسب او معلوم نباشد در جائیکه ولادت او شده
پس دعوای او بعد از ثبوتش نمی شکند والمقدار کان احراة لا یدان یکون سنها اکثر من
بتسع سنین ونصف وان کان رجلا فلا یدان یکون سنه اکثر من بضع عشرة سنة ونصف (جوهره نیره)
وکسیکه اقرار کننده باشد بولد بودن دیگری مر اورا اگر زن بود ناپاریست و صحیح شدن اقرارش
که سال او بسیار تر باشد از سال کسیکه اقرار برایش کرده به شش سال و شش ماه و اگر مرد بود پس ناپاریست
در صحیح شدن اقرار وی که سال او بسیار تر باشد از سال آن دیگر یکه اقرار بولد بودنش کرده بدوازده
سال و شش ماه ویشارک الغلام المقر له بالبنوة سائر الورثة فی المیراث وان بعد سائر الورثة ذلک
ویرث من ابی المقر وهو جد المقر له وان کان الجد یجحد بنوته لابنه (هدایه وفتح القدیر)
وشریک میشود آن پسر یکه اقرار کرده شده برای او به پسری با دیگر ورثهٔ اقرار کننده در میراث اگرچه
منکر باشند دیگر ورثه از نسب او و میراث میبرد از پدر اقرار کننده که پدر کلان آن پسر است که اقرار
کرده شده برای او اگرچه آن پدر کلان منکر باشد از پسر بودن او و برای پسر خود و باثبوت النسب
من نظوی رشید الدین رح فی فتاواه قال [illegible] ابنا
فان مات قبل البیان فقال واحد من ورثة هذا ابن المیت یثبت نسبه لا یلتفت الی جحود
الباقیة وفی املاء محمد لا یثبت النسب حتی یجمع الورثة کلهم علی انه ابن المیت (فصول عمادی)
در باب ثبوت نسب از فتاوای رشید الدین رح در اول یاب آورده که اگر کسی گفت که یکی از
دو کودک پسر منست در ینصورت جبر کرده میشود بر او به بیان کردن که بیان کند که کدام از
ایشانست و اگر پیش از بیان کردن مرد پس یکی از وارثانش گفت که این کودک
پسر آن مرده ست نسب وی ثابت میشود و التفات نمی شود بمنکر بودن باقی وارثانش در کتاب

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 254 of 362

اولا از امام محمد رحمه الله تعالی آورده است که ثابت نمیشود نسب وی تا که همه وارثان اتفاق کنند
برانیکه همین کودک پسر آن مرده است فان اتفق احد هذه الشروط بان علم نسبه او صدقه المقر له مثله او لم
یصدقه الغلام فی صغره او کبره فلا یثبت النسب (در مختار و تکمله) واگر یکی از همین شرطها نبود چنانچه نسب آن کسیکه
اقرار بولد بودنش شده معلوم بود یا اینکه زاده نمیشد مانند آن کسیکه اقرار کرده شده برایش از مانند
اقرار کننده یا اینکه راستگوی نکرد او را آن پسر که اقرار برایش کرده شده است درینصورتها اقرار
کننده دروغگوی کرده نمیشود در اقرارش و نسب وازوی ثابت نمیشود ولو کان فی یده عبد صغیر
لا یعبر عن نفسه فادعی انه ابنه ولیس لنسبه معروف فانه یصدق وان کان العبد یعبر عن نفسه ومثله
یولد لمثله ثبت النسب ایضا من المولی ویعتق وان کان لنسبه معروف لا یثبت النسب ویعتق (جوهره نیره)
واگر در دست کسی غلام صغیری بود که سخن گفته نمیتوانست پس آن ذو الید دعوی کرد که این غلام پسر
من است و مر آن غلام را نسب معلوم نبود پس آن ذو الید راستگوی کرده میشود واگر آن غلام
سخن گفته نمیتوانست حال انکه مانند آن غلام از مانند آن ذو الید زاده میشد نیز نسب او از ذو الید ثابت میشود
و آزاد میشود واگر آن غلام را نسب معلوم بود نسب او از آن ذو الید ثابت نمیشود و آزاد نمیشود
عبد صغیر لا یعبر عن نفسه بین اثنین اشتریاه فقال احدهما هو ابنی وابنک او قال ابنک او ابنی او قال ابننا
فان ذکره موصولا لا یثبت نسبه من المقر صدقه شریکه او کذبه (عالمگیری)
غلام صغیریکه سخن گفته نمیتوانست در میان دو کس مشترک بود که خریده بودند آن غلام را و یکی ایشان
گفت که این غلام پسر من و پسر تو است یا گفت که پسر تو و پسر من است یا گفت که این غلام پسر است
پدر آن شریک خود را پیوست ذکر کرد باخود ثابت نمیشود نسب آن غلام از اقرار کننده خواه راست
گوی کند او را آن شریک او یا دروغگوی و ان فصل بان قال ابنی وسکت ثم قال وابنک فقد
علی المقر ولو قال ابنک وسکت ثم قال وابنی فان صدقه شریکه بان قال

شریک

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 255 of 362

شریکه ابنی وابنك او ابنا ثابت نسبه من الشریك وان کذبه شریکه لم یثبت نسبه من الشریك وهذا یثبت عند
المقر عند ابی حنیفة رح لا یثبت وعندهما یثبت (کافی و عالمگیری) اگر در مسئله گذشته شریک خود را از خود
جدا ذکر کرده چنانچه گفت که این غلام پسر من است و سکوت کرد و بعد ازان گفت که پسر تست ناقه
و جاری میشود اقرار وی بر خویش و اگر اقرار کننده گفت که پسر تست و سکوت کرد بعد ازان
گفت که پسر من است پس اگر راستگوی کرد او را شریک او و آن شریک او گفت که پسر من و
پسر تست یا گفت که پسر ماست ثابت میشود نسب آن غلام از شریک او و اگر دروغگوی کرد او را
شریک او ثابت نمیشود نسب آن غلام از شریک او و اما ثابت میشود نسب آن غلام از اقرار کننده
یا نزد امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی ثابت نمیشود و نزد صاحبین رحمهما الله تعالی ثابت می شود
وان قال المقر له بعد مقالة المقر فیما اذا فصل هو ابنی وابنك او قال ابنك وابنی او ابنانا ثبت نسبه
منه لان هذا منه تصدیق واقرار لذلك قال المقر له هو ابنك دونی او ابنك وسکت ثم قال هو
ابنی لم یثبت نسبه من واحد منهما عند ابی حنیفة رح کذا فی شرح الزیادات للعتابی رح (عالمگیری)
و اگر آن شریک که اقرار برایش شده پس از گفته آن اقرار کننده در صورتیکه شریک خود را جدا از خود
ذکر کرده بود گفت که آن غلام پسر من و پسر تست یا گفت که پسر تو و پسر من است یا گفت که پسر ما
ثابت میشود نسب آن غلام از آن شریکی که اقرار برایش شده زیرا که این قول از او راستگوی
نمودن اوست اقرار کننده را و اقرار کردن است به نسب آن غلام و اگر آن شریک که اقرار برایش
شده گفت که این غلام پسر تو است و پسر من نیست یا گفت که آن غلام پسر تو است و سکوت کرد بعد
ازان گفت که آن غلام پسر من است ثابت نمیشود نسب آن غلام از آن شخص که اقرار کرده شد
برای او و ثابت نمیشود نسب آن غلام از یکی ایشان نزد امام اعظم رحمه الله تعالی
وان کان کبیرا او صغیرا یعبر عن نفسه فان کان مقرا بالقرابة بینهما فهو ابن الذی لا یعبر عن نفسه سواء

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 256 of 362

وان لم یقر بالرق لهما یرجع فی ذلک الی قوله فان اقر انه ابن المقر فهو ابن المقر لهما ان صدقتهما
یثبت النسب من المقر ایضا وان اقر انه ابن المقر له فهو ابن المقر له ان صدقته المقر له وان انکر
منهما لم یثبت نسبه من واحد منهما کذا فی المحیط (کذا فی عالمگیری) ولو یسع لم یضمن المقر ان ثبت نسبه وصدقه بکر (کذا فی)
واگر غلام کبیر یا صغیری بود که سخن گفته میتوانست دیده شود پس اقرار کننده بود بغلامی خود برای
هر دو شریک پس حکم این غلام و حکم آن غلامیکه سخن گفته نمیتواند برابرست واگر اقرار بغلامی خود نمیکرد برای
ایشان در ین امر رجوع کرده شود بقول خود او پس اگر اقرار کرد که پسر اقرار کننده ام پس وی پسر اقرار
کننده ست واگر هر دوی ایشان ازو استسقا کردند نسب وی از اقرار کننده ثابت میشود واگر اقرار کرد
که پسر آن شریکم که اقرار بر ایش شده پس وی پسر آن شریک ست که اقرار بر ایش شده ست واگر
منکر نسب خود شد از هر دو ایشان ثابت نمیشود نسب او از یکی ایشان همچنین ذکر کرده ست در کتاب
محیط و آن غلام سعی نکند در ادای قیمت خود و تا وان نمیدهد اقرار کننده اگر نسب آن غلام ازوی ثابت
شد و شریکش او را استسقا کرد رجل ملک عبدا فی صحته واقر فی مرضه
انه ابنه ومثله یولد لمثله ولیس له نسب معروف فهو ابنه ویعتق ویرثه
ولا یسعی فی شیء وان لم یکن له مال غیره وکان علیه دین محیط بقیمته وکذلک اذا ملک
معه مة قد ملکها فی حالة الصحة لاسعایة علی الام هذا اذا ملک العبد وحده او مع امه
فی حالة الصحة فاذا ملک العبد فی مرضه واقر بنسبه ثبت نسبه ایضا وعتق علیه کذا فی الذخیرة (عالمگیری)
مردی مالک شد غلامی را در حال تندرستی خود و اقرار کرد در حال بیماری خود که این غلام پسر منست
و حال هر دو در سال این چنین بود که مانند آنغلام زاده میشد از مانند اقرار کننده و آن غلام را نسب
معلوم نبود پس آنغلام پسر اقرار کننده ست و آزاد میشود و میراث میبرد از اقرار کننده و سعی
نکند در ادای قیمت خود چیزی اگرچه اقرار کننده را مالی بغیر آن غلام نباشد و بر آن غلام

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 257 of 362

دینی باشد که فراگیرنده ماشد قیمت او را و همچنین اگر مالک شد بالا نعلام مادر او را و حال آنکه رقیق
مالک مادر او شده بود در حال تندرستی خود بر مادر آن غلام سعی کردن در ادای قیمت او نیست و همچنین
وقیمت که اقرار کننده مالک شده باشد تنها غلام را یا مالک شده باشد او را و مادر او در حال تندرستی
خود پس اگر اگر مالک شده بود آن غلام را در حال بیماری خود و اقرار کرد بسبب آن غلام بنزدیک ثابت میشود نسب
آن غلام از او و آزاد میشود آن غلام بر او همچنین ذکر کرده است در کتاب وصیت فان لم یکن للمریض مال آخر
یخرج العبد من ثلثه یجب علیه السعایة علی قول ابی حنیفة رح فی ثلثی قیمته وان کان للمریض
مال یخرج العبد من ثلثه مالة علی قول ابی حنیفة رح یرث ولا یسعی فی شیء من قیمته واما الجاریة فانها
تعتق بموته ولا سعایة علیها وان ملکها فی حالة المرض عندهم کذا فی المحیط (عالمگیری)
واگر آن مریض را دیگر مالی نبود که آن غلام از سوم حصه آن برآید واجب میشود بر آن غلام سعی کردن تا
بر قول امام ابو حنیفه رح در ادا کردن بدو حصه از سه حصه قیمت او و اگر مر آن مریض را مالی بود که آن غلام
از سوم حصه آن میرآید در صورت بنا بر قول امام ابو حنیفه رح میراث میبرد آن غلام از اقرار کننده
و سعی نکند در ادا کردن چیزی از قیمت خود اما آن کنیز که مادر آن غلام است پس آزاد میشود بموجب اقرار
کننده و سعی کردن در ادای قیمت بر آن کنیز نیست اگرچه اقرار کننده مالک آن کنیز شده باشد در حال
مرض خود نزد همه علما رحمهم الله تعالی همچنین ذکر کرده است در کتاب محیط ولایت امتناقضة
اولاد فی بطون مختلفة فادعی المولی نسب اکبرهم ثبت نسبه فقط ولو قال الاحدث
ولدی وما قبل بیانه عتق ثلثة کلهم (کذا) کنیزی سه فرزند آورد در شکمهای مختلف خواجه او
دعوی کرد نسب بزرگترین ایشان را ثابت میشود تنها نسب او و اگر خواجه او گفت که یکی ایشان فرزند
من است و پیش از بیان خود مرده در صورت سوم حصه هر کدام ایشان آزاد میشود نزد امام ابو حنیفه
رحمه الله تعالی و یجوز اقرار الرجل بالوالدین والولد (هذا) بالشروط الثلثة المتقدمة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 258 of 362

الا ان فی دعواه هذا ابی یشترط ان یکون المقر به مجهول النسب وان یولد مثله المقر له
المقر له (تکمله) وان کان المقر له لا یولد مثله لمثله لا یصح دعواه ولو صدقه فیها قام البینة او لم تقم
و روا میشود اقرار مرد به پدر و مادر و بولد به شرطی که پیش بیان شد نه در اقرار کردن به پسر که در دعوای
اقرار کننده که این مرد پدر من است شرط کرده شده است اینکه اقرار کننده را نسب معلوم نباشد
و مانند اقرار کننده از مانند کسیکه اقرار برایش شده زاده شود و اگر چنان بود که مانندش از مانند
عکس زاده نمیشد در خصوص دعوای او صحیح نمیشود برابر است که زن پسر او زاده دعوایش راستگوی
کرده باشد یا او را راستگوی نکرده باشد شاید ان کذا زاده باشد یا نکذا زاده باشد وان اقر للولد
انه ابن العبد فقال هذا ابی ومثله یولد لمثله ولیس للمولی نسب معروف فان هناك یحتاج
الی تصدیق العبد ان صدقه ثبت النسب ویعتق العبد وان لم یصدقه لا یثبت النسب ویعتق
بخلاف ما اذا ادعاه المولی انه ابنه فان هناك لا یحتاج الی تصدیق العبد (جوهره نیره)
و اگر خواجه اقرار کرد که پسر اینغلام هستم و اینغلام گفت که پدر منست و حال انکه مانند آن خواجه زاده می شد
از مانند اینغلام و مر آن خواجه را نسب معلوم نبود پس در اینجا حاجت میشود براستگوی کردن اینغلام
مر اورا اگر راستگوی کرد او را ثابت میشود نسب و آزاد میشود اینغلام و اگر راستگوی نکرد او را ثابت نمیشود
نسب آن خواجه از او و آزاد میشود اینغلام بخلاف تصور یکه دعوی کند خواجه که اینغلام پسر من است که در آنجا حاجت نمیشود
براستگوی کردن اینغلام خواجه را و صحیح مالزوجه (هدایه و در مختار) بشرط خلوها عن زوج
و عدته و خلو المقر عن کل مزاحم لا یحل جمعها معها فی عقد کاختها و عمتها و اختها
او ربیبتها و عن حرمة ان اقر بنکاح لا منه و یبقی ان یزید وان لا تکون مجوسیة او وثنیة و لم
من صریح جمعی (در مختار و تکمله) و روا است اقرار کردن مرد بزن بشرط خالی بودن آن زن
از شوهر و دیگر و در عدت شوهر دیگر و بشرط خالی بودن اقرار کننده از نکاح زنی که حلال نباشد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 259 of 362

یکجا کردن آنزن در یک عقد با این زن که اقرار برای او شده است مانند خالهٔ آنزن و عمهٔ آنزن و خواهر آنزن و
بشرط خالی بودن آن اقرار کننده از نکاح چهار زن دیگر غیر ازین زن که اقرار برای او شده است بشرط
خالی بودن اقرار کننده از نکاح زن آزاد اگر بنکاح کنیز اقرار کرده بود و میشاید اینکه زیاده شود این شرط
که آنزن آتش پرست یا بت پرست نباشد و ندیدم من کسی را از مشایخ رحمهم الله که تصریح کرده باشد
بذکر این شرط چنانچه در کتاب حموی ذکر شده است وصح التصديق من المقر له بعد موت المقر
بزوجية ولو بعد جحود المقر لقول البزازي رحمة الله عليه اقر انه تزوج فلانة
في صحته او مرض ثم جحد وصدقته المرأة في حياته او بعد موته جاز (تكملة وكنز ودر مختار)
وصحیح است از جانب آن کسیکه اقرار برایش شده راستگوی نمودن اقرار کننده را بعد از مردن
او اقرار کننده بزن بودن زنی برای او و از جهت اینقول امام بزازی رح که کسی اقرار کرد در حال
تندرستی یا مرض خود که فلانه زن را بنکاح گرفته ام و آنزن او را راستگوی نمود در زندگی آن اقرار
کننده یا بعد از مردنش و اینشود راستگوی نمودن او وصح بالمولى من جهة العتاقة ان اريكن
ولاؤه ثابتا من جهة غير المقر له (هداية ودر مختار) سواء كان اعلى او اسفل بان كان
معتقا او معتقا وكذا من جهة الموالاة ان كان الاول قد عقل عنه (تكملة)
وصحیح است اقرار کردن بمولی از جهت آزادی بشرطیکه آزادی او از جانب غیر آن کسیکه اقرار برایش
شده ثابت نشده باشد برابر است اینکه مولای اعلی باشد یا مولای اسفل مولای اعلی آنکه آزاد کننده
باشد و مولای اسفل آنکه آزاد کرده شده باشد و همچنین صحیح میشود اقرار کردن مرد از جهت عقد
موالات و آن چنان است که کسی از دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده با کسی چنین عقد
کند که اگر جنایت کردم دیت آنرا بده و اگر بمردم میراث من از تو و صحیح شدن اقرار از جهت موالات
باین شرط است که شخص اول که اقرار کننده است دیت داده باشد از طرف او و با وجود اقرار المرأة بالولد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 260 of 362

والزوج والمولى (هداية) ويكون حكم الاقرار بالاشياء المذكورة حالة الصحة وحالة المرض (نتائج الافكار)
در وا ميشود اقرار زن بمادر و پدر و شوهر و مولا، و برابر است در صحيح شدن اقرار بخبرهاى ذكر كرده
حال تندرستى اقرار كننده و حال بيمارى او و لابد من تصديق هؤلاء (كنز) يعنى تصديق الوالدين
والزوجة والمولى الزوج (عيني) ولو كان المقر له عبد الغير فادعى انه ابوه او انه زوجها او كانت امته وافقر
انها زوجته اشترط تصديق مولاه (بتوير و تكمله) و ناچار است در صحيح شدن اقرار اقرار كننده
از راستگوى نمودن همين كسانيكه ذكر شدند يعنى پدر و مادر و زن و خواجه و شوهر و اگر كسيكه اقرار
برايش شده غلام ديگرى بود و اقرار كننده دعوى كرد كه اين غلام پدر من يا شوهر منست يا كنيز كى
بود و اقرار كننده دعوى كرد كه زن من است در اينصورت شرط شده است در صحيح شدن اقرار او
راستگوى كردن خواجه آن كنيز و غلام را اقرار كننده را و تصديق الزوج بعد موتها بان اقرت
بنكاح لرجل وماتت فصدقها الزوج لم يصح عند ابي حنيفة (كنز و تكمله) لانقطاع النكاح بموتها
(در مختار) حتى يجوز لها ان تتزوج اختها او اربعا سواها (تكمله) ولهذا لا يحل له غسلها بعد موتها
باتفاق اصحابنا رحمهم الله ولا عدة عليه (نتائج الافكار) و راستگو كردن شوهر زن را بعد از مرگ زن
باينطريقه اقرار كرد زنى بنكاح براى مردى و آنزن مرد بعد ازان راستگوى كرد آنزن را شوهر او صحيح نخواهد
نزد امام ابو حنيفه رح از جهت قطع شدن نكاح بسبب مردن آنزن زيرا كه روا ميشود مر آن مرد را
بنكاح گرفتن او خواهر آنزن را يا بنكاح گرفتن او چهار زن ديگر را بعد آنزن و ازين جهت قطع شدن
نكاح روا نيست مر ين مرد را غسل دادن آنزن بعد از مردن زن باتفاق علماء رحمهم الله تعالى
واذا اقر رجل لرجل بعبد فمات العبد وترك كسبا اكتسبه بعد الاقرار ثم صدقه المقر له استحق الكسب والارش (نتائج)
اگر اقرار كرد مردى براى مردى بغلامى و آنغلام مرد و ترك گذاشت مالى را كه بكسب حاصل كرده بود
آنرا بعد از اقرار كردن او و بعد ازان راستگوى كرد او را كسيكه اقرار برايش شده در اينصورت

فايده
در اينكه روا نيست راستگو
گردن شوهر زن را بعد
از مردن او

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 261 of 362

بحق میبرد میراث انعلام را ولا یقبل اقرار المرأة بالولد الا ان یصدقها الزوج
او تشهد بتعین الولد وبانتانه قابلة او امرأة غیرها لو وجد هذا اذا کانت المرأة
ذات زوج او معتدة منه فادعت الولد منه بان طلقها او مات عنها فادعت الولد فلا بد
تصدیق الزوج او الولادة فان کذب یکفی شهادة القابلة او امرأة غیرها (هدایه) وهو مختار (تکمله)
وقبول میشود اقرار زن بولد مگر انکه راستگوی کند او را شوهرش یا شاهدی بدهد بمعلوم نمودن ولد
یا بانثیات او زن قابله یا یک زنی غیر از قابله اگر شوهر او منکر بود از ان ولد و انحکم وقتیست که زن
خداوند شوهر باشد یا در عدت شوهر باشد و آنزن دعوی ولد را از ان شوهر کند پس در ینصورت
ناچاریست از راستگوی نمودن شوهر یا وارثان شوهر مرد را و اگر آنزن دران دعوی در نکوی
نموده شد در ینصورت شاهدی یک زن قابله یا دیگر زنی بغیر از قابله کافی میشود اما النسب الثابت
بالفراش فبعد اعترافه بالولادة تثبت نسبه لقیام فراشه فان نفاه لا عن اما لزوجیة الولد
او تعیین الولد فانه یثبت بشهادة امرأة لانه مما لا یطلع علیه الرجال عادة حتی لو شهد رجل
کما یفهم هذا کله من باب ثبوت النسب ولا بد من العدالة کما فی سائر انواع الشهادة (تکمله)
اما نسب ثابت بسبب فراش پس آن نسب بعد از اقرار کردن شوهر بزادن آنزن ثابت
میشود مگر آن ولد از شوهر او نیست از جهت ثابت بودن فراش شوهر او در ان زن و اگر نفی
کرد شوهر آن ولد را و گفت که از من نیست لعان کند ما اگر شوهر منکر شد از زادن آنزن
و یا از معلوم نمودن ولد پس نسب آن ولد ثابت میشود بگواهی یک زن زیرا که زادن همان یک
کس مردان بر آن خبر نمیشوند از روی عادت پس اگر شاهدی داد بر زادن آنزن مرد می صحیح میشود
شاهدی او چنانچه همه این حکمها از باب ثبوت نسب معلوم و فهمیده میشود و ناچاریست در ین
شاهدی از عادل بودن شاهد چنانچه در دیگر قسمهای شاهدی و ذوی المواهب فی لو جد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 262 of 362

ولادة معتدة فثبوته بشهادة رجلين او رجل وامرأتين او بحبل ظاهر او باقراره او تصديق الورثة
وهذا كله في عدة البائن اما معتدة الرجعي فانه يثبت نسبه وان جاءت به لاكثر من سنتين ويكون رجعة
وحينئذ فتكون زوجة لا معتدة ويكفي في اثباته عند الجحد شهادة امرأة على ما اختاره في البحر (تكملة)
ودر كتاب مواهب آورده كه اگر سنگر شد شوهر از زادن زن سنگر در عدت او بود پس ثابت
شدن زادن او بشاهدي دو مرد يا يك مرد و دو زن است يا بحمل ظاهر يا باقرار كردن شوهر
يا براست گوي نمودن ورثه شوهر است مر آن زن را و همه اين حكمها در حق عدت طلاق باين است
اما زنكه در عدت طلاق رجعي باشد پس ثابت ميشود نسب ولد او اگرچه زاده باشد اورا
زياده از دو سال از وقت طلاق و ثبوت نسب او رجوع كردن شوهر است
با آن زن پس آن زن در اين صورت زوجه او ميشود نه معتدهٔ طلاق رجعي و كافيست در ثابت
شدن آن ولد وقت منكر شدن شوهر شهادت يك زن بنابر روايتيكه اختيار كرده است
آنرا در كتاب بحر رائق وصح اقراره مطلقا والمرجوع بشهادة ولا تصدقين من الزوج ان لم تكن زوجة
ولا معتدة (در مختار و تكملة) وصحيح ميشود اقرار زن بهر تقدير اگرچه موجود نشود شاهدي و نه
راستگوي نمودن از جانب شوهر اگر آن زن شوهر دار و معتده نباشد وان كانت زوجة
وادعت انه من غيره يصح اقرارها في حقها فقط (تنوير و در مختار) ولو ادعاه الزوج منها لم يصدق في حقها
الا ببينة بينها (تكملة و در مختار) و اگر زن شوهر دار بود و دعوي كرد كه اين
ولد من از ديگر شوهر است صحيح ميشود اقرار او تنها در بارهٔ خودش اگر نسب آن ولد را شوهر
دعوي كرد از همين زنش راستگوي كرده نميشود در بارهٔ آن زن مگر بسا راستگوي نمودن
او و شوهر خود را لو قوت مجهولة النسب بانها بنت لهما وصدقها الاب وكذبها الزوج انتفى
النسب عنهما (عالمگيري و اشباه) اگر اينكه نسب و معلوم نبود اقرار كرد باينكه دختر پدر شوهر خودم

فائده
در اينكه صحيح ميشود اقرار زن
كه شوهر دارد و معتده نباشد
بوله

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 263 of 362

فایده

پیدا شود شوهرش او را سرزنش نمود و شوهرش او را در رو نکوی کرد در ان اقرار فسخ میشود
نکاح میان آنزن و شوهرش وقعت حادثة بالقاهرة وهی ان شخصا اقر فی مرض
موته بان فلانا اخی شقیق و لهذا المقر اخت شقیقة والمقر له ابوه غیر ابی المقر
وکل منهما حر الاصل من الاب والام وصدقت اقرارا خیها حتی لا یشارکها
بیت المال وهی شافعیة المذهب وثبت الاقرار بین یدی قاض حنفی وحکم بصحته
قاض شافعی فنازع صاحب بیت المال المقر له وداروا سؤالهم بین العلماء
فمنهم من اجاب بصحة الاقرار وهم الاکثر ومنهم من اجاب ببطلانه
ومنهم علامة الوری الشمس الرملی رحمه الله تعالی قال بعض الفضلاء
من الحنفیة ومقتضی مذهبنا بطلان الاقرار اقول یعنی فی خصوص هذه
المسئلة والا فلا یستحیل شرعا ان یکون لواحد ابوان او ثلاثة الخ کما فی والد البحر
المشترکة اذا ادعاه الشرکاء بل قد یثبت نسب الولد الحر الاصل من الطرفین کما فی اللقیط اذا ادعاه
رجلان حران کل واحد منهما من امرأة حرة کما فی الخانیة (حموی)

واقع شده بود حادثه در موضع قاهره مصر و آن حادثه این بود که شخصی اقرار کرد در مرض مرگ
خود بر اینکه فلان برادر من هست از طرف پدر و حال آنکه اقرار کننده خواهری بود از طرف پدر
و پدر کسیکه اقرار برایش کرده شده غیر از پدر اقرار کننده بود و هر کدام از اقرار کننده و کسیکه اقرار
برایش شده در اصل خود آزاد بود ند از طرف پدر و مادر و راستگوی نمود آن خواهرش اقرار
برادر خود را تا شریک نشود با آن خواهر در میراث برادر او بیت المال و آن خواهر او شافعی مذهب
بود و ثابت شد اقرار آن شخص بحضور قاضی حنفی مذهب و حکم کرد بر صحیح بودن حکم او قاضی شافعی
مذهب پس دعوی کرد صاحب بیت المال با کسیکه اقرار کرده شده برایش و سوال

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 264 of 362

میان علما میگوید پس بعضی از علما کسی است که حکم کرده بصحیح بودن اقرارش و ایشان اکثر
علما اند و بعضی از ایشان کسی است که حکم کرده به باطل بودن اقرار او و از جمله ایشان علامه
در اشمس الدین رحمی است رحمه الله و گفته بعضی از فاضلان حنفی مذهب که مقتضا مذهب ما باطل بودن
این اقرار است و من میگویم که مراد بعض فاضلان خاص در همین مسئله است و اگرنه محال و مخالف
است از روی شرع که یک شخص را دو پدر یا سه پدر تا پنج پدر باشد چنانکه در ولد کنیز مشترک اگر دعوی
آن ولد را همه شریکان بلکه کاهی ثابت میشود نسب یک شخص که در اصل خود آزاد باشد از طرف پدر
و مادر از دو پدر چنانکه در کودک یافته شده اگر دعوی کند او را دو مرد آزاد هر کدام ایشان از زن
آزاد چنانچه ذکر شده در کتاب آثار حنفیه و من اقر بنسب من غیر الوالدین والولد لم یلحق والاخ والعم
والجد والابن الا اذا کان فی حیوة ابنه لا یقبل اقراره فی النسب وان صدقه المقر له الا
ببرهان اقامه المقر له علی المقر علیه وهو من حمل علیه النسب ومنا اقراراشین من ورثة المقر علیه
ضعیف فی الحکم الی غیرها اما اقرار ورثة المقر لا یثبت النسب بانه کتصدیقه (هدایه وشارح الامکار ودر مختار وتکمله)
و کسیکه اقرار کرده بنسب کسیکه پدر و مادر و پسر صلبی نبود مانند برادر و عمو و پدر کلان و پسر پسر که در حال
زندگی پسر او باشد قبول میشود اقرار او در نسب درباره غیر اقرار کننده اگرچه راستگوی کند اقرار کننده را
آن شخصیکه اقرار برایش کرده شده است مگر قبول میشود اقرار او بنسب بشاهد اینکه اقرار کننده یا
کسیکه اقرار برایش شده یکدر است از ابران شخصیکه اقرار کرده شده است برای او و آن شخص کسی است
که نسب برای او بار کرده شده است و از همین قبیل است اقرار کردن دو نفر از ورثه کسیکه اقرار
کرده شده است برای او پس تجاوز میکند حکم از ان دو نفر اقرار کننده بغیر ایشان تا اقرار کردن
ورثه آن شخصیکه اقرار برایش کرده شده است نعمت نمیکند نسب را زیرا که اقرار ایشان نه
راست گوی نمودن خود است اقرار کننده را و کذا لو صدقه المقر علیه والورثة وهم من اهل

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 265 of 362

وهم من اهل التصديق (در مختار) بان يكونوا عاقلين بالغين وقت نصاب الشهادة لكن هذا بالنظر لثبوت
النسب واما بالنظر لاستحقاق الارث فيستحقه ولو المصدق امرأة واحدة كانت هي الوارث فقط (تكملة)
وما نند شاهد گذرانيدن هست اگر راستگوی گردد اقرار كننده را آن كسيكه اقرار براو شده يا
وارثان او اقرار كننده را راستگوی نمودند و حال انكه ايشان از اهل راستگوی نمودن نبودند
چنانچه ايشان عاقل و بالغ باشند و نصاب شاهدی تمام باشد كه دو مرد يا يك مرد و دو زن باشند
وليكن اين شرط در شاهدان نظر بثابت شدن نسب هست اما نظر بعقد ارث شدن ميراث
پس ميراث راجع ميشود اگرچه راستگوی كننده يك زن باشد كه تنها آن زن باقرار كننده وارث باشد
ويصح في حق نفسه حتى تلزمه المقر لاحكام من النفقة في حال صغره اذا كان ذا رحم محرم من المقر
والحضانة والمراد من الحضانة الضم اذا كان المقر له بنتا بالغة يخشى عليها الفساد او
على ذلك الاقرار (در مختار و تكملة و بتاتارخانية) و صحيح ميشود اقرار بنسبيكه دران بار كردن نسب
بر ديگری باشد درباره خود اقرار كننده پس بر اقرار كننده لازم ميشود حكمهای اقرار او از نفقه دادن
در حال زندگی اقرار كننده اگر آن شخصيكه اقرار برايش شده هست ذی رحم محرم اقرار كننده باشد و لازم
ميشود اقرار كننده را حضانت و تربيت و مراد از حضانت باخود يك جا داشتن آن كسی هست كه
اقرار برايش شده اگر وی دختر بالغه باشد كه خوف فتنه براو بود و لازم ميشود بر اقرار كننده ميراث
اگر اقرار كننده و كسيكه اقرار برايش شده يكديگر خود را راستگوی كرده باشند بران اقرار فان كان
المقر بنحو ما ذكر وارث معروف غير الزوجين كالصاحب الفرض والعصبات او مولى العتاقة
او بعيد كذوی الارحام و مولى الموالات فهو اولى بالميراث من المقر له حتى لو اقر باخ
وله عمة او خالة فالارث للعمة والخالة ولا يكون له الثلث بالوصية لانهما اوجبتا
وانما وجبتا له (هدايه و بتاتارخانيه و تكمله) واگر آن كسيكه اقرار كرده مانند اين كسان كه براه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 266 of 362

وعم هست وارث حلوی غیر زوجین بود که نزدیک باشد مانند صاحبان فرض وعصبها اگرچه خواجه آزاد کننده باشد یا دور باشد مانند ذوالارحام ومولای موالات پس این وارث معلوم نزدیک یا دور بهتر هست بگرفتن میراث ازان شخصیکه اقرار برایش شده هست پس اگر اقرار کرد به برادری ومراورا عمو ویا خالو بود پس میراث او مر آن عمو خاله راست ومر آن شخصی را که اقرار برایش شده هست سوم حصهٔ مال بطریق وصیت نمیشود زیرا که اقرار کننده لازم نکرده مال خود را برای او بطریق وصیت وجز این نیست که واجب کرده بود آنرا برای او بطریق میراث

وان لم یکن له وارث غیره مطلقا استحق المقر له میراثه ویکون مقتصرا علیه ولا ینتقل الی فرع المقر له ولا الی اصله وان لم یثبت نسبه منه والظاهر ان المقر یرث المقر له لانه صدقه وهو اقرار لکنه یتأخر عن الوارث المعلوم (هدایه وتکمله)

اگر اقرار کننده را وارث غیر از آن شخصیکه اقرار برایش شده نبود نه وارث نزدیک ونه وارث دور درینصورت آن شخصیکه اقرار برایش شده بحق میبرد میراث اورا وکوتاه کرده میشود اقرار او بر خود آن شخصیکه اقرار برایش شده ونقل نمیشود باولاد وپدران ومادران او اگرچه ثابت نمیشود نسب او از اقرار کننده وظاهر آنست که اقرار کننده میراث میبرد از کسیکه اقرار برایش شده زیرا که او اقرار کننده را راستگوی کرده وراستگوی کردن او اقرار است ولیکن در مرتبه پستر میشود از وارث معلوم ومن اقر

باخ ثم اوصی لآخر بجمیع ماله کان للموصی له ثلث جمیع المال (هدایه)

واگر کسی اقرار کرد به برادری بعد ازان وصیت کرد برای دیگری بهمهٔ مال خود درینصورت مر کسی را که وصیت برایش شده سوم حصهٔ همهٔ مال او میشود ولو اقر فی مرضه باخ وصدقه المقر له ثم انکر المقر قرابته ثم اوصی بماله کله لانسان ومات ولا وارث

کان المال جمیعا للموصی له (هدایه ونتایج الافکار) ولا یثبت للمقر له (کافی)

فایده
در اینکه اقرار کند به برادری کسی بعد ازان وصیت کند تمام مال خود را بدیگری

فایده
در اینکه اقرار کند در مرض خود به برادری کسی وتصدیق او را کند ننوشته

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 267 of 362

ولو لم یوص لاحد کان لبیت المال (هدایه) لان انکاره رجوع والرجوع عن مثل هذا
صحیح بمنزلة الرجوع عن الوصیة (نتایج) والوصیة یصح الرجوع عنها سواء قبل الموصی له او لا
واگر شخصی اقرار کرد در مرض مردن خود به برادری و را مستکوی گرد او را آن شخصیکه اقرار برایش
شده و بعد ازان اقرار کننده منکر شد از قرابت و برادری او و بعد ازان اقرار کننده وصیت کرد
همه مال خود را برای کسی و آن وصیت کننده مرد و او را وارثی نبود در ینصورت مال او مر آن
شخصی را میشود که وصیت برایش شده و هیچ چیزی نیست مر آن شخصی را که اقرار کرده شده است
برای او و اگر وصیت نکرده بود برای کسی در ینصورت مال او از بیت المال میشود زیرا که منکر
شدن او رجوع است و رجوع کردن از مانند این اقرار صحیح است بخلاف رجوع کردن از وصیت و
رجوع کردن از وصیت صحیح میشود برابر است که قبول کرده باشد وصیت او را آن شخصیکه وصیت
برایش شده یا قبول نکرده باشد جاریة بین رجلین جاءت بولد فقال احدهما
هو ابني وابنك لوابنك وابني او ابننا فان صدقه شریکه یثبت نسبه
من المقر وصارت الجاریة ام ولد له تبعا للنسب ویضمن نصف قیمتها
للشریك موسرا کان او معسرا ولا یضمن قیمة الولد ونصف العقر بنصف
قصا وان کذبه شریکه فالجواب کذلك الا ان هنا یجب للشریك علی المستولد نصف العقر
ولا یجب للمستولد علی شریکه نصف العقر کذا فی شرح الزیادات للعتابی (عالمگیری)
کنیزی مشترک بود در میان دو مرد و لد آورد و یکی ایشان گفت که این ولد پسر من و پسر تو است
یا گفت که پسر تو و پسر من است یا گفت که پسر است پس اگر را مستکوی کرد او را شریک او ثابت
میشود نسب او از اقرار کننده و آن کنیز ام ولد او میگردد به تبع نسب و اقرار کننده تاوان میدهد
نیمه قیمت آن کنیز را برای شریک خواه تونگر باشد یا تونگر و تاوان نمیدهد قیمت آن ولد

فایده
در ایجاد اجاره و کنیزی
مشترک میان دو نفر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 268 of 362

و نیمه تا وان جماع به نیمه تا وان جماع مجرا میشود اگر دروغکوی کرد اقرار کننده را شریک او پس حکم
همچنین است که گفته شد مگر اینکه در اینصورت واجب میشود شریک او را بر آن شریکی که ام ولد کرده
آن کنیز را نیمه تا وان جماع آن کنیز و واجب نمیشود آن شریک را که ام ولد کرده است نیمه بر شریک
او نیمه تا وان جماع آن کنیز همچنین ذکر شده است در شرح کتاب زیادات تصنیف امام عتابی رح
رجلان اشتریا غلاما من السوق و کان عبد الرجل ولد عنده فقال احدهما
لصاحبه هذا ابني من ابنك او قال هو ابنك وابني او قال هو ابنا جميعا فقال
صاحبه صدقت او قال كذبت فهو ابن المقر ولا يرجع فيه الى قول الغلام
وان كان يعبر عن نفسه فبعد ذلك ان صدقه شريكه فلا ضمان عليه في الولد
اصلا وان كذبه كان حكم الولد كحكم عبد بين اثنين اعتقا احدهما وان قال
الشريك هو ابنك دوني فعلى قول ابي حنيفة رحمة الله عليه لا يضمن المقر لشريكه
شيئا ولكن يسعى المعتق له في قيمته وعندهما يضمن المقر ان كان موسرا كذا في المحيط اعالكيري
دو مردی خریدند غلامی را از بازار و آن غلام از مردی بود که زاده شده بود نزد او و یکی ایشان شریک
خود را گفت که این غلام پسر من و پسر تو است یا گفت که این غلام پسر تو و پسر من است یا گفت
که این پسر مرد دوی ماست و شریک و گفت که راست گفتی یا گفت که دروغ گفتی پس آن
غلام پسر اقرار کننده است و رجوع کرده نمیشود در این باب بقول آن غلام اگرچه از نفس خود
تعبیر کرده بتواند و بعد ازان اگر راستگوی کرد او را شریک او پس بزرگتر دانی
نیست بر او دران ولد و اگر دروغکوی کرد او را شریک او و درین صورت حکم این
ولد مانند حکم آن غلام است که در میان دو کس مشترک باشد و یکی ایشان او را آزاد کند اگر شریک
او گفت که آن غلام پسر تو است پسر من نیست پس بنا بر قول امام اعظم رح اقرار کننده تا وان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 269 of 362

فایده
در اینکه بخرد دو نفر غلامی را و دعوی کند یکی انها کا و غلام مو من است

فایده
در اینکه دعوی کند یکی از دو شریک کنیز را ام ولد بودن کنیز مشترک

فایده
در اینکه دعوی کند یکی از دو شریک ولد کنیز مشترک را

نماید به بهای شریک خود چیزی را ولیکن سعی کند آن غلام برای شریک خود در ادای آن قیمت خود و نزد صاحبین رحمهما الله تعالی اگر اقرار کند غنی بود تا وان میدهد برای حق خود همچنین ذکر شده است در کتاب محیط رجلان اشتریا عبدا فادعی احدهما ثم شهد علی صاحبه انه کان اعتقه قبل ان یبیعه وصدقه صاحبه سقط الضمان عن المقر بتصدیق صاحبه کذا فی شرح الزیادات للعتابی (عالمگیری) والسعایة فی ان کذبه شریکه فی ذلک ولفقیر ارکبه وورد احادیثه وحکمه فتدبر دو مردی خریدند غلامی را و دعوی کرد یکی ایشان که این غلام پسر من است بعد از ان شاهدی داد بر شریک خود که پدر ستوده آزاد کرده بود وی آن غلام را پیش از آنکه این مدعی پسری او را کرده بود و استسعی کرد او را در آنچه ضامن شده بود از ان را اقرار کننده بسبب راستگوی کردن آن شریک بیش از بهره که برای او شده است در کتاب شرح زیادات تصنیف امام عتابی رحمه الله آنست که غلام سعی کردن قیمت در ادای قیمت خود بدهد واگر دروغگوی کرد او را استسعه نکند او در نسب آن غلام آزاد و از خود در اینصورت حکم آن غلام مانند حکم غلامی میشود که آزاد کرده باشد او را یکی از دو خواجه و بیان حکم او پیش از این گذشت جاریة بین رجلین ادعی احدهما انها ام ولد وقال شریکی کنت اعتقتها قبل ان تقر بها ولکذبه المقر فالجاریة ام ولد للمقر وضمن المقر لشریکه نصف قیمتها کذا فی المحیط (عالمگیری) کنیزی مشترک بود میان دو مرد دعوی کرد یکی از این دو که این کنیز ام ولد منست و شریک او گفت که تو آزاد کرده بودی این کنیز را پیش از اقرار کردن تو بام ولد بودن او و دروغگوی کرد شریک خود را اقرار کننده در آزاد نمودن پس آن کنیز ام ولد اقرار کننده میشود و تاوان میدهد اقرار کننده برای شریک خود نیمه قیمت آن کنیز را همچنین ذکر شده است در کتاب محیط جاریة بین رجلین ولدت فی ملکهما فادعی احدهما الولد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 270 of 362

والاخ الام معا او اقر انه كان اعتقها ثبت نسب الولد من مدعي الولد واصار ام ولد له
ويضمن لشريكه نصف قيمتها وان زعم الشريك انه لاضمان لانها حيث انها بانت اوعتقته ويضمن نصف عقرها
لاقراره بالوطء ولا يضمن من قيمة الولد شيئا بقولهما من الاصل كذا في شرح الزيادات للعتابي (عالمگيري)
كنيزي مشترك بود ميان دو مرد ولد آورد در ملك ايشان پس يكي ايشان دعوى كرد آن
ولد را و ديگر ايشان مادر آن ولد را كه دختر من است و يا اقرار كرد كه بدرستي آزاد كرده بودم
مادر آن ولد را ثابت ميشود نسب آن ولد از دعوى كننده و ولد و مادر آن ولد ام ولد ميشود
براي دعوى كننده آن ولد و تاوان ميدهد آن دعوى كننده براي شريك خود نيم قيمت
آن كنيز را اگرچه گمان كرده كه تاوان براي من نيست زيرا كه گمان كرده كه اين كنيز دختر من و يا
آزاد كرده شده من است و تاوان ميدهد نيمه تاوان جماع آن كنيز را از جهت اقرار كردن او بوطي
كردن او و تاوان نميدهد از قيمت ولد چيزي را بسبب آبستن شدن آن و لد آزاد از اصل
همچنين ذكر شده است در كتاب شرح زيادات تصنيف امام عتابي رح استيلادها اثر اقرارها
لفلان زوجها منه وصدقته فهي والغلام مملوكان للمقر له ولا يلتفت الى تكذيب الغلام
اذا بلغ وكذلك اذا لم يقل شيئا حتى مات فان كذبته الجارية لم يصدق وتقضى
بقيمتها للمقر له ولا يقضى بالعقر وان مات قبل التصديق والتكذيب صدق ويكون
الابن عبدا للمقر له ولو انكرت ومات قبل الحكم بشيء لا يقضى بشيء حتى يكبر الغلام
فاذا كبر فالقول له ولو كانت الام حية والغلام يعبر عن نفسه فصدقته وكذبه الغلام
او مات كان الغلام وامه للمقر ويضمن قيمتها كذا في محيط السرخسي (عالمگيري)
شخصي ام ولد كرد اسيد كنيز را و بعد ازان اقرار كرد كه اين كنيز مر فلان را است بنكاح داده است و او را گواه
كرد اسيد آن كنيز اقرار كننده را پس آن كنيز و آن غلام ملك آنكسي اند كه اقرار براي او شده

فائده
در اينكه ام ولد كند
شخصي كنيز خود را بعد ازان
اقرار كند كه بنكاح داده بود
بمرد اين كنيز را فلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 271 of 362

واقعات کرده میشود بدرو و نکوی کردن غلام اقرار کننده را وقتیکه بالغ شده باشد و همچنین ملک کسی
میشوند که اقرار برایش شده اگر انغلام چیزی نگفت تا که آن کنیز مرده اگر درو نکوی کرد اقرار کننده
آن کنیز در صورت اقرار کننده را نکوی کرده میشود و حکم میشود بر اقرار کننده بقیمت آن کنیز
برای آنشخص که اقرار برایش شده و حکم کرده میشود بتاوان جماع آن کنیز بر اقرار کننده و اگر
آن کنیز مرده پیش از استکوی کردن و درو نکوی کردن او اقرار کننده را در صورت اقرار کننده
راستکوی میگردد و آن پسر غلام میشود برای کسیکه اقرار برایش شده و اگر منکر شد آن کنیز و مرده پیش
از حکم کردن قاضی بچیزی در صورت حکم کرده میشود بچیزی تا که انغلام بالغ شود پس اگر آن پسر
بالغ شد پس معتبر قول اوست و اگر مرد آن پسر زنده بود و آن پسر از نفس خود تعبیر کرده و سخن
کرده میتوانست و راستکوی کرد کنیز اقرار کننده را و درو نکوی کرد او را و آن پسر یا راستکوی
کرد او را آن پسر درو نکوی کرد او را آن کنیز آزاد میشود و آن پسر و مادر ام ولد میشود برای اقرار کننده
و تاوان میدهد باقرار کننده و قیمت آن کنیز را همچنین ذکر شده است در کتاب محیط خرسی

قال محمد رحمه الله رجل اقر بعبد ولعبده ابن ولا ابن عبده ابنان ولد في بطنين وكلهم مسلمون
لمثل المولى فقال المولى في صحته احدهم ولدي يؤمر بالبيان ما دام حيا ففي اي يوم بين
يثبت نسبه منه وعتق ما بعده لا وان مات قبل البيان فالعبد يسعى في ثلثة
ارباع قيمته وابنه في ثلثي قيمته وكل واحد من الاصغرين في ربع قيمته كذا في المحيط شرح
جامع الكبير علي هامش ي وهذا عندهما وعتق عن كل واحد ربعه عند ابي حنيفة رح (كافي)

فایده
اگر شخص بگوید بردی که غلام اوست یک پسری باشد و آن پسر را دو پسر باشد که یکی از ینها پسر آن پسر است

کسی شهادت داد که مرد این غلام بود و مر آنغلام را پسری بود و مر پسر آنغلام را دو پسر بود که بعد از دو و حکم زاده شد بود
و همه ایشان در سال خود چنان بود نکه زاده می شد اند ایشان از زمانه خواجه ایشان آن خواجه در حالتیکه زنده بود خود گفت که یکی ازین اولاد
او مرد میشود او را و بر بیان کردن آنولد که کدام ایشان است پس هر که او را ایشان که پیدا کرده میشود نسب او از آن خواجه و آزاد می شوند

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 272 of 362

کسانیکه بعد از او میباشند و بعد از او زاده شده اند و اگر خواجه پیش از بیان کردن خود مرد
پس انغلام سعی کند در اداء کردن سه چهار یک قیمت خود برای ورثهٔ خواجه و پسر آن غلام
سعی کند در اداء کردن دو سه یک قیمت خود و هر کدام ازان پسران خود و تر و چهارم حصه قیمت خود
همچنین ذکر شده است در کتاب تحریر شرح جامع کبیر و انچنین تر و صاحبین است رحمهما الله تعالی
و آزاد کرده میشود از هر کدام ایشان چهارم حصه او نزد امام اعظم رح قال الله تعالی فی لیه
هو بری لها ستولد لی او کاتبنی و صدقها و قال ذو الید بل نتامتی فهو لذی الید
عند ابی حنیفة و محمد رحمهما الله تعالی و لو کان لها ابن فقال انا ابن فلان و اخلم و لد و قال
فلان هو ابنی و قال ذو الید ابنک و اما عامتی فالقول للذی الید عند ابی حنیفة رحمة الله علیه کذا فی
کبیری گفت غیر ذو الید را که این شخص مدبر یا ام ولد کرد اینده است مرا یا مکاتبه کرد اینده است مرا
و را استکوی کرد آن شخص آن کنیز را و ذو الید گفت که نه چنین است بلکه تو کنیز من هستی پس
در ینصورت آن کنیز از ذو الید است نزد طرفین رحمهما الله تعالی و اگر آن کنیز را پسری بود و آن
پسر او گفت که پسر غلام و مادر من ام ولد او است و آنغلان گفت که این پسر از منست و ذو الید گفت
که تو غلام منی و مادر تو کنیز منست پس در ینصورت معتبر قول ذو الید است نزد امام اعظم رح الله تعالی
عبد بین رجلین قال احدهما لصاحبه اعتقناه او قال اعتقه انا و انت او اعتقته انت و انا و صاحبی
صاحبی فی ذلک کل عتق العبد عنهما و صار مولی لهما و ان کذبه صاحبه عتق العبد علی المقر
باقراره و صار العبد مشترکا بین اثنین اعتقه احدهما فیکون للشریک خیارات ثلثة
عند ابی حنیفة رح و اما عندهما رح یتعین الضمان ان کان المقر موسرا و السعایة ان کان معسرا
و ولاؤه نصیب المقر له و ولاء نصیب شریکه موقوف فان عاد الی التصدیق و ما اخذه
من الضمان او السعایة و ثبت الولاء منه کذا فی المحیط (عالمگیری)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 273 of 362

غلامی میان دو مرد مشترک بود یکی ایشان دیگر خود را گفت که آزاد کرده ایم هر دو ما این غلام را
یا گفت که آزاد کرده ام او را من و تو یا آزاد کردی او را تو و من در استسکوی کرد او را شریک او در همه
انیقول یا در منصورت آزاد میشود آن غلام از ایشان و آزاد کرده نشد از ایشان میشود و اگر در عکوی
کرد او را شریک او آزاد میشود بر اقرار کننده بسبب اقرار او و آن غلام مانند غلامی میشود که میان دو شخص
مشترک باشد و آزاد کند او را یکی ایشان پس میرسد شریک او را اختیارهای سه گانه نزد امام ابوحنیفه
که خواهد حصهٔ خود را از اقرار کننده میگیرد و یا از کسب آن غلام میگیرد و یا آزاد میکند او را و نزد صاحبین
رحمهما الله تعالی تا وان حصهٔ او معلوم میشود بر آزاد کننده که اقرار کننده است بشرطیکه تو انگر باشد
و سعی کردن آن غلام معلوم میشود در ادا کردن حصهٔ او اگر اقرار کننده ناتوان باشد و میراث حصهٔ اقرار
کننده از مال آن غلام مر اقرار کننده را است و حصهٔ میراث شریک او موقوف است پس اگر بکشش
گشت بر استسکوی نمودن اقرار کننده رد کند و پس بدهد آنچیزرا که گرفته است از اقرار کننده از تاوان
یا از کسب آن غلام و ثابت میشود میراث او از مال آن غلام همچنین ذکر شده است در کتاب محیط

اذا اقر رجل انه اعتق عبده هذا امس وهو كاذب عتق في القضاء ولم يعتق فيما بينه وبين الله
تعالى كذا في المبسوط (عالمگیریه) اگر اقرار کرد مردی که آزاد کرده ام غلام خود را دیروز و حال آنکه او
دروغگوی بود آزاد کرده میشود آن غلام در ظاهر حکم شرع و آزاد کرده نمیشود در میان او و میان الله تعالی
همچنین ذکر شده است در کتاب مبسوط ولو قال اعتقتك امس وقد كان شاء الله تعالى لم يعتق
وكذلك لو قال اعتقتك امس واما اشتراك اليوم وكذلك قوله اعتقتك قبل
ان اشتريتك كذا في الخلاصة (عالمگیریه) و اگر شخصی گفت غلام خود را که آزاد کرده ام ترا دیروز در حالیکه
بودم که انشاء الله تعالی آزاد نمیشود و همچنین اگر گفت که آزاد کرده ام ترا دیروز و حال آنکه او را خریده
بود امروز و همچنین آزاد نمیشود باین قول خواجه که آزاد کردم ترا پیش از انکه خریده بودم ترا همچنین ذکر شده است

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 274 of 362

در کتاب حاوی و لو قال اعتقتك ان دخلت الدار لم یعتق حتی یدخل الدار و لو قال
جعلت امرك فی یدك فی الحال امس فلم تعتق نفسك و قال العبد بل اعتقت نفسی
لم تعتق کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری) اگر شخصی گفت غلام خود را که آزاد کردم ترا اگر درآمدی در سرای
آزاد کرده بیشود تا که درآید سرای و اگر گفت که گرداینده بودم اختیار ترا در دست تو در آزاد کردن تو دیر
و آزاد نکردی تو خود را و گفت آن غلام که نه چنین ست بلکه آزاد کردم نفس خود را در منصورت آزاد کرده نمیشود
همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی و لو قال اعتقتك علی مال و قال العبد اعتقتنی
بغیر مال فالقول قول العبد و لو قال اعتقتك علی مال امس فلم تقبل فقال العبد قبلت
او قال اعتقتنی بغیر شیء فالقول قول المولی کذا فی المبسوط (عالمگیری)
اگر شخصی گفت غلام خود را که آزاد کردم ترا بر مال و گفت غلام که آزاد کرده مرا بغیر مال پس معتبر قول غلام ست
و اگر گفت که آزاد کرده ام ترا بر مال دیروز و قبول نکردی و گفت غلام که قبول کردم و یا گفت که آزاد کرده مرا
بدون چیزی پس معتبر قول خواجه ست همچنین ذکر شده ست در کتاب مبسوط و لو قال کاتبتك
امس علی الف درهم فلم تقبل الکتابة و قال العبد بل قبلتها فالقول قول العبد
و لو اقر انه کاتب عبده امس علی الف درهم لابل هذا و ادعی کل منهما الکتابة جاز کذا
فی المبسوط (عالمگیری) اگر شخصی غلام خود را گفت که مکاتب کردم ترا دیروز بعوض هزار درم
و قبول نکردی مکاتب شدن را و آن غلام گفت که نه چنین ست بلکه قبول کردم آن هزار درم پس
معتبر قول آن غلام ست و اگر اقرار کرد که مکاتب کرده ام این غلام خود را بعوض هزار درم نه چنین ست
بلکه مکاتب کرده ام این غلام دیگر خود را و دعوی کرد هر کدام ایشان مکاتب شدن خود را و اشتهار
این دعوی ایشان همچنین ذکر شده ست در کتاب مبسوط و لو اقر انه کاتب عبدا قبل ان
یملکه او انه کاتبه امس و انما اشتراه الیوم لم یصح و لو اقر انه کاتبه امس ان شاء الله

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 275 of 362

فالقول قوله ولو قال استفدت الدار المغصوبة قال الكاتب لم يكن صحيحا
فالكتابة جائزة ولا يصدق المولى على شراء الدار وكذا البيع في جميع عقوده
الوجه كذا في الهداية (عالمگيري) اگر شخصي اقرار كرد كه مكاتب كرده ام غلام خود را پيش
از انكه مالك شده بودم او را يا مكاتب كرده ام او را در زمان حال اگر خريده بود و يا ميراث بوي نميشود
باقرار او و اگر اقرار كرد كه مكاتب كرده بودم او را در زمان گذشته بوده كه الحال مالك نيست قول
خواجه است كه مكاتب نميشود و اگر گفت كه استثناء كرده بودم اختيار را در امضاء و فسخ كتابت گفت كه
در عقد اختيار نبود پس مكاتب شدن روا است و راست گوي كرده نميشود خواجه در شرح كتاب
و همچنين است فروختن در همه اين وجوه همچنين ذكر شده است مكاتب حيله كه او را در بدايه نمرقوم
انها كتابة مدبرة لآخر ضيعة ما مذهب لم يصح عند الحاوية يعني من جميعها ولا يمنع
من استخدامها وطئها ما قضاه وفي الذخيرة لا يقبل ان كان كما يقول و
ان تداعيا جعل مقبوضا لقول المقر وعليه القرار قياسا ولا يتوقف عليه
استحسانا كذا في محيط السرخسي (عالمگيري) شخصي در بيرون كوفه اقرار كرد كه اين
كنيز را ديگر شخص بود غصب كرده بودم او را از او راست گوي كرده نميشود و اين كنيز را و ان مرد
قيمت آن كنيز را و اقرار كننده ميگيرد و اقرار كننده منع نميشود از طلب قيمت از آن كنيز و اندازه
درون آن از روي ظاهر حكم خرج از روي ديانت حمل كننده را اگر چنان باشد كه گفته كه در بره ديگر
كس سهم بود اگر گفت آن كنيز را ميكايل پس گرفته و وي قصاص سهم براي اقرار كننده و اگر گفت
كسيكه اقرار بر او شده پس بر او قصاص است از روي قياس و قصاص بر او نيست از روي
استحسان (عالمگيري) ذكر شده در كتاب محيط سرخسي رح جارية بين رجلين قال احدهما
لصاحبه دبرتها انا وانت او قال دبرتها انت وانا او قال دبرتها ان صك حتفه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 276 of 362

فی ذلک فهی مدبرة لهما وان کذبه صاحبه فی ذلک صار بمنزلة جاریة بین
رجلین دبرها احدهما والحکم ثمة ان عند ابی حنیفة رحمة الله علیه للشریک
خیارات خمسة ان شاء دبر نصیبه وان شاء ترک نصیبه علی حاله
وان شاء ضمن المقر المدبر ان کان موسرا وان شاء استسعی الجاریة ان کان
المدبر معسرا وان شاء اعتق نصیبه فان ضمن المقر کانت الجاریة نصفها
مدبرة المقر والنصف الآخر موقوف تخدم المقر یوما وتوقف یوما فان اختار
الشریک الی تصدیق المقر صارت مدبرة بینهما ورد علی المقر ما اخذ من الضمان
وان لم یرجع الی تصدیقه حتی مات احدهما ولا مال له سوی الجاریة فان مات
المقر وصدقته الجاریة فیما قال سعت فی ثلثی نصف قیمتها لورثة المقر واما اذا کذبت
الجاریة المقر فیما قال سعت فی ثلثی قیمتها فی ظاهر الروایة وان مات المنکر فان صدقت الجاریة
المقر فیما اقر فانها تسعی للمقر فی جمیع قیمتها وان کذبت الجاریة المقر فیما اقر فانها تسعی
للمقر فی نصف قیمتها وذلک قیمة حصته ولم تسع فی غیر ذلک (عالمگیری)

کنیزی میان دو مرد مشترک بود یکی ایشان مر شریک خود را گفت که مدبر کردم ایم آن کنیز را من تو
گفت که مدبر کردی آن کنیز را تو و من گفت که مدبر کرده ایم او را هر دوی ما پس اگر را سنگوی کرد او را
شریک او درین قول او پس آن کنیز مدبر وی شود هر دوی ایشان را و اگر رد و نکوی کرد او را شریک او
درینصورت آن کنیز بمنزلهٔ آن کنیز مشترک میگردد که میان دو شخص مشترک باشد و مدبر کنند او را یکی
ایشان و حکم درین صورت نزد امام ابو حنیفه رح آن ست که مر آن شریک را که مدبر نکرده ست او را اختیار
هاست پنجگانه ست اگر رضای او میشود حصهٔ خود را مدبر کنند و اگر رضای او میشود حصهٔ خود را بر حال خود
بگذارد و اگر رضای او میشود تاوان بگیرد از اقرار کننده به مدبر کردن اگر تواند کرد و آن مدبر کننده و اگر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 277 of 362

او میشود طلب کند از ان کنیز کسب کردن را اگر آن مدبر کننده تا توان بود و اگر رضای او میشود آزاد
کند حصهٔ خود را پس اگر آن شریک غیور برکننده تا وان حصهٔ خود را گرفت از اقرار کننده درین صورت
همه آن کنیز مدبر برای آن اقرار کننده میشود و همه دیگر او معطل و موقوف میشود خدمت کند یکروز اقرار
کننده را و معطل باشد یکروز پس اگر شریک او باز گشت باستکوی نمودن اقرار کننده و درینصورت آن کنیز مدبر
میکردد میان ایشان و رد کنندان شریک باقرار کننده انچیزرا که تاوان کرفته از او و اگر باز نگشت باستکوی
کردن نمودن اقرار کننده تا کیل ایشان مرد و نبود هیچ مالی مر آن مدبر را بغیر آن کنیز پس اقرار کننده مرد
بود و را استکوی کرده نبود او را آن کنیز را انچیز یکه کفته بود سعی کند آن کنیز را داد کردن دو حصه همه
قیمت خود برای ورثهٔ اقرار کننده اما اگر دروغکوی کرده نبود او آن کنیز اقرار کننده را در ان چیزیکه کفته
سعی کند آن کنیز را داد کردن دو حصهٔ قیمت خود برای ورثهٔ اقرار کننده و ظاهر روایت و اگر آن مستکوی
پس اگر آن کنیز را استکوی کرد اقرار کننده را داد انچیزیکه کفته پس آن کنیز سعی کند برای اقرار کننده در
داد کردن همه قیمت خود و اگر دروغکوی کرد کنیز اقرار کننده را در انچیزیکه اقرار کرده پس آن کنیز
سعی کند برای اقرار کننده در داد کردن نیم قیمت خود و همین نصف قیمت او حصهٔ اقرار کننده ست
و سعی نکند درینصورت در داد کردن غیر نیم قیمت خود و ما اذا ماتا جمیعا احدهما قبل الآخر
فان مات المقر اولا ثم المنکر والجاریة صدقت المقر فیما اقر فحکم المسألة قبل
موت المنکر ان یعتق ثلث النصف الذی هو حصة المقر و یلزمها السعایة
فی ثلثی ذلک النصف وان مات المنکر بعد ذلک وجب علیها السعایة فی
نصیب المنکر للمقر واذا وجب السعایة فی نصیب المنکر للمقر صار ذلک ترکة للمقر
وازداد ترکة المقر واذا ازداد ترکة المقر ازداد الثلث فیسلم لها ثلث
جمیع الرقبة و تسعی فی ثلثی جمیع الرقبة وان کانت الجاریة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 278 of 362

کذبت المقر فیما اقر فکذلک الجواب تسعی فی ثلثی قیمتها وان مات المکر
او لا تقر المقر والجاریة صدقت المقر فیما اقر مشائخنا رحمهم الله تعالی ذکروا
انه یلزمها السعایة فی کل قیمتها وان کانت الجاریة کذبت المقر فیما اقر
فنقول ذکر محمد رحمة الله علیه هذه المسألة قبل موت المقر انه یلزمها السعایة فی
نصیب المقر لا غیر ولم یذکر حکمها بعد موت المقر ومشائخنا رحمهم الله تعالی
ذکروا انه یلزمها السعایة فی کل قیمتها لانه لزمتها السعایة فی کل القیمة
قبل موت المقر فلا یتغیر موت المقر بعد ذلک هذا کله بیان مذهب ابی حنیفة
رحمة الله علیه واما بیان مذهب ابی یوسف ومحمد رحمهما الله تعالی فنصیبها کلها مدبرة
باقرار المقر بعد ذلک ان صدقه الشریک المقر فهی مدبرة بینهما ولا ضمان
علی المقر وان کذبه ضمن المقر نصف قیمتها للشریک موسرا کان او معسرا ویکون
نصفها مدبرا للمقر والنصف الآخر موقوفا ان یعود الشریک الی تصدیقه فان عاد صارت مدبرة بینهما ومرد الشریک
ما اخذ من المقر وان لم یعد حتی مات المقر سعت فی ثلثی نصف قیمتها لورثة المقر لیس علیها غیر ذلک الحال صدقت
او کذبته وبقی المسألة بعد هذا علی مذهبهما علی حسب ما بینا هکذا ذکر فی المحیط (عالمگیری)
واگر اقرار کننده ومنکر مرد نزدیکی ایشان پیش از دیگر خود پس اگر اقرار کننده پیش از منکر مرد و کنیز
را ستکوی کرد اقرار کننده را در اینجا یکی اقرار کرده پس حکم این مسئله پیش از مردن منکر این است که از آزاد
کرده میشود سوم حصه آن نصفی که حصه اقرار کننده است ولازم میشود بران کنیز سعی کردن در اداء
کردن دو سه یکی همان نصف واگر منکر مرد بعد ازان واجب میشود بر کنیز سعی کردن در اداء حصه منکر
برای اقرار کننده و وقتیکه واجب شد بر کنیز سعی کردن در اداء نمودن حصه منکر برای اقرار کننده در بینصورت
این نصف ترکه میراث میکرد از اقرار کننده وزیاده میشود میراث وترکه اقرار کننده وقتیکه زیاده شد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 279 of 362

ترکه و میراث او زیاده میشود سوم حصه میراث او پس بسلامت ماند برای کنیز سوم حصه بهمه رقبه او سعی
کند در اداء کردن دو سیکه همه رقبه خود برای ورثه اقرار کننده و اگر آن کنیز دروغگوی کرد اقرار کننده را
در آنچیز یکه اقرار کرده و پس همچنین ست حکم مسئله که سعی کند در اداء کردن دو سیکه قیمت خود و اگر اول منکر
مرد بعد ازان اقرار کننده و کنیز راستگوی کرد اقرار کننده را در آنچیز یکه اقرار کرده در صورت
مشایخ ما رحمهم الله تعالی ذکر کرده اند که لازم میشود بر کنیز سعی کردن در اداء کردن همه قیمت خود
برای اقرار کننده و اگر کنیز دروغگوی کرد اقرار کننده را در آنچیز یکه اقرار کرده پس میگوئیم که
ذکر کرده ست امام محمد رح حکم این مسئله را که لازم میشود بر کنیز سعی کردن در حصه اقرار کننده نه غیر
آن و ذکر نکرده ست امام محمد رح حکم این مسئله را بعد از مردن اقرار کننده و مشایخ ما رحمهم الله تعالی
ذکر کرده اند که لازم میشود بر کنیز سعی کردن در اداء کردن همه قیمت خود برای اقرار کننده زیرا که
لازم ست بر کنیز سعی کردن در همه قیمت پیش از مردن اقرار کننده پس تغییر نمیکند این حکم بسبب
مردن اقرار کننده بعد ازان و اینکه ذکر شد همه مذهب امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی ست و اما میان مذهب
صاحبین رحمهما الله تعالی این ست که همه آن کنیز مدبره میگردد به سبب اقرار اقرار کننده پس بعد
ازین اگر راستگوی کرد آن شریک اقرار کننده را پس آن کنیز مدبر ست در میان ایشان و تاوان
بر اقرار کننده نیست و اگر دروغگوی کرد او را شریک او تاوان میدهد نیمه قیمت کنیز را برای شریک
خود غنی باشد اقرار کننده یا ناتوان و نصف کنیز مدبر میشود برای اقرار کننده و نیمه دیگر او موقوف تمام
تا که بازگردد شریک او بر راستگوی نمودن اقرار کننده اگر گردید بر راستگوی کردن اقرار کننده آن کنیز مدبر میگردد میان
ایشان و رد کند آن شریک چیز یرا که گرفته ست از اقرار کننده و اگر باز نگردید تا که اقرار کننده
مرد سعی کند کنیز در دو سیکه نصف قیمت خود برای ورثه اقرار کننده همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط

الباب الثامن عشر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 280 of 362

فی الاقرار بالبیع الشراء وفی الاقرار بالعیب فی البیع باب هجده هم ثابت ست در بیان حکم اقرار
بفروختن وخریدن ودر بیان حکم اقرار بعیبی در چیزی فروخته شده لو قال الرجل
بعتك عبدي هذا امس فلم تقبل فقال المشتري قد قبلت فالقول له وكذلك
لو قال المشتري اشتريت منك هذا فلم تقبل فقال البايع بلى قد قبلت
فالقول له لان البيع ينتظم بفعلهما جميعا كذا في محيط السرخسي ح (عالمگيري)
اگر مردی دیگری را گفت که فروخته بودم بر تو اینغلام خود را دیروز و تو قبول نکرده بودی وخریده
گفت که بتحقیق قبول کرده بودم پس درینصورت معتبر قول خریده ست وهمچنین اگر خریده
گفت که خریده بودم اینغلام را از تو و تو قبول نکردی و فروشنده گفت که آری از من خریده بودی
و بتحقیق قبول کرده بودم پس درینصورت معتبر قول فروشنده ست زیرا که عقد فروختن
بفعل هردوی ایشان برابر وحاصل میشود همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط سرخسی ح
اذا اقر الرجل انه باع عبده هذا من فلان وقبض الثمن ولم يسم
فهو جائز ولو سمى واقر انه قبضه كان هذا اجود من الاول ولو سمى ثمنا وقال
لم اقبضه وقال المشتري قد قبضته فالقول قول البايع مع يمينه والبينة على المشتري (مبسوط)
اگر مردی اقرار کرد براینکه فروخته ام اینغلام خود را بفلان وبهای آنرا قبض کرده ام ومعلوم
نکرد بهای او را پس این اقرار او رواست واگر بهای او را معلوم کرد واقرار کرد که آنرا قبض
کرده ام این اقرارش رواتر میشود از اقرار اول او واگر بهای او را معلوم کرد وگفت که آنرا
قبض نکرده ام وخریده گفت که بتحقیق آنرا قبض کرده ام پس درینصورت معتبر قول فروشنده ست
باسوگند شرع گواهان بر خریده ست اقر انه باع داره منه ولم يسميا ثم جحد القبض
باطل وكذا ان سمى المبيع ولم يسم ثمنا فان حد الدار وسمى الثمن يلزمه وان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 281 of 362

ذلک البائع ولا یعرف الشهود الحدود بعینها بعد ان تقوم البینة علی معرفة الحدود کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)

کسی اقرار کرد که بدرستی فروخته ام سرای خود را بفلان و نه نامید و معلوم نکرد آنرا بعد ازان منکر شد

ازان فروختن پس آن اقرار او لش باطل است و همچنین باطل است اقرار او اگر نامید و معلوم کرد

سرای فروخته شده را و بیان نکرد بهای آنرا و اگر بیان کرد حدهای آنرا بر او نامید بهای آنرا لازم میشود

بر او آن اقرارش اگرچه منکر شد فروشنده و نشناسد شاهدان او حدود سرای را بعد ازینکه

بگذراند گواهان او حدهای آن همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی

ولو اقر انه باع عبده من فلان ولم یسم العبد فجحد فهذا اقرار باطل وکذلک لو اقر انه باع

عبدا من فلان غیر ان الشهود لا یعرفونه بعینه (مبسوط) اگر کسی اقرار کرد که فروخته ام

غلام خود را بفلان و معلوم نکرد آن غلام را و منکر شد ازان فروختن پس این اقرارش باطل است

و همچنین باطل است اگر اقرار کرد که بدرستی فروخته ام غلام خود را بفلان ولیکن گواهان نمی شناسند

عین آن غلام را لو اقر انه باع عبدا هذا من فلان ولم یسم الثمن فقال المشتری اشتریته

منک بخمسمائة درهم فالبائع ان یکون باعه بشیء حلف البائع علی دعوی المشتری ولا یلزمه

البیع بذلک الاول وکذلک لو اقر المشتری بشراء من غیر تسمیة الثمن وادعی البائع بمائة سمی فعلیه ما سمی (مبسوط)

اگر شخصی اقرار کرد که این غلام خود را بر فلان فروخته ام و نه نامید بهای آنرا و خریدار گفت که آن غلام را

از تو به پانصد درم خریده ام و فروشنده منکر شد از انکه فروخته باشد آن غلام را بر او بچیزی

در اینصورت سوگند داده میشود فروشنده را بر دعوای خریدار و بر او لازم نمیشود فروختن آن غلام

بآن اقرار او لش و همچنین اگر خریدار اقرار کرد بخریدن چیزی بدون نامیدن بهای آن و فروشنده

دعوای فروختن آنرا نمود به بهای نامید شده و معلوم پس حکم اینصورت و صورت اول برابر است

که فروختن ثابت نمیشود باقرار او لش اذا اقر انه باع هذا العبد من فلان بالف درهم فقال فلان

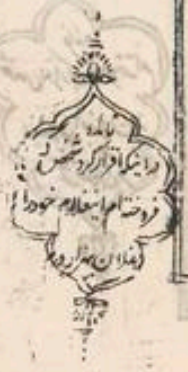

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 282 of 362

ما اشتريته منك بعتني ثم قال بلى قد بعته منك بالف درهم وقال البايع ما بعتكه فالقول
قول المشتري لان ياخذه بالثمن ولو كان حين جحد المشتري الشراء قال البايع صدقت
لم تشتره ثم قال المشتري بعد ذلك قد اشتريته لم يلزمه البيع ولم تقبل منه بينة على ذلك
الا ان يصدقه البايع على ما ادعى من الشراء بعد ذلك فحينئذ تصح دعواه على الشراء بمنزلة البيع المستقبل (مبسوط)
اگر شخصی اقرار کرد براینکه فروخته ام اینغلام را بر فلان بهزار درم و آنفلان گفت که نخریده ام
آنرا از تو هیچ چیز نمی بعد ازان گفت که آری خریده ام آنرا از تو بهزار درم و فروشنده گفت که
نفروخته ام بر تو آنرا پس معتبر قول خریده است و فروشنده را میرسد که از خریده بهای آنرا بگیرد
و اگر در وقتیکه خریده از خریدن منکر شده بود فروشنده گفت که راست گفتی نخریده آنرا پس خریده
بعد ازان گفت که خریده ام آنرا لازم میشود بر فروشنده آن بیع و قبول میشود از خریده شاهدان بر ان
فروختن مگر آنکه راستگوی کند او را فروشنده بعد ازان بر ان چیز یکه دعوی میکند آنرا که خریدن است
پس در ینوقت باهم راستگوی نمودن ایشان یکدیگر خود را بر خریدن بمنزله بیع جدید است اذا اقر البايع
بالبيع وقبض الثمن ثم انكر قبض الثمن واراد استحلاف المشتري فى القياس لا يستحلف وهو
قول ابي حنيفة ومحمد رحمهما الله تعالى وفى الاستحسان يستحلف وهو قول ابي يوسف (قاضيخان)
اگر اقرار کرد مردی بفروختن و قبض کردن بها بعد ازان منکر شد از قبض کردن بها و اراده کرد
سوگند دادن خریده را پس در قیاس سوگند داده نمیشود خریده را و همین قیاس قول طرفین است
رحمهما الله تعالى و در استحسان سوگند داده میشود او را و همین استحسان قول امام ابو یوسف است رح
ولو اقر انه باع هذا العبد من فلان لا بل من فلان فهذا كله باطل ويحلف لكل واحد منهما ان ادعى
الشراء بتمامه (مبسوط) اگر شخصی اقرار کرد که فروخته ام اینغلام را بر فلان نه بلکه بر فلان دیگر پس همه
این اقرار باطل است و سوگند داده میشود هر کدام ازان دو فلان را اگر دعوای خریدن بهای معلوم میکند

فائده
شخصی اقرار کرد که فروخته ام
اینغلام را بفلان نه
بلکه بفلان دیگر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 283 of 362

ولو اقر ان هذا العبد الذي في يديه عبد لفلان اشتريته منه بالف درهم ونقد الثمن
ثم قال بعد ذلك اشتريته من فلان الآخر بخمس مائة درهم ونقد الثمن
فان اقام البينة على ذلك كله فهو جائز وعليه الثمن للاول والثمن للآخر
هذا اذا اقام البينة على البيعين فقط دون نقد الثمنين فاما اذا
اقام البينة على نقد الثمنين فلا شيء عليه لواحد منهما واذا
لم يقم بينة على ذلك فالعبد للاول اذا جحد البيع وان صدق الثاني
في ذلك فلا ثمن خمس مائة وان جحد البيع ضمن له القيمة العبد (مبسوط)

واگر شخصی اقرار کرد که اینغلام که در دست من است غلام فلان است خریده ام آنرا از او بهزار درم
وداده ام باو بهای آنرا بعد ازان گفت که خریده ام آنرا از فلان دیگر بپنجصد درم وداده ام باو بهای
آنرا پس درینصورت دیده شود اگر گذرانیدند شاهد آنرا بهمه این چیزهای که گفته است پس آن
شاهدان او روا است و بروی لازم است بهای آنغلام برای آن فلان اول و بهای آن برای آنغلام
دوم و اینحکم وقتیست که گذرانیده باشند شاهدانرا تنها بر هردو بیع نه بر دادن هردو بها اما اگر گذرانیدند شاهدان
بر دادن هردو بها پس درینصورت هیچ چیزی بروی نیست برای یکی ازایشان و اگر نگذرانیدند شاهد
بدان را بر بیع و نقد دادن بها پس آنغلام مر آن فلان اول راست اگر از فروختن خود منکر بود و اگر
آنفلان دوم او را استحلوی کرد در فروختن خود پس مر او راست پنجصد درم بهای آن و اگر
آنفلان دوم از فروختن خود منکر شد درینصورت اقرار کننده تاوان دهد بهای او
قیمت آنغلام را و لو اقام البينة على الاول ولم يقض على الآخر وصدق الآخر البيع
كان الجواب فيه كالجواب فيما لو قبض البيعين جميعا بالبينة كذا في المحيط (عالمگیری)

واگر در مسئله گذشته گذرانیدند گواهانرا بر فلان اول و نه گذرانیدند بر فلان دوم و آنفلان دوم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 284 of 362

او را راستگوی نمود در فراختن خود پس حکم در ینصورت مانند حکم ست در آن صورت که بهر دو فریق
ثابت شده باشد بشاهدان همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط ولو اقر انه باع
منه بالف درهم وقال المشتری اشتریته بخمس مائة وقد خرج نصف
العبد من ملك المشتری فعلی قول ابی حنیفة رحمة الله علیه القول فی
الثمن قول المشتری سواء رضی البایع باسترداد ما بقی ولم یرض وعلی قول ابی
یوسف رح القول فی الثمن قول المشتری مع یمینه الا ان یرضی البایع ان یاخذ ما بقی
منه ویتبع المشتری بحصة ما خرج من ملکه علی قول المشتری فحینئذ ینجری
التحالف واما علی قول محمد رح فیتحالفان ویترادان قیمة العبد الا ان یشاء البایع ان
یاخذ ما بقی من العبد وقیمة ما استهلك المشتری (مبسوط سرخسی رح)
اگر شخصی اقرار کرد که فروخته ام اینغلام را بر فلان بهزار درم وخرنده گفت که خریده ام آنرا بپنجصد
درم وحال آنکه بتحقیق نیمهٔ آنغلام از ملک خرنده برآمده بود پس بنا بر قول امام ابو حنیفه رح معتبر
در بهاء قول خرنده ست برابرست که راضی باشد فروشنده بباز گرفتن آنچیزیکه باقیمانده از
غلام یا راضی نباشد وبنا بر قول امام ابو یوسف رح قول معتبر در بهاء مر خرنده راست با سوگند
مگر آنکه فروشنده راضی شود بآنکه از خرنده بگیرد باقیماندهٔ آن غلام را واز آنچه خرنده برده تحقیق
نمودن حصهٔ آنچیزیکه از ملک خرنده برآمده بنا بر گفتهٔ خرنده پس در اینوقت جاری میشود سوگند
واین فروشنده وخرنده یکدیگر خود را و اما بنا بر قول بنا بر قول امام محمد رح پس در ینصورت
فروشنده وخرنده یکدیگر خود را سوگند بدهند وباهم رد کنند قیمت آنغلام را بگر آنکه فروشنده
راضی شود که باقیماندهٔ غلام وقیمت آنچیز را که خرنده هلاک کرده بگیرد فی المنتقی رجل اشتری جاریة
وقبضها ثم اقر المشتری انها لهذا المدعی وصدقه البایع فاراد المشتری

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 285 of 362

ان یرجع علیه بالثمن فقال البایع انما کانت للمدعی لانك وهبتها له کان القول
قوله کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری جلد ۳) و در کتاب منتقی ذکر شده هست
که اگر مردی خرید کنیز را و قبض کرد او را بعد ازان خریدار اقرار کرد که این کنیز مر این مدعی را ست و
فروشنده او را راستگوی کرد و خریدار اراده کرد که رجوع کند بهبای آن بر فروشنده و فروشنده
گفت که آن کنیز از مدعی بود زیرا که تو بخشیده بودی آن کنیز را برای او در همچو صورت معتبر قول
فروشنده هست همچنین ذکر کرده شده هست در کتاب محیط سرخسی رح قال محمد رح قال
رجل اشتری من رجل جاریة بیعا فاسدا وقبضها المشتری فحضر البایع یرید
استردادها فقال المشتری وهبتها من فلان وقبضها ثم اودعها عندی وانکر
البایع لم یقبل قوله وللبایع ان یاخذها فان اقام المشتری بینة علی ما ادعی
لا تقبل ولو علم القاضی بما ادعاه المشتری او صدق البایع او اقام المشتری
علی اقرار البایع او حلف المشتری فسکل اندفعت الخصومة عنه ویغرم قیمتها
للبایع ولو لم تقم البینة علی ما ذکرنا واستردها البایع ثم حضر الغائب وانکر ما ادعاه المشتری
الجاریة للبایع وان اقر بها قال المشتری اخذ الجاریة من البایع ویغرم المشتری قیمتها (عالمگیری
گفته هست امام محمد رح که مردی خرید از مردی کنیز را بیع فاسد و خریده قبض کرد آن کنیز را
و فروشنده حاضر شد اراده کرد باز گرفتن آن کنیز را پس خریده گفت که بخشیده ام آن کنیز را
بفلان و قبض کرده آن کنیز را از من و بعد ازان امانت نهاده هست او را نزد من و فروشنده
منکر شده از بخشیدن قبول نمیشود قول خریده و مر فروشنده را میرسد که بگیرد آن کنیز را پس اگر
خریده شاهدان گذراند بر آنچه دعوی کرده قبول کرده نمیشود شاهدان او و اگر قاضی بعد النسب یا خود
خریده دعوی کرده آنرا یا فروشنده راستگوی کرد خریده را یا خریده گفت که ندارند شاهد را بر اقرار

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 286 of 362

فروشنده یا خریده سوگند میدادند فروشنده را و او منع آورد از سوگند در بعضویه تهادم نمیشود دعوی
فروشنده از خریده و خریده تاوان دوم میشود قیمت آن کنیز را برای فروشنده و اگر خریده گذارنده
گواه نامزا برگفته خود و فروشنده باز گرفت آنرا از خریده بعد ازان حاضر شد آن غایب و منکر شد
از چیزیکه خریده گفته بود آنرا در بعضویت بسلامت میماند آن کنیز در دست فروشنده و اگر آن غایب
اقرار کرد یا بخیزیکه خریده گفته بود آنرا گرفته میشود آن کنیز از فروشنده و تاوان میدهد خریده قیمت
آن را بفروشنده و لو قال المشتری وهبتها للفلان وقبضها ثم اودعنیها ثم اعتقها او
دبرها او استولدها فجد البایع ذلک فلا سبیل له علیها و یاخذ قیمتها و تکون
موقوفة الولاء و تصیر مدبرة موقوفة او ام ولد موقوفة تعتق بموت الموهوب له
فان حضر و صدق المشتری فی ذلک کله اخذ الجاریة و کانت مدبرة او ام ولد له کما قال
المشتری و ان حضر و ادعی الهبة و انکر الاعتاق و غیره فی احد قولیه ان یاخذها من المشتری (عالمگیری)
و اگر در مسئله گذشته خریده گفت که بخشیده بود م آن کنیز را بفلان و قبض کرد او را و او بعد ازان
امانت نهاد او را نزد من و بعد ازان آزاد کرد آن کنیز را یا مدبر کرد یا ام ولد کرد اینها را و فروشنده
منکر شد ازان چیزها پس در بعضویت هیچ راهی نیست فروشنده را بران کنیز و بگیرد قیمت آن کنیز را
و میراث آزادی آن کنیز موقوف و معطل است و آن کنیز مدبر یا ام ولده موقوفه میگردد و آزاد
میشود بمردن آن شخصیکه برایش بخشیده شده و اگر آن شخصیکه برای او بخشیده شده حاضر
شد و راستگوی کرد خریده را در همه اینقول و بگیرد آن کنیز را و آن کنیز مدبره یا ام ولده
میباشد برای او چنانچه خریده گفته بود و اگر آن شخصیکه برایش بخشیده شده حاضر شد و دعوی
کرد بخشیدن را و منکر شد از آزادی و از غیر آن پس آن کنیز کنیز است و مر آن شخص که برایش
بخشیده شده میرسد اینکه بگیرد آن کنیز را از خریده و لو قال المشتری ان الموهوب له کاتبها

فکاتبه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 287 of 362

و کذبه البایع کان له ان یاخذها وتکون فی یده حتی یحضر المشتری فان حضر
و کذب المشتری فی ذلک کله سلمت الجاریة للبایع الا اذا اقامت الجاریة البینة انه
قد کان باعها وان المشتری کاتبها فحینئذ یقضی بکتابتها وان صدقه فی الهبة
و کذبه فی الکتابة اخذها وکانت امته وان صدقه فی ذلک کله اخذها
من البایع وکانت کما قال المشتری ویغرم قیمتها فان کان البایع حین
ردت علیه باعها او دبرها او اعتقها کان ذلک باطلا اذا صدق
الغائب المشتری فی البیع او الهبة وینفذ فیما اذا کذبه کذا
فی التحریر شرح جامع الکبیر (عالمگیری)

واگر در سلوک گذشته خریده گفت که آن شخصیکه برایش بخشیده شده مکاتب کرده است آن
کنیز را و فروشنده در دعوی کرد او را در همین صورت فروشنده را میرسد اینکه بگیرد آن کنیز را
و در دست او باشد تا اینکه حاضر شود آن شخصیکه برایش بخشیده شده پس اگر وی حاضر شد و دعوی
کرد خریده را در همه اینقول یا در همین صورت بسلامت گذاشته میشود آن کنیز برای فروشنده مگر
وقتیکه بگذراند آن کنیز شاهد از اینکه فروشنده مرا فروخته بود و خریده مرا مکاتب کرده بود پس
در همین وقت حکم کند قاضی بمکاتب بودن آن کنیز و اگر خریده راست گوی آن شخصی را که برایش
بخشیده شده در بخشش در دعوی کرد او را در مکاتب کردن در همین صورت بگیرد آن کنیز را و آن
کنیز از وی میشود و اگر راست گوی کرد او را در همه اینقول های او بگیرد آن کنیز را از فروشنده
و آن کنیز چنان میشود که خریده گفته و خریده تاوان بدهد قیمت او را به فروشنده پس اگر در آن وقت
که آن کنیز بفروشنده باز داده شده فروشنده او را فروخته یا مدبره کرده او را یا آزاد کرده او را در همین صورت
این تصرفهای او باطل میشود بشرطیکه خریده راست گوی کند آن غائب را در فروختن یا بخشیدن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 288 of 362

نافذ و جاری میشود آن تصرفهای فروشنده اگر دروغگوی کرد او را همچنین ذکر شده است در کتاب
تحریر شرح جامع کبیر و لو وکل رجلا ببیع عبد له و اقر الموکل انه قد باعه
من فلان بالف درهم و صدقه و جحد الوکیل فالعبد لفلان غیر ان الامر
مع المشتری لا یصدقان فی الزام العهدة علی الوکیل و متی تعذر ایجاب العهدة
علیه یتعلق بأقرب الناس الیه هو للموکل کما لو کان الوکیل باالبیع صبیا محجورا (مبسوط)
و اگر مردی مردیرا وکیل کرد بفروختن غلام که مراورا بود و وکیل کیرنده اقرار کرد که بتحقیق فروخته است
آنوکیل آنغلام مرا بهزار درم بفلان و آنغلان او را راستگوی نمود و وکیل او منکر شد پس آنغلام
از آنغلان است و لیکن امر کننده و خریده راستگوی کرده نمیشود در بارهٔ لازم کردانیدن تاوان
عقد فروختن بر وکیل و برگاه که لازم کردن تاوان عقد بر وکیل دشوار شد تعلق میکیرد تاوان
آن بنزدیک ترین مردم بعقد کننده و وی وکیل کیرنده است چنانچه اگر وکیل بفروختن کودک
منع شده از تصرف باشد اذا دفع رجل الی رجل عبدا و امره ان یبیعه ثم مات الآخر فاقر
الوکیل انه باعه بالف درهم و قبضه فان کان العبد قائما فالمر تصدق الوکیل فان کان
مستهلکا فقد (مبسوط) اگر مردی بمردی غلامی را داد و امر کرد او را بفروختن آنغلام بعد از آن
کننده مرد و اقرار کرد آنوکیل که فروخته ام آنغلام را بهزار درم و قبض کرده ام آن درهمها را پس دفع
نمیشود اگر آن غلام موجود بود راستگوی کرده نمیشود آنوکیل و اگر هلاک شده بود راستگوی کرده میشود
و ان کان العبد رجلا اجنبیا قد استهلک لمشتری العبد فقال رب العبد للبائع
انا امرتک بالبیع فلی الثمن و قال الوکیل لم تامرنی و لی الثمن و لک القیمة فالقول
قول رب العبد و کذلک ان کان العبد قائما و هذا اظهر (مبسوط)
اگر غلامی از مرد بیگانه بود و فروخت آنرا مردی بمردی و خریده هلاک کرد آنرا و صاحب آنغلام

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 289 of 362

فروشنده را گفت که من ترا مرده بودم ترا بفروختن آن پس مراست بهای آن و اگر گفت
کنیز نکرده مرا و مراست بهای او و تراست قیمتا و پس معتبر قول صاحب غلام ست بیمین
معتبر قول صاحب غلام ست اگر آن غلام موجود بود و این حکم ظاهر ترست و لو لم یکن موجودا
و لکنه اجاز البیع فان کان العبد قائما بعینه جاز و ان کان مستهلکا لم یجز
و ان کان قطع یده ثم اجاز البیع فالارش للمشتری و ان لم یجز
البیع فالارش لرب العبد (مبسوط) و اگر صورت گذشته صاحب غلام فروشنده
انکار کرده بود بفروختن غلام و لیکن بعد از فروختن اجازه کرد آن فروختن را پس دیده شود اگر
آن غلام موجود بود روا میشود این اجازت او و اگر آن غلام هلاک شده بود روا نمیشود این اجازت
او و اگر بریده شده بود دست آن غلام بعد از آن اجازه کرد صاحب او فروختن را پس دست او
خریده راست و اگر اجازه نکرد فروختن را پس دیت دست او برای آن صاحب غلام ست
فان اقر رب العبد انه اجاز البیع بعد ما وقع البیع یوم و قال
المشتری لم یجز و العبد قائم فالقول قول رب العبد و لا یمین علیه
و لو کان العبد میتا فالقول قول المشتری و علی المشتری الیمین علی العلم (مبسوط)
و اگر صاحب غلام اقرار کرد باینکه اجازه کرده بود او فروختن را یک روز بعد از واقع شدن فروختن
و خریده گفت که اجازه نکرده بود پس معتبر قول صاحب آن غلام ست و سوگند نیست او را
آن غلام مرده بود پس معتبر قول خریده ست و بر خریده ست سوگند بعلم
فلما اليه ثم جاء الموكل يريد استردادها فقال الوكيل قد بعتها من فلان
بالف درهم و قبضتها و قبضت الثمن و هو هذا ثم لو دفعتها
و كذبه الموكل لم يقبل قوله و ردت على الموكل و لا قبل بينة الوكيل

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 290 of 362

علی ما ادعی فان حضر المقر له وانکر سلمت الجاریة للمؤکل فان ادعی ما اقر به
الوکیل اخذ الجاریة من المؤکل ویأخذ المؤکل الثمن من الوکیل ان کان
قائما فی یده لا ان هلك فی یده لا ضمان علیه وان لم یقر الوکیل بقبض الثمن
فالقول قوله ویدفع المقر له الثمن ویأخذ الجاریة (عالمگیری)
مردی وکیل کرد مرد دیگر را بفروختن کنیزخود و آن کنیز خود را بوی سپرد بعد ازان وکیل کیرنده آمد
اراده میکرد باز گرفتن آن کنیز را پس آن وکیل گفت که بتحقیق فروخته ام آن کنیز را بفلان
بهزار درم و وی قبض کرد او را و او قبض کرده ام من بهای او را و آن بها این هست بعد ازان
امانت نهاده هست آن کنیز را نزد من و وکیل کیرنده دروغکوی کرد او را درین صورت قبول کرده
نمیشود قول آن وکیل و باز داده میشود آن کنیز بوکیل کیرنده و قبول کرده نمیشود شاهدان وکیل بران
دعوای او و اگر آن شخصیکه برایش اقرار شده حاضر شده منکر شد از خریدن خود بسلامت
گذاشته شود آن کنیز برای وکیل کیرنده و اگر دعوی کرد آن چیز را که وکیل اقرار بآن
کرده بود گرفته میشود آن کنیز از وکیل کیرنده و وکیل کیرنده بگیرد بهای او را از وکیل اگر بهایش
در دست او موجود بود و اگر بهایش در دستش هلاک شده بود هیچ تاوانی بر او نیست و اگر
وکیل اقرار بقبض بها کرده بود پس معتبر قول اوست و بدهد آن شخصیکه برایش اقرار شده
بهای آن کنیز را بوکیل کیرنده و آن کنیز را بگیرد وکذلك الجاریة المأسورة اذا اشتراها
مسلم بالف واخرجها الی دار الاسلام فجاء المالك القدیم لیأخذها من المشتری
بالثمن فقال وهبتها من فلان وقبضها منی ثم اودعنیها وغاب لم یقبل قوله
ویقضی بها للمالك القدیم بالثمن ولا تقبل بینة المشتری علی ما ادعی فان حضر
المقر له وانکر ذلك سلمت الجاریة للمولی القدیم بالثمن وان ادعی

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 291 of 362

ما اقر به المشتری اخذ الجاریة من مولی القدیم واخذ المولی منه بالقیمة
ورد المشتری الثمن علی المالک القدیم وعلی هذا لو وهب من رجل شیأ وسلمه الیه
ثم اراد الرجوع فقال الموهوب له وهبته من فلان وسلمته الیه ثم اودعنی
یؤمر بالتسلیم الیه فان کذبه فیما ادعی فالرجوع ماض فان صدقه یؤمر
الواهب بالتسلیم الیه وکذا لو ادعی انه اخوه او انه عوضه او غیره مما یمنع الرجوع
کان له ان یرجع کذا فی التحریر شرح الجامع الکبیر (عالمگیری)

وهمچنین هست کنیز بندی برده شده بدار حرب واکر اورا مسلمانی بهزار درم خرید وبیرون آورد اورا
بدار اسلام وصاحب قدیم او آمد تا کر اورا انکار نکرد بکیرد به بهای او وخرنده کفت که بخشیده او آن
کنیز را بفلان وقبض کرده او را از من بعد از ان امانت نهاده اورا نزد من وغائب شده در ینصورت
قبول نخواهد قول آن خرنده وحکم کرده میشود بآن کنیز برای صاحب قدیمش به بهای او وقبول
کرده نخواهد شاهدان خرنده بآن چیز یکه دعوی کرده واکر آن شخصیکه اقرار برایش شده
حاضر شده ومنکر شد از بخشش وامانت نهادن در ینصورت بسلامت میماند آن کنیز برای صاحب
قدیمش به بهای او واکر غائب بعد از حاضر شدن دعوی آن چیز یرا کرده بآن اقرار کرده بود
بکیرد آن کنیز را از صاحب قدیمش وصاحب قدیم از آن غائب آن کنیز را بکیرد بقیمتش وخرنده
بهای اورا بجا لکش بازدهد بنابرین حکم اکر کسی برای مردی چیز یرا بخشید آن چیز را بوی سپرد
بعد ازان اراده کرد که در بخشش خود رجوع کند وآن شخص که برایش بخشش شده کفته
که بخشیده ام آن چیز را بفلان وسپرده ام آنرا بوی وبعد ازان امانت نهاده هست آنرا نزد من
در ینصورت امر کرده میشود بسپردن آنچیز به بخشنده اول پس اکر آن فلان در دعوی کرد اورا
در دعوای او وکفت که برای من نه بخشیده هست پس آن رجوع بخشنده اول نافذ وجاری

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 292 of 362

واگر راستگوی کرد او را در دعوای او در بنصورت بخشنده را امر کرده میشود بسپردن آنچیز
برای آنفلان و همچنین اگر دعوی کرد آن کسیکه برایش بخشیده شده این را که برادر بخشنده ام
و یا عوض داده ام باو و یا دعوی کرد غیر این را از چیزهائیکه رجوع را منع میکنند که در بنصورت
بخشنده را میرسد که رجوع کند در بخشش خود همچنین ذکر شده ست در کتاب تحریر شرح جامع کبیر

ولو امر رجل رجلا بشراء عبد بعینه فاقر الوکیل انه قد اشتراه
بالف درهم وصدقه البایع وجحده الآمر فالقول قول الوکیل
ولو امره بشراء عبد بغیر عینه وسمی جنسه وصفته وثمنه فاقر الوکیل
انه قد اشتری هذا العبد للآمر بالثمن الذی سماه له وجحده الآمر
فان کان الثمن مدفوعا الی الوکیل فالقول قوله وان لم یکن الثمن مدفوعا الیه
لم یصدق فی قول ابی حنیفة رح وقال ابو یوسف ومحمد رحمهما الله تعالی اذا کان العبد قائما

وکان مثله یشتری بذلک الثمن فالقول قول الوکیل (مبسوط خ)
اگر مردی امر کرد مرد یرا بخریدن غلام معلوم و آنوکیل اقرار کرد بانکه خریده ام اینغلام را بهزار درم
و فروشنده او را راستگوی نمود و امر کننده منکر شد ازان پس معتبر قول وکیل ست و اگر امر کرد
او را بخریدن غلام نامعلوم و بغیر صفت آنغلام را و بهاء آنرا بیان کرده بود پس آنوکیل اقرار
کرد که خریده ام اینغلام را برای آن امر کننده بآن بهائیکه نامبرده بود برای من و امر کننده
منکر شد ازان دیده شود اگر بهای آن بوکیل داده شده بود پس معتبر قول وکیل ست و اگر
بهای آن بوکیل داده نشده بود در بنصورت راستگوی کرده میشود آنوکیل در قول امام
اعظم رحمه الله تعالی وگفته اند صاحبین رحمهما الله تعالی که اگر آنغلام موجود بود مانند آنغلام
بمانند آن بها خریده میشد پس معتبر قول وکیل ست واذا کان الآمر قد مات

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 293 of 362

ثم اقر الوکیل بشراء هذا العبد فان کان الثمن نقد لا بعینه او فی ید البایع
او کان الآمر لم یدفع الثمن الیه لم یصدق الوکیل علی الآمر (مبسوط سرخسی)
ویلزم البیع الوکیل ویحلف لو دفعه علی علمهم وان کان قد استهلک البایع
الثمن فالقول قول الوکیل ویلزم البیع المیت کذا فی الحاوی (عالمگیری)
واگر صورت گذشته امر کننده مرد وبعد ازان آن وکیل اقرار کرد بخریدن اینغلام پس اگر عین
آن بها در دست او یا در دست فروشنده بود یا امر کننده نداده بود بها بر وکیل راست نگوی که
نمیشود آن وکیل بر امر کننده ولازم میشود آن فروختن بر وکیل وسوگند داده میشود ورثه امر
کننده را بعلم ایشان واگر فروشنده تحقیق هلاک کرده بود بهای آنرا پس معتبر قول وکیل است
ولازم میشود آن فروختن بر مرده همچنین ذکر شده است در کتاب حاوی قال محمد رحمة الله علیه
رجل امر رجلا ان یشتری له جاریة فلان بالف درهم فقال نعم فاشتراها
قبضها او لم یقبضها حتی قال اشتریتها بالف وخمس مائة وصدقت مخالفا
فالجاریة له وقال الآمر اشتریتها بالف والجاریة ملکی وصدق البایع الآمر
فالقول قول البایع والآمر ان لم یقبض الثمن یعطی الآمر الف درهم الی البایع
ویاخذ الجاریة فان اراد المشتری ان یحلف البایع علی ما ادعی لیس له ذلک
وان اراد ان یحلف الآمر له ذلک فان حلف اخذ الجاریة واعطی البایع الثمن
والعهدة بینه وبین البایع ولا یرجع بشیء من العهدة علی المامور
وان لم یحلف صارت الجاریة للمشتری ویرد المشتری الی البایع الف درهم
ویاخذ الجاریة فان رجع البایع الی تصدیقه اخذ خمس مائة
ولم یذکر فی الکتاب ان البایع لو اراد ان یطالب الآمر بالف درهم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 294 of 362

هل له ذلك ام لا حكى الخصاف رحمة الله عليه عن الكرخي رحمة الله عليه
والقاضي الامام ابو الهيثم عن القضاة رحمهما الله تعالى انه له ذلك وهو بالخيار
ان شاء طالب المشتري بالثمن وان شاء طالب الآمر وقال عامة المشايخ رح ليس له ذلك (عالمگيري)
گفته است امام محمد رح كه مردي امر كرد مرويرا كه بخرد كنيز فلانرا براي او بهزار درم وآن مرد امر شده
گفت كه آري ميخرم وآن كنيز را خريد قبض كرده بود يا قبض نكرده بود او را تا اينكه گفت كه خريدم
آن كنيز را بهزار و پنجصد درم و مخالفت كننده از امر تو شدم واين كنيز مر است وامر كننده گفت
كه خريدي تو اين كنيز را بهزار درم و ملك صنت و فروشنده راستگوي كرد امر كننده را پس معتبر قول
فروشنده و قول امر كننده است بشرطيكه قبض نكرده باشد فروشنده بهاي او را بدو امر كننده
هزار درم را بفروشنده و بگيرد آن كنيز را و اگر اراده كرد خريننده امين را كه سوگند بدهد فروشنده را
بر انچيزيكه دعوي كرده نميرسد مر او را سوگند دادن او و اگر اراده كرد كه سوگند بدهد امر كننده را
ميرسد او را آن سوگند دادن پس اگر امر كننده سوگند نمود بگيرد آن كنيز را و بدهد بفروشنده بهاي
آن كنيز را تا وان عقد فروختن ميان امر كننده و ميان فروشنده است و رجوع نكند بچيزي از
تا وانهاي عقد بر آن مرد امر كرده شده و اگر امر كننده منع آورد از سوگند نمودن در ينصورت آن
كنيز از خريننده ميشود و خريننده رد كند بفروشنده هزار درم را و بگيرد خريننده آن كنيز را و اگر فروشنده
بازگشت بر استگوي كردن خريننده بگيرد پنجصد درم را و ذكر نكرده است امام محمد رح در كتاب امين را
كه اگر فروشنده اراده كرد اين را كه طلب كند از امر كننده هزار درم را آيا ميرسد او را اين
طلب كردن يا نه حكايت كرده است امام خصاف رح از امام كرخي رح و قاضي امام ابو الهيثم رح
از قاضيان ديگر رح كه او را ميرسد آن طلب كردن و او را اختيار است اگر ميخواهد طلب كند
از خريننده آن هزار درم را و اگر ميخواهد طلب كند از امر كننده آنرا و گفته اند عامه علماي ما رح

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 295 of 362

کرد او را نمیرسد آن طلب کردن از امر کننده وکذا لو قال المشتری اشتریتها بعائة
دینار والمسألة بحالها کان الجواب فی هذه المسألة والمسألة الاولی سواء
لانه فصل واحد وهو ان فی الاولی اذا اخذ الآمر الجاریة وادی الالف
الی البایع ثم استحلفه المشتری وحلف یاخذ المشتری الجاریة من الآمر مجانا
بغیر شیء فی القیاس وفی الاستحسان یاخذها بما ادی من الالف کان للآمر
حق حبسها عن المشتری الی ان یؤدی الیه الالف وفی هذه
المسألة یاخذ مجانا بغیر شیء قیاسا واستحسانا (عالمگیری)

وهمچنین اگر خوانده گفت که خریده ام آن کنیز را بصد دینار و باقی مسئله بر حال خود بود پس حکم در این مسئله
و مسئله اول یک برابر است مگر در یک صورت و آن این است که اگر در مسئله اول امر کننده آن کنیز را
گرفت و ادا کرد هزار درم را بفروشنده و بعد ازان خریده از او طلب سوگند را او منع آورد از سوگند نمودن
در تصورت خریده میکرد و آن کنیز را از امر کننده را یکان بدون هیچ چیزی مجاری قیاس و در استحسان
میکرد آن کنیز را بآنچه ادا کرده است ازا از هزار درم و ثابت میشود امر کننده را حق محبوس نمودن
آن کنیز از خریده تا زمانیکه خریده اداء کند با و آن هزار درم را و این مسئله میکرد خریده آن کنیز را یکان بی
هیچ چیزی مجاری قیاس و استحسان هذا اذا اقر بالشراء اما اذا انکر الشراء
اصلا فقال الآمر اشتریتها بالف وصدقه البایع کان القول
قول البایع والعهدة علی الآمر فلو قال البایع انا استحلف المشتری بالله ما
اشتریتها للآمر لذلک فان حلف فلا شیء علیه وان نکل لزمته العهدة فیؤدی
الثمن ویرجع فیه علی الآمر ویرجع علیه قبل الاداء وان کان قد اقر انه لا حق له قبل
الآمر حین انکر الشراء ذکر فی هذه المسألة استحلاف البایع للمشتری

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 296 of 362

ولم یذکر فی مسائل الخلاف با[ختلاف] کثرة الخلاف بقاء الجنس من مثالها[ختلاف] ح[یث]
من قال لا یختلف ثمنه وهم من قال هذا [ولم] یختلف [ثمنه] حقیقة [ا]ر[ا]د[ة] تعالی
انه اشتری بالف فحسبها او بمائة دینار (ع) [ا]گیرد این مثلها می گذ مشتری در ان وقیمت کرده
اقرار کند بخریدن اما وقتیکه از اصل خریدن منکر شد وامر کننده گفت که خریدی آن کنیز را بهزار درم
وفروشنده را متکوی کرد اورا در نصورت معتبر قول فروشنده ست وتا وان عقد برامر کننده ست
واگر فروشنده گفت که سوگند مید هم خریده را باینکه سوگند بخدا یتعالی که تخریدهٔ تو برای امر کننده میرسد
اورا این سوگند دادن پس اگر خریده سوگند نخورد هیچ چیزی بروی نیست واگر منع آورد از سوگند
لازم میشود بروی تاوان عقد پس ادا کند بهای آنرا ورجوع کند بآن بها برامر کننده ورجوع کند
براو پیش از ادا کردن بها بفروشنده اگرچه در وقت منکر شدن او از خریدن اقرار کرده باشد هیچ
حقی مر برامر کننده نیست وذکر کرده ست امام محمد رح درین مسئله سوگند دادن فروشنده خریده را
وذکر نکرده ست سوگند دادن او را در دو مسئله که اختلاف ایشان در بسیاری وکمی بها یا در جنس
بها باشد بعضی از مشایخ ما رح گفته ست که سوگند داده نمیشود در آنجا وبعضی از مشایخ ما رح
گفته ست که اگر امر کننده سوگند نموده بود در آنجا نیز سوگند داده میشود باینکه سوگند
بخدا یتعالی که نمیدانم که خریده خریده ست آنرا بهزار وپنجصد درم در صورت اختلاف ایشان در بسیاری
وکمی بها وباینکه نمیدانم که آنرا بصد دینار خریده ست در صورت اختلاف ایشان در جنس بها
ولو کان البایع فی هذا الوجه قبض الثمن الفا ثم قال کان الثمن الفا وما ئة دینار
لا یلتفت الی قوله فبطل قوله بقی الخلاف بین الآمر والمامور فالمامور یدعی
انه اشتری لنفسه والآمر یدعی انه اشتری له فکان القول قول المامور مع
یمینه فان حلف ثبت الشراء لنفسه وان نکل ثبت الشراء للآمر

هذا اذا

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 297 of 362

هذا اذا صدق الآمر وان صدق المامور وقد سمی الآمر الثمن اولم یسم فلم یشتری
فقال اشتریت بالف وقال الآمر اشتریت بخمس مائة وصدق البایع المامور فالقول
قول المامور مع یمینه کذا فی التحریر شرح جامع الکبیر (عالمگیری)
اگر فروشنده در بها اینصورت تهاقبض کرده بود هزار درم بها را بعد ازان گفت که بها هزار درم یا نصف
بود التفات کرده نمیشود بقول او و باطل میشود قول فروشنده باقی ماند اختلاف میان امر کننده و امر
کرده شده پس امر کرده شده دعوی میکند که خریده ام برای خود و امر کننده دعوی میکند که خریده برای
من پس معتبر قول امر کرده شده ست با سوگندش پس اگر سوگند کرد ثابت میشود خریدن برای
خود او و اگر از سوگند منع آورد ثابت میشود خریدن برای امر کننده و این حکم وقتی ست که راستگوی کند
فروشنده امر کننده را و اگر راستگوی کرد فروشنده امر کرده شده را و حال آنکه امر کننده بها را معلوم کرده
بود یا معلوم نکرده بود و امر کرده شده خرید و گفت که خریده ام بیست درم و امر کننده گفت که خریده پنج
صد درم و را راستگوی کرد فروشنده امر کرده شده را پس معتبر قول امر کرده شده ست با سوگندش
همچنین ذکر شده ست در کتاب تحریر شرح جامع کبیر اذا اقر البایع انه باع هذا العبد من هذا
وبه هذا العیب وادعی ان المشتری ابرأه من فعلیه البینة اذا جحد المشتری الا ان
فان لم یکن له بینة استحلف المشتری بالله ما ابرأه وما رضی به ولا خرج من ملکه
والاصح ان القاضی یستحلفه علی ذلک کذا فی الکافی (مبطوع) اگر کسی اقرار کرد که بدرستی این غلام را فروخته ام
برای این مرد و با غلام این عیب بود و دعوی نمود که خریننده برائیش ابراء ازان عیب نموده پس
بر فروشنده گواهان ست اگر خریننده منکر شد ابراء خود و اگر فروشنده را گواهان نبود سوگند داده میشود
خریننده را باینکه سوگند بخدا یتعالی که ابراء نکرده ام برائیش و راضی نشده ام بعیب آن و نه برآمده آن
فروخته شده از ملک من و صحیح تر این ست که قاضی او را بر همه این چیزها سوگند بدهد واجب نکند آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 298 of 362

حکم خود از شکم تن وان ادعی المشتری انه اشتراه وبه هذا العیب فهو عیب حدث مثله
وجد البایع ذلک اقراره باعتبار عیب فلم یسلم لم یلزمه بهذا الاقرار شیء (مبسوط سرخسی رح)
واگر خریده دعوی کرد که خریده بودم اینغلام را ودران غلام این عیب بود وآنچنان عیبی بود که مانند آن
بعد از عقد خریدن پیدا میشد وفروشنده ازان منکر شد واقرار کرد که اینغلام را فروخته بودم ودران
عیبی بود ومعلوم نکرد آن عیب را لازم نمیشود براو بهمین اقرار هیچ چیزی واذا اقر البایع ان
بالمشتری عیبا یتوهم زواله بحیث لا یبقی له اثر بان قال بعته هذا العبد وبه قرحة
ولم یسمها ولم یعینها ثم جاء المشتری بعبد ورد وقال البایع قد برأ العبد من تلک
القرحة وهذه غیرها فالقول قوله وکذلک ان سمی البایع نوعا من العیوب
صدق انه قد ذهب وهذا غیره اذا کان مما یبرأ ویذهب فلا یکون للمشتری
حق الرد الا ببینة یقیمها ان هذا العیب عین ذلک العیب ویکون بین اقرار
البایع وبین المنازعة مدة لا یتوهم زوال القرحة بمثلها فی تلک المدة
ولا قرحة بالجاریة الا هذه حینئذ کان القول قول المشتری
ولو ان یرد بالعیب علی البایع کذا فی المحیط (مبسوط وعالمگیری)
واگر فروشنده اقرار کرد باینکه درچیزیکه خریده شده عیبی هست وآن عیب چنان بود که دور شدن آن
وهم کرده میشد چنانچه فروشنده گفت که اینغلام را براو فروخته بودم ودران غلام داغ بود وآن داغ را
ذکر نکرد ومعلوم نکرد آنرا بعد ازان خریده آمد اراده کرد رد کردن اینغلام را پس فروشنده گفت که بتحقیق
اینغلام ازان داغ بهتر شده واین داغ که براوست غیر ازان داغ است پس درینصورت معتبر قول فروشنده است
وهمچنین اگر فروشنده نامیدیک نوعی از عیب ها را راست گوی میشود در اینکه بتحقیق آن عیب رفته
واین عیب موجود غیر ازان است بشرطیکه آن عیب ازان قبیل باشد که بمیشود ومیرود پس خریده را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 299 of 362

حق رد کردن نیست مگر بگواه اینکه بداند آنرا که بدرستی این عیب موجود عین همان عیب ست یا اینکه
درمیان اقرار فروشنده و میان دعوای آن قدر مدت باشد که دور شدن دانه باشد آنرا ازش دران مدت تمام
کرده نمیشد و دران کنیز بدون همین دانه دیگر دانه نبود پس در نوقت معتبر قول خریدنده ست و مراو ایست
که رد کند آنغلام را بسبب آن عیب بر فروشنده همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط و لو قال
بعتك هذا الثوب و بحرق فجاء المشتری بحرق آخر فقال بعتنیه و هذا به
و قال البایع لیس هذا الذی اقررت لك به و هذا حدث عندك و لکن
بالثوب حرق غیره لم یصدق البایع علی ما قال فان لم یر فی الثوب حرق
ظاهر او لا اثر الحرق سوی ما عینه المشتری عرفنا ان ما اقر به البایع هو
الذی عینه المشتری فلا ان یرد لا بذلك و لو قال کان هذا الحرق صغیرا
و زاد فیه فالقول قول البایع و الحرق فی ذلك قیاس الحرق و لو کان فیه
حرق غیر ذلك فقال بعتك هذا الثوب و هذا به و لکن
الآخر به فالقول قوله مع یمینه (مبسوط سرخسی)
و اگر فروشنده گفت که فروخته بودم بر تو این جامه را و دران این سوخته کی بود پس خریدنده آورد سوخته
کی دیگر را و گفت فروخته بودی آنرا بر من و این سوخته کی دران بود و فروشنده گفت که این سوخته کی
آن نیست که بر ایتو بآن اقرار کرده بودم این سوخته کی نزد تو پیدا شده و حال آنکه در انجامه سوخته کی دیگر
بدون آن نبود در نیصورت راست گوی کرده نمیشود فروشنده و دران چیزیکه گفته و اگر در انجامه سوخته کی
در ظاهر نبود یا اثری نبود سوخته کی را بدون آنکه خریدنده آنرا معلوم کرده بود در نیصورت معلوم نمودیم ما این را که
بدرستی آن عیبی که فروشنده بآن اقرار کرده آن عیب ست که خریدنده آنرا معلوم نموده پس خریدنده را میرسد
که رد کند آنرا بسبب آن عیب و اگر فروشنده گفت که این سوخته کی خرد بود و دران افزوده بیش معتبر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 300 of 362

قول فروشنده وبار کی در حکم مانند سوخته کی ست واگر در انجامه سوخته کی دیگر بود بدون آن سوخته
اول وفروشنده گفت که فریفته بودم بتو این جامه را واین سوخته کی دران بود وسوخته کی دیگر دران
نبود پس معتبر قول فروشنده ست با سوگندش ولو کان البایع اثنین فاقر احدهما
بعیب وجحده الآخر کان للمشتری ان یرده علی المقر دون الآخر
فان کان البایع واحدا ولہ شریک مفاوض فجحد البایع العیب واقر بہ شریکہ
کان للمشتری ان یرده وفی الحکم کاقرارهما (مبسوط) ولہ الخیار ان شاء
رد علی الشریک المقر بالعیب وان شاء رد علی البایع کذا فی المحیط (عالمگیری) وان کان الشریک
شریک عنان لم یکن للمشتری ان یرده باقراره لان الرد بالعیب من حقوق التجارة فهو کاجنبی آخر (مبسوط)
واگر فروشنده دو کس بود ند اقرار کرد یکی ایشان بعیبی وانکر شد ازان عیب دیگر ایشان در ینصورت
خریده را میرسد که رد کند آنرا بر اقرار کننده نه بر دیگر ایشان واگر فروشنده یکی بود واو را شریکی بود
شریکی مفاوضه پس منکر شد فروشنده از آن عیب واقرار کرد بآن عیب آن شریک در ینصورت
خریده را میرسد که رد کند آن خریده شده را بواقرار آن شریک او در حکم مانند اقرار هر دوی ایشان ست
وخریده را اختیار ست اگر میخواهد رد کند آنرا بر شریک فروشنده که اقرار کننده ست بعیب واگر
میخواهد رد کند آنرا بر فروشنده وهمچنین ذکر شده ست در کتاب محیط واگر آن شریک او شریک عنان
بود در ینصورت خریده را نمیرسد که رد کند آنرا باقرار آن شریک وکذلک المضارب اذا باع احدهما
من المضاربة فاقر رب المال فیہ بعیب لم یکن للمشتری ان یرده علی المضارب
بذلک کذلک لو کان رب المال هو الذی باع فاقر المضارب بالعیب (مبسوط)
وهمچنین اگر فروخت مضاربت کننده غلامی را از مال مضاربت واقرار کرد صاحب مال دران غلام
بعیبی نیست مر خریده را اینکه رد کند آن غلام را بر مضاربت کننده بسبب آن اقرار صاحب مال

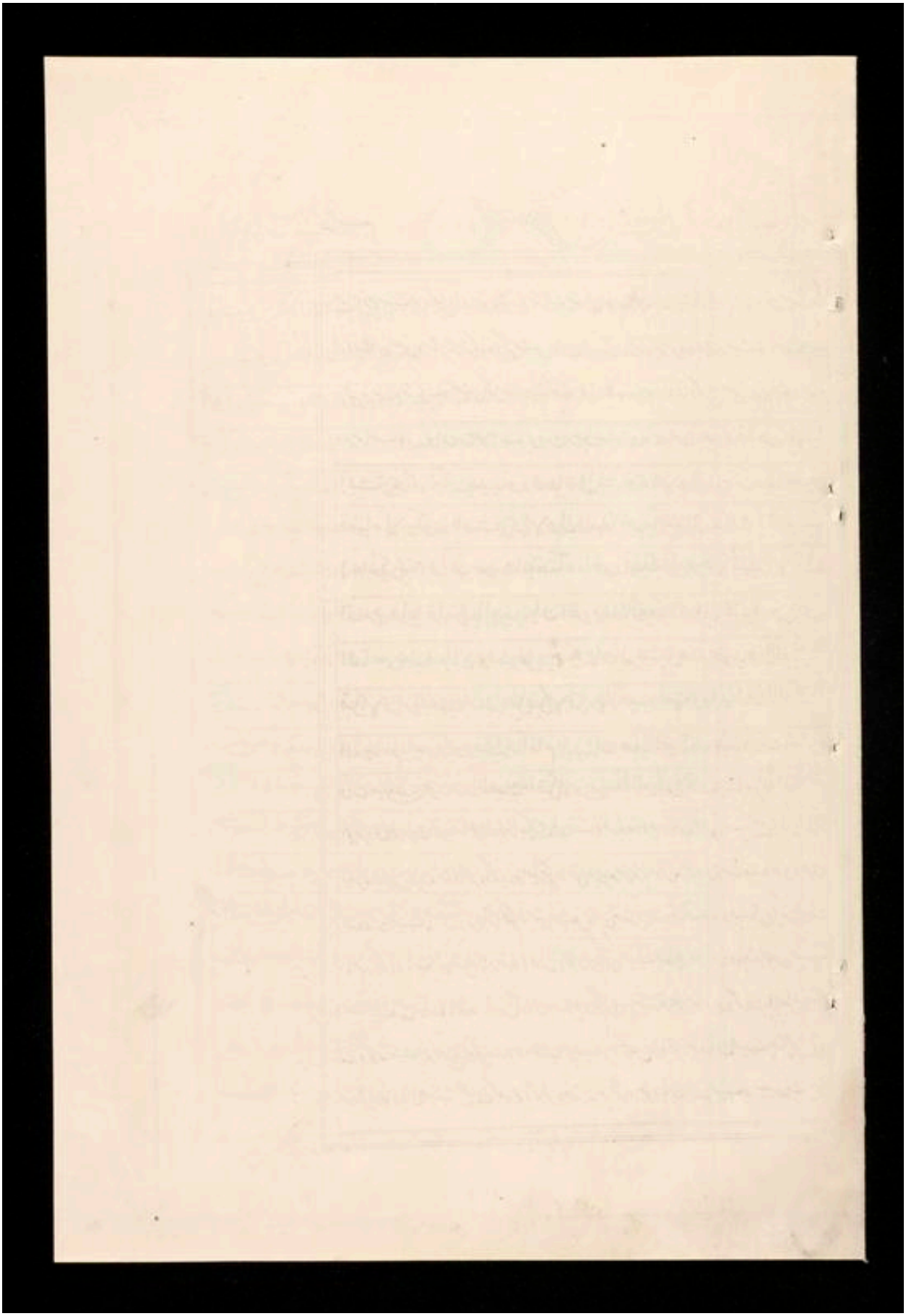

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 302 of 362

چیز لازم ست بر وکیل و در صورت دو شریک بشریکی همان حکم همین ست که اگر اقرار کرد فروشنده
از ایشان یعنی و منکر شد شریک دیگرش از ان عیب رد کند آنرا خرنده بر فروشنده و لازم میشود
آنچیز بر هر دو شریک و همچنین اگر مضاربت کننده فروشنده بود و اقرار کرد بعیبی لازم میشود بر او
و بر صاحب مال لو ان رجلا اشتری من رجل سلعة و باعها من غیره فطعن فیها
المشتری الآخر بعیب و ردها علی المشتری الاول ان ردها بغیر
قضاء لا یکون للمشتری الاول ان یخاصم بایعه فی ذلك العیب
(عالمگیری) و ان ردها بقضاء قاض فهذا علی وجوه ثلثة الاول
اذا ردها باقراره بالعیب بان اقر بهذا العیب ثم الی القبول و قضی
القاضی علیه بالرد و انه علی وجهین ان لم یسبق منه جحود هذا العیب نصا
قبل الاقرار بالعیب بان لم یقل قبل الاقرار بالعیب بعتها و ما بها هذا العیب کان له
ان یخاصم بایعه و یرد علیه اذا اقام البینة ان هذا العیب کان عنده وقت الشراء
و ان سبق منه جحود هذا العیب نصا قبل الاقرار بهذا العیب لا یکون له ان یخاصم بایعه (عالمگیری)
اگر مردی از مردی خرید متاعی را و انرا بدیگری فروخت و خرنده دوم دران طعن گفت بعیبی و رد کرد آنرا
بر خرندهٔ اول دیده شود اگر رد کرد آنرا بغیر حکم قاضی نمیرسد خرندهٔ اول را که بافروشندهٔ خود دعوی
کند دران عیب و اگر رد کرد آنرا بحکم قاضی پس این مسئله بر سه وجه ست وجه اول اینکه خرندهٔ
دوم رد کرده باشد آن متاع را بر خرندهٔ اول باقرار او بآن عیب چنانچه اقرار کرده باشد بهمین عیب
بعد ازان منع آورده باشد از قبول کردن آنمتاع و حکم کرده باشد قاضی بر او برد کردن آنمتاع و اینچنین
برد و کونست اگر بصریح منکر نشده بود ازان عیب پیش از اقرار خود بآن عیب چنانچه پیش
از اقرار خود بآن عیب اینچنین گفته بود که فروخته بودم آنرا و نبود بآن این عیب در اینصورت میرسد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 303 of 362

او را که دعوی کند با فروشنده خود و رد کند آن متاع را بر او وقتیکه گذرانیدند شاهد از ا باینکه این عیب نزد
آن فروشنده او در وقت خریدن بود و اگر پیش از اقرار خود بصریح منکر شده بود از ان عیب درین
صورت نمیرسد او را که دعوی کند با فروشنده خود الوجه الثانی اذا ادعی علیه بنکول و فی هذا
الوجه ان لم یسبق منه جحود هذا العیب نصا بان سکت حالة الدعوی ولم یقل
شیئا و عرض علیه الیمین فابی فرد علیه بالبینة کان له ان یخاصم بایعه و ان سبق منه
الجحود لا یکون له ان یخاصم بایعه (عالمگیری) وجه دوم اینکه اگر خریدهٔ دوم رد کرد آن متاع را بر خریدهٔ اول
به سبب منع آوردن او از سوگند پس در ینوجه اگر پیشتر واقع شده بود از او منکر شدن صریح از ان عیب
چنانچه سکوت کرده بود در حالت دعوی هیچ چیزی نگفته بود و پیش کرده شده باو سوگند او منع آورد از سوگند
نمودن و رد کرده شد بر او بگذرانیدن شاهدان درینصورت میرسد او را که دعوی کند با فروشنده خود و اگر
پیشتر واقع شده بود از او منکر شدن نمیرسد او را که دعوی کند با فروشنده خود الوجه الثالث اقام علیه
البینة و فی هذا الوجه ان لم یسبق منه جحود هذا العیب نصا بان سکت حتی قامت
علیه البینة کان له ان یخاصم بایعه و ان سبق منه جحود هذا العیب نصا فهذا علی وجهین
ان اقام المشتری بکلا آخر بینة ان البایع الثانی باعها و بها هذا العیب لم یکن له ان یخاصم بایعه
و ان اقام بینة ان هذا العیب کان بها یوم باعها البایع الاول کان له ان یخاصم بایعه هکذا
ذکر فی بعض الروایات قیل هو قول ابی یوسف و ذکر فی بعض الروایات لیس له ان یخاصم قیل
هو قول محمد کذا فی المحیط (عالمگیری) وجه سوم اینکه اگر خریدهٔ دوم رد کرد بر او بگذرانیدن شاهدان پس
در ینوجه اگر پیشتر واقع نشده بود از او منکر شدن صریح از ین عیب چنانچه سکوت کرده بود تا که بر او شاهدان
گذشتند درین صورت او را میرسد که دعوی کند با فروشندهٔ خود و اگر پیشتر واقع شده بود از او منکر
شدن از ین عیب پس ازینصورت بر دو وجه است اگر خریدهٔ دوم شاهدان گذرانیدند باینکه فروشندهٔ

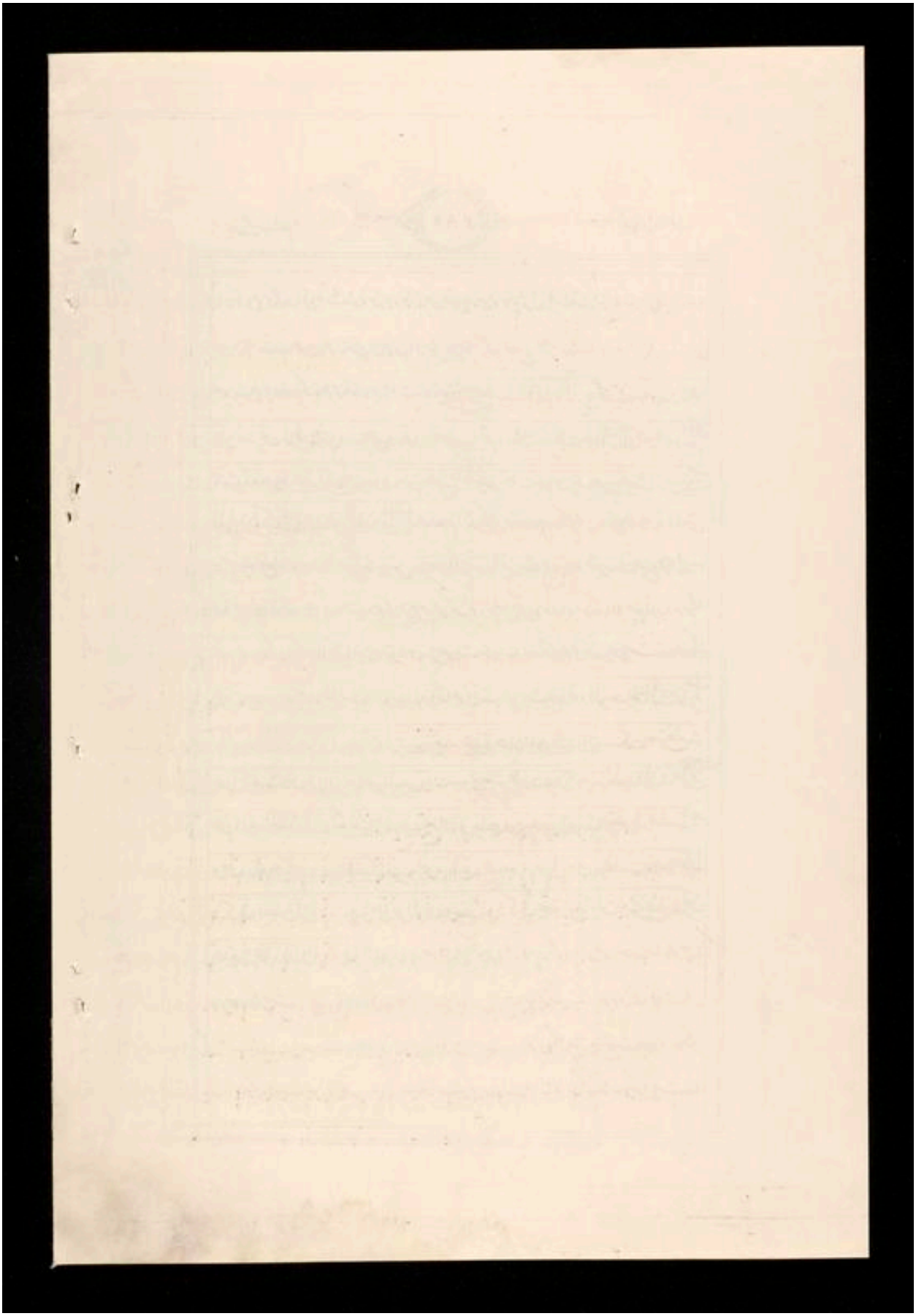

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 305 of 362

نمیرسد اورا که رد کند آنغلام را ولیکن رجوع کند به نقصان آن عیب دیگر ست واگر آنغلام را
انگشت زایدی بود پس مرخرنده را میرسد که رد کند آنغلام را به سبب آن عیب خواه فروشنده
بران اقرار کند و یا منکر باشد ازان مگر وقتیکه ثابت کند فروشنده سببی را که مانع باشد از رد
کردن و بتحقیق برابری ست درین جا ؛ دردعوی بسبب عیب درمیان حاضر بودن آنغلام
و غائب بودن او اگر فروشنده اقرار کننده بود بوجود آن عیب در آنغلام در حال قال محمد رح
اذا قال للجاریة یا سارقة او یا آبقة او یا زانیة او یا مجنونة ثم باعها فوجد
المشتری بها هذه العیوب فاراد ان یرد بالعیب فقال البایع حدث عندك
ذالقول قوله فان قام المشتری البینة علی ما کان من قول البایع لا یقبل ذالك والبینة ترد بها
وکذا لو اقام البینة انه قال قبل البیع هذه الجاریة او هذه الناقة او هذه المجنونة فعلت کذا وکذا کذا فی التحریر (عالمگیری)
گفته است امام محمد رح که اگر شخصی گفت کنیزرا که ای دزد یا ای گریزنده یا ای زناکننده یا ای
دیوانه بعد ازان فروخت آن کنیزرا و خریدار یافت دران کنیز آن عیب را و اراده کرد که رد کند آن
کنیزرا به سبب آن عیب و فروشنده گفت که این عیبها نو پیدا شده ست نزد تو پس معتبر
قول فروشنده ست و اگر خریدار گذرانید شاهد از ان چیزیکه فروشنده گفته بود قبول کرده
نمیشود این گواهان او و نیست او را رد کردن آن و همچنین اگر خریدار گذرانید شاهد از ان را بر اینکه فروشنده
پیش از فروختن گفته ست مر این کنیزرا که این زن گریزیست یا این زن دزد یا این زن زناکار دیوانه چنین
و چنان کار کرده ست رد کرده نمیشود بر فروشنده همچنین ذکر شده ست در کتاب تحریر شرح
جامع کبیر لو قال هذه السارقة وسکت کان اقرارا کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
و اگر فروشنده گفت که این زن دزد و سکوت کرد این قول او اقرار میشود بآن عیب همچنین
ذکر شده ست در کتاب محیط سرخسی رح و لو شهد وا انه قال هذه السارقة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 306 of 362

او هذه الزانية او هذه الابقة او هذه المجنونة ولم يقر بالفعل او هذه سارقة
او هذه ابقة او هذه زانية او هذه مجنونة فلا مشتري ان يرد بهذه الشهادة كذا في المحيط
شرح الجامع الكبير (عالمگيري) واگر شاهدي دادند كه فروشنده گفته است كه اين زن دزد
يا اين زن زنا كننده يا اين زن گريزنده يا اين زن ديوانه واقرار نكرد باينكه كار را كرده
يا گفت كه اين دزد است يا گريزنده است يا ديوانه است پس مرخزنده را ميرسد كه رد
كند آن كنيز را بر فروشنده باين شاهدي همچنين ذكر شده است در كتاب تحرير شرح جامع كبير

الباب التاسع عشر

في اقرار المضارب والشريك باب نوزدهم ثابت است در بيان اقرار مضاربت كننده واقرار شريك
اقرار المضارب بدين في المضاربة جائز على رب المال اذا كان مال المضاربة
في يده ولا يجوز اذا لم يكن مال المضاربة في يده ويجوز اقرار المضارب بالدين
على رب المال اذا كان مال المضاربة في يده لمن لا تقبل شهادته له بالاجماع
ويجوز اقرار احد شريكي العنان لمن لا تقبل شهادته له بالاجماع بدين وجب
بسبب تجارة دخلت تحت شركتهما بالاجماع ويلزم دون صاحبه
واقرار احدهما لمتفاوضين لمن لا تقبل شهادته له لا يصح عند ابي حنيفة رحمة الله عليه
اصلا لا في حق شريكه ولا في حق نفسه كذا في المحيط (عالمگيري)
اقرار مضاربت كننده بدينكه در مضاربت باشد رواست وقتيكه مال مضاربت در دست مضارب
كننده باشد واگر مال در دست او نباشد اين اقرار او بر رب المال روا نيست وروا است باجماع
علماء رحمهم الله تعالى اقرار كردن مضاربت كننده بر رب المال بدين براي كسيكه شاهدي آن
مضاربت كننده براي وي صحيح نباشد وروا است باجماع علماء رحمهم الله تعالى اقرار يكي از دو شريك

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 307 of 362

بشرکت عنان بدینکه واجب شده باشد بسبب تجارتیکه داخل باشد در شرکت ایشان برای کسیکه
شاهدی آن شریک اقرار کننده برای او روا نباشد و لازم نشود او را بسبب این بر خود اقرار کننده
بغیر شریک او و اقرار یکی از دو شریک بشرکت مفاوضه برای کسیکه شاهدی آن اقرار نکرده بر ایشان
مقبول نباشد هر گز صحیح نمیشود نزد امام ابو حنیفه رحمه الله تعالی نه در بارهٔ شریکش و نه در بارهٔ خودش
همچنین ذکر شده است در کتاب محیط واذا اقر المضارب بدین فی مال المضاربة وجحد
رب المال فاقراره جائز وکذلك لو اقر فیما باجر اجیر او اجر بیت او حانوت فان کان
دفع الیه المال فقال هذا من راس مالك فاقبضه ثم اقر بعد ذلك ببعض ما ذکرنا ممن لم یصدقه (مبسوط)
واگر مضاربت کننده اقرار کرد بدینی در مال مضاربت و صاحب مال ازان منکر شد پس اقرار وی
روا است و همچنین اگر مضاربت کننده اقرار کرد در مال مضاربت بمزد مزدوری یا بمزد چهارپائی یا
بدکانی پس اگر چنین بود که مضاربت کننده اعمال مضاربت را بصاحب مال داده بود و او را گفته بود
که اعمال از راس مال تست آنرا قبض کن پس اقرار کرد بعد ازان به بعض آن چیزها که ذکر کردیم
ازدین در نمیصورت راستگوی کرده نمیشود ولو قال هذا المال معی مضاربة لفلان
ثم قال بعد ذلك هو لفلان وادعی کل واحد منهما انه له مضاربة بالنصف ثم عمل بالمضاربة
فربح فیه فانه یدفع راس المال الی الاول ونصف الربح ویدفع الآخر مثل راس المال فما فضل من المال
ولا یضم له من الربح شیئا هذا قول ابو یوسف وقال محمد یضم لکل واحد منهما قدر راس المال والربح کله ینصف بینهما
واگر شخصی گفت که اعمال نزد من بمضاربت است از فلان بعد ازان گفت که اعمال آن دیگر فلان است
و هر کدام ازان دو که اقرار برای ایشان کرده دعوی میکرد که اعمال از روست بمضاربت بنیمه بعد
ازان مضاربت کننده عمل کرد با اعمال و دران سود و فائده کرد پس در نمیصورت آن مضاربت
کننده راس المال را با نیمه سود و فائده بآن فلان اول بدهد و مانند راس المال را بطریق تاوان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 308 of 362

بآن فلان دیگر از مال خود بدهد و تاوان ده نمیشود برای آن فلان دیگر از سود و فائده هیچ چیز را و اینحکم قول امام ابو یوسف ست رح و گفته ست امام محمد رح که تاوان میدهد برای هر کدام ایشان مقدار رأس المال او را و همه سود و فائده مر مضاربت کننده راست از آنرا صدقه کند واذا قال ان المال مضاربة في يده لفلان وفلان وصدقاه ثم قال بعد ذلك لاحدهما الثلثان وللآخر الثلث لم يصدق وبينهما نصفان (مبسوط) واگر مضاربت کننده اقرار کرد که مال مضاربت از فلان و فلان ست و آن دو کس او را استکوی کردند بعد ازان گفت که دو سیکه آن مر یکی ایشان راست و سیکان دیگر ایشان راست در ینقول دوم خود را استکوی کرده نمیشود و آن مال میان آن دو کس دو نصف کرده میشود نصف از یکی ایشان و نصف از دیگر ایشان میشود واذا كان عبد في يد رجل فقال هذا مضاربة لفلان معي بالنصف ثم رباعه بالفين وقال كان رأس المال الفي درهم وقال رب المال دفعت العبد اليك بعينه للمضاربة (مبسوط) فالمضاربة فاسدة ولك اجر المثل والثمن كله لمالكه (عالمكيري) فالقول قول رب المال (مبسوط) واگر غلامی در دست مردی بود و آن مرد گفت که اینغلام مضاربت به نصف ست از فلان نزد من بعد ازان فروخت آنغلام را بدو هزار درم و گفت که رأس المال هزار درم بود و صاحب مال گفت که خود غلام را بتو بمضاربت داده بودم پس مضاربت فاسد ست و تراجر مثل ست و بهای غلام همه از من ست پس در ینصورت معتبر قول صاحب مال ست ولو اقر المضارب بالمال في ايديهما انه مضاربة لفلان وفصلا في ذلك ثم اقر رب المال لاحدهما ثلث المال وللآخر بربعه فالقول قوله (مبسوط) واگر اقرار کردند دو مضاربت کننده بمالیکه در دست ایشان بود بانکه اینمال از فلان ست بطریق مضاربت و سیکه اقرار برایش نموده بودند هر دو را استکوی کرد در ینقول ایشان بعد ازان رب المال اقرار کرد برای یکی ایشان بسوم حصهٔ سود و فائده و برای دیگر ایشان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 309 of 362

بهار حصه سود و فائده پس معتبر قول رب المال هست واذا اقر المضارب بربح لرجل ولم يسمها فالقول
قوله فيما يسمى من ذلك وان مات فالقول قول ورثته (مبسوط) واگر کسی اقرار کرد بمضاربت برای مردی و مضاربت
بیان و معلوم نکرد پس معتبر قول اقرار کننده هست دران چیزیکه معلوم کند ازان واگر اقرار کننده مرد
بود پس معتبر قول ورثه او هست ولو اقر المضارب بربح الف درهم في المال ثم قال غلطت انما هو
خمسمائة درهم لم يصدق وهو ضامن لما اقر به من المال وان بقي في يده شيء من المال فقال هذا ربح
وقد دفعت رأس المال الى رب المال فكذبه رب المال فالقول قول رب المال ولكن يحلف
رب المال بما يدعي المضارب فان حلف يأخذ ما في يده بحساب ما اقر به له (مبسوط)
واگر مضاربت کننده اقرار کرد بسود و فائده هزار درم در مال مضاربت بعد ازان گفت که غلط کرده ام
سود و فائده پانصد درم هست در قول دوم را مستکوی کرده نمیشود و او تا وان دوست آن چیز را
که اقرار بان کرده از مال و اگر باقیمانده بود در دست مضاربت کننده چیزی از مال و گفت که این
باقیمانده سود و فائده هست و بتحقیق رأس المال را برب المال داده ام و رب المال در دعوی ساقط
او را پس معتبر قول رب المال هست ولیکن سوگند داده میشود رب المال را بسبب دعوای مضاربت
کننده پس اگر سوگند کرد بگیرد آن چیز را که در دست مضاربت کننده باقیمانده بحساب رأس المال خود اذا باع خادما
من المضاربة فاقر بقبض المال فيما بعد لم يكن للمشتري ان يرده على المضارب
بذلك وكذلك لو كان رب المال هو الذي باع فاقر للمضارب بالعيب
(مبسوط) وان اقر البايع لزمهما كذا في محيط السرخسي (عالمگيري)
اگر مضاربت کننده خود جامه غلامی را از مال مضاربت و صاحب مال اقرار کرد بعیبی دران فروخته
خریده را که رد کند از مضاربت کننده باین اقرار صاحب مال و همچنین اگر صاحب مال فروخته بود
و مضاربت کننده اقرار کرد بعیبی دران خریده را حق رد کردن نیست و اگر فروخته که مضاربت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 310 of 362

کنند و هست اقرار کرد یعنی دران لازم میشود بر مضاربت کننده و صاحب مال همچنین ذکر کرده است
در کتاب محیط سرخسی رح و اذا قال لرجل فلان شریکی مفاوضة فقال نعم او اجل
او قال صدق او قال هو کما قال او قال هو صادق فهذا کله سواء و هما
شریکان فی کل مال عین او دین او رقیق او عقار او غیر ذلک مما هو فی یده
کلواحد منهما الا طعام مثل کلواحد منهما و کسوتهم و کسوة اهله فلمن
فی یده استحسانا و کذلک امر ولد احدهما او مدبرته فاما اذا کان
لاحدهما مکاتب فاکتابة قبل اقراره فاعلیه من بدل الکتابة یکون بینهما و کذلک
لو قال هو مفاوضة فی الشرکة (مبسوط) و انا مفاوضة فی الشرکة (عالمگیری)
و اگر مردی گفت که فلان شریک من هست بشرکت مفاوضه و آن کسیکه اقرار برایش شده گفت که آری
یا بلی یا گفت که راست گفته هست یا گفت که همچنین هست که او گفته هست یا گفته که وی راست گوی است
پس این همه الفاظ برابر هست و هر دو شریک میشوند در هر مال خواه مال معین باشد یا دین یا غلام
و کنیز یا زمین و باغ و خانه از آن چیز یکه در دست هر دوی ایشان باشد مگر در طعام مانند هر کدام
ایشان یا پوشاکه اهل او که اینها برای ذوالید هست از روی استحسان و همچنین
ام ولد یکی ایشان و مدبره او مشترک نیست اما اگر یکی ایشان را مکاتب باشد که آنرا مکاتب کرده
بود پیش از اقرار خود پس آنچه از بدل کتابت هست بر آن غلام مکاتب مشترک میشود در میان
ایشان و همچنین حکم هست اگر گفت که فلان مفاوض هست در شرکت با من بمفاوض فلانم در شرکت
اذا اقر احدا المتفاوضین بما دخل تحت المفاوضة فهو جائز علیه و علی شریکه
صدقه شریکه فی ذلک او کذبه و لا اقرار بطلق الذین داخل تحت المفاوضة
فان اقر احدا المتفاوضین بدین فی الشرکة و قال شریکه هذا واجب علیک

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 311 of 362

قبل المفاوضة وان عليك وقال المقر لا بل بعد المفاوضة فالقول قول المقر مع يمينه
واذا اقر احد شريكي العنان بدين دخل في تجارتهما لا يصح
على شريكه اذا كذبه الشريك فيه فان اقر بدين تولى مباشرة
سببه بنفسه يأخذ بجميع ذلك ولا يرجع على شريكه بشيء وان اقر
بدين تولى مباشرة سببه يؤخذ بنصف ما اقر به فلا يؤخذ شريكه بشيء وان اقر
بدين تولى شريكه مباشرة سببه بنفسه لا يلزمه شيء هكذا في المحيط (عالمگيري)
اگر اقرار کرد یکی از دو شریک مفاوضه بچیزی که زیر عقد مفاوضه داخل بود پس آن اقرارش صحیح است
بر او و بر شریک او برابر است که راستگوی کند او را شریکش درین اقرار یا دروغگوی کند او را
و اقرار یکی از دو شریک مفاوضه بمطلق دین داخل است زیر مفاوضه پس اگر اقرار کرد یکی از
دو شریک مفاوضه بدینی در شرکت و شریکش گفت که این دین واجب بود بر تو پیش از عقد
مفاوضه و این دین تنها بر تو لازم است و اقرار کننده گفت که این چنین نیست بلکه این دین بعد
از عقد مفاوضه است پس معتبر قول اقرار کننده است با سوگندش و اگر اقرار کرد یکی از دو شریک
عنان بدینکه زیر تجارت ایشان داخل بود صحیح میشود بر شریکش اگر دروغگوی کرد او را شریکش در آن
اقرار و اگر اقرار کرد بدینکه تصرف کرده بود سبب آنرا خود او گرفته میتواند آن اقرار کننده بهمه آن
دین رجوع میکند بر شریک خود چیزی نمی و اگر اقرار کرد بدینکه تصرف سبب آنرا بهر دوی ایشان کرده بود
گرفته میشود اقرار کننده بنیمه آن چیزیکه اقرار کرده است بآن و گرفته میشود شریک او چیزی و اگر
اقرار کرد بدینکه تصرف کرده بود شریک او سبب آنرا بعادت خود لازم میشود بر اقرار کننده چیزی همچنین اگر
گرفته شده است در کتاب محیط اقرار شریک العنان علی شریکه فی بیع او شراء شیء قائم
بعینه جائز و له علی شریکه حصته وان اقر بشراء شیء مستهلک یکون ثمنه دینا علیه دون شریکه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 312 of 362

كذا في محيط السرخسي (عالمگيري) اقرار يک شريک عنان بر ديگر شريک خود در فروختن وخريدن چيزي موجود
بدانش رواست ومراورا بر شريک او حصه اوست واگر اقرار کرد بچيزي باک کرده شده پس بهاي
آن دين ميشود براو نه بر شريکش همچنين ذکر کرده شده است در کتاب محيط خرسي رح ولو اقر احد
المتفاوضين بکفالة في صحته او في مرضه يؤخذ به شريکه وهذا اذا کانت الکفالة
بامر المکفول عنه واما اذا کفل بغير امره فانه يلزمه خاصة في قول الکل وهو الصحيح
ولو اقر الصحيح من المتفاوضين بدين بکفالة في صحته بدين لوارث شريکه
المريض لزمه في مال الصحيح کله دون المريض (خزانة المفتين)
واگر اقرار کرد يکي ازدو شريک مفاوضه بضامن شدن در حال صحت خود ويا در حال بيماري خود گرفته
ميشود بآن اقرار شريکش اگر باشد ضامني بامر آن کسيکه ضامني از طرف او شده اما اگر آن ضامني بغير از
امر او بود پس بدرستيکه آن ضامني تنها لازم بر اقرار کننده است در قول همه علماء رحمهم الله تعالى وهمين
قول صحيح است واگر اقرار کرد شريک تندرست ازدو شريک مفاوضه بضامني در حال صحت خود بدين
براي وارث شريک مريض خود لازم ميشود بر آن شريک تندرست همه آن نه بر مريض واذا اقر احد المتفاوضين
انه کفل عن صاحبه بمهر او نفقة زوجته او جناية لزمه ولزم صاحبه ايضا في قول ابي حنيفة رح
وقال ابو يوسف ومحمد رحمهما الله تعالى لا يلزمه ولا يلزم صاحبه کذا في المبسوط (عالمگيري)
اگر اقرار کرد يکي از شريک مفاوضه بر آنکه ضامن هستم از جانب شريک خود بمهر او نفقه زنش لازم
ميشود براو ونيز لازم ميشود بر آن شريکش در قول امام اعظم رحمه الله تعالى وگفته اند صاحبين رحمهما الله
تعالى که لازم ميشود بر اقرار کننده ولازم نميشود بر شريکش همچنين ذکر شده است در کتاب مبسوط
اذا کان الرجلان متفاوضين فاقر احدهما بشرکة رجل آخر معهما وانکر الآخر ذکر
في الکتاب ان اقراره جائز عليهما (منتقي) وما في ايديهما يصير مشترکا بينهما وبين المقر

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 313 of 362

شرکة ملک لا تثبت بینهما شرکة مفاوضة ولا شرکة عنان ولو قال فلان شریکی شرکة عنان او قال شرکة
مفاوضة وکذبه صاحبه فالقول قول المنکر شرکة عنان لا شرکة مفاوضة کذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر دو مرد شریک بودند بشرکت مفاوضه واقرار کرد یکی ایشان بشرکت مرد دیگر با خود یا دیگر
شد شریک دیگرش ذکر کرده است امام محمد رح در کتاب که اقرارش صحیح است بر هر دوی ایشان آن
چیزیکه در دست ایشان مشترک میگردد درمیان ایشان وآن سوم بشرکت ملک ثابت نمیشود بدین
ایشان شرکت مفاوضه و نه شرکت عنان واگر یکی ازدو شریک گفت که فلان شریک ما ست بشرکت
عنان یا گفت که بشرکت مفاوضه وآن شریکش دروغگوی کرد او را پس بدرستیکه آن شخص سوم
شریک میگردد بشرکت عنان نه بشرکت مفاوضه همچنین ذکر شده است در کتاب محیط اذا اقر احد
الآخر بشرکة مفاوضة وانکر الآخر ذلک فلا شیء لواحد منهما فیما فی ید صاحبه
ولو قال الآخر انا شریک فیما فی یدک غیر مفاوضة ولست شریکک فیما فی یدک
فالقول قوله بعد الحلف (مبسوط) اگر اقرار کرد مردی برای دیگر بشرکت مفاوضه پس منکر
شد آن دیگر از شرکت مفاوضه پس در نصورت هیچ چیزی نیست مر یکی ایشان را از چیزیکه در دست دیگر است
واگر گفت آن دیگر که من شریک هستم دران چیزیکه در دست تو است بغیر از شرکت مفاوضه تو شریک
من نیستی دران چیزیکه در دست من است درنصورت معتبر قول آنکسی است که اقرار برایش شده
بعد از انکه سوگند کند ولو اقر احدهما بعبد ماذون انه شریکه مفاوضة او اقر به لمکاتب
وصدقه فی ذلک لم تثبت المفاوضة بینهما ولکن ما فی ایدیهما یکون بینهما نصفان
ولا یجوز اقرار احدهما علی صاحبه بدین ولا یسعی علی هذا لو اقر لصبی تاجر بالمفاوضة او اقر الصبی التاجر
لصبی تاجر وصدقه الآخر فما فی ایدیهما بینهما ولکن لا تثبت المفاوضة بینهما (مبسوط)
اگر اقرار کرد مردی آزاد برای غلام ماذون که اینغلام شریک من ست بشرکت مفاوضه یا اقرار کرد بشرکت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 314 of 362

مفاوضه برای مکاتب و آن کسیکه اقرار برایش شده راستگوی کرد او را درین اقرار ثابت
نمیشود شرکت مفاوضه درمیان ایشان ولیکن آنچیزیکه در دست ایشان ست درمیان ایشان
نصف میشود و روا نمیشود اقرار هر کدام ایشان بر دیگرش بدینی و نبود یعنی و بنابرین اگر اقرار کرد از
برای کودک تاجر بشرکت مفاوضه و یا اقرار کرد کودک تاجر برای دیگر کودک تاجر پس آنچیزیکه در دست
ایشان ست درمیان ایشان مشترک میشود ولیکن بشرکت مفاوضه ثابت نمیشود درمیان ایشان
اذا اقر لصبی لاینکر شرکته المفاوضة وصدقه ابوه کان مافی ید الرجل بینهما نصفین
ولکن لایکونان متفاوضین (مبسوط) ولو بعد فی ید الصبی مشترکا بینهما کذا فی خزانة المفتین (عالمگیری)
اگر اقرار کرد شخصی برای کودکی که سخن کرده نمیتواند بشرکت مفاوضه و راستگوی کرد اقرار کننده
پدر انکودک پس آنچیزیکه در دست آن مرد اقرار کننده ست درمیان وی و آن کودک نصف ست
ولیکن باین اقرار شریک مفاوضه نمیشود و آنچیزیکه در دست آن کودک ست مشترک درمیان ایشان نمیکرد
همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط سرخسی رحمه الله اذا اقر الذمی لمسلم بالمفاوضة او اقر المسلم
بما فی یدی ذمی بحضرته وهما رجلان فصدقهما الذمی لایکونان متفاوضین ولکن ما فی یدیهما یکون بینهما نصفین (مبسوط)
اگر اقرار کرد ذمی برای مسلمانی و یا اقرار کرد مسلمانی برای ذمی بشرکت مفاوضه پس در قول طرفین
رحمهما الله تعالی آن دو شریک مفاوضه نمیشوند ولیکن آنچیزیکه در دست ایشان ست درمیان ایشان
دو نصف میشود اذا قال فلان شریکی فی هذا او من هذا المال او فی هذا المتاع او من هذا المتاع او
بعد ان یکون شیء ثابت فی الشرکة کذا فی المحیط (عالمگیری)
و اگر شخصی گفت که فلان شریک من ست و زیاده درین اقرار خود رجوع کرده میشود درمیان آن
بخود او و هرچیز را که بیان کند راستگوی کرده میشود دران بعد از انکه آنچیز چیزی باشد که دران
شرکت ثابت میشود همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط و لو کان اقر انه شریکی فی البیت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 315 of 362

كان ما في ايديهما من متاع التجارة بينهما وكذلك الدراهم والدنانير ولا يدخل
في ذلك مسكن ولا كسوة ولا طعام (مبسوط) واگر اقرار کرده بود برانکه این مرد شریک منست
در تجارت تها در نیصورت انچیزیکه در دست ایشان ست از متاع مشترک میشود درمیان ایشان
و همچنین مشترک میشود درهمها و دینارها و داخل نمیشود در شرکت ایشان سرای سکونت و پوشاکه و خوردنی
ان قال لا شركة بيني وبين فلان في كل قليل وكثير وصدقه فلان في ذلك صار ما في يد
كل واحد منهما وقت الاقرار من مال التجارة مشتركا بينهما فما عرف وجوده في يد
كل واحد منهما وقت الاقرار وعرف انه من مال التجارة كالذهب والفضة يكون بينهما
لا يرجع في بيان ذلك الى احد وما عرف انه ليس من مال التجارة نحو المسكن وما شبه
ذلك من الاموال التي هي مشغولة بالحاجة الاصلية لا يكون للتجارة وان علم وجوده
في يد كل واحد منهما وقت الاقرار وما عدا الذهب والفضة مما لا يكون مشغولا بالحاجة
الاصلية فان القول في انه للتجارة اولى للتجارة قول من هو في يده كذا في المحيط (عالمگیری)
اگر شخصی گفت که شریک فلانم و سرا ندک و بسیار و راستگوی کرد اینرا و او را تصدیق کرد درین اقرارش
و نیصورت انچیزیکه در دست هرکدام ایشان در وقت اقرار از مال تجارت ست مشترک میگردد درمیان
ایشان پس انچیزیکه وجود آن در دست هرکدام ایشان در وقت اقرار معلوم باشد و معلوم باشد که از مال
تجارت ست مانند زر و نقره مشترک میشود درمیان ایشان رجوع کرده نمیشود درمیان آن به یکی از ایشان
و انچیزیکه معلوم باشد که از مال تجارت نیست مانند سرای سکونت و چیزیکه مانند آن ست از انها که
مشغول بحاجت اصلی ست در نیصورت انمال از تجارت نمیشود اگرچه معلوم باشد وجود آن در دست
هرکدام ایشان در وقت اقرار و ماسوای زر و نقره از چیزها که مشغول بحاجت اصلی نباشد پس قول
معتبر در انچیزیکه برای تجارت ست و دلیلست آن کسی راست که ذو الید ست همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 316 of 362

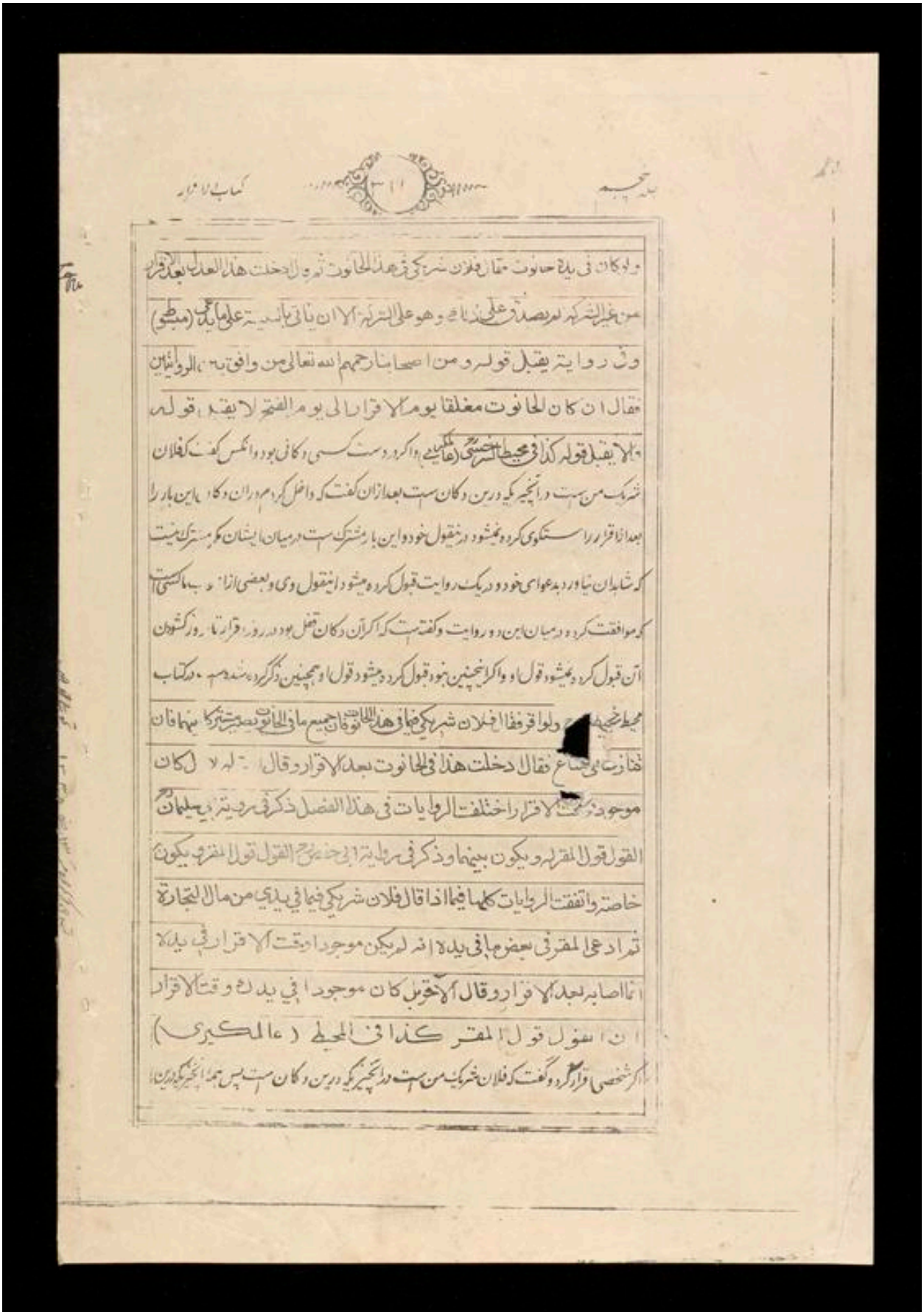

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 317 of 362

دکان هست مشترک میکرد میان او اگر دعوی کردند و متاعی را اقرار کننده گفت که داخل کردم این متاع را
در دکان بعد از اقرار خود و آن کسیکه اقرار بر او پیش شده گفت که اینچنین نیست بلکه این متاع در وقت اقرار
موجود بود در اینصورت روایتها باهم مختلف شده اند ذکر کرده شده در روایت امام ابو سلیمان رح که
معتبر قول کسی هست که اقرار بر او پیش شده و آن متاع مشترک میشود در میان ایشان و ذکر کرده شده در روایت
امام ابو حفص رح که معتبر قول اقرار کننده هست و آن متاع خاص اقرار کننده را میشود و همه روایتها باهم
متفق شده اند بر اینکه قول معتبر قول اقرار کننده هست در صورتیکه شخصی بگوید که فلان شریک من هست
در انچیزیکه در دست من هست از مال تجارت بعد ازان اقرار کننده دعوی کند در بعض انچیزیکه در دست
اوست که این چیز نزد وقت اقرار در دست من موجود نبود و این چیز بدست من رسیده هست بعد از اقرار
و آن کسیکه اقرار بر او پیش شده گفت که اینچنین نیست بلکه این چیز نزد وقت اقرار موجود بود
همچنین ذکر کرده شده هست در کتاب محیط ولو قال لفلان شریکی فی الطحن فی یدی المقر رحی و ابل
و متاع الطحانین فادعی المقر له الشرکة فی ذلک کله فالقول قول المقر کذلک کل
عامل فی ید حانوت و فی متاع لا من متاع عمله فانه شریک لفلان فی عمل کذا فهما شریکان
فی العمل دون المتاع ولو قال هو شریکی فی هذا الحانوت فی عمل کذا فکل شیء فی ذلک الحانوت من عمل او متاع
فهو بینهما ولو کان الحانوت وما فیها فی ید احدهما فقال احدهما فلان شریکی فی عمل کذا وما فی المتاع فهو لی وقال الآخر بل المتاع
بیننا فهو بینهما لا یصدق واگر شخصی گفت که فلان شریک من هست در چیزی آماده شده و حال انکه در دست اقرار کننده آماده نشده
و اسباب آن پیدا نبود بعد ازان دعوی نمود کسیکه اقرار بر او پیش شده که شریک هستم در همه اینها پس در اینصورت
معتبر قول اقرار کننده هست و همچنین هست هر عامل که در دست او دکانی باشد و در ان دکان متاع باشد
نه از متاع عملش و اقرار کند آن عامل که خریده ام فلانم در فلان عمل پس هر دو شریک اند در ان عمل نه در متاع
و اگر گفت که فلان شریک من هست در این دکان در فلان عمل پس هر چیز یکه در این دکان هست از متاع

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 318 of 362

آن عمل درمیان ایشان مشترک است واکر دکان وآنچه در دکان است در دست هردوی ایشان بود ویکی
ایشان کفت که فلان شریک من است در اینچنین عمل اما متاع این دکان خاص ازمن است وآن دیکر کفت که
بلکه متاع درمیان ما مشترک است پس درینصورت آن متاع درمیان ایشان مشترک است ولو قال فلان
شریکی فی کل ارض لی اشتریته وفی یده علان فقال اشتریت احدهما وورثت الآخر فالقول قوله
وکذلک لو قال هو شریکی فی کل ارض لی عندی للتجارة ثم قال اشتریت احدهما من خاص مالی
لغیر التجارة فالقول قوله ولو اقرا نهما فی یده للتجارة ثم قال
هذا من خاصة مالی لم یصدق (مبسوط سرخسی)
واکر شخصی کفت که فلان شریک من است در هر جامه زمینی که امروز خریده ام وحال انکه در دست او دو بار بود بعد ازان
کفت که خریده ام یکی ازین دو بار را وبمیراث برده ام بار دیکر را پس معتبر قول اقرار کننده است وهمچنین اکر
کفت که فلان شریک من است در هر جامه زمینی که نزد من برای تجارت است بعد ازان کفت که خریده ام یکی ازین
دو بار را از مال خالص خود برای غیر تجارت پس معتبر قول اقرار کننده است واکر اقرار کرد که این دو بار در دست
من برای تجارت است بعد ازان کفت که این یکبار از مال خاص من است دا ستکوی کرده نمیشود ولو قال
هو شریکی فی کل ارض قد مرلی من الاهواز امس ثم اقر ان الاعدال العشرة
قد مت له من الاهواز امس وقال احدها من خاصة مالی والآخر بضاعة
فلان وقال الشریک هی کلها من الشرکة فالکل من الشرکة الا ان العدل
الذی اقر انه بضاعة یصدق علی حصته منه ولا یصدق علی نصیب
شریکه ویضمن لصاحب البضاعة نصف قیمة هذا العدل (مبسوط)
اذا دفع النصف الی شریکه بغیر قضاء کذا فی محیط السرخسی (عالمکیری)
واکر شخصی کفت که فلان شریک من است در هر جامه زمینی که برای من از موضع اهواز دیروز آمده بعد ازان اقرار کرد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 319 of 362

که ده بار ازان دیروز از موضع اهواز آورده و گفت یکی ازانها خاص مال من است و دیگر آن بضاعت فلان و دیگر غلامان
شریک من است و شریک وی گفت که آن بارها همه از مال شرکت است پس درین صورت همه آن بارها از
شرکت است مگر اینکه آن بار که اقرار کرد که بضاعت است برحصهٔ خود وی ازان بار صادق میشود و بر حصهٔ
شریک وی صادق نمیشود و نیمهٔ قیمت آن بار را تاوان میدهد برای صاحب بضاعت اگر آن نیمه را تلف کرده
خود بغیر از حکم قاضی و همچنین ذکر شده است در کتاب محیط سرخسی رح واذا قال فلان شریکی
فی هذا الدین الذی علی فلان وقال المقر له انت ادفعته بغیر اذنی ولم یکن
بینی وبینك شرکة فان کان المقر هو الذی باع المتاع فهو ضامن
لنصف قیمة المتاع الا ان یثبت الاذن وهو ینکر الاذن فالقول قوله
مع یمینه وان لم یکن فی ذکر الحوالة انه باعه المتاع فقال لم ابعه انا ولکنا
بعناه جمیعا وکتب الصك باسمی فالقول قوله فان اراد المقر له ان یضمن
الذی علیه الصك نصف قیمة المتاع وقال قبضت متاعی بغیر اذنی فقال
علیه الصك ما اشتریت منك شیئا وانما عنی المتاع الذی کتب الصك باسمه فلا ضمان علیه
المال الذی فی الصك بینهما کما لو اقر به وحق المطالبة لمن باسمه الصك (مبسوط سرخسی)
و اگر شخصی گفت که فلان شریک من است در این دینی که بر فلان است و آن کسیکه اقرار بر ایش شده گفت که تو
دین دادهٔ او را بدون اجازت من و در میان من و تو شرکتی نبوده و دیده نشود اگر اقرار کننده آن متاع فروخته
شده را فروخته بود پس درینصورت وی تاوان ده است نصف قیمت آن متاع را اگر تلف شده و آن دو نیمت
که بگواهان ثابت کند اجازهٔ او را و حال انکه وی منکر شده از اجازه پس معتبر قول آن کسی است که منکر
از اجازت است با سوگند دادن اگر وی را قضیه واقعه چنین بود که آن متاع را بر خریدهٔ آن اقرار
کننده فروخته و اقرار کننده گفت که من آنرا نفروخته ام ولیکن هر دوی ما آنرا فروخته ایم برای خریده و

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 320 of 362

وکاغذ وثیقه را بنام من نوشته پس معتبر قول وی ست پس اگر آن کسیکه اقرار برایش شده اراده
کرد که تاوان بگیرد از کسیکه کاغذ وثیقه بر اوست بدو قیمت آن متاع را و او را گفت که آن متاع مرا بدون
اجازه قبض کردی و آن کسیکه بر او کاغذ وثیقه ست گفت که از تو چیزی نخریده ام و آن متاع را بمن
کسی فروخته ست که آن کاغذ وثیقه بنام اوست پس در نصورت مر او را هیچ تاوانی بر او نیست
ولیکن آنمالیکه دران کاغذ وثیقه ست مشترک است درمیان ایشان چنانچه اقرار کرده می بودند
وحق خواستن آنمال مر آن کس راست که آن کاغذ وثیقه بنام اوست قال فلان شریکی فی کل
لحانه او قریبه ذلک فلان تمرات احدهما وفی ید الآخر مال فقال ورثته هذا مال المتوفی
من غلة الشرکة فالقول قولهم وان اقروا انه کان فی یده یوما اقر فهو من الشرکة وکذلک
ان کان للمیت صک باسمه علی رجل بمال تاریخه قبل الاقرار بالشرکة وان کان
تاریخ الصک بعد الاقرار بالشرکة فالقول قول الورثة انه
لیس من الشرکة (مبسوط) گفت شخصی که فلان شریک من ست در هر نجات
واقرار کرد باین شرکت آنفلان بعد ازان بگی ایشان مرد و در دست او مالی بود ورثه او گفتند که
اینمال را از غیر شرکت حاصل کرده بود پس معتبر قول ورثه ست و اگر اقرار کردند ورثه او که اینمال
در دست او بود در روز اقرارش پس اینمال از شرکت ست و همچنین اگر آن مرد در اکاغذی بنام
او بود بر مردی جالیکه تاریخ آن کاغذ پیش از تاریخ اقرار بشرکت بود میان ایشان پس آن مشهور
اینمال از شرکت ست درمیان ایشان و اگر تاریخ کاغذ بعد از اقرار بشرکت بود پس معتبر قول ورثه ست باینکه اینمال از شرکت نیست

الباب العشرون

فی اقرار الوصی بالقبض باب هشتم بیست در بیان حکم اقرار کردن وصی به قبض کردن
قال محمد رحمة الله علیه فی الاصل اذا اقر وصی المیت انه قد استوفی جمیع مال المیت

علی فلان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 321 of 362

علی فلان بن فلان ولم یسم کم هو صح قراره فی براءة الغریم ولو قال بعد ذلک انما قبضت منه
مائة درهم وقال الغریم کان لفلان علی الف درهم وقد قبضها الوصی بتمامها فان کان
الدین واجبا بدائة المیت واقر الوصی او لا باستیفاء جمیع ما علیه ثم قال هو مائة
مفصولا عن اقراره ثم اقر الغریم بعد ذلک ان الدین الذی کان علیه الف درهم
وقد استوفی منه الف درهم فالغریم بری عن الالف حتی لم یکن للوصی ان یتبع شیئا
والقول قول الوصی مع یمینه انه قبض مائة ولا یصدق الغریم علی الوصی حتی لا یضمن تسعمائة
للوارث بسبب الجحود فان قامت للمیت بینة تعلی ان الذی علی الغریم کان الف درهم بان اقام الوارث البینة ان غریم المیت
کان الغریم بریا عن جمیع الالف حتی لم یکن للوصی ان یتبع الغریم بتسعمائة ویضمن الوصی
تسعمائة للورثة واذا اقر الغریم او قامت البینة ان الدین الف درهم ثم اقر الوصی انه استوفی جمیع ما علیه
ثم قال هو مائة مفصولا عن اقراره یکون الغریم بریا عن جمیع الالف باقرار الوصی ویضمن الوصی
تسعمائة للورثة بالجحود هکذا فی المحیط (عالمگیری)

گفته است امام محمد رحمه الله در کتاب مبسوط که اگر اقرار کرد وصی مرده که بتحقیق گرفتم همه مال آن مرده را که بر فلان
ابن فلان بود و دگر نکرد که چه قدر مال است صحیح میشود اقرار وی در بارهٔ خلاصی دین دار و اگر بعد ازان گفت
که گرفته ام از او صد درم را و دین دار گفت که بود فلان مرده را بر من هزار درم و وصی قبض کرد همه آنرا و داده تو
پس اگر آن دین واجب بود بدین دادن آن مرده و حال آنکه وصی در اول اقرار کرده بود بگرفتن همه آنچیز که
بر فلان است بعد ازان جدا از اقرار خود گفت که آن گرفته شده صد درم است بعد ازان دین دار اقرار کرد
که بدرستی و یقینکه بر من بود هزار درم بود و بتحقیق گرفته از من هزار درم را پس در یصورت دین دار خلاص است
از هزار درم تا اینکه پس نمی رسد وصی را که بگیرد از وی هزار را و معتبر قول وصی است با سوگند ش در اینکه
گرفته ام صد درم را و در استگوی کرده نمیشود دین دار بر وصی پس وصی تاوان نده نمیشود بصد درم را

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 322 of 362

برای وارث بسبب انکار و اگر گواهان گواهی دادند براینکه دین بر دین دار هزار درم بود باین طریق که ترک
گذرانید گواهان را برانکه این شخص دیندار مرده بود خلاص میشود آن دیندار از همه هزار درم پس میرسد وصی را
که بگیرد از دیندار نهصد درم را و وصی تا وان ده نهصد درم میشود برای ورثه و اگر دین دار اقرار کرد در اول بانکه
آن دین هزار درم بود بعد ازان اقرار کرد وصی که بدرستی گرفته ام همه آنچیز را که بر دین دار بود بعد ازان از
اقرار خود جدا گشت که آن دین صد درم ست در نصورت دیندار خلاص میشود از همه هزار درم بسبب اقرار وصی
و تاوان میشود وصی نهصد درم را برای ورثه بسبب انکار او هذا الذی ذکرنا ان قال الوصی هو ماثور
مفصولا عن اقراره فاما اذا قاله موصولا بان قال استوفیت جمیع ما للمیت علی فلان
هو ماثور و قال الغریم لا بل کان الف درهم فالوصی یصدق فی هذا البیان حتی کان
للوصی ان یتبع الغریم بتسعمائة و الجواب فیما اذا قال الغریم لا بل مائتی درهم ثم قال الوصی
استوفیت جمیع علیه هو ماثور کالجواب فیما اذا کان اقرار الوصی بالاستیفاء اولا هکذا فی المحیط (عالمگیری)
و این حکم مذکور وقتی ست اگر وصی گفت که آن دین صد درم ست جدا از اقرار خود اما اگر چنین
بود باین طریق که گرفته ام همه آنچیز را که بر فلان ست و آن صد درم ست و دین دار گفت که اینچنین
نیست بلکه هزار درم ست پس وصی راستگوی کرده میشود در این بیان پس میرسد وصی را که بگیرد از دین
دار نهصد درم را و حکم درین صورتیکه اقرار کرده باشد دین دار در اول بدینی هزار درم بعد ازان وصی گفته باشد
که گرفته ام همه آنچیز را که بر او ست و آن صد درم ست مانند حکم ست دران صورتیکه اقرار وصی بتمام
گرفتن همه حق در اول باشد همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب محیط هذا اذا وجب الدین بادائه المیت
فاما اذا وجب الدین بادائه الوصی ان قال الوصی بالاستیفاء اولا ثم قال مفصولا وهو ماثور ثم قال الغریم
ان الدین کان الفا یبرأ الغریم عن جمیع ما علیه لانه ضمن الوصی حق الورثة بقول الغریم و ان اقام
البینة علی ان الدین کان الف درهم یکون الغریم بریئا عن جمیع الدین باقرار الوصی و یضمن الوصی للورثة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 323 of 362

تسعمائة اما الجود او الابراء وان اقر الغريم اولا بالدين ثم قال الوصي استوفيت جميع علي تم قال هو مائة
مقصورا على اقراره لا يكون الغريم بريا عن جميع ما على اقرار الوصي ويضمن الوصي للورثة تسعمائة وان قال الوصي اولا بان قال استوفيت
جميع ما عليه هو مائة ثم قال الغريم كان لي علي الف درهم وقد قبضتها فان الغريم يكون بريا عن جميع ما عليه بخلاف
الوكيل بالبيع بشيء ولا يضمن الوصي للورثة الا قدر ما اقر الوصي باستيفائه واذا اقر الغريم اولا بالف درهم ثم قال
الوصي استوفيت جميع ما عليه هو مائة فالغريم يكون بريا عن جميع الالف ويضمن الوصي للورثة تسعمائة هكذا في المحيط (عالمگيري)

دايكم وقتي ست كه واجب شده باشد آن دين بدين وادن مرده اما اگر دين واجب شده باشد بدين
دادن وصي ديده شود اگر اقرار كرد وصي بتمام گرفتن آن دراول بعد ازان جدا از اقرار خود گفت كه
آن صد درم ست بعد ازان دين دار اقرار كرد كه آن دين هزار درم بود درينصورت خلاص ميشود دين دار
از همه انچيز يكه براوست وتاوان ده ميشود وصي چيزيرا براي ورثه بگفته دين دار واگر گواهان گذشت
براينكه دين هزار درم بود درينصورت آن دين دار خلاص ميشود از همه دين بسبب اقرار وصي وتاوانده ميشود
وصي براي ورثه نهصد درم را يا بسبب انكارش يا بسبب براءوي واگر دين دار اقرار كرد اول بدين بعد
ازان وصي گفت كه گرفتم همه انچيز يرا كه براو بود بعد ازان جدا از اقرار خود گفت كه آن صد درم ست درينصورت
خلاص ميشود دين دار از همه انچيز يكه براوست از جهت اقرار وصي وتاوانده ميشود وصي براي ورثه نهصد درم
واگر گفت آن گفته خود را ميوست باقرار خود باينطريق كه گفت كه گرفتم همه انچيز يرا كه براوست وآن صد درم ست
بعد ازان دين دار گفت كه دين بر من هزار درم بود وبتحقيق قبض كرده ام ازو پس درينصورت دين دار
خلاص ميشود از همه انچيز يكه براوست پس نميرسد وصي را كه طلب كند ازو چيزيرا وتاوانده نميشود وصي براي
ورثه مگر قدر انچيز يرا كه اقرار كرده ست بگرفتن آن واگر دين دار اول اقرار كرد بهزار درم بعد ازان وصي گفت
كه گرفتم همه انچيز يرا كه براوست وآن صد درم ست پس درينصورت دين دار خلاص ميشود از همه هزار درم
وتاوانده ميشود وصي براي ورثه نهصد درم را همچنين ذكر كرده شده ست در كتاب محيط باين عبارت لا تلزم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 324 of 362

واشهدا انه استوفى جميع ثمنه وهو مائة فقال المشترى بل كان مائة وخمسين فالقول للوصى
ولا يضمن الغريم وكذا الوصى شيأ ولو اقر الوصى انه استوفى مائة وهو جميع الثمن وقال المشترى الثمن
مائة وخمسون فللوصى قبض الخمسين الفضل وكذلك لو باع مال نفسه هكذا
فى محيط السرخسى ح (عالمگيرى) فروخت وصى مال را بجاى ورثه مرده وشاهد گرفت
برانكه همه بهاى آنرا تمام گرفته كه يكصد درم ست وخريدار اقبال كفت كه اينچنين نيست بلكه بهاى آن يكصد
پنجاه درم ست پس معتبر قول وصى ست وتاوان نميدهد صاحب دين مرده ووصى چيزى را واكرد وصى
چنين اقرار كرد كه تمام گرفته ست يكصد درم را كه همه بهاست وخريده كفت كه بيمان يكصد وپنجاه درم ست
پس مر وصى را حق قبض كردن آن پنجاه درم زياده ست وهمچنين حكم ست اگر فروخت مال خود را همچنين ذكر
كرده شده ست در كتاب محيط سرخسى ح ولو اقر الوصى انه قد استوفى جميع مال الميت على فلان
وهو مائة درهم فقامت البينة انه كان له على فلان مائتا درهم غير تواريخ بالمائة الفاضلة ولا يصدق على ابطالها (مبسوط)
واگر وصى اقرار كرد كه بتحقيق تمام گرفته ام همه آنچيز را كه مرده را بر فلان بود كه يكصد درم ست پس شاهد آن
گذشتند بر اينكه مر مرده را دويصد درم ست بر فلان پس بدرستى كه نميصورت دين دار او گرفته
ميشود بآن صد درم زياده وراست نكوى كرده نميشود بر باطل كردن آن صد درم زياده ولو اقر الوصى
انه قد استوفى جميع مال الميت عند فلان من وديعة او مضاربة او شركة او بضاعة
او عارية ثم قال الوصى بعد ذلك انما قبضت مائة درهم وقال المطلوب قبض
الوصى الف درهم وقامت البينة على ذلك فالوصى ضامن لذلك كله وان لم تقم البينة
على ذلك فالمطلوب غير مصدق على الوصى بل القول قول الوصى فى مقدار المقبوض (مبسوط)
واگر وصى اقرار كرد كه تمام گرفته ام همه مال مرده را كه نزد فلان بود از وديعت يا مضاربت يا شركت
يا بضاعت يا عاريت بعد ازان ان وصى كفت كه جز اين نيست كه قبض نموده ام يكصد درم را واو آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 325 of 362

شخص که بر او مال بود گفت که وصی هزار درم را از من قبض کرده و شاهدان گذشتند بر گفته شخص
پس در صورت وصی تاوان ده هست مر بعد آن هزار درم را و اگر گواهان بر آن نگذشتند پس آن شخص که
مال باز او طلب میشود را سوگندی کرده شده هست بر وصی بلکه معتبر قول وصی هست در مقدار قبض
کرده شده و اذا اقر الوصی انه قبض کل الدین علی الناس فجاء غریم المیت وقال دفعت
الیک کذا وقال الوصی ما قبضت منک شیئا وما علمت ان للمیت علیک شیئا
فالقول قول الوصی ولو اخذ الغریم بذلک ولو قامت البینة علی اصل هذا الدین علی
الوصی منه شیء لانه لم یقر بقبض شیء من رجل بعینه وکذلک لو قال قبضت کل دین لفلان
علی فلان بالکوفة
هو باطل والوکیل فی هذا بمنزلة الوصی (مبسوط) و اگر وصی اقرار کرد که قبض نموده ام جمله دین مرده را که بر مردم
وامدند دین دار آن مرده و گفت که بتحقیق داده ام تو این قدر را و آن وصی گفت که قبضی نکرده ام از تو
چیزی بر او نمیدانستم این را که آن مرده را بر تو چیزی هست پس معتبر قول وصی هست که گرفته میشود آن دین از
باین اقرارش و اگر گواهان گذشتند بر اصل این دین لازم نمیشود بر وصی ازان چیزی زیرا که او اقرار نکرده
بقبض نمودن چیزی از شخص معین و همچنین اگر اقرار کرد بر اینکه قبض نموده ام جمله دین فلان را که در کوفه است
پس این اقرار وی باطل هست و وکیل در حکم مانند وصی هست و لو اقر الوصی انه استوفی ما کان علی فلان
من دین المیت وقال الغریم کان له علی الف درهم فدفعتها الیک وقال الوصی قد کان له
الف درهم ولکنک اعطیتنی خمسمائة فی حیوته وخمسمائة دفعتها الی بعد موته وقال
الغریم بل دفعت الکل الیک فعلی الوصی جمیع الالف اقراره بالاستیفاء ولکن یستحلف
الورثة علی ما ادعی من قبض المیت نفسه (مبسوط) و اگر اقرار کرده وصی بر اینکه تمام کرده ام آنچیز را از دین مرده
که بر فلان بود او دین دار گفت که آن مرده بر من هزار درم بود و وصی گفت که او را بر تو هزار درم بود ولیکن
داده بود مرا آن مرده از آن مال پنجاه او پنجصد درم و پنجصد درم را داده ام بمن بعد از مردن او و دین دار گفت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 326 of 362

که اینچنین نیست بلکه داده ام همه هزارم را بتو پس درینصورت بر وصی همه آن هزار درم است
از جهت اقرارش تمام گرفتن آن و لیکن سوگند داده میشود ورثه باینکه بر وصی دعوی کرده و که قبض
کرده خود آن مرد است و لو اقر الوصی انه قبض جمیع ما فی منزل فلان من متاعه و میراثه
ثم قال بعد ذلك هو ما قد رهم و خمسة اثواب و اقام الورثة البينة انه كان في منزل فلان
يوم مات الف درهم و عشرة اثواب لم يلزم الوصي اكثر مما اقر به الا ان يشهد الشهود انه قبضه (مبسوط جزء سی و یکم)
و اگر وصی اقرار کرد که قبض نموده ام همه آنچیزرا که در منزل فلان مرد بود از متاع و میراث مرد و بعد ازان
گفت که آنچیز صد درم است و پنج جامه است و وارثان آن مرد گواهان گذرانیدند که در منزل فلان در روز مردن
او هزار درم و صد جامه بود لازم نمیشود بر وصی زیاده از آن چیزیکه اقرار کرده است بران مگر که گواهی بدهند آن
گواهان که آنرا قبض نموده است و لو اقر انه قبض ما فی ضيعة فلان من طعام او ما فی نخلة هذا
من تمر و انه قبض ربع هذه الارض ثم قال هو كذا و ادعى الورثة اكثر منه و اقاموا البينة
انه كان في هذه الضيعة كذا و كذا لم يلزم الوصي زيادة على ما اقر به قبضا الا ان يشهد الشهود انه قبضه (مبسوط)
اگر اقرار کرد وصی که قبض نموده ام آنچیزرا که در زمین فلان است از طعام و یا قبض نموده ام آنچیزرا که
در درخت خرما فلان است از میوه خرما و بدرستیکه قبض نموده ام کشت این زمین را بعد ازان گفت
که آنچیزی قبض شده من این قدر است و وارث مرده دعوی نموده زیاده از گفته او و گذرانید گواهانرا
بانکه در این زمین اینقدر و اینقدر خلق بود لازم نمیشود بر وصی زیاده بران چیزیکه اقرار کرده است به قبض
آن مگر که گواهی بدهند گواهان که آن زیاده را قبض نموده است و لو اقر الوصی ان المكاتبة على الكتاب الف
و قبض الميت منها اربعمائة في حياته و قبضت انا منها مائة بعد موته و قال الكتاب قبضت الا الفا كلها
و قامت البينة ان الوصي اقر انه استوفى جميع ما كان على الكتاب لزم الوصي الالف كلها بعد حلف الورثة انهم
لا يعلمون قبض الميت كذا في المحيط (مبسوط جزء سی و یکم) و اگر وصی اقرار کرد که بدل کتابت بر مکاتب هزار درم

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 327 of 362

چه دو گرفته بود مرده در حال زنده گی خود پنجصد درم را نوان و قبض کرده ام من ازان یکصد درم را بعد
از مردن او و مکاتب گفت که قبض کرده ام هزار درم را و گواهان گذ مشتند که وصی اقرار کرده است
برانکه تمام کرفته ام همه انچیز را که بر مکاتب است لازم میشود بر وصی همه ان هزار درم بعد ازسوگند نمودن
ورثه برانکه ما نمیدانیم به قبض نمودن مرده همچنین ذکرست دست در کتاب محیط سرخسی ۷ واذا اقر
الوصی انه قبض ما علی مکاتب فلان المیت وهو مائة والمکاتب معروف بذلک ویقول قبضت
منی الف درهم وهی جمیع مکاتبتی فالقول قول الوصی فی المائة ویلزم المکاتب تسع مائة وان اقر
الوصی بقبض المکاتبة منه ولم یسم شیئا عتق المکاتب فان قامت البینة ان اصل المکاتبة الف درهم وان
المکاتب اقر بذلک قبل ان یشهد الوصی بالقبض فالوصی ضامن لجمیع الالف (مبسوط)
و اکر اقرار کرد وصی برانکه بتحقیق کرفته ام انچیز را که بر غلام مکاتب فلان مرده است وان صد درم است
و حال انکه ان مکاتب مشهور بود دعوی میکرد ان مکاتب شدن را و میگفت که قبض کرده ام ازمن هزار درم را
و ان هزار درم همه بدل کتابت من است پس معتبر قول وصی است در صد درم و لازم میشود بر مکاتب
نهصد درم و اکر اقرار وصی بقبض نمودن بدل کتابت از مکاتب ذکر نکرد چیزی را از بدل کتابت تا او
میشود مکاتب و اکر گواهان گذ مشتند که اصل بدل کتابت هزار درم است و مکاتب اقرار کرده است
بان پیش از اظهار و اقرار وصی بقبض نمودن پس وصی تاوان دهست همه هزار درم را چنین ذکر شده است در کتاب مبسوط

(الباب الحادی والعشرون)

فی من فی یدیه مال المیت ذا اقر الوارث والموصی له باب بیست و یکم باب است در بیان حکم
کسیکه در دست او مال مرده باشد اکر اقرار کند بوارثی یا بکسیکه وصیت برایش شده و حاصل فی یدیه
مال لانسان غائب فمات الغائب فجاء رجل ادعی انه ابنه ووصفه ذو الید فان اقام بینة
سواء قال ان المیت ورث منی او لم یقل فان [illegible] وشاء اخذ ولا دفع المال الیه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 328 of 362

وفی کل موضع قال بعضهم یقول القاضی یکون ذلک معوضا الیه یعنی یجری انه لو کان له
وارث آخر لحضر فی مثل هذه المدة کذا فی الفتاوی الصغری فی کتاب الدعوی (عالمگیری)
در دست مردی مال بود از شخص غائبی و آن غائب مرده آمد مردی او دعوی کرد که من پسر آن مرده
ستم و راست گوی گردانیدند او را و ذوالید پس در صورت قاضی انتظار بکشد و در حال مدید آنمال را
مدعی برابر است اینکه آنمدعی گفته باشد که آن مرده را دیگر وارث هست یا نگفته باشد پس اگر ظاهر شد برای
آن مرده وارث دیگر پس بهتر است که حصه او را دهد و اگر دیگر وارث او ظاهر نشد بعد آنمال را
بآن مدعی و در هر جائیکه امام محمد رح گفته است که قاضی درنگ کند و انتظار بکشد مدت انتظار و درنگ کردن
برای و فکر قاضی سپرده شده است یعنی قاضی فکر کند این را که اگر آن مرده را وارث دیگری بود هر آینه
حاضر می شد در مانند این مدة همچنین ذکر کرده شده است در فتاوای صغری در کتاب دعوی فی الاملاء
عن محمد رجل توفی و ترک مالا فی ید رجل قادعی رجل انه ابن المیت وادعت امرأة انها
زوجة المیت وقال الذی فی یده المال صدقتما ولا نعلم له وارثا غیرکما وکذب کلواحد منهما
صاحبه فالقاضی یتلوم زمانا ثم یعطی الابن المال کله بعد ما یستحلفه علی علمه علی دعوی
المرأة (عالمگیری) در کتاب املی از امام محمد رح نقل شده است که مردی مرده و ترکه گذاشت
مالی را و در دست مردی و دعوی کرد مردی که پسر آن مرده ستم و دعوی کرد زنی که زن آن مرده ستم
و گفت ذوالید که راست گفته هر دوی شما نمیدانم مر آن مرده را وارثی غیر از شما هر دو و در یکوی
گردانیدند هر کدام ایشان دیگر خود را پس قاضی انتظار بکشد یک زمانه بعد ازان بدهد بآن پسر
تمامی آنمال را بعد از آنکه سوگند یاد کند آن پسر بعلم خود بدعوای آن زن و کذلک لو کان المیت امرأة
قادعی رجل انه زوجها وعبر له المرأة فی ذلک (عالمگیری) همچنین اگر آن مرده زن بود
و دعوی کرد مردی که شوهر او هست و این مرد دعوی کند و ماند زن دعوی کند که هست

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 329 of 362

فرمیکم یعنی قاضی انتظار بکشد بعد ازان مال را به پسر او دهد بعد از سوگند دادن به پسر اعلم او بدعوی
خود و کذلک لو اقر الذی فی یدیه المال بزوج او زوجة او اخ لام او عم او خالة او کل ذی نسب و مولی
العتاقة بمنزلة النسب فی هذا (عالمگیری) و همچنین مال به پسر او دهند بعد از سوگند نمودن و
اگر اقرار کرد ولید بشوهری برای مرده یا بزنی یا به برادر مادری و مانند اینها از هر ذی نسب و مولی آزاد
کننده مانند نسب است و همین حکم و اذا ادعت المرأة انها ابنة المیت و ادعی رجل انه اعتق المیت
و قال الذی فی یدیه المال صدقتما او قال هذا ابنته و هذا مولاه اعتقه و بدأ بالمولی فهو کما لو بدأ بالبنة فهما
سواء و المال بینهما نصفین و ان کانا متکاذبین بینهما و مولی الموالات بمنزلة الزوجین (عالمگیری)
و اگر زنی دعوی کرد که دختر مرده هستم و دعوی کرد مردی که آزاد کرده بودم زن مرده را و ذو الید
گفت که هر دوی شما راست گفته اید یا گفت که این مدعیه دختر آن مرده هست و این مدعی خواجه
اوست که آزاد کرده بود او را یا ابتداء بر استگوی نمودن آن خواجه کرد بعد ازان بر استگوی نمودن
آن دختر پس دختر و آن خواجه آزاد کننده برابر هستند و مال در میان ایشان بعد النصف اگر چه آن
خواجه و آن دختر با هم دروغگوی گفته اند یکدیگر خود را و مولای موالات در این حکم مانند زن و شوهر است
که حکم آن بیان شده و لو کان الذی فی یدیه المال المرأة و هذا المال لرجل فقالت المرأة التی فی یدیها
المال انا زوجته المیت و هذه المرأة زوجته ایضا و هذا الرجل مولی المیت قد کان اسلم المیت
علی یدیه و والاه و قالت تلک المرأة انا زوجته دونک و قال مولی الموالاة انا وارثه دونکما فالمال
بینهما اربع المال بین الزوجتین و الباقی لمولی الموالاة هکذا فی المحیط (عالمگیری)
و اگر آنکس که در دست او مال است زن بود و این مال مرد دیگر او بود و گفت آن زن که در دست او مال است
که من زن آن مرده هستم و این زن دیگر نیز زن او هست و این مرد خواجه او هست به تحقیق آن مرد
اسلام آورده بود در دست او و عقد موالات کرده بود با او و گفت آن زن دوم زن اول را که من زن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 330 of 362

آن مرد نیستم نه تو وکفت مولی موالات که من وارث او هستم نه شما پس قاضی بگرداند چهار یک
مال را میان آن دو زن و باقی آنرا برای مولای موالات همچنین ذکر شده است در کتاب محیط
قال محمد رح اذا قال الذی فی یدیه المال لرجل انت اخوه لابیه وامه ولا ادری له وارث آخر یحجب
عن المیراث وقال المدعی انا اخوه لابیه وامه ووارثه لا وارث له غیری لم یکن للاخ میراث
حتی یعلم انه لا وارث له غیره ولو قال الذی فی یدیه المال انت اخوه لابیه وامه وله اخ آخر
لابیه وامه وانتما وارثاه جمیعا لا نعلم له وارثا غیر کما وقال المدعی انا اخوه لابیه وامه ووارثه
لا وارث له غیری فان القاضی یأبی فی ذلک فان جاء وارث آخر
والا دفع المال کله الی هذا المدعی کذا فی المحیط (عالمگیری)
گفته است امام محمد رح که اگر گفت ذوالید مرد را که تو برادر مرده هستی از پدر و مادر و نمیدانم که آیا مرا وارث
دیگر هست که ترا از میراث منع کند یا نه و مدعی گفت که برادر آن مرده هستم از پدر و مادر و وارث او هستم
و مرا وارث غیر از من نیست درینصورت مر آن برادر را میراث وی نمیشود تا انکه معلوم شود که آن
مرده را هیچ وارثی بغیر آن برادر نیست واگر ذوالید گفت که تو برادر آن مرده هستی از پدر و مادر و آن
مرده را برادر دیگر هست از پدر و مادر او و هر دوی شما وارثان او هستید و نمیدانم مرده را وارثی بغیر از شما
هر دو و مدعی گفت که برادر آن مرده هستم از پدر و مادر و وارث او هستم و هیچ وارثی مرا و را بغیر از من نیست
پس قاضی انتظار و درنگ کند در آن مال پس اگر آمد وارثی دیگر مرا و را خوب حصه او را بدهد
و اگر دیگر وارث نیامد بدهد همه آن مال را باین مدعی همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط —
وان اقام هذا ابنه وقال لا ادری له وارث آخر امر لان القاضی یتلوم وینتظر
فان جاء وارث آخر والا دفع المال الیه وان لا اعرف له وارثا آخر لا یتلوم بل
یدفع الیه المال کذا فی فتاوی قاضیخان للصدر الشهید فی الباب الثانی والسبعین فی اثبات النسب (عالمگیری)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 331 of 362

و اگر ذوالید اقرار کرد برانکه این شخص پسر آن مرده هست و گفت که نمیدانم که آیا مر آن مرده را وارثی دیگر
هست یا نه پس قاضی در نصورت درنگ و انتظار کند پس اگر آمد وارثی دیگر حصهٔ او را بدهد و اگر دیگر وارث
نیامد همهٔ مال را بآن شخص بدهد که اقرار کرده بود برای او که پسر آن مرده هست و اگر گفته بود ذوالید که نمیدانم
او را دیگر وارثی انتظار نکشد قاضی بلکه همهٔ مال را بآن پسر بدهد همچنین اگر شده هست در شرح ادب قاضی
تصنیف امام صدرالشهید رح در باب هفتاد و دوم در اثبات نسب لرجل و رجل وادعی کل منهما
عبدا وان المال مال العبد لانهما حرا به رجل وادعی کل منهما ابن المیت وان المیت
لم یملک قط وانه وارثه والذی فی ید العبد المال یقول ان المیت عبدی وکذبه کل واحد
منهما صاحبه فان المال للمولی دون الابن کذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر آمد مردی و دعوی کرد که این مرده غلام من هست و اموال از غلام من هست پس من بهتر هستم بگرفتن اموال
و آمد مرد دیگر و دعوی کرد که بهتر من بنده و هستم و آن مرد و از دست هر گز مملوک نشده هست کسی را و من
وارث او هستم و آنشخص که در دست او مال بود گفت که آن مرد و غلام هست و در دعوی که هر یکی
از آن دو مدعی آن دیگر خود را پس در نصورت اموال مر آن خواجه راست نه پسر را همچنین اگر گرده شده
در کتاب محیط لو ادعی کل واحد انه اخو الغائب وانهما اقاما البینة وورثا لا وارث له غیرهما وادعی کل واحد
انه اسلم وابق اوامه او مولاه اعتقه او کاتبه ام الا وادعت کل منهما موت المیت وحیاة نفسها وقالت لا وارث
غیری وادعی کل واحد منهما ان المیت اوصی له بجمیع المال وتلک المال فی ید صدقها ذوالید قال لا ادری ان المیت
وارث غیر کما امر لا لم یکن لمدعی الوصیة شیء بحکم هذا الاقرار ویدفع الکل الی ذی الید کذا
فی الخلاصة فی کتاب الدعوی والزوجان وهو المولاة اولی من الموصی له کذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر شخصی دعوی کرد که برادر آن غائب هستم و آن غائب مرده هست و من وارث او هستم و مرا وارثی
غیر از من نیست یا دعوی کرد که پسر او هستم و یا پدر و یا مادر یا خواجه او هستم آزاد کرده ام او را یا آن مدعی زن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 332 of 362

بود ودعوی کرد که من عم آن مرده ویا خال او یا دخترخواهر او هستم وگفت آنزن که مران مرده را
وارثی غیراز من نیست ودعوی کرد شخصی دیگر که آن مرده وصیت کرده هست برای من بهمه مال خود
یا سوم حصه مال خود را وبرا استکوی کرد اینده بره وراد وا لیدوگفت آن ذوالید که نمیدانم آیا آن مرده
وارث دیگر غیراز شما هر دو هست یا نه درینصورت غیشود مرکسی راکه دعوای وصیت راکرد هیچ چیزی بحکم
همین اقرار وبدد قاضی مال را برای همین دعوی کننده وی میراث که ذکر شد همچنین ذکر کرده شده هست
در کتاب خلاصة الفتاوی در کتاب دعوی زن وشوهری ومولای موالاة بهتر هست بگرفتن میراث از آن
کسکه وصیت کرده شده باشد برای او همچنین ذکر کرده شده هست در کتاب محیط ولو قال الذی فی یده المال
ان المیت اوصی لهذا بجمیع ماله وقال ایضا ان المیت اقر ان هذا ابنه او ابوه او مولاه او مولی عتاقته او مولی
مولاة ابیه لا وارث غیره فالمال کله للوارث المقر له والمولی کذا فی المحیط (عالمگیری)
واگر گفت ذوالید که مرده وصیت کرده هست برای این شخص بهمه مال خود ونیز گفت که آن مرده اقرار
کرده هست که این شخص پسر او هست یا پدر او هست یا آزاد کننده او هست ویا مولای موالاة هست
برای من ومن مران مرده را هیچ وارثی نیست بغیر از این شخص که اقرار کرده شده هست برای او بپسر
یا پدری یا مولائی پس همه مال برای وارثی هست که اقرار برای او شده وبرای مولی هست همچنین ذکر
کرده شده هست در کتاب محیط رجل فی یده مال لرجل مات صاحب المال واقر الذی
فی یده المال ان المیت اوصی لهذا بجمیع هذا المال واقر ایضا انه اوصی لهذا الرجل الآخر بجمیع هذا
المال وقال ذلک الرجل ان المیت اوصی بجمیع هذا المال دما اوصی لک بشیء فالمال بینهما (عالمگیری)
در دست مردی مال دیگر مردی بود وآن صاحب مال مرده واقرار کرد آن کسکه در دست او مال بود که
آن مرده وصیت کرده هست برای این مرد بهمه مال خود ونیز اقرار کرد که آن مرده وصیت کرده هست
برای این مرد دیگر بهمه مال خود وگفت این مرد دوم که آن مرده که وصیت کرده هست برای من بهمه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 333 of 362

مال خود وصیت نکرده است برادر تو چیزی پس آنمال مشترک است درمیان آن دو مرد لو ان الذی
فی یدیه المال قال ان المیت اوصی لهذا بجمیع ماله وقال ایضا ان هذا اخوه لابیه وامه وهو
لا وارث له غیره وکانا کاذبین فان ثلث المال لصاحب الوصیة والثلثان للاخ (عالمگیری)
واگر آن مردی که در دست او مال بود گفت که آن مرده وصیت کرده است برای این مرد بهمه مال خود
و نیز اقرار کرد که این مرد دیگر برادر آن مرده است از پدر و مادر و وارث اوست و وارث دیگر غیر او را
نیست اما هر دو با هم یکدیگر خود را دروغگوی نمودند پس در اینصورت سوم حصهٔ آنمال مر صاحب وصیت
راست و دو حصه از سه حصهٔ آنمال برادر راست لو اقر الذی المال فی یدیه ان صاحب المال مات
وان لهذا الرجل علیه الف سأله القاضی اترک وارثا فان قال نعم یجعل بینهما خصمین وان قال لا
تأنی القاضی فی ذلک فان لم یجیء وارث جعل المیت وصیا فان ثبت الدین دفعه الی الغریم
والا جعله فی بیت المال کذا فی مختصر الجامع الکبیر فی کتاب الوصایا (عالمگیری)
واگر اقرار کرد آن کسیکه مال مرده در دست او بود که صاحب مال مرده است و این مرد را بر مرده هزار درم
دین است به پرسد قاضی از او که آیا مرده وارثی گذاشته است یا نه پس اگر گفت که آری در اینصورت قاضی
درمیان آن وارث و صاحب دین دعوی و گفتگوی را بگرداند و اگر دو الیه گفت که وارث نگذاشته است
در اینصورت انتظار کند قاضی دران مال پس اگر مرده را وارثی نیامد وصی مقرر کند برای مرده پس اگر
دین بر ان مرده ثابت شد بدهد آنمال را برای صاحب دین و اگر دین بر او ثابت نشد بگرداند آنمال را
در بیت المال همچنین ذکر کرده شده است در کتاب مختصر جامع کبیر در کتاب وصایا ولو کان الذی
فی یدیه المال قال ان المیت اوصی لهذا بجمیع ماله لکن فلان بن فلان ادعی علی المیت دینا وکذبه
وصدقه المقر له بالدین والموصی له یدعی الوصایة وینکر الدین وقد اقروا جمیعا
ان المیت لم یدع وارثا فان القاضی یلوم فی ذلک زمانا ثم یقال لصاحب الدین اقم البینة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 334 of 362

عارض بینا فان لم یکن لبینة استحلف الموصی له علی علمه ما یعلم هذا الدین لهذا علی المیت
فان حلف اعطاه المال وان لم یعط الغریم شیأ (عالمگیری) واگر کسیکه در دست او مال مرده بود و گفت
که مرده وصیت کرده است برای این مرد بهه مال خود و لیکن فلان این فلانرا بران مرده اینمقدار
و این مقدار دین ست و راستگوی گردانیدند آن دو الیدرا آنشخص که برایش اقرار کرده شده ست بآن
دین و حال انکه آن شخصیکه برایش وصیت کرده شده ست دعوی میکرد وصیت را و منکر بود از دین و
و تحقیق بدا ایشان اقرار میکرد مذکر آن مرده وارثی نگذاشته ست پس قاضی درنگ و انتظار
کند در حکم یک زمانه و بعد ازان بگوید مر صاحب دین راکه بگذراند شاهدان خود را بآن و این خود پس
اگر او را گواهان نبود سوگند بدهد آنشخص را که وصیت برایش کرده شده ست بعلم او که تو میدانی باینکه
این دین مر این مرد را بران مرده ست پس اگر آنشخص سوگند کرده بدهد او آنمال را نه بدهد بصاحب دین
بیع چیزیرا و لو ان الذی فی یده المال قال المیت اوصی لهذا بجمیع المال الا مدیونا ترکه وارثا لم
مقال الموصی له اعطنی فانه لی علی کل حال ترکه وارثا او لم یترکه فالقاضی لا یدفع الیه شیأ
کذا فی المحیط (عالمگیری) واگر آنکس که در دست او مال بود گفت که آن مرده وصیت
کرده است برای این مرد بهه مال خود و خبر ندارم که گذاشته ست آن مرده وارثی یا نه و آنشخص که
برایش وصیت کرده شده ست گفت که بده بمن آنمال را زیراکه آنمال مر اوست بهر حال که آن مرد
وارث گذاشته باشد و یا نگذاشته باشد پس قاضی ندهد او چیزرا همچنین فی کرده شده است
در کتاب محیط و لو ان الذی قبله المال قال للقاضی هذا المال لرجل ما و لم یدع وارثا
تانی القاضی فی ذلک و اخذ کفیلا بنفسه فان حضر الوارث او موصی له دفع المال
و جعله فی بیت المال فان قسم بین المسلمین ثم جاء صاحب المال حیا و کان المال دینا
علی الغریم رجع الغریم من بیت المال و ان کان عینا قضی صاحبه بالعین

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 335 of 362

ان شاء ضمن الذی کان فی یدیه وان شاء اخذ مثله من بیت المال فان
اخذ من الغاصب رجع فی بیت المال وان کان ودیعة فلا ضمان علی المستودع
فی قول ابی یوسف رح وقال محمد رح هو عندی بمنزلة الغصب وان کان الاقرار
فی یدیه المال وصیا فی المال فلا ضمان علیه ویعوض صاحبه من بیت المال فان لم یات صاحب المال
حتی جاء ابنه فلا ضمان علی الاب کان المال قبله فی شیء من ذلک ویعوض الابن من بیت المال
کذا فی مختصر الجامع الکبیر فی کتاب الوصایا (عالمگیری) واگر آن کسی که در دست او مال بود کفت مرفلانی
را که ایتمال مر مرد یراست که مرده است ونکذاشته است وارثی ونمیدانم انتظار کند قاضی در حکم و ضامن
نکیرد قاضی از آنکس که در دست او مال است پس اکر حاضر شد وارث آن مرده یا شخصیکه برایش وصیت
کرده شده بود بآنمال همان است که میکیرد آنمال را واکر حاضر نشد بکیرد قاضی آنمال را و بدهد بیت المال
پس اکر تقسیم کرده بود قاضی آنمال را در میان مسلمانان بعد ازان صاحب مال زنده آمد واصل آنمال دین بود
بران دیندار که آن ذوالید است عوض داده شود بآن صاحب دین از بیت المال واکر آنمال از آن غاصب
غصب کرده شده بود پس صاحب مال را اختیار است اکر میخواهد بکیرد تاوان آنرا از ذوالید واکر میخواهد
بکیرد مانند آنرا از بیت المال واکر تاوان کرفت از غصب کننده که ذوالید است رجوع کند غصب کننده
بر بیت المال واکر اصل مال ودیعت بود نزد ذوالید پس تاوان نیست بر وی ودیعت کیرنده در قول امام
ابو یوسف رح وکفته است امام محمد رح که ودیعت نزد من بمنزله حکم غصب است واکر ذوالید وصی بود میت
برادر است وعوض آنرا بکیرد صاحب مال از بیت المال واکر صاحب مال زنده نیامد و آمد پسر او بیت
تاوانی بر ذوالید چیزی وعوض بکیرد پسر او از بیت المال همچنین ذکر کرده شده است در کتاب مختصر جامع کبیر در کتاب وصایا

الباب الثانی والعشرون

فی الاقرار بالقتل والجنایة باب بیست ودوم ثابت است در بیان اقرار بقتل وجنایت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 336 of 362

ولو ان رجلا اقر بقتل رجل خطا وقامت البينة به على آخر وادعى الولي ذلك كله
كان له على المقر نصف الدية ولا شئ له على الآخر (مبسوط) وعلى هذا اذا اقر احدهما بالقتل
عمدا وقامت البينة على آخر بمثل ذلك والولي ادعى القتل عمدا كان له ان يقتل المقر دون
ان يقتل الآخر ولو ان الولي في فصل الخطاء ادعى الكل على المقر وجبت الدية بكمالها
في ماله ولو ادعى القتل كله على الشهود وجبت الدية على عاقلته كملا كذا في المحيط (عالمگيري)
واگر اقرار كرد مردي بكشتن مردي بخطا وگذشت گواهان بآن بر ديگري و ولي همه آنرا دعوي كرد يعني
بر هر دو دعوي كرد درينصورت بر اقرار كننده نصف ديت ميشود و نيست هيچ چيزي مر اورا بر ان
شخص ديگر و بنا برين اگر اقرار كرد يكي از دو كس بقتل بقصد و گواهان گذشتند بر ديگري بمانند اين و حال
آنكه ولي مقتول دعواي قتل بقصد را ميكند ميرسد آنولي را كه بگشت اقرار كننده را بقصاص و نميرسد مر اورا كه
بگشت آن ديگر را كه بر او گواهان گذشته اند و اگر ولي مقتول در صورت خطاء دعوي نمود همه را بر اقرار
كننده واجب ميشود تمام ديت در مال آن اقرار كننده و اگر ولي مقتول همه دعوي را بر كسي كرد كه
شايد ان بر او گذشته اند واجب ميشود همه ديت بر عاقلهٔ آنكس همچنين ذكر كرده شده است در كافي
ولو اقر رجل انه قتل فلانا عمدا وحده او اقر آخر بمثل ذلك وقال الولي قتلتما جميعا
كان له ان يقتلهما ولو قال لاحدهما انت قتلته كان له ان يقتله ولو قال لهما
صدقتما جميعا فما قلتما لي له ان يقتل واحدا منهما (مبسوط)
واگر مردي اقرار كرد كه گشته ام فلانرا تنها و اقرار كرد شخصي ديگر مانند اين و گفت ولي كه شما هر دو
گشته ايد فلانرا ميرسد آنولي را كه بگشد آن هر دو را به قصاص و اگر گفت مر يكي ازيشانرا كه تو تنها
گشته فلانرا ميرسد مر آنولي را كه بگشد آن يكي را و اگر گفت ولي آن هر دو را كه راست گفته ايد هر
دوي شما در گشتن خود نميرسد مر ولي را كه بگشد يكي ازيشانرا و لو اقر احدهما انه قتله عمدا وقامت البينة

بمثل ذلك

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 337 of 362

لو قال لامرأة حرة هذا ابني منك فقالت نعم فهذا اقرار بالنكاح وكذلك اذا قال
لها هذا ابننا فقالت نعم ولو كانت المرأة التي قال لها هذه المقالة امة لا يكون هذا اقرارا بالنكاح
هكذا في المحيط (عالمگيري) ولو قال هذا ابني منك فقالت نعم فهو اقرار منها بالنكاح اذا كانت معروفة انها حرة
اگر مردی زنی آزاد را گفت که این کودک پسر من ست از بطن تو و آن زن گفت که آری پس
اینقول او اقرار بنکاح ست و همچنین اقرار بنکاح ست که اگر آن زن را گفت که این کودک پسر ست
و آن زن گفت که آری و اگر آن زنیکه آن مرد اینقول را با و گفته بود کنیز بود در اینصورت اینقول او
اقرار بنکاح نیشود همچنین ذکر شده ست در کتاب محیط و اگر زن گفت مرد را که این کودک پسر من ست
از تو و آن مرد گفت که آری پس اینقول اقرار ست از ایشان بنکاح اگر آن زن معروف باشد بانیکه
آزاد ست اذا اقر انه طلقها منذ ثلاثة اشهر فان كان تزوجها منذ شهر لم يقع عليها شيء وان كان
تزوجها منذ اربعة اشهر وقع الطلاق عليها الا انها ان صدقته في الاسناد فعدتها من وقت
الطلاق عليها وان كذبته في الاسناد فعدتها من وقت اقرار الزوج به (مبسوط)
اگر شخصی اقرار کرد که بدرستی طلاق کرده ام این زن را از وقت سه ماه پس اگر آن شخص بنکاح
گرفته بود آن زن را از وقت یکماه واقع نیشود بران زن چیزی از طلاق و اگر بنکاح گرفته بود او را
از وقت چهار ماه واقع میشود طلاق بر او لیکن اگر آن زن را دستگوی کردایند شوهر خود را در نسبت
کردن طلاق بزمان پس عدت او از ان وقت ست که طلاق بر او واقع شده ست و اگر دروغگوی
کرد شوهر را در نسبت طلاق بزمان پس عدت وی از وقت اقرار کردن شوهر ست بطلاق
ولو اقر بعد الدخول انه كان طلقها قبل ان يدخل بها وقد مهر لها مهر المثل وقع عليها
ولها عليه مهرها ونصف لانه اقر ان نصف المهر عليه للطلاق قبل الدخول وانه لحقها التهمة بعد ما وجب
بالوطء ونصف مهر بالطلاق قبل الدخول (مبسوط) و اگر اقرار کرد شوهر که او در خول کردن با زن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 338 of 362

که طلاق کرده بودم ترا پیش از دخول کردن با تو و بتحقیق که مهر را برای او معلوم کرده بود پس
درینصورت طلاق واقع هست بران زن و مر او را بر شوهر مهر و نصف مهر لازم هست زیرا
که شوهر اقرار کرده هست که بر وی نصف مهر هست بسبب طلاق کردن پیش از دخول و اقرار
کرده هست که آن زن را بشبهه وطی کرده هست بعد ازان پس بر وی مهر لازم میشود بسبب وطی
و نصف مهر لازم میشود بسبب طلاق کردن پیش از دخول امرأة اقرت ان فلانا وطئها بنکاح
او ملك وهو یجحد ثم تزوجت ابن الرجل او اباه لا یفرق بینهما وکذلك لو ادعت ان زوجها
طلقها ثلاثا او هو یقول طلقتك واحدة ثم تزوجها قبل التزویج بغیر اجاز (عالمگیری)
زنی اقرار کرد که فلان مرا وطی کرده هست بنکاح یا بملك کنیزی و منکر شد آن غلام بعد ازان
بنکاح گرفت آن زن پسر آن مرد یا پدر او را جدائی کرده نشود میان آن زن و پسر یا پدر آن فلان
و همچنین اگر دعوی کرد زنی که شوهر من سه طلاق کرده هست مرا و شوهر او میگفت که طلاق کرده ام
ترا یک طلاق بعد ازان او را بنکاح گرفت پیش از نکاح کردن آن زن با دیگر شوهر روا هست
این نکاح او و کذلك لو اقرت انها ارضعت صبیا ثم کبر فتزوجها او تزوج ابنتها لم یفرق بینهما
وینبغی لها ان لا تقربه لاحتمال انه ابنها وکل قد یکون من المرأة فی مثل هذا الزمان فتقتنع بالنکاح وان کان من قبل الرضاع فانها
ان هذا حد لا بینة لها فثبت علی ذلك ثم تزوجها فرقت بینهما والزمته نصف المهر کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
همچنین اگر اقرار کرد زنی که شیر داده ام این کودک را بعد ازان آن کودک بالغ شد و بنکاح
گرفت آن زن یا دختر آن زن را جدائی کرده نشود میان ایشان و میشاید مر او را که نزدیک نشود
با یکی از آن زن و دختر او و هر اقراریکه از جانب زن باشد در مانند اینصورت نکاح ایشان نمی شکند اگر
اقرار از جانب شوهر باشد و دعوی کند که بدرستی این زن خواهر من هست از پدر و مادر و همچنین
بر این اقرار خود ثابت باشد بعد ازان بنکاح بگیرد آن زن را گفته هست امام محمد رح که جدائی میکنم میان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 339 of 362

ایشان ولازم میکرداند بر ان مرد نصف مهر را چنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح
لو ان الجهول قرت انها ابنة ابی زوجها وصدقها ابو الزوج وکذبها الزوج فالقاضی یفرق
بینهما ولو ان اختین معروفتین انهما اختان و هما لو امان تزوج رجل احدهما
فاقرت الاخری انها ابنة ابی زوج اختها وصدقها المقر له بذلک وکذبها اختها وزوج اختها
فالقاضی یفرق بین اختها وبین الزوج کذا فی المحیط (عالمگیری) و اگر زینکه نسبش معلوم نبود اقرار کرد که پدر ستی
دختر پدر شوهر خود میباشم و پدر شوهرش او را درین اقرار راستگوی کرد و شوهرش او را در وغگوی
نمود پس در ینصورت قاضی درمیان ایشان جدائی کند و اگر دو خواهر مشهور باشند و خواهر ایشان
دو کانه بودند مردی یکی ایشان را بنکاح گرفت و دیگری ایشان اقرار کرد که دختر پدر شوهر خواهرم است و راستگوی
نمود او را که اقرار برایش بپدری شده و در وغگوی نمود او را خواهر و شوهر خواهرش پس
قاضی جدائی کند میان خواهرش و شوهر خواهرش همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط
رجل له امة اقر انه وطئها فاشترتها ابوه او ابنه لم یحل له ان یقربها وکذلک لو اقر بذلک عبد وطئها
الاب او الابن بعد ما اشتراها ولو اقر انه وطئها فی ملکه ثم اعتقها فتزوجها ابنه
لا یصدق الاب ویجوز النکاح قیاسا ویفرق بینهما استحسانا کذا فی محیط السرخسی (عالمگیری)
مرد را کنیزی بود و آن مرد اقرار کرد بر اینکه آن کنیز را وطی کرده پس ین آن کنیز را پدر آن مرد یا پسرش
خرید و بینصورت حلال نمیشود پدر یا پسر او را که بآن کنیز نزدیک شوند و همچنین اگر اقرار کرد آن مرد بوطی
کردن آن کنیز بعد ازان که آن کنیز را وطی کرده بود پدر یا پسرش را راستگوی کرده میشود اگر بران مرد
اعتماد راستگوی کرده میشد از روی استحسان و اگر اقرار کرد که آن کنیز را وطی کرده در ملک خود بعد
ازان آزاد کرد آن کنیز را پس بنکاح گرفت او را پسر وی در ینصورت راستگوی کرده نمیشود
پدر وی و نکاح ایشان روا میشود از روی قیاس و جدائی کرده میشود درمیان ایشان از روی استحسان

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 340 of 362

همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط خرسی رح وکذلک لو اقر انه کان طلقها ثلثا ثم تزوجها
قبل ان تنکح زوجا غیره وقالت هی ما طلقتنی او تزوجت غیرك ودخل بی فانه
یفرق بینهما وعلیه نصف المهر لها قبل الدخول وجمیع المهر ونفقة العدة بعد الدخول (مبسوط)
اگر اقرار کرد مردی که بدرستی سه طلاق کرده بودم این زن را و بعد ازان بنکاح گرفتم او را پیش
از نکاح کردن بشوهر دیگر و آنزن گفت که طلاق نکردی مرا یا گفت که بنکاح گرفتم دیگر شوهر را و دخول کرده
با من و مرا طلاق کرده پس تحقیق درمیان ایشان جدائی کرده میشود ولازم میشود بر شوهر نصف مهر او
اگر پیش از دخول بود و جمیع مهر و نفقه عدت لازم میشود اگر بعد از دخول بود مجهول النسب اذا
اقر بالرق لانسان وصدقه المقر له فی اقراره صح وصار عبدا ان کان قبل ان کان
حر بینة بالقضاء اما بعد قضاء القاضی علیه بحد کامل او بالقصاص فی الاطراف
لا یصح اقراره بالرق بعد ذلك واذا صح اقراره بالرق فاحکامه بعلة
فی الجنایات والحدود احکام العبید وتمامه فی شرح المنظومة والمنتقی یصدق الا فی خمسة زوجته ومکاتبه ومدبره وام ولده ومولی معتقه (اشباه)
کسیکه نسب او نامعلوم بود اقرار کرد بملوکی خود برای انسانی و راستگوی کرد او را کسیکه اقرار برایش شنود
در اقرارش صحیح میشود اقرار او و آن کس غلام او میگردد اگر آن اقرار او پیش از حکم شدن آزادی او
بود بحکم قاضی اما اگر اقرار او بعد از حکم قاضی بود که حکم کرده بود بر او بحد کامل یا حکم کرده بود بقصاص کردن
در اطراف و اعضا صحیح نمیشود اقرار او بغلامی بعد ازان حکم قاضی و وقتیکه صحیح شد اقرار او بغلامی پس
احکام او بعد ازان در جنایتها و حدها احکام غلامان است و تمام انحکم در شرح کتاب منظومه مذکور است
و در کتاب منتقی ذکر کرده شده است که راستگوی کرده میشود در همه اقرارهای خود مگر در پنج چیز یکی در باب
زن او که بنکاح زنش نافذ است اگرچه بدون اذن آن کسی باشد که اقرار بغلامی برایش کرده

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 341 of 362

اقرار کننده راست که برای وی اقرار کند بهر مقداریکه میخواهد و در کتاب بزاز در این سماعه در روایت
کرده از امام محمد رح که اگر کسی گفت که این شخص را بر من هزار درم است مانند آنکه این شخص گیرد
بر من دینار است پس هر شخص اول را بر اقرار کننده هزار درم است و شخص دوم را بر وی یکدینار است
و اگر گفت که این شخص را بر من هزار درم است و سکوت کرد بعد ازان گفت که این دیگر را بر من مانند آن است
که این راست پس هر کدام ایشان را بر وی هزار درم است و قیاسیکه این اقرار او در یک مجلس و در یک سخن شد
همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط رجل اقر بعبد رجل انه لفلان وجحد الذی فی یده
ثم قال المقر له اشتریته فهو حر ثم اشتراه فانه یقضی للمقر له ویبطل العتق وان اقر
انه لفلان ثم اقر انه حر ثم اشتراه فهو للمقر له وان بدأ فقال هو حر ثم قال هو لفلان
ثم اشتراه فهو حر وان اقر لرجل ثم اقر انه لآخر ثم اشتراه فانه یقضی به للاول ولو
رجل بعد الاقرارین بشرائه لم یشتره لا کان الامر حتی به کذا فی محیط السرخسی رح (عالمگیری)
مردی اقرار کرد بغلام مردی که این غلام از فلان است و ذو الید منکر شد بعد ازان اقرار کننده گفت
که اگر خریدم این غلام را پس وی آزاد باشد بعد ازان خرید آن غلام پس در منصورت حکم کرده میشود برای
کسیکه اقرار برایش شده با غلام و باطل میشود آزاد کردنش و اگر در اول اقرار کرد که این غلام از فلان است
بعد ازان اقرار کرد که این غلام آزاد است بعد ازان خرید آن غلام را پس آن غلام مر کسی را است که اقرار
برایش شده است و اگر ابتدا کرد و گفت که این غلام آزاد است بعد ازان گفت که این غلام از فلان است
بعد ازان خرید آن غلام را پس آن غلام آزاد است و اگر اقرار کرد برای مردی بعد ازان اقرار کرد برای
مرد دیگر بعد ازان خرید آن غلام را پس بدرستی حکم کرده میشود با غلام برای کسیکه در اول برایش اقرار
شده و اگر بعد ازان خرید و اقرارش مردی او را امر کرد که بکشد این غلام را برای من بعد ازان خرید آن غلام را
در منصورت آن امر کننده سزاوار تر با غلام میشود همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی رح

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 342 of 362

فی المنتقی بشر بن ولید عن ابی یوسف رحمهما الله تعالی رجل قال لفلان عندی الف درهم
ودیعة ثم قال ضاعت قبل اقراری لا یصدق وهو ضامن ولو قال کان له عندی ودیعة
وضاعت فالقول قوله ولو قال له عندی الف درهم ودیعة ضاعت ووصل الکلام صدق
وکذلک اذا قال ودیعة ضاعت امس کذا فی المحیط (عالمگیری) در کتاب منتقی روایت کرده بشر پسر ولید رح از امام
ابو یوسف رح که مردی گفت که فلانرا نزد من هزار درم ودیعت ست بعد ازان گفت که ضایع شده
آن هزار درم پیش از اقرار من راستگوی کرده نمیشود و آن مرد تاوان ده ست برای آنفلان و اگر گفت
که فلانرا نزد من هزار درم ودیعت بود و ضایع شده ست پس معتبر قول اقرار کننده ست و اگر
گفت که فلانرا نزد من هزار درم ودیعت ست ضایع شده و سخن خود را پیوست گفت راستگوی کرده
میشود در استحسان و همچنین راستگوی کرده میشود اگر پیوست گفت که ضایع شده آن هزار درم دیروز
همچنین ذکر کرده شده در کتاب محیط لو اقر ان لفلان علیّ ثوبا هروی او ما جاء به من ثوب
هروی صدق فیه بعد ان یحلف قیل هذا علی قول ائمتنا ابی یوسف فینبغی ان ینصرف واذا الی الوسط
والاصح انه قولهم جمیعا وکذلک لو قال له علیّ ثوب ولم یسم جنسه فاری ثوب جاء به قبل منه اللبیس
والمهنة سواء ولا یترک حتی یعطی ثوبا کذا فی المبسوط فی اقرار الرجل باتحاد السبب (عالمگیری)
اگر اقرار کرد که فلانرا بر من جامهٔ هراتی ست پس هر چیزیکه آورد از جامهٔ هراتی راستگوی کرده میشود و دران بعد
ازانکه سوگند بدهد او را و بعض مشایخ گفته که این حکم بنابر قول امام محمد رح ست اما نزد امام ابو یوسف رح پس
میشاید که اقرار او بجامهٔ میانهٔ هراتی صرف شود و قول صحیح تر این ست که این قول همهٔ امامان ماست رحمهم الله
تعالی و همچنین ست اگر گفت که فلانرا بر من جامه ست و جنس آنرا ذکر نکرد پس هر جامه را که بیارد قبول
کرده میشود از وی پوشیده و نو و دران برابر ست و گذارده میشود تا که برای کسیکه اقرار برایش شده بدهد
جامه را همچنین ذکر کرده شده ست در کتاب مبسوط در اقرار مرد باتحاد سبب اذا اقر الرجل لرجل علیه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 343 of 362

او ارضا او نخلا او بستانا کان هذا اقرارا بالغصب فیؤمر برد العین ان کان فی یده وان
عجز عن ردہ فعلی قول ابی حنیفة رح وابی یوسف رح الاخر لا یضمن القیمة وعلی قول ابی یوسف رح
الاول وهو قول محمد رحمة الله علیه یضمن کذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر اقرار کرد مردی که فلان را برمن سرائی و یا درختی خرما یست این اقرار او اقرار به غصب است پس امر کرده
میشود برد نمودن آن عین اگر در دست او بود و اگر عاجز شد از رد کردن آن پس بنا بر قول امام
اعظم رح و قول آخر امام ابو یوسف رح قیمت آنرا تا وان نمیدهد و بنا بر قول اول امام ابو یوسف رح که آن
قول امام محمد رح تا وان میدهد قیمت آنرا همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط اذا اقر ان لفلان
علیه عبد وادعی ذلک فلان قال ابو یوسف رحمة الله علیه فانه یلزمه عبد وسط
او قیمة عبد وسط وقال محمد رحمه الله تعالی فان القول قوله فی العبد وفی قیمته وکذلک
علی هذا الاختلاف اذا قال ان لفلان علی شاة او بقرة او بعیر کذا فی الذخیرة واذا قال
علی عبد قرض فعلیه قیمة عبد القول فیهما قوله مع یمینه کذا فی المبسوط (عالمگیری)
اگر اقرار کرد کسی براینکه فلانرا برمن غلامی است و آن فلان دعوای آن غلام را کرد گفته است امام ابو یوسف رح
که لازم میشود بر اقرار کننده غلام میانه یا قیمت آن و گفته است امام محمد رح که معتبر قول اقرار کننده است
در غلام و قیمت آن و همچنین بنا بر این اختلاف است اگر گفت که فلانرا برمن گوسفندی یا گاو یا اشتر است
همچنین ذکر کرده شده است در کتاب ذخیره و اگر گفت که فلانرا برمن غلام قرض است پس بر اقرار کننده
لازم است قیمت غلامی و معتبر در قیمت آن قول اقرار کننده است با سوگندش همچنین ذکر کرده شده است
در کتاب مبسوط ولو اقر علی نفسه بدابة کان علیه قیمة ای الدواب شاء فان جاء بدابة وقال
هی هذه کان القول قوله ان جاء بفرس او برذون او حمار او بعیر ولا یقبل قوله فی غیر ذلک
وفی کتاب العدل اذا قال لفلان علی درهم فلو قال علیه فلوسا ثمنها درهم ولو قال لفلان علی دینار درهم فعلیه

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 344 of 362

نسامی دینارا و لو قال لفلان علی مائة درهم فلوس فان هذا یسع و کذا لو قال له منه فلوس یلزمه دراهم

ویکون بیان الفلوس الیه ایضا کذا فی التتارخانیة اذا قال لفلان علی درهم دقیق یلزمه درهم

کذا فی المحیط (عالمگیری) اگر کسی اقرار کرد بزر و در بر چارپائی لازم است

بروی قیمت هر چارپائیکه رسامی او شود و اگر آورد چارپائی را و گفت که آن چارپائی این است درین

صورت معتبر قول اقرار کننده است اگر آورد اسپ یا استر یا خر یا اشتر را قبول کرده میشود قول اقرار

کننده در غیر سیاه در کتاب غلل آورده که اگر کسی گفت که فلانرا بر من یکدرم پیسه سیاه است پس بر اقرار

کننده لازم است آن قدر پیسه سیاه که برابر یکدرم باشد و همچنین است اگر گفت که فلانرا بر من یکدینار دم

است پس بروی لازم است آنقدر درمهائیکه برابر یکدینار باشد و اگر گفت که فلانرا بر من یکدرم است

سیاه است پس بقول وی اقرار به پیچ است گویا که گفته است که فرختم فلان پیسه سیاه را بدرهم و بیان

مقدار آن بوی میشود که آن پیسه های سیاه چند است و در کتاب منتقی آورده که اگر گفت که فلانرا بر من

یکدرم اردو است پس بروی لازم است آن مقدار زر که برابر یکدرم باشد همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط

اقر لیحیی فی دار او ارض و ملک و خراب بین و بحلف علی وصل ید غیر الخصم و ان الی آن تعی

یقول له القاضی نصف و ثلث او ربع حتی یصل الی مقدار یعلم فی العرف انه لا یملک اقل منه

فیلزمه ثم یستحلف علی الزیادة فان قال حقر فیها هذا الجذع او الباب المرکب او البناء بغیر رضاه حتی

الزراعة او السکنی بالاجارة لا یصیر الا به او صل بکلامه کذا فی محیط

السرخسی (عالمگیری) اقرار کرد برای کسی بحقی در سرائی و یا در زمینی یا در ملکی یا در

خریدنی بیان کند ان حق را که چه مقدار است و سوگند داده میشود بر زیادتی که دعوی میکند از انچه خصم او

و اگر منع آورد از بیان کردن گوید مرا و را قاضی که آیا نصف است یا سوم حصه است و یا چهارم حصه است

تا که برسد بمقداریکه در عرف معلوم باشد که کمتر از ان مقدار مملوک کرده نمیشود پس لازم میشود بر اقرار کننده

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 345 of 362

همان مقدار بدون بیان وی بعد ازان سوگند داده میشود بر زیادتی که دعوای آنرا مینماید خصم او
واگر گفت در بیان خود که حق او درین سرای همین قدر است یا این دروازه مرکب بر بناست
یا این بنای سرای است بدون زمین یا حق گشت کردن یا سکونت است باجاره راست گوی
کرده میشود مگر اینکه پیوست کند آنرا به کلام اول خود همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط سرخسی
لو قال لفلان علی درهم والی ان یبین فالقاضی یسمی له الدین درهما درهما حتی ینتهی الی الاقل
مما یطلق علیه اسم الدین بحکم العرف فان اقر بذلک والا لزمه ذلک
المقدار ویحلف علی الزیادة کذا فی المحیط

(عالمگیری) اگر گفت که فلانرا بر من دینی است و منع آورد
ازاینکه بیان کند آنرا پس قاضی ذکر کند برایش دین را درجه بدرجه تا که برسد به کمتر آنچیزیکه اطلاق
اسم دین بران میشود بحکم عرف پس اگر اقرار کرد بان خوب واگر اقرار نکرد لازم میشود بروی آنمقدار
وسوگند داده میشود بر زیادة اگر خصم او دعوی مینمود آنرا همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط
لو قال هذا العبد لفلان اشتریته منه فوصله باقراره واقام البینة
علی الشراء قبلت بینته استحسانا ولو قال العبد ملک اشتریته منه قبل الاقرار ولو هو
او قضا بحجة ثم اقر بینة علی ذلک استحسانا (مبسوط) واگر گفت که این غلام مر فلانرا است خریده ام آنرا ازاو
وخریدن را پیوست باقرار خود کفت وگذرانید گواهانرا بخریدن خود قبول کرده میشود گواهان او
در استحسان واگر گفت بعد از سکوت نمودن خود که خریده ام این غلام را از فلان پیش ازاقرار
باینکه وست آنرا بمن یا صدقه کرده است آنرا بمن قبول کرده نمیشود گواهان او براین در استحسان
فی المنتقی ابن سماعة عن ابی یوسف رحمهما الله تعالی اذا قال لا اجنی علی الف درهم ولی بینة فهو باطل
ولو سماه ولم یاخذ علی ذلک الاسم لزمه ولو قال لا ابنی ولی بینة لم یلزمه ولو قال ابن معروف قال ابن آخر وانا عینت

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 346 of 362

فالقول قوله وان سماه ولم يكن له ان يصرفه الى غيره قال وكل شيء من هذا القبيل اتفق
عليه اسماء عمر وعمرو وسالم وسالمو فالاقرار بالدين بالطلاق والعتاق يقعان
ولو ان بين كذا في المحيط الاصل انه متى ذكر مقدارا واضافه الى صنفين من المال
يجب النصف من كل واحد منهما لانه اضاف المقدار اليهما بالسوية فيوزع عليهما بالسوية كما لو اضافه
الى رجلين بالسوية كان بينهما بالسوية والمضاف في الاضافة يقتضي التوزع على سبيل السوية لو قال الا عشرة
الا اثنين وعشرين كان من كل واحد للنصف كذا في محيط السرخسي رحمه الله تعالى (عالمگيري)
در كتاب منتقى روايت كرده بشر رح از امام ابو يوسف رح اگر شخصي گفت كه برادر مرا بر من هزار درم است نام
برادر خود را ذكر نكرد پس اين اقرار وي باطل است واگر نام برادر خود را ذكر كرد وحال انكه وي را برادري
بهين نام بود لازم ميشود بر وي آنچه كه اقرار كرده بان كه بدهد به برادر خود واگر گفت كه پسر مرا بر من هزار درم است
ونام آن پسر خود را ذكر نكرد وحال انكه وي را پسر مشهور بود وگفت كه مرا پسري هست آن پسر ديگر را قصد كرده ام
پس معتبر قول اقرار كننده است واگر نام آن پسر را ذكر كرده بود نميرسيد او را كه بگرداند اقرار را بغير اين پسر
گفته است امام محمد رح كه هر چيزي ازين قبيل كه دو نام باهم متفق شوند در ان مانند عمر وعمرو وسالم وسالمو
پس اقرار بدين در ان باطل است وطلاق وآزادي در ان واقع ميشوند همچنين ذكر كرده شده است در كتاب
محيط وقاعده كليه اين است كه هر وقت كه ذكر شود مقداري ونسبت آن بدو قسم از مال شود واجب ميشود
نيز از هر كدام از ان دو مال زيرا كه نسبت مقدار را بان دو قسم بطريق برابري كرده پس ما مقدار را تقسيم
ميشود بران دو قسم از مال بطريق برابري چنانچه نسبت مقدار را بدو مرد بسبيل برابري كند آنمال
ميان ان دو مرد بطريق برابري تقسيم شده برابري مقدار نسبت خواهش تقسيم شدن را بسبيل برابري ميكند
اگر كسي گفت كه فلان وديعت نهاده است نزد من ده جامه مهراتي ومرويا ميشود از هر كدام انتهايمه ده
گز نيز است همچنين ذكر كرده شده است در كتاب محيط سرخسي رح اذا قال الفلاني علي مائة مثقال ذهب

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 347 of 362

وفضة فان عليه من كل واحد منهما النصف وليس للمقر ان يجعل الفضة اكثر والقول قول المقر في الجيد من ذلك
والردي كذا في المحيط (عالمگيري) واگر شخصي گفت كه فلانرا بر من دو صد مثقال زر سرخ و نقره است
پس بروي لازم ست از هر كدام زر سرخ و نقره نصف دو صد مثقال كه صد مثقال زر سرخ و صد مثقال
نقره ست و ميرسد اقرار كننده را كه نقره را بسيار تر بگرداند و معتبر قول اقرار كننده ست در جيد و ردي
آن همچنين ذكر كرده شده ست در كتاب محيط اذا قال لفلان عندي الف درهم قرض و وديعة
فهو ضامن لنصفها قرضا والنصف الآخر وديعة وكذلك لو قال له قبلي الف درهم مضاربة
وقرض فان وصل الكلام فقال ثلثمائة منها قرض وسبعمائة مضاربة كان القول قوله وان فصل
الكلام كان عليه من كل واحد النصف كذا في الحاوي قال له عندي الف درهم هبة
و وديعة فكلها وديعة كذا في محيط السرخسي (عالمگيري) اگر شخصي گفت كه فلانرا نزد من هزار درم
از بابت قرض و ديعت ست پس اقرار كننده تاوان دو ست همه هزار درم را از بابت قرض و نيز اگر
آن جهت و ديعت ست نزد او و همچنين اگر گفت كه فلانرا قبل من هزار درم ست از بابت مضاربت
و قرض پس اگر كلام خود پيوست گفت چنانكه گفت كه سه صد درم از ان هزار درم قرض ست و هفتصد درم
از بابت مضاربت ست معتبر قول اقرار كننده ست و اگر كلام خود را جدا كرد در ينصورت بروي از بابت
هر كدام نصف يعني دو پنجصد درم از بابت قرض و پنجصد درم از بابت مضاربت همچنين ذكر كرده شده است
در كتاب حاوي و اگر گفت كه فلانرا نزد من هزار درم بخشش و ديعت ست پس همه آن هزار درم وديعت ست
همچنين ذكر كرده شده ست در كتاب محيط سرخسي رح ولو قال ودعني ثلثة اثواب بطي وديعة
يلزمه بطي وديعة والبيان الى الثالث اليزن شاء جعل زطيا وان شاء جعل عبوديا ميعني
على ذلك (قاضيخان) ولو قال عليّ قفيز من حنطة وشعير لا بعاً فعليه ثلثة ارباع قفيز من كل واحد النصف هكذا
في محيط السرخسي (عالمگيري) ولو قال علي كر حنطة وشعير سمكان ثلثا ما يلزمه من كل واحد ثلثه (قاضيخان)

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 348 of 362

واگر گفت شخصیکه فلان نزد من ودیعت نهاد دست سه جامه از ملی و یهودی را لازم میشود بردی یک جامه
ازملی و یکجامه یهودی و میان جامه سوم باو دست اگر میخواهد ملی بگرداند آنرا و اگر میخواهد یهودی بگرداند آنرا
باو سپارد و اگر گفت که فلان را بر من یک پیمانه از گندم و جو هست که چهار یک پیمانه پسر و سی چهار یک
پیمانه هست نصف آن از گندم و نصف آن از جو همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط خرسی رح
واگر گفت که فلان را بر من یکجوار از گندم و جو و کنجد هست در اینصورت آن خروار سه جای میشود بردی
لازم میشود از گندم و جو و کنجد سه یک خروار لو قال لفلان علی نصف درهم ودینار وثوب فهو
نصف کل واحد منها وکذلک لو قال نصف کر حنطة وکر شعیر وکر تمر وکذلک لو قال علی
نصف هذا العبد وهذا الامة ولو قال له علی نصف هذا الکر حنطة وکر شعیر فعلیه نصف الشعیر والکل
وکذلک لو قال غصبت فلانا نصف عبد وهذا الآخر وکذلک لو قال له نصف درهم وهذا الدینار کذا فی المحیط (عالمگیری)
اگر کسی گفت که فلان را بر من نیمه یکدرم و یکدینار و یکجامه هست پس بردی لازم هست همه هر کدام از انها
و همچنین نیمه هر کدام هست اگر گفت که فلان را بر من نیمه یکجوار گندم و جو و خرما هست و همچنین نیمه هر کدام هست اگر
گفت که فلان را بر من نیمه این غلام و این کنیز هست، و اگر گفت که فلان را بر من نیمه این خروار گندم و خروار جو هست
پس بردی لازم هست نیمه یکجوار گندم و یکجوار کامل جو و همچنین هست اگر گفت که غصب کرده ام از فلان نیمه
غلام و این کنیز را و همچنین هست اگر گفت که فلان را بر من نیمه یکدرم و این دینار است یعنی بر من نیمه غلام و همه
آن کنیز و نیمه یکدرم و یکدینار کامل لازم میشود همچنین ذکر کرده شده است در کتاب محیط خرسی رح وفی الجامع الصغیر
رجل مات وترک عبدا فقال العبد للوارث اعتقنی ابوک وقال رجل آخر لی علی ابیک
الف درهم دین فقال الوارث صدقتما فعلی قول ابی حنیفة رحمة الله علیه الدین اولی وسعی العبد
فی قیمته وقالا رحمهما الله تعالی لا سعایة علیه کذا فی المحیط (عالمگیری)
و در کتاب جامع صغیر آورده که اگر مردی مرد و ترکه گذاشت غلامی را و گفت غلام مروارث او را که آزاد

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 349 of 362

کرده مرا پدر تو و مرد دیگر گفت که مرا بر پدر تو هزار درم دین هست و آن وارث گفت که راست گفتید هر دو
شما پس بنا بر قول امام اعظم رحمه الله تعالی دین بهتر است که ادا شود و سعی کند آنفلام در ادای آن
خود و گفته اند صاحبین رحمهما الله تعالی که بر آنفلام لازم نیست سعی کردن در ادای قبض همچنین نگر کرده شده است
در کتاب محیط قال محمد رحمه الله تعالی رجل له غلام ولا آخر جارية فشهد كل واحد منهما على صاحبه
انه اعتق مملوكه وكذبه صاحبه ثم ان كل واحد منهما اشترى مملوك صاحبه بمملوكه جاز الشراء وعتق
كل واحد منهما على من اشتراه قبض ولم يقبض ويضمن كل واحد منهما لصاحبه قيمة العبد
فان كانت قيمتهما على السواء وقعت المقاصة ولم يرجع احدهما على صاحبه بشيء وان كانت
قيمة احدهما اكثر يرجع على صاحبه بالفضل وكذلك لو شهد كل واحد منهما على صاحبه
قبل البيع انه دبر مملوكه يتعلق عتق كل واحد منهما بموت بايعه لا بموت المشتري ويتوقف
الولاء ولو شهد كل واحد منهما على صاحبه ان المملوك الذي في يد فلان وهو رجل معروف
كل منهما صاحبه ثم اشترى كل واحد منهما مملوك صاحبه بمملوكه فالبيع جائز ويرد كل واحد منهما
ما اشتراه الى المقر له وهذا اذا صدقه المقر له واما اذا كذبه فلا يؤمر بالتسليم
ولا يضمن كل واحد منهما لصاحبه قيمة ما اشترى ولا يرجع احدهما على صاحبه بقيمة ما باع
ولو شهد احدهما على صاحبه انه دبر مملوكه وشهد الآخر عليه انه اعتق مملوك فلان الغائب
وكذب كل واحد منهما صاحبه ثم باعا فالمقر له يأخذ المقر به من مشتريه والذي اقر بالتدبير
يضمن ما اشتراه مدبر المقر له والولاء والبيع جائز بينهما ولا يرجع احدهما على صاحبه بشيء (عالمگيري)
گفته است امام محمد رح که مردی را غلامی و دیگری را کنیزی بود و هر کدام ازین دو مرد گواهی داد بر گرفتن که مملوک خود را
آزاد کرده است دیگری را و مرد شاهدی او را دروغگوی نمود بعد ازان هر کدام ایشان مملوک دیگری را خرید
بعوض مملوک خود و او را شود خریدن ایشان آزاد شود هر کدام ازان دو مملوک که گرفته او را و باید قبض کرد او را بنده آن

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 350 of 362

نکرده باشد و تاوان نمیدهد هر کدام ایشان قیمت چیزی را که خریده برای دیگر خود پس اگر قیمت هر دو
باهم برابر بود یک بار دیگر مجری میشود و یکی ایشان بر دیگر خود هیچ چیزی رجوع نمیکند و اگر قیمت یکی از
ایشان بر قیمت دیگرش افزوده بود رجوع میکند صاحب آنکه قیمتش افزوده هست بر دیگر خود بمقدار افزونی
و همچنین اگر پیش از بیع هر کدام ازان دو مرد گواهی داد بر دیگر خود بر اینکه مملوک خود را مدبر کرده تعلق میگیرد
آزاد شدن هر کدام ازان مملوک بمردن فروشنده او نه بمردن خریده او و میراث آزادی او موقوف میماند
و اگر کدام ازان دو مرد گواهی داد بر دیگر خود بر اینکه آن مملوکی که در دست ازفلان هست و آنفلان مرد معلوم
بود و هر کدام ایشان دیگر خود را دران گواهی دروغگوی نمود بعد ازان هر کدام ایشان مملوک دیگر خود
خرید بعوض مملوک خود پس این بیع روا هست و رد کند هر کدام ایشان چیزی را که خریده باآن کسیکه
اقرار برایش شده و اینکه وقتیست که آن کسیکه اقرار برایش شده اقرار کننده را راستگوی کرده
باشد در اقرارش اما اگر اقرار کننده را دروغگوی کرده باشد پس درینصورت امر کرده نمیشود آن
اقرار کننده به سپردن آن مملوک برای وی و تاوان نمیدهد هر کدام ایشان قیمت چیزی را که خریده برای
دیگر خود و رجوع نمیکند هر کدام ایشان بر دیگر خود به قیمت آنچیزیکه ازانرا خریده هست و اگر گواهی
داد یکی ایشان بر دیگرش بر اینکه مدبر کرده هست مملوک خود را و گواهی داد آن دیگر بر او که آن مملوک
در دست وی هست ملک فلان هست و حال آنکه آن فلان دعوای آنرا میکرد و هر کدام ایشان
دیگر خود را دروغگوی کرد دران گواهی بعد ازان آن دو مملوک را یک بار دیگر خود فروخته پس
درینصورت بگیرد کسیکه اقرار برایش شده آن مملوکی را که اقرار باآن شده از خریده او و آن
کسیکه اقرار بمدبری کرده مدبر میکرده آن مملوکی که او را خریده هست و میراث آزادی وی موقوف
میماند و بیع درمیان ایشان روا هست و رجوع نمیکند یکی ایشان بر دیگر خود هیچ چیزی

ولو شهد کل واحد منهما علی صاحبه انه کاتب مملوکه نجوما بیعا وارتفعا الی القاضی فانکر المملوک کان الکتابة

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 351 of 362

بقیا مر قوقین وحکم بجواز البیع مطلقا وان ادعیا الکتابة فان القاضی یسا
البینة علی الکتابة فلو قام کل واحد منهما البینة یقضی بکتابتهما و یفسخ البی
بینة حلف کل واحد من لیا یعین للعبد الذی باعهما بسعایة مکاتبة فان
وکان کل واحد منهما عبدا للذی اشتراه وان نکلا یقضی بکتابة کل و
ولو شهد احدهما علی صاحبه بالتدبیر وشهد الآخر علیه بالکتابة
بالتدبیر یصیر للذی اشتراه مدبرا من حالة ویعتق بموت ولا یعبر با
والذی شهد بالکتابة فما اشتراه یکون مملوکا عند فسخ الکتابة بحا
احدهما علی صاحبه بشیء وان نکل البایع یرد العبد علی بایعه ویفسخ البیع کذا فی التبیین
واگر گواهی دادند هرکدام از دو مرد بر دیگری خود بر اینکه مکاتب کرده است
مملوک یکدیگر خود را و دعوای خود را بقاضی رسانیدند و هر دو مملوک از کتا
آن دو مملوک بهمان علامتی میمانند و حکم میشود برد و بودن آن. بیع هر
مکاتب شدن خود را میکردند پس درینصورت قاضی ازان دو غلا
ایشان پس اگر هرکدام ایشان گواهان گذرانیدند حکم کند قاضی بمکاتب شد
آن دو غلام را گواهان بخود سوگند بدهد قاضی هرکدام آن دو فروخت
فروخته بانکه سوگند بخدا که تو او را مکاتب نکرده پس اگر سوگند کرد رد
غلامان غلام کسیکه او را خریده است و اگر هر دو ی ایشان منع آورند

http://hdl.handle.net/2333.1/1g1jwswt Image 352 of 362

...ر آن غلامی را که خریده و آن غلام آزاد میشود بمردن فروشنده ما خود به سبب اقرار وی
...دی او موقوف میماند و آن کسیکه بمکاتب کردن کوالی داده مملوک میشود افعلا یکه
...ه در وقت فسخ شدن آن کتابت سوگند کند فروشنده اگر او را شاید بخود
...ایشان بردیگر خود هیچ چیزی و اگر منع آورد فروشنده از سوگند رکند
...فسخ میشود آن بیع همچنین ذکر کرده شده است در کتاب تحریر شرح جامع کبیر

...اقرار یعون الله الملک الغفار وفقنا لذکر کتاب الصلح انه

...مر خالق کون و مکان که این کتاب اقرار بیمن طالع شهنشاه پسلیم پناه
...داد افغانستان اعلیحضرت سراج الملة والدین
...الله خان ادام الله تعالی اظلاله بتصحیح علماء کرام
...التحقیقات الشرعیه بتاریخ سیزدهم ماه
...ب المرجب سنه ۱۳۳۵ چنین ختم پذیر گردید

...طابع از تصحیح و تشفیر عزیز احمد خادم عالمان

بقلم کاتبان چهاپ خانه سنگی

غلام صدیق فارسی نویس

و ملا محمد اکرم عربی

نویس تحریر

یافت